



جوانان

پیشخوان شماره ۳۳

در کلام حضرت آیت الله خامنه ای



KHAMENEI.IR

دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی خامنه ای

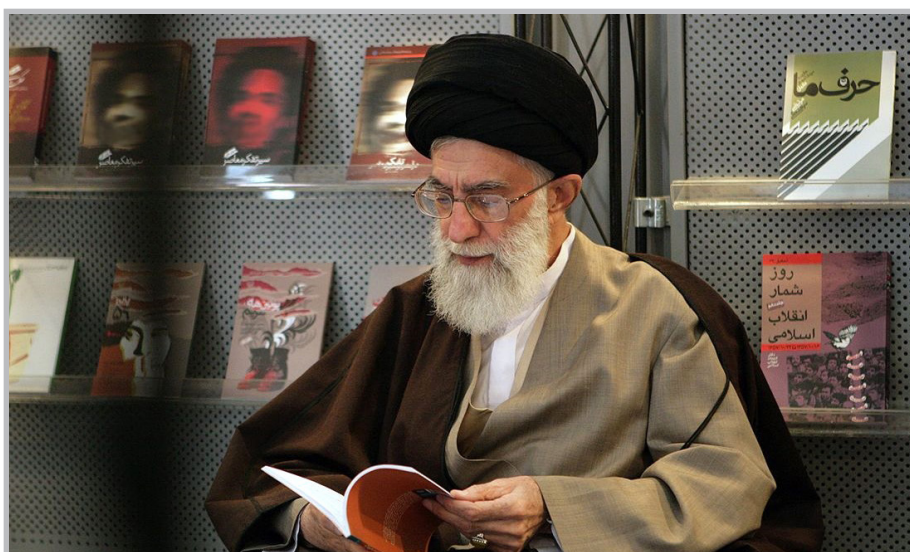


بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست

- ۷/ هر حرکتی که نسل جوان را از صحنه‌ی مقاومت کنار بزند، مربوط به نظام استکباریست
- ۱۵/ جهاد اکبر و تقوا؛ شرط باقی ماندن روح مبارزه و ایستادگی در مقابل دشمن
- ۲۷/ ضرورت استفاده حداکثری جوانان از وقت
- ۵۱/ خصوصیات مهم جوانان: انرژی، امید و ابتکار
- ۷۳/ «بصیرت» و «صبر»؛ دو خصوصیت قابل تقلید از امیرالمؤمنین (علیه السلام) برای جوانان
- ۸۱/ تربیت جوانان مؤمن؛ فتح الفتوح انقلاب اسلامی
- ۸۷/ استکبار ستیزی و مقابله با نفوذ بیگانه؛ طبیعت جوان
- ۱۰۱/ جوانان؛ موتور محرکه کشور
- ۱۳۳/ نقش تاریخی جوانان در عرصه‌ی حیات اجتماعی
- ۱۴۱/ توجه به مسائل جوانان و برنامه‌ریزی برای آنان؛ مسأله‌ای جدی و درجه یک
- ۱۴۹/ سنگین‌ترین بارهای مسؤولیت بر دوش جوانان
- ۱۵۷/ جوان باید هویت و هدف خودش را بشناسد
- ۱۷۵/ دفاع از سرمایه هویت ملی با همه وجود؛ تکلیف جامعه جوان کشور
- ۱۹۷/ آلوده کردن جوانان به فساد و مواد مخدر؛ بهترین راه برای فلج کردن آنها
- ۲۰۷/ دوران جوانی، دوران تعیین‌کننده سرنوشت تاریخی ملت ایران
- ۲۱۳/ جوان و نوجوان، چشمه جوشان نیرو و استعداد
- ۲۱۹/ نسل جوان عامل و مباشر تحقق سند چشم‌انداز
- ۲۳۳/ جوانها مسائل سیاسی کشور را تحلیل کنند
- ۲۴۱/ نقش نیروی جوان در پیشبرد ملت تاقله‌های پیشرفت
- ۲۴۹/ جوانان بدانند علت اختلافات نظام جمهوری اسلامی با دنیای استکبار چیست؟
- ۲۵۹/ جوانها موتور حرکت بیداری اسلامی





«معرفتهاتان را بالا ببرید. عزیزان من! سقف معرفت خودتان را، سایتهای سیاسی و اوراق روزنامه‌ها و پرسه‌زدن در سایتهای گوناگون قرار ندهید؛ سقف معرفت شما اینها نیست... سطح معرفت دینی بالا برود؛ این یکی از کارهاست که حتماً لازم است. به نظر من آن کاری که مهم است انجام بگیرد، مطالعات اسلامی است.»

(بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی ۱۳۹۱/۰۵/۱۶)

اشاره

فراتر رفتن از اخبار و هیاهوهای رسانه‌ای روزمره و داشتن برنامه و سیر مطالعات دینی و اجتماعی از جمله توصیه‌ها و تأکیدات همیشگی رهبر معظم انقلاب اسلامی در طول سالیان متمادی بوده است.

از جمله عرصه‌هایی که می‌تواند در مسیر مطالعات اسلامی افراد گوناگون به خصوص فعالین فرهنگی - اجتماعی و ... مورد توجه و استفاده قرار گیرد اندیشه‌های مقام معظم رهبری بوده و اصلی‌ترین مجرای ظهور و بروز این افکار نیز بیانات معظم‌له می‌باشد.

پایگاه اطلاع رسانی KHAMENEI.IR پیش از این در جهت نیل به این مهم و زمینه‌سازی مناسب جهت آشنایی مناسب اقشار گوناگون با ابعاد مختلف این اندیشه‌ها، محصول «پیشخوان» را ارائه داده بود. پیشخوان مبتنی بر فهرست بیانات پایه و اصلی رهبری در یک موضوع بود که هر یک از بیانات مربوط به موضوع نیز دارای نمایه‌ی موضوعی خاص خود بود که هم‌اکنون نیز آرشیو این موضوعات در صفحه‌ی پیشخوان این پایگاه قابل دسترسی است.

اینک در جهت تکمیل این حرکت مطالعاتی، جزوات موضوعی پیشخوان جهت دریافت و مطالعه‌ی مخاطبان آماده شده است. گفتنی است «جزوات پیشخوان» در قالب PDF آماده شده و شامل بیانات مختص به هر موضوع به صورت مجزا و مشخص می‌باشد.



هر حرکتی که نسل جوان را از صحنه‌ی مقاومت کنار بزند، مربوط به نظام استکباریست

❁ جوان محور حرکت جامعه

❁ ضایع کردن نسل جوان راه استعمار جوامع

❁ اسلام و روحانیت مردمی موانع پیشروی

موج فساد آفرینی در ایران

❁ ساختن جوانان، بزرگترین کار امام(ره)

❁ اهمیت تربیت انقلابی جوانان در دفاع مقدس

❁ جوانان خطر بزرگ برای استکبار جهانی

❁ بیرون راندن جوانان از صحنه، هدف استکبار جهانی

❁ راهبرد استکبار جهانی برای خروج جوانان

از صحنه مقاومت

❁ گام اول و دوم در خنثی سازی راهبرد دشمن

❁ ضرورت اقامه امر به معروف و نهی از منکر توسط جوانان

❁ تذکر لسانی بهترین راه امر به معروف و نهی از

منکر در جامعه

❁ و...

هر حرکتی که نسل جوان را از صحنه‌ی مقاومت کنار بزند، مربوط به نظام استکبار است*

❁ جوان محور حرکت جامعه

جوان در هر جامعه و کشوری، محور حرکت است. اگر حرکت انقلابی و قیام سیاسی باشد، جوانان جلوتر از دیگران در صحنه‌اند. اگر حرکت سازندگی یا حرکت فرهنگی باشد، باز جوانان جلوتر از دیگرانند و دست آنها کارآمدتر از دست دیگران است. حتی در حرکت انببای الهی هم -از جمله حرکت صدر اسلام- محور حرکت و مرکز تلاش و تحرک، جوانان بودند. آن کشورهایی که جوان کم دارند - کما این که بعضی از کشورها امروز به خاطر بعضی از سیاستهای تنظیم نسل و خانواده و از این حرفها، دچار کمبود نسل جوان هستند - و لو در علم و تکنولوژی و ترقیات جلو باشند، کارشان لنگ است؛ مجبورند از کشورهای دیگر جوان قرض بگیرند! جوان و جوانی، یکی از درخشنده‌های آفرینش الهی است. دشمنان جوامع -از جمله جوامع اسلامی- این نکته را خوب تشخیص داده‌اند و بخصوص روی آن انگشت گذاشته‌اند. این مربوط به امروز نیست؛ از یک قرن پیش تاکنون این گونه بوده است.

❁ ضایع کردن نسل جوان راه استعمار جوامع

در کشورهای اسلامی، برای ضایع کردن نسل جوان، برنامه‌ی همه‌جانبه‌ی شروع شد. میدانید که دوران استعمار - یعنی دست‌اندازی کشورهای غربی به کشورهای آسیایی و آفریقایی - نزدیک به دوپست سال قبل شروع شد. آنها میدانستند که این وضع ادامه پیدا نمی‌کند، و اگر جوانان رشد کنند، با فرهنگ بشوند، با اراده باشند، نمی‌گذارند آب خوش از گلوی بیگانگان و چپاولگران پایین برود؛

لذا برای فاسد کردن نسل جوان برنامه‌ریزی کردند. این‌که شاید شما در بعضی از کتابها یا مقاله‌ها خوانده‌اید که در بعضی از کشورهای امریکای لاتین یا شرق آسیا، نسل جوان غرق در فسادهای گوناگون است - از مواد مخدر و سرک‌آور و فساد جنسی - این‌طور نیست که روال کار از اول چنین بوده است؛ این سیاست پیاده شده است. متأسفانه در دوران ستمشاهی، ما هم از این قضیه برکنار نبودیم. در این کشور هم به دست خاندان خائن و سیه‌روی پهلوی و دستیارانشان، هر چه توانستند، این سیاست را پیاده کردند.

اسلام و روحانیت مردمی موانع پیشروی موج فساد آفرینی در ایران

البته کشورهای اسلامی خصوصیتی داشتند، که همان «اسلام» بود؛ و کشور مادر بین کشورهای اسلامی خصوصیت دیگری اضافه‌ی بر آن داشت، که آن «روحانیت مردمی» بود؛ و میدانید که در کشورهای دیگر اسلامی، به این شکل ایران نبوده، هنوز هم نیست. اسلام و تبلیغات اسلامی، جلوی آن موج سهمگین ایستاد. شعارهای انقلابی و حرکت کوبنده‌ی امام عالی‌مقام و عظیم‌الشأن، کار را بر دشمن مشکل کرد. در بحبوحه‌ی همان موج فساد آفرینی که بر این کشور حکومت میکرد، جلوه‌های ایمان و سرسپردگی به دین، باز اول در بین جوانان خود را نشان داد.

ساختن جوانان، بزرگترین کار امام (ره)

من پدران و مادران متوسطی را میشناختم که طاقت همراهی کردن با احساس دینی جوان خودشان را نداشتند؛ حتی گاهی از احساسات دینی و تعبد و زهد و بیاعتنایی به دنیا و به خوراک و به آسایشی که در جوانانشان مشهود بود، پیش ما شکایت میکردند! آن پدران و مادران، با همان تربیتهای غلط رشد کرده بودند، مسلمان هم بودند؛ اما این جوشش ایمان اسلامی در آنها نبود؛ ولی جوانشان تحت تأثیر تربیت انقلابی قرار گرفته بود؛ به همین خاطر بود که جوانان، خانواده‌ها را پشت سر خودشان میکشیدند؛ و این شد که آن قیام عظیم مردمی و آن حرکت بینظیر در عالم - یعنی انقلاب اسلامی ما - به رهبری امام و با پشتیبانی قاطبه‌ی ملت و با میداننداری جوانان به پیروزی رسید. این یک فتح بود؛ هم فتح میدان مبارزه با استکبار بود، و هم بالاتر از آن، فتح سرزمین دل جوانان بود؛ که این را اسلام و انقلاب و امام کرده بودند، و این فتح الفتوح بود. بزرگترین کار امام، ساختن جوانان بود.

اهمیت تربیت انقلابی جوانان در دفاع مقدس

بعد از آن هم در دوران جنگ، باز جوانان بودند که جنگ را با خسران دشمن تمام کردند. این شهدای جوان، این رزمندگان جوان، این دست‌اندرکاران جوان عرصه‌های جنگ، چیزی نیست که اهمیت نسل جوان را در حادثه‌ی سرنوشت‌سازی مثل جنگ از نظر دور بدارد. این حادثه اتفاق افتاد، اما



چشم‌های طراحان استکبار جهانی همه‌ی صحنه را دید و فهمید که جوان مؤمن در این کشور، زیر تربیت اسلام انقلابی، چه معجزه‌ها می‌کند.

🔗 جوانان خطر بزرگ برای استکبار جهانی

امروز همه میدانند که فکر استکبار چیست. همه فکر امریکارا - که رأس استکبار است - خوانده‌اند. فکر اینها، سلطه بر همه‌ی عالم است؛ بخصوص این منطقه‌ی حساسی که مادر آن زندگی میکنیم؛ یعنی منطقه‌ی خاور میانه، خلیج فارس و این نقطه‌ی اساسی اقتصادی و نظامی. این فکر استکباری، دنبالش نقشه‌هاست. این نقشه‌های ضد مردمی و ضد اسلامی، سروکارش با انسانهاست. اگر استکبار بتواند موج عظیم انسانی را از مقابل خود کنار بزند، دولتها نیستند که بتوانند مقابل امریکا مقاومت کنند. دیدید که دولتها در کنفرانس خیانت^۱ چه کردند. اگر کسی بتواند جلوی حرکت فرعون‌ی و طاغوتی استکبار امریکایی و ایادیش را بگیرد، ملتها هستند و ملتها میتوانند. طراحان استکبار ممکن نیست این مطلب را نفهمند؛ ممکن نیست به ملتها و بخصوص به جوانان به چشم یک خطر بزرگ نگاه نکنند؛ ممکن نیست در مقابل این خطر، تدبیری نیندیشند و تاکتیکهای لازم را انتخاب نکنند.

🔗 بیرون راندن جوانان از صحنه، هدف استکبار جهانی

پس، همین‌طور که شما نشسته‌اید، میتوانید خوب تصور کنید که امروز یکی از کارهای اساسی استکبار این است که نسل جوان را در کشورهای اسلامی - و هر کشور اسلامی که بیدارتر است، بیشتر - از صحنه بیرون کند. کدام کشور اسلامی از همه بیدارتر، از همه زنده‌تر، و از همه بیمحاباتر در مقابل استکبار ایستاده است؟ جز ایران اسلامی؟ پس، جوانان ایران اسلامی بدانند که استکبار برای بیرون راندن آنها از صحنه‌ی این مبارزه‌ی بی‌که در آن، فتح و پیروزی حتماً نصیب ملتهاست و لاغیر، مشغول پول خرج کردن و طراحی انواع نقشه‌هاست. هدف این نقشه‌ها، شما جوانان مؤمن و انقلابی و شجاعی هستید که ایستاده‌اید، تا هدفهای انقلاب و امامتان را تا آخرین رقم به تحقق برسانید و هر مانعی را از سر این راه بردارید.

🔗 راهبرد استکبار جهانی برای خروج جوانان از صحنه مقاومت

هر حرکتی که منجر به این بشود که نسل جوان احساس کند باید از صحنه‌ی مقاومت کناره بگیرد، این حرکت، با واسطه یا بیواسطه، مربوط به امریکا و نظام استکباری است؛ این یک معیار کلی است. هر کاری که در کشورهای دیگر کردند، این جا هم میخواهند بکنند: سرگرم کردن جوانان به مسائل جنسی، سرگرم کردن جوانان به مسائل شخصی، آلوده کردن جوانان به مواد مخدر و مسکر، منحرف کردن ذهن جوانان از آرمانهای انقلابی و اهداف اصلی، متوجه کردن آنها به اهداف کوچک و جزئی و

صنفي و امثال اينها، متزلزل كردن ايمان نسل جوان به اسلام، متزلزل كردن ايمان نسل جوان به اصول انقلاب اسلامي و جمهوري اسلامي و حتي به امام، و نيز هر چيزي كه در راه اين مبارزه ي عظيم به كار گرفته ميشود و وجودش لازم است، آن را در چشم نسل جوان، بيرنگ و بيابنر و بي فايده و مهمل جلوه دادن. اگر شما جايي چيزي در اين مضمونها ديديد، در كتابي خوانديد، در زمان ترجمه شده يا نوشته شده يي مطالعه كرديد، در مقاله ي ترجمه شده يي يا در شعر و يا در فلسفه بافيري مشاهده كرديد، حتي در تظاهرات به اصطلاح جسورانه و پرخشمي چيزي از اين قبيل ديديد، آن را متهم كنيد؛ بدانيد كه تصادفي نيست؛ بدانيد كه امريكا از شما ميترسد؛ بدانيد كه بزرگترين پستهاي استكبار عالمي، از حضور شما در صحنه، احساس ناامني ميكند. ميخواهند شما را از سر راه بردارند. چگونه ميشود اين كار را كرد؟ با كشتار كه نميتوانند. اگر ميتوانستند با يك بمب اتم يا با يك حركت نظامي، اين ملت را تار و مار كنند، ميگردند؛ اما نميتوانند؛ اين به ضررشان تمام ميشود؛ اين را مي فهمند. اگر ميتوانستند اين ملت را از صحنه ي زمين حذف كنند، ميگردند؛ اما نميتوانند و قدرتش را ندارند؛ سنت عالم اين نيست. پس، بايد اين ملت و اين جوانان باشند؛ اما سر راه تجاوز گري آنها نباشند.

گام اول و دوم در خنثي سازي راهبرد دشمن

امروز در بعضي از كشورهاي به اصطلاح اسلامي، چند ميليون جوان دستشان را در جيبشان ميكند و سوت ميزنند و بياعتنا به حوادث عظيم عالم، در خيابان راه ميروند و قدم ميزنند! امروز چند ميليون جوان، سرگرم مسائل حقير در زندگي شخصي و نميدانند كه دشمن انسانيت و دشمن آنها و دشمن شرف ملتها، با ملتها چه ميكند. چنين جواناني در دنيا هستند. استكبار با خودش ميگويد كه چرا ما اين جوانان را هم به خيل آن جوانان ملحق نكنيم؟ دارند تلاش ميكند؛ بايد در مقابل اين حر كتها بياستيد. در درجه ي اول، بايد دانشجويان و دانش آموزان، و بعد بقيه ي جوانان در هر قشري - كارگر، بازاري، روستايي، شهري - اين تلاشها را خنثي كنند. البته در درجه ي اول، جوان دانشجو و دانش آموز بايد خودسازي كند. خودتان را با تربيت ديني بسازيد. امور تربيتي خوب است، معلم تربيتي خوب است، گوينده ي تربيتي خوب است؛ اما آن كسي كه از درون خود، موعظه كننده و تربيت كننده يي نداشته باشد - «واعظ من نفسه»^۲ - اين تربيتها به كارش نميآيد. خودتان را بسازيد، با نفس مبارزه كنيد، اجرائي حكم الهي را در محدوده ي شخص خودتان بزرگ بشماريد و به نماز، به توجه به خدا، به دعا و به توكل اهميت بدهيد؛ اين شما را پولادين خواهد كرد. چيزي كه امريكا از آن ميترسد، حتي لفاظيهاي سياسي هم نيست. البته شما بايد قدرت تحليل سياسي پيدا كنيد. اگر جواناني و ملتي بينش سياسي نداشته باشند، فريب ميخورند؛ آنها را از صحنه خارج ميكند و با ابزار دين، آنها را كنار ميزنند؛ مثل خيلي از كساني كه متظاهر به دين و مقدس مآب هستند و بينش سياسي ندارند و خيلي راحت اينها را برميدارند، كنار ميگذارند. هنوز هم در گوشه و كنار يك عده وجود دارند كه خودشان

را دیندار و متدین میدانند و با این انقلابی که بر اساس دین است، سرسازگاری ندارند. پس، بینش سیاسی لازم است؛ اما همه چیز نیست؛ اصل قضیه، آن ایمان الهی معنوی است که باید در دل‌های شما باشد؛ خودتان را دینی بسازید.

🔗 ضرورت اقامه امر به معروف و نهی از منکر توسط جوانان

جوانان در محیط خودشان، امر به معروف و نهی از منکر کنند. چرا این واجب - امر به معروف، امر به کارهای خوب - در جامعه‌ی اسلامی هنوز اقامه نشده است؟ نگویید به من چه؛ او هم نمیتواند بگوید به تو چه؛ اگر هم گفت، شما اعتنا نکنید. بعضی خیال میکنند تا منکری دیده شد، باید با مشت به سراغش بروند! نه، ما سلاحی داریم که از مشت کارگتر است. آن چیست؟ سلاح زبان. زبان از مشت خیلی کارگتر و نافذتر و مؤثرتر است؛ مشت کاری نمیکند.

🔗 تذکر لسانی بهترین راه امر به معروف و نهی از منکر در جامعه

بعضی جوانان به ما نامه مینویسند که اجازه بدهید ما با این تظاهرات منکراتی، مقابله و مبارزه کنیم. خیلی خوب، مقابله بکنید؛ اما چه طور؟ بریزید، طرف مقابل را تکه پاره کنید؟! نه، این نیست. حرف بزنید، بگویید؛ یک کلمه بیشتر هم نمیخواهد؛ لازم نیست یک سخنرانی بکنید. کسی که میبینید خلافی را مرتکب میشود - دروغ، غیبت، تهمت، کین‌ورزی نسبت به برادر مؤمن، بیاعتنایی به محرمات دین، بیاعتنایی به مقدسات، اهانت به پذیرفته‌های ایمانی مردم، پوشش نامناسب، حرکت زشت - یک کلمه‌ی آسان بیشتر نمیخواهد؛ بگویید این کار شما خلاف است، نکنید؛ لازم هم نیست که با خشم همراه باشد. شما بگویید، دیگران هم بگویند، گناه در جامعه خواهد خشکید.

🔗 اهمیت احیای امر به معروف و نهی از منکر در جامعه

چرا کسانی از گفتن ابا میکنند؟ یک عده بر اثر ضعف نفس از گفتن ابا میکنند، یک عده هم خیال میکنند که گفتن فایده‌ی ندارد؛ باید با دست جلو بروند! نه، زبان از دست خیلی مهمتر است. امر به معروف و نهی از منکر را اقامه کنید؛ نگذارید در جوامع جوان - چه در مدرسه‌ها، و چه در دانشگاهها - کار به فساد بکشد. این مراکز برای دشمن هدف است. بدانید که نسل جوان این جامعه و این ایران اسلامی زنده است؛ دشمن هم این را بداند. با بودن شما جوانان مؤمن، حجت بر ما تمام است.

🔗 فریب خوردن دولتهای عربی در به رسمیت شناختن اسرائیل

آن کنفرانس خیانت تمام شد؛ حرفهایشان را زدند و صهیونیستها و دولت غاصب را عملاً به رسمیت شناختند! عاقبت چه شد؟ چه چیزی گیر فلسطینیها آمد؟ چه چیزی گیر دنیای عرب آمد؟ دولت

غاصب و دروغین اسرائیل آرزو داشت که چنین حادثه‌یی بعد از چهل‌و‌اندی سال اتفاق بیفتد؛ در عین حال این‌طور وانمود میکرد که علاقه‌یی ندارد؛ هی‌ناز میکرد، هی شرط جلو قرار میداد! بعد هم به کنفرانس رفت و شدیدترین و وقیحترین حرفها را در مقابل اعراب زد و از کنفرانس جدا شد و آمد! چرا دولتهای عربی در مقابل چنین توطئه و چنین فریبی سلاح انداختند؟! تاریخ به اینها چه خواهد گفت؟ خدا در قیامت چگونه از اینها بازخواست خواهد کرد؟ ملت‌هایشان با اینها چه خواهند کرد؟

🔗 لغو رسمیت اسرائیل، راه جبران فریب خوردگی دولتهای عربی

البته راه جبران - نه جبران کامل - باقی است و دولتهای عرب میتوانند این کار زشتی که انجام شد، تا حدودی جبران کنند: همه‌ی دولتهای عرب اعلان کنند که ما اسرائیل را به رسمیت نمیشناسیم و آن حرفهایی که در آن جا زده شده است - چون اسرائیل در مقابل، با آن وضع رفتار کرده است - کأن لم یکن و ملغاست. با این تصمیم، ملت‌ها را خوشحال کنند؛ میتوانند این کار را بکنند؛ اما امید به ملت‌ها و جوانان است.

🔗 مطالبه‌گری جوانان، تسریع‌کننده غلبه حق بر باطل

نباید شک کرد که این شجره‌ی خبیثه‌یی که «اجتثت من فوق الارض ما لها من قرار»^۳، هیچ پایه و پایگاه و استمراری نخواهد داشت و بیشک نابود خواهد شد. و شک نباید کرد که حق پیروز خواهد شد و فلسطین به پیکر اسلامی بر خواهد گشت؛ اما دیر و زود شدن آن، بسته به همت و غیرت مسلمین است. مسلمین بایستی همت کنند؛ جوانان بایستی مسأله را رها نکنند؛ مثل ملت سرافراز و شجاع ایران حرفشان را بزنند؛ آنچه را که میخواهند، مطالبه کنند؛ بلاشک خدای متعال هم به آنها تفضل خواهد کرد.

جهاد اکبر و تقوا؛ شرط باقی ماندن روح مبارزه و ایستادگی در مقابل دشمن

- ❁ جوانان، یکی از مهمترین مراکز سعادت یک ملت
- ❁ توجه در انجام کلیه کارها
- ❁ حرکت بشر در صراط مستقیم، هدف انبیا الهی
- ❁ گناه مانع کمال انسان
- ❁ استغفار راه بازگشت به سوی خدا
- ❁ دوری از خدا، گرفتاری جوانان دنیای امروز
- ❁ حفظ روحیه ایستادگی در مقابل دشمن حاصل پرهیز از گناه
- ❁ معنای نظام سلطه
- ❁ امریکا، مظهر نظام سلطه
- ❁ ایستادگی در برابر اشغالگران و مسلمان بودن،
- ❁ جرم مبارزان فلسطینی
- ❁ سکوت دنیای غرب در مقابل جنایات اسرائیل،
- ❁ نماد وجود نظام سلطه
- ❁ اساس کار جمهوری اسلامی
- ❁ و...

جهاد اکبر و تقوا؛ شرط باقی ماندن روح مبارزه و ایستادگی در مقابل دشمن*

❁ جوانان، یکی از مهمترین مراکز سعادت یک ملت

امروز دانشجویان، دانش آموزان و فرهنگیان، بحمدالله قشر برجسته و ممتازی را در کشور ما تشکیل میدهند. چون تقریباً همه افراد حاضر در جلسه از چهره‌های جوانند، خوب است در آغاز عرایضم عرض کنم که جوانان در هر برهه‌ای از تاریخ کشورها و ملت‌ها، میتوانند یکی از مهمترین مراکز سعادت یک ملت باشند. علت هم این است که جوان از طهارت فطری برخوردار است. جوان، پاک و نالوده است. آلودگی‌هایی که در طول زندگی به سراغ انسانها می‌آید و زنجیرهایی بر دست و پای روح آنان میبندد و آنان را از حرکت و عروج و تکامل باز میدارد، در مورد جوانان یا وجود ندارد و یا بسیار کم است. جوان، مهبط لطف پروردگار است و در بسیاری موارد دل او محل جلوه عنایات ویژه الهی است. جوانان باید قدر این موهبت را بدانند. صفایی که میتواند روح انسان به دست بیاورد و با آن از لایه‌های گرفتاری مادی و آلودگیها و پلیدیها عبور کند و دامن خود را پاک نگه دارد، در جوانان بیش از همه انسانهاست.

❁ توجه در انجام کلیه کارها

در روایات ما - شاید از قول نبی اکرم علیه و علی آله الصلوة والسلام - هست که: «علیکم بالاحداث»؛ یعنی در همه کارها توجه کنید. بخصوص اگر جوانان، اهل علم و معرفت و کسب کمالات فکری باشند - که عملاً قشر دانشجو، دانش آموز و طلبه در جامعه ما این گونه‌اند - به توجه کردن در همه کارها سزاوارترند. در این صورت، قشر جوان در دانشگاهها، حوزه‌های علمیّه و مدارس، قشر ممتازی از جهات

گوناگون است. در سیاست، حرکات پیش برنده جامعه و آگاهیهانیز همین طور است. اما بالاتر از همه، آن نکته معنوی و روحی و آن گرایش عرفانی و الهی است. بنده لازم میدانم به شما جمع عزیز و گرامی که در واقع امثال شما، عزیزترین عناصر جامعه ما را تشکیل میدهند، عرض کنم که قدر خود را بدانید. دنیا برای فعالیت، کار، سازندگی، مبارزه و ساخته شدن به دست انسانهاست. همه این فعالیت‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، نظامی، مبارزاتی و علمی و تحقیقاتی برای انسان لازم است. هر کس بر حسب نوبت، فرصت و سهمی که دارد، باید کار خود را در این زمینه‌ها انجام دهد. در این شکی نیست؛ اما فراتر از همه اینها یک نکته معنوی و الهی است و آن این است که شما در مسؤلیتی که بر عهده میگیرید؛ چه کار سیاسی باشد، چه کار علمی باشد، چه درس خواندن و درس دادن باشد، چه تحقیق و پژوهش باشد، چه ساختن و بنا کردن باشد و چه ویران کردن پایه‌های فساد و تباهی، باید یکی از این دو صورت باشید: کاری که میکنید شما را در آن سیر معنوی که اساس خلقت انسان برای آن است و بقیه چیزها مقدمه‌اند، یا پیش میبرد و یا از آن باز میدارد. یکی از این دو صورت است و شق سوم ندارد.

🕌 حرکت بشر در صراط مستقیم، هدف انبیا الهی

همه تلاش ادیان الهی و سلوک معنوی و سعی پیغمبران و شهدای مردان بزرگ خدا برای این است که بشر را به راه اول بکشانند و در صراط مستقیم قرار دهند. یعنی بشر به سمت خدا حرکت کند، عروج معنوی و کمال انسانی بیابد، با خدا آشنا شود و آینده خود را که همان مرحله اساسی حیات بعد از مرگ است و بقیه مقدمه آن است، تأمین کند. «الدنیا مزرعة الآخرة»؛ من و شما در این جا برای حیات ابدی مقدمه چینی میکنیم. هر کاری که در این جا انجام میدهید - تحصیل علم و تعلیم آن، مبارزه، ورزش، کسب دنیا و بنا و آبادسازی آن، کوبیدن دشمنان - باید دارای روحی باشد که شما را در صراط مستقیم به پیش ببرد. هر چه که شما را از این راه باز دارد، گناه است.

🕌 گناه مانع کمال انسان

گناه در اصطلاح دینی و در سخن انبیا یعنی عوائق و موانع راه کمال انسان. معنای گناه آن نیست که خدای متعال - العیاذ بالله - نمیخواسته بندگانش خوشی و لذت داشته باشند. لذتی که انسان را از راه خدا باز دارد، مثل غذای مضرّی است که کسی میخورد و او را به مرگ نزدیک میکند. انسان عاقل این غذا را نمیخورد و این لذت را دور میاندازد. کسی که چربی یا قند خونش زیاد است یا ماده مضرّی در بدنش وجود دارد، از غذای لذیذی که آن ماده را در بدن او افزایش میدهد، پرهیز میکند. آن را نمیخورد و دور میریزد؛ ولو خوردن آن غذا لذت داشته باشد. لذت این غذا برای یک لحظه است؛ بعد بدبختی و گرفتاریاش گریبان انسان را میگیرد. گناه چنین چیزی است. به همین جهت است که در قرآن به استغفار تکیه شده است.

استغفار راه بازگشت به سوی خدا

آیات کریمه‌ای که چند لحظه پیش، نغمه روحبخش آنها فضا را پر کرد، همین مضمون را داراست: «والَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ^۲»؛ کسانی که وقتی کار خلافی انجام میدهند یا به خودشان ظلم میکنند - گناه، ظلم به خود است - به مجرد این که به خود ظلم کردند، «ذکر و الله»؛ به یاد خدا میافتند و «فاستغفروا لذنوبهم»؛ سپس از خدای متعال طلب مغفرت میکنند. «و من یغفر الذنوب الا الله»؛ و کیست که بیاورد گناهان را جز خدا. جوان باید مظهر پرهیز و استغفار باشد.

دوری از خدا، گرفتاری جوانان دنیای امروز

در دنیای امروزی، جوانان گرفتارند. آنها چوب ناپرهیزبهاشان را میخورند. اگر میبینید هیپیگری و انواع و اقسام بدبختیها از سی یا چهل سال قبل تا به امروز در دنیای غرب ادامه دارد و گریبان خانواده‌ها و جوامع اروپایی و امریکایی را گرفته است، به جهت دوری از خدا و غفلت از استغفار و ناپرهیزی در ارتکاب گناهان است. این مسأله هم دلایل متعددی دارد. عمده‌اش آن است که این جوامع، جوانان خود را از لحاظ معنوی سیراب نمیکنند. جوان به دنبال سیراب شدن از سرچشمه‌ای زلال است و اگر آن سرچشمه را پیدا نکنند، به انحراف مبتلا خواهد شد. امروز در دنیای غرب، حتی سیاستمداران متوجه این امر شده‌اند؛ هر چند آنها در مسائل مادی هوشیارند، اما در امور معنوی خواب سنگینی دارند و خیلی دیر متوجه انحرافات و اشکالات میشوند. لابد جریان این بیداری را در جراید یا در خبرها میخوانید. البته ما خبرهای بیشتری در این زمینه داریم و این هنوز اول کار است. سیلی که از گندابهای اخلاقی آنها به راه افتاده، هنوز به دامنه‌ها نرسیده است. به دامنه‌ها که برسد، تمدن غرب را ویران خواهد کرد و سعادت کشورهای غربی را که بر پایه مادیگری است، نابود خواهد ساخت. شاید این ویرانی را شما نسل نو و جوان به چشم ببینید، و این حادثه، بسیار دور نخواهد بود.

حفظ روحیه ایستادگی در مقابل دشمن حاصل پرهیز از گناه

شما جوانان بحمدالله پاکید. جوانی که در فضای اسلام و انقلاب و نظام جمهوری اسلامی تربیت شده، طهارت فطری سالم را داراست. عوامل ویران کننده این طهارت در جامعه ما بحمدالله نسبت به کشورهای دیگر و گذشته‌های کشور خودمان کم است. قدر این طهارت را بدانید و آن را حفظ کنید؛ در این صورت نورانیت آن را خواهید دید. هر جوانی که از گناه پرهیز داشته باشد و در رفتار معمولی خود، خدا را فراموش نکند و جهت خدایی را تا آن جایی که ممکن است، لحاظ کند، نورانیت آن را خواهد دید. اگر جوانی در درس خواندن و کارهای گوناگون، با خلوص قصد کند که برای کمال خود، خدمت به جامعه و اسلام و برای کمک به آینده این کشور، بکوشد، نتایج و نورانیت آن را در قلب خود ببیند.



این امر آثار زیادی برای او در پی خواهد داشت. یکی از آثار، چیزی است که امروز به آن بسیار احتیاج داریم و این مطلب اصلی امروز من است. آن اثر، حفظ روحیه ایستادگی در مقابل دشمن و مبارزه با اوست. عزیزان من! این موضوع بسیار مهم است. عده‌ای خیال کردند در دنیایی که نظام سلطه بر آن مسلط است، یک فرد نظامی نمیتواند دم از فضیلت، معنویت، استقلال، اتکای به منابع انسانی و مادی خود و بیاعتنایی به دست‌اندازیهای بیگانگان بزند و بیدردسر مشغول زندگی باشد. حال، حقیقتِ دهشتناک نظام سلطه را به اجمال عرض میکنم.

معنای نظام سلطه

معنای نظام سلطه آن است که کشورها، ملت‌ها و دولت‌ها یا باید سلطه‌گر باشند، یا سلطه‌پذیر. دنیا تا چند سال قبل، دو قطبی بود؛ یک طرف نظام غربی به سرپرستی و رهبری امریکا بود، یک طرف هم نظام شرقی به سرپرستی شوروی. این دو نظام، در صد مسأله هم با یکدیگر توافق داشتند. یکی از آن مسائل حفظ نظام سلطه بود. یعنی هر دو این را پذیرفته بودند که دنیا به دو منطقه تقسیم میشود. با هم توافق کرده بودند که هر دو طرف به یکدیگر کاری نداشته باشند و هر کدام نظام سلطه را در مجموعه خودش مستقر کند. امروز هم که یکی از این دو قطب فرو پاشید و از بین رفت، آن دیگری از فروپاشی رقیب عبرت نمیگیرد؛ بلکه در فکر دست‌اندازی و کسب میراث بازمانده از اوست. ببینید امروز چه غوغایی نسبت به اروپای شرقی در دنیا در گرفته و چه مسابقه‌ای بین کشورهای غربی برای تصرف کشورهای جدا شده از شوروی سابق، مثل کشورهای آسیای میانه برپا شده است! ببینید امروز در جمهوری آذربایجان چه خبر است! امریکا از یک طرف، صهیونیستها از طرف دیگر و بعضی از اروپاییها هم از طرفی به میدان آمده‌اند. شاید امروز سر قضیه ارتباط با آسیای میانه، دهها یا صدها هزار انسان زیر فشار و تهدید مرگند؛ به این دلیل که نظام سلطه میخواهد این منطقه را هم مثل بقیه مناطق دنیا ببلعد.

امریکا، مظهر نظام سلطه

امروز مظهر نظام سلطه، امریکا است. هر سیئه‌ای که در دنیا بر اساس نظام سلطه به وجود آید، حتماً بخشی از گناه آن به گردن امریکا است. معنای نظام سلطه آن است که اگر رژیم امریکا برای خود در نقطه‌ای از دنیا منافع فرض کرد، حق دارد در آن نقطه حضور قدرتمندان نظامی پیدا کند و هر کسی را که با منافعش مخالفت کند، بکوبد. موضوع بر سر مشروع یا نامشروع بودن این منافع نیست. برای نظام سلطه فرق نمیکند؛ ولو این منافع بر خلاف همه پیمانهای بین‌المللی باشد. نظام سلطه، زمانی سلطه‌جوییهای خود را مخفیانه انجام میدهد؛ زمانی هم با صراحت و وضوح اعلان میکند که فلان سازمان، دولت، جمعیت یا حرکت، با منافع ما تضاد داشته است و این بهانه حقیقی برای امریکا ایجاد

میکنند که آن سازمان، شخص، دولت و ملت را بکوبد. این قانون جنگل و نظامی غیرانسانی برخلاف فطرت انسان است. تنها کسانی از نظر سلطه‌گر مورد قبولند که سلطه‌پذیر باشند. اگر دولتی نفت، منابع، امنیت، اقتصاد، روابط خارجی و سیاستهای گوناگون کشور خود را در اختیار سلطه‌گر گذاشت و از او نظر خواست و مطیع او بود، برای سلطه‌گر خوشایند است و آن کشور را قبول دارد. برایش فرقی نمیکنند که این دولت، دولت ظالم است یا عادل؛ حقوق بشر دارد یا ندارد؛ در آن کشور دموکراسی هست یا نیست؛ اسم پارلمان به گوش آن ملت رسیده یا نرسیده است. به منطقه خاور میانه نگاه کنید! دولتهایی که مورد قبول و اعتراف سلطه‌گران امریکاییانند، چگونه دولتهایی هستند؟ آیا از لحاظ فکری، سیاسی، حقوق بشر و دموکراسی رشد کرده‌اند؟ اصلاً معنای دموکراسی را میفهمند؟ مردم آنها معنای انتخابات را میدانند؟ آیا در این کشورها فضای نفس کشیدن وجود دارد؟ این موضوعات برای مسؤولین کشور سلطه‌گر - یعنی امریکا - اهمیتی ندارد. مهم این است که این کشورها تسلیم آن سلطه‌گرند و همین کافی است. اما اگر کشور، جمعیت و سازمانی با هر ملیت و خصوصیتی، تسلیم سلطه‌گر نشد، در هر کجای دنیا باشد در خور آن است که ضربه بخورد و مورد حمله قرار گیرد. درگیرها را ببینید! دوستیها و دشمنیها را ببینید! مقابله با نظام جمهوری اسلامی را مشاهده کنید! نظام سلطه‌گر در صورت تسلیم نشدن کشورها و ملتها، ارتکاب هر جنایتی علیه آنها را با مانع میدانند.

🔗 ایستادگی در برابر اشغالگران و مسلمان بودن، جرم مبارزان فلسطینی

امروز همه پذیرفته‌اند که در دنیا دولتهایی وجود دارند که ظلم و ستم میکنند و عناصری از ملتهای مورد ظلم واقع شده‌اند، با آنها به مبارزه برمیخیزند. دنیا به عناصری چنین نه به چشم تروریست که به چشم مبارز نگاه میکند. امروز کسانی با دولت ظالم و اشغالگر و غاصب و خشن صهیونیستی مبارزه میکنند. جوان مؤمنی که چند روز پیش به دست مجرم و جنایتکار صهیونیستها و مزدورها پشان به خون غلتید، از جمله این کسان بود. جرم سازمان و جمعیتی که آن جوان به او منسوب است این است که بار رژیم غاصب خانه خود، مبارزه میکنند. البته به زعم صهیونیستها، جرم بزرگ دیگری که آن عناصر مبارز دارند، این است که دم از اسلام و تبعیت از امام میزنند و به صراحت افتخار میکنند که پیرو امام بزرگوار ما هستند. این دیگر جرم بسیار بزرگی است! مزدوران صهیونیست، آن جوان را به قتل رساندند. این هم چندان غیرطبیعی نیست. بدیهی است که رژیمی مثل رژیم تروریست اسرائیل، اگر به دشمنان خود دست پیدا کند آنها را میکشد. غیر از آن جوان هم اگر کسانی را پیدا کنند، به قتل خواهند رساند.

🔗 سکوت دنیای غرب در مقابل جنایات اسرائیل، نماد وجود نظام سلطه

قضیه تا این جا چندان خلاف انتظار نیست. ما از اسرائیل غیر از این انتظار نداریم؛ زیرا رژیمی

تروریست است. لکن مهم این است که در دنیای غرب، هیچ کس این حرکت تروریستی را محکوم نکرد. این نظام سلطه است؛ چهره زشتی که امروز دنیا را پر کرده و بشریت در هر جای دنیا حق دارد علیه آن، مشت گره کند و فریاد بکشد. این سکوت، بسیار در آوار است. روزنامه نگاران، سازمانهای حقوق بشر، سیاستمدارانی که لقلقه زبانشان ترور و تروریسم است، به راحتی سکوت میکنند. رئیس جمهور امریکا در مقابل نمایندگان همه دولتها و ملت‌های دنیا، با بیشرمی تمام، جمهوری اسلامی را متهم به تروریست پروری کرده است. آنها این قدر در تهمت زدن، بیتقوا و بیملاحظه‌اند. نه گزارشی دارند و نه دقتی در واقعیات. فقط به خاطر خوشامد صهیونیستها، راست یا دروغ، چیزهایی میگویند؛ آن وقت جنایات صریح تروریستی صهیونیستها را محکوم نمیکنند و به رو نمی‌آورند. این موضوع بسیار کریه و زشتی است که اگر کسی از وجود آن در دنیا غفلت کند، باید خود را غافل بداند.

🏠 اساس کار جمهوری اسلامی

اکنون نظام جمهوری اسلامی در مقابل این نظام سلطه قرار گرفته است. اساس کار جمهوری اسلامی، عبارت است از اداره ملت و کشور ایران بر اساس مفاهیم و ارزشهای الهی که از اسلام آموخته شده است. فرض بر این است که این ارزشها میتواند یک جامعه را سعادتمند کند؛ قطعاً هم چنین است و جامعه را سعادتمند خواهد کرد. اساس سعادت در یک جامعه عبارت است از این که آن جامعه بتواند مستقل زندگی کند، بیندیشد، سازندگی کند، در کمال استقلال راه خود را برود و هدف خود را انتخاب کند.

🏠 استقلال اساس اداره کشور در نظام اسلامی

پس استقلال، اساس این حرکت مهم اسلامی است. کشور ما بر اساس استقلال و عدم تسلیم، در مقابل نظام سلطه میایستد. این کشور بدون مبارزه، تلاش و مجاهدت نمیتواند پیش برود. کسانی که خیال میکنند نظام جمهوری اسلامی چون در دوران سازندگی است، دیگر با دشمنان خود مبارزه نمیکند، بسیار غافلند. مگر دشمن میگذارد که ما سازندگی کنیم؟ دشمن نمیگذارد شماراه سعادت این ملت را پیش بگیرد و جلو برود. مگر دشمن سلطه گر میتواند تحمل کند که ملتی مستقل باشد و دست سلطه گران را از زندگی خود کوتاه کند؟ آنها نمیتوانند تحمل کنند. معارضه و حمله میکنند، انواع توطئه‌ها را به وجود می‌آورند؛ توطئه فرهنگی، اقتصادی، امنیتی - که امروز نسبت به کشور ما به شدت اعمال میشود - و چنانچه مقتضی و لازم بدانند، توطئه نظامی هم میکنند. وقتی کشوری هدف و راهی را دنبال میکند و مصمم است که آن را ادامه دهد، نایستی در مقابل دشمن تسلیم شود؛ بلکه باید مطامع و خواسته‌های غیر مشروع دشمن را به هیچ بگیرد. وقتی این ملت در مقابل چنین دشمنی قرار گرفت، ناگزیر است از خود دفاع کند. شما مجبورید از خود دفاع کنید.



❖ جهاد اکبر و تقوا لازمه مبارزه و ایستادگی

عزیزان من! روح مبارزه و ایستادگی در مقابل دشمن، وقتی به طور کامل و سالم در شما قشر جوان باقی میماند که تقوا، بازگشت به خدا و جهاد اکبر در وجود و زندگیتان بگنجد. اگر ما به جوانان توصیه میکنیم که طهارت، تقوا، استغفار، اجتناب از گناه، رو آوردن به خدا و توجه به معنویات را سرلوحه کارها قرار دهند، به این دلیل است که علاوه بر به همراه داشتن سعادت شخصی شما، کشور شما هم به جوانانی نیازمند است که بتوانند حقایق را درک کنند، در میدانها بایستند، توطئه دشمن را بشناسند و با آن مقابله کنند. دانشگاه، حوزه علمیه و محیط علمی و تحصیلی جای این ایستادگی، مقاومت، هوشیاری و مبارزه است. این، انتظار از نسل جوان است.

❖ ضرورت داشتن بینش سیاسی توسط دانشجویان

بنده یک وقت عرض کردم دانشگاهها باید سیاسی باشند و دانشجو باید سیاسی باشد. معنای این حرف آن است که دانشجو باید قدرت تحلیل سیاسی داشته باشد تا جبهه بندیهای دنیا را بشناسد؛ تا بفهمد امروز دشمن کجاست و از کجا و با چه ابزاری حمله میکند. این، برای شما لازم است. اگر شما تلاش سیاسی، کار سیاسی، مطالعه و مباحثه سیاسی نداشته باشید، این توانایی را پیدا نمیکنید. البته توجه داشته باشید که دشمن از همین امر استفاده نکند. دشمن با کمال هوشیاری ایستاده است. امیرالمؤمنین علیه الصلاة والسلام فرمود: «و من نام لم ینم عنه آ»؛ مراقب باشید که اگر شما غفلت میکنید، دشمن از شما غفلت نمیکنند. دشمن با کمال هوشیاری مراقب است.

❖ دشمن شناسی گام اول در بیداری دانشجویان

عرض کردم که نظام سلطه، مثل اختاپوسی خطرناک و مثل سرطان دنیا را گرفته است. کشور ما جزو نقاط سالم دنیا است. نمیگوئیم همه دنیا ناسالمنند. ممکن است نقاط معدودی در دنیا سالم مانده باشند. کشور و دولتی که از نظام سلطه و کمند این عنکبوت خطرناکِ تننده در تار و پود ملتها و کشورها، سالم و برکنار مانده است، نظام جمهوری اسلامی است. طبیعی است که علیه شما بیدار باشند، فکر کنند و هر تلاشی انجام دهند. شما هم باید بیدار باشید. دانشجو، طلبه و دانش آموز باید بیدار باشد. بچه های دبیرستانی، دخترها و پسرها باید بیدار و هوشیار باشند. امروز از همه شما این انتظار هست. شما نسل برگزیده این کشورید. دشمن باید شناخته شود. این اولین قدم است.

❖ تهاجم علیه نظام روحانیت، راهبر دشمن

بنده از قدیم به محیط دانشگاهها و دانشجویان، آنس داشتم و به چنین جاهایی رفت و آمد میکردم. بسیاری از حرفها لازم است برای دانشجویان گفته شود. وظیفه ما هم نصیحت است. امروز یکی

از مسائلی که دشمن بخصوص در محیط دانشگاه دنبال میکند، تهاجم علیه نظام روحانیت در کشور ماست. به این نکته توجه داشته باشید. این نکته، حرف امروز نیست. از روزی که نظام پهلوی بر سر کار آمد، دشمنان فهمیدند که اگر بخواهند به یکباره این کشور را تصرف کنند، نباید چیزی به نام دین و ایمان دینی در این کشور باشد و برای این که ایمان دینی به شکل سازمان یافته وجود نداشته باشد، باید بساط روحانیت برچیده شود. تا وقتی که روحانیت هست، در واقع یک سازمان مرکزی وجود دارد که مردم آن را به نام دین میشناسند و از طریق آن، سخن دین را میشنوند. دین را نمیتوان از میان زندگی، دلها و مغزهای مردم زدود. سازمانی را که به هیچ یک از دستگاههای قدرت از لحاظ مالی متکی نیست، نمیشود به راحتی از میان برد. روحانیت برادران اهل سنت مادر کشورهای اسلامی، نان خور دستگاههاست و نمیتواند با دستگاهها مخالفت کند. روحانیت مسیحی هم چیزی شبیه به همین است. خصوصیت روحانیت شیعه این بوده که از لحاظ مالی و ارتزاق زندگی، به دستگاههای حاکم متکی نبوده است. لذا زبانشان باز بوده است.

روحانیت، پیشتاز در حرکت‌های اصلاحی و مبارزات اجتماعی-سیاسی

از صد سال پیش به این طرف، هر حرکت اصلاحی، مبارزه اجتماعی و سیاسی و هر تحوّل بزرگی در ایران اتفاق افتاده است، یار هبران آنها روحانی بوده‌اند و یار روحانیت جزو رهبران آنها بوده است. تاریخ در مقابل ماست. دشمنان روحانیت در طول شصت سال اخیر، هر چه علیه روحانیت تلاش کرده‌اند، نتوانسته‌اند این موضوع را انکار کنند؛ چون متن تاریخ است. اولین ندای مشروطه از حلقوم علمای بزرگ بیرون آمد. در قضیه تنباکو، امتیازات دوران ناصرالدین شاه، ملی شدن صنعت نفت و مبارزه با رژیم پهلوی که منتهی به نهضت عظیم اسلامی و تشکیل جمهوری اسلامی شد نیز چنین بوده است. دشمن، این تاریخ را میدانند. وقتی تشکیلاتی به نام دین و روحانیت شناخته شده، با مرکزیت و مسؤولیت مشخص و ریاست کسانی که جز با تقوا ممکن نیست به ریاست برسند، وجود دارد، کار دشمن سخت میشود.

اساس روحانیت، حفظ دین و ایمان دینی جامعه

ممکن است دشمنان، مراجع بزرگ تقلید را گاه از لحاظ علمی تخطئه کنند؛ اما از لحاظ تقوایی نمیتوانند. مرحوم آیت‌الله بروجردی و مرحوم آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم^۴ نمونه‌ای از این مراجع بزرگوارند. خدای متعال کسانی را که از لحاظ تقوا اشکال داشتند، رسوا کرد. فقاقت یک روش و شیوه استنباط است؛ علم است. این علم را باید آموخت. برای همه راه باز است که دین را یاد بگیرند و از آن استنباط کنند؛ اما استنباط از دین یک روش علمی دارد و کار عامیانه‌ای نیست. هر کس از هر جا رسید نمیتواند از قرآن و سنت استنباط کند. دانش اصلی روحانیت، فقاقت است. البته فلسفه و عرفان اسلامی نیز هست که



۴. آیت‌الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی مؤسس حوزه علمیه قم

هر دو به معنای وسیع فقاہت، داخل در فقاہتند. اگر روش فقاہت را از میان بردارند، دیگر چیزی از دین باقی نمیماند. عدّه‌ای از آن طرف می‌آمدند و دین را با تفکر مارکسیستی تفسیر میکردند. این عدّه ظاهر اسلامی و باطن مارکسیستی داشتند و از این جهت منافق بودند. وقتی کتاب آنها را در مقابل کتابهای فکری و نوشته‌های ایدئولوژیک حزب توده و گروه‌های کمونیستی می‌گذاشتیم، با هم مونمیزدند. این شباهتها در زمینه‌های اقتصادی، تاریخ، فلسفه تاریخی و اقتصاد سوسیالیستی چشمگیرتر بود. تفاوت در این بود که این عدّه اسم خدا و پیغمبر را به کتابهایشان اضافه کرده بودند. وقتی دین، مفسر و متصدی و متولی رسمی نداشته باشد، کار به این جا میرسد که عدّه‌ای از راه میرسند و دین را با تفکر مارکسیستی و یا دمکراسی و سرمایه‌داری غربی تطبیق میدهند. امروز در دنیا کسانی هستند که اسلام - و نه مطلق دین - را درست با آنچه که شرکتهای و کمپانیهای بزرگ میخواهند، تطبیق میدهند. اگر روحانیت وجود داشت، این طور نمیشد. البته همواره روحانیت احتیاج به اصلاحات داشته است. امام بزرگوار ما در اوایل انقلاب درباره روحانیت و لزوم وجود آن و حمله به کسانی که میخواستند ریشه روحانیت را بزنند، صحبت کردند. در اثنای صحبت، مطلبی با این مضمون افزودند: در میان روحانیت کسانی هستند که ظلم است اسم روحانی بر آنها بگذاریم. بعد این مصراع را خواندند: «ای بسا خرکه که مستوجب آتش باشد». واقعاً همین طور است. روحانی داریم؛ اما اساس روحانیت امری لازم است. برای حفظ دین، ایمان دینی در جامعه لازم است. دشمن این مطلب را زودتر از همه فهمید.

🏠 سیاست دوران پهلوی، از بین بردن روحانیت جهت نابودی دین

یکی از بزرگترین مسؤولیتهای رضاخان، برچیدن بساط روحانیت برای نابود کردن دین بود. بنابراین به مجرد این که قدرت پیدا کرد، در سالهای ۱۳۱۳ و ۱۳۱۴ شروع به برچیدن بساط روحانیت کرد. اقدام رضاخان، قلدرانه بود. خیال میکرد با قلدری میتواند کارهای خود را پیش ببرد. گذاشتن عمامه، پوشیدن لباس بلند و اسم و حوزة آخوندی را ممنوع کرد. حوزة‌های قم و مشهد را تا آن جا که میتوانست - به خیال خود - متلاشی کرد. البته نتوانست. امام عزیز ما جزو طلبه‌های آن دوران بودند؛ همان دورانی که قرار بود روحانیت را شدت فشار و خفقان رضاخانی به کلی نابود کند. اما روحانیت نه تنها نابود نشد، بلکه کسانی مثل امام بزرگوار را به وجود آورد. من خود از امام شنیدم که میگفتند: «در قم، ما صبح زود از مدرسه یا خانه بیرون می‌آمدیم و به باغهای سالاریه میرفتیم که در آن زمان یک فرسخ تا شهر فاصله داشت. در آن جا زیر درختها مشغول درس و بحث و مطالعه میشدیم. هنگام غروب وقتی که هوا تاریک میشد برمیگشتیم که مأمورین رضاخان ما را نبینند!» این طور درس خواندند. این قدم اول بود. در دستگاه رضاخانی، فقط رضاخان نبود. عدّه‌ای از به اصطلاح ادبا، اندیشمندان و ایدئولوگهای دستگاه رضاخانی هم بودند که طراحي میکردند و فکر میدادند. وقتی دیدند فشارها کارگر نشد، با پول و پشتیبانی و اداره فرماندهی و سیاستگذاری رضاخانی، طرح دیگری ریختند.

این طرح عبارت از درست کردن بساطی به نام مؤسسه «وعظ و خطابه» در تهران بود. متأسفانه این مطالب را نسل جوان نمیداند. تأسیس مؤسسه «وعظ و خطابه» به سالهای ۱۳۱۶ و ۱۳۱۷ - یعنی دو یا سه سال بعد از شروع قلع و قمع روحانیت - برمیگردد. تأسیس این مؤسسه برای آن بود که هر کس میخواست روحانی بماند، میتواندست تحت نظر این مؤسسه که وابسته به رضاخان بود، روحانی باقی بماند! به عبارتی آخوند باشد؛ اما آخوند رضاخانی، درباری و در خدمت سیاستهای استکبار باشد. البته آن مؤسسه اساتید خوبی داشت. من نشریات مؤسسه «وعظ و خطابه» را در سالهای ۱۳۳۸ و ۱۳۳۹ از اوّل تا آخر مطالعه کردم. مطالب بسیار خوبی در زمینه‌های دین‌شناسی، ادیان باستانی و ادیان معاصر داشت. آنها اساتید برجسته‌ای را جمع کرده بودند و از لحاظ مطلب، کمبودی نداشتند. تنها هدف آنها این بود که سازمان روحانیت وجود نداشته نباشد. مطالب دینی این مؤسسه به وسیله غیر متخصصین نوشته شده بود. تاریخ ادیان و فلسفه دین از جمله علمی بود که میشد روی آن کار کرد؛ اما هدف آنها برچیدن سازمان روحانیت در دوران رضاخان بود. بعد که رضاخان قلع و قمع شد، مردم با احترام تمام و آغوش باز روحانیون را پذیرا شدند، حوزه‌های علمیه شلوغ شد و مراجع تقلید مورد تجلیل و تقدیس مردم قرار گرفتند. بر اثر سختگیریهای قبلی، دستگاه محمدرضا همان سیاست را با شکلهای دیگری پیش گرفت. بنده در طول عمر طلبگی خود تا دوران پیروزی انقلاب، چندین مورد از نقشه‌های دستگاه پهلوی را دیده بودم و میشناختم. آخرین آنها در دهه پنجاه، تشکیل سازمان اوقاف به شکل دلخواه پهلوی و کشیدن روحانیت به زیر چتر سازمان اوقاف بود. این، سیاستی بود که سالها دنبال شد.

روحانیت نهاد اصلی در نظام اسلامی

کسانی بر حسب گمان و طبق اطلاعات ما، انگیزه‌هایی از قبیل انگیزه‌های رژیم پهلوی ندارند و علی‌الظاهر جزو خودیها و مسلمانند. اما متأسفانه از این که میبینم این افراد، امروز همان حرفه‌هایی را میزنند که روزی رژیم رضاخان و محمدرضا با انواع و اقسام سیاستها و تدبیرها میخواست به کرسی بنشانند. چرا باید این طور باشد؟ روحانیت یک نهاد اصلی در نظام اسلامی است. اگر روحانیت و طلبه‌های معمم نبودند، این انقلاب شکل نمیگرفت. شانزده سال - از سال ۱۳۴۱ تا سال ۱۳۵۷ - طلبه‌ها به سر تاسر کشور سفر میکردند و در هر شهر و روستا و منطقه‌ای - حتی در پادگانهای ارتشی - اسلام و مبارزه علیه رژیم را تبلیغ میکردند. دستگاه حکومتی هم نمیتوانست مانع آنها شود. با یک طلبه چه میتوانستند بکنند؟ همه حقوق ماهانه‌ای که طلبه یک لاقبا از حوزه علمیه میگرفت، به قدر حقوق پنج روز یک کارمند دویز پایه بود. یک رژیم ستمگر با چنین آدمی چه میتوانست بکند؟ او را به زندان میانداختند. تاجر نبود که پول و سرمایه‌اش را مصادره کنند. کارمند دولتی نبود که حقوقش را ببرند. به زندان میرفت و مردم بیشتر به او علاقه‌مند میشدند. لذا رژیم نمیتوانست کاری بکند. نیروی

طلبگی روحانیت با همین سازمان رسمی و با استفاده از اعتقاد عمیق مردم به خود، به سراسر کشور میرفت و نهضت، امام، مبارزه، جمهوری اسلامی و ضدیت با استکبار را تبلیغ میکرد و معنای استکبار را به همه میفهماند، و آلا مردم امریکا را نمیشناختند. مردم ایران سالهای متمادی از سیاست دور افتاده بودند. روحانیون جوان در گوشه و کنار کشور این شناخت را به مردم تزریق کردند. آن روزها جوانان دانشجو و دانشگاهی بسیاری، از تبلیغات روحانیون استفاده کردند. آن روزها ابیادی استکبار به روحانیون مؤثر و فعال میگفتند: شما دانشجویان را گمراه میکنید! گمراهی از نظر آنها این بود که روحانیون مردم را به مبارزه میکشانند. تأثیر روحانیت تا به این حد است. امروز هم گره گشای مشکلات کشور و بازکننده گره های ریز، روحانیون هستند. در دوران جنگ، وقتی یک روحانی به جبهه میرفت، بر دیگر رزمندگان تأثیر میگذاشت. بچه های جبهه ای پیش ما میآمدند و اگر در جایی روحانی نبود گله میکردند؛ اگر بود ستایش میکردند. اگر یک انسان، شغل، زندگی و همه چیز خود را وقف تبیین دین و معارف دینی و روحیه ایمانی کند، جامعه را به تعالی میرساند. چرا بعضی کسان این حقیقت را نمیفهمند؟

🔗 مقابله با روحانیت محقق کننده اهداف صهیونیسم و امریکا

اگر امروز کسی با روحانیت مقابله کند، بیش از همه دل صهیونیستها و امریکا را شاد کرده است. اگر جایی صدایی بلند شود، برای آن صدا از همه رسانه های صهیونیستی غریو تشویق و احسنت و آفرین بلند میشود. چون آنها به فنای روحانیت دل بسته بودند و نبود روحانیت را میخواهند. اینها فتنه است. این گونه حرف زدن و حقایق را واژگون فهمیدن و آن را منتشر کردن، فتنه است. من باید کسانی را که ملتفت نیستند و نمیفهمند، نصیحت کنم. نمیتوانم باور کنم و به خود بقبولانم که این افراد، عن عمد این کار را میکنند، و آلا اگر معلوم شود که این افراد - خدای نکرده - از روی غرض و سوء نیت این کارها را انجام میدهند، نظام اسلامی توی دهانشان خواهد زد.

🔗 روحانیت خدمتگزار مردم

روحانیت خدمتگزار مردم است. نهادی کم توقع، کم نصیب و کم سهم از دنیا است. بنایی بر دنیا و هدف دنیا ندارد. البته در بین روحانیون، افراد بد، ناپاب و خائن بوده اند. امروز هم هستند، نه این که نیستند. ما هم از افراد نابابی که در روحانیت هستند، خبر داریم. بعضی از آنها، دلها را خون کردند. دل امام و نیکان خود را خون کردند. اما این نباید موجب شود که سازمان و تشکیلات روحانیت زیر سؤال برود. عناصر ناپاب در روحانیت، اغلب کسانی هستند که از راه صحیح و روحانیت منحرف شده اند، و آلا روحانیتی که در راه مستقیم امام بزرگوار حرکت میکرده، بحمد الله خوب است.

ضرورت استفاده حداکثری جوانان از وقت

🕌 رهبر عزیز! بسیار دوست میداریم که شما از دوران کودکی خودتان بگویید و این که چند برادر و خواهر هستید؛ از اولین روز مدرسه و اولین معلم و دوستان و همکلاسیها، از سرگرمیها و از علاقه خود به درس و بازی برای ما تعریف کنید.

🕌 از روز اول مدرسه و اولین معلم بگویید:

🕌 به چه درسهایی علاقه داشتید؟

🕌 ضمن تشکر از وقتی که گذاشتید؛
حضرت تعالی در نوجوانی، چه حالات و روحیاتی داشتید و در چه سنّی به این فکر افتادید که راه آینده خود را انتخاب کنید و چه کسی به شما بیشترین کمک را در این زمینه کرد؟
و... 🕌

ضرورت استفاده حداکثری جوانان از وقت*

📌 رهبر عزیز! بسیار دوست میداریم که شما از دوران کودکی خودتان بگویید و این که چند برادر و خواهر هستید؛ از اولین روز مدرسه و اولین معلم و دوستان و همکلاسیها، از سرگرمیها و از علاقه خود به درس و بازی برای ما تعریف کنید.

بسم الله الرحمن الرحيم

قبل از آن که به سؤالات این دختر خانم عزیز جواب دهم، باید بگویم خوش به حال شما جوانان و نوجوانان امروز! به شما اهمیت داده میشود؛ به شما پرداخته میشود. این آقایان محترم^۱، با این مایه‌های فکرای که من حالا مورد تأمل قرار دادم، برای شما - بخصوص - برنامه‌ریزی و برنامه‌سازی میکنند، تدارک اندیشیدن برای شما ترتیب میدهند، با شما حرف میزنند، تماس برقرار میکنند و هر نامه‌ای از نامه‌های شما را جواب میدهند. البته من سابقه آشنایی با شما عزیزان ندارم؛ اما از همین گزارش چیزهای زیادی را نسبت به استعداد و توان شما حس کردم. البته من گاهی برنامه «نیم‌رخ» را هم به یاد نوجوانی نگاه میکنم - هم برنامه نیم‌رخ را، هم گاهی برنامه کودکان را تماشا میکنم - بنابراین باید گفت: خوش به حال نسل جوان و نوجوان امروز که این قدر برایشان امکانات فکر کردن و فهمیدن و تماس گرفتن و اظهار کردن مافیالضمیر خودشان فراهم است.

حالا اگر من در پاسخ سؤالات این خانم - که البته این سؤالات، خیلی بود؛ اصلاً یادم نمی‌ماند. باید آنها را دانه دانه مطرح کنید، تا ان شاء الله جواب بدهم - بخواهم حرف بزنم، خواهید دید که اصلاً زمان ما این گونه

*. گفت و شنود صمیمانه رهبر معظم انقلاب اسلامی با گروهی از جوانان و نوجوانان ۱۳۷۶/۱۱/۱۴

۱. اشاره به مسؤولان برنامه کودک و نوجوان صدا و سیما

۲. گزارش مسؤول برنامه، قبل از شروع سؤالات

نبود؛ به ما این قدر اهمیت داده نمیشد، با ما این طور صحبت نمیشد، از ما این طور نظر اتمان و حرف دلمان خواسته نمیشد - که از شما خواسته میشود - خوب؛ شما از این جهت از ما جلو هستید. ان شاء الله که خداوند بر شما مبارک کند و این دهه فجر هم بر شما مبارک باشد. موفق باشید. خوب؛ حالا ایشان^۳ گفتند که شما عزیزان من، از بچه‌هایی هستید که با این برنامه تماس دارید و بعضی از خانواده‌های معظم شهدا از تهران و از شهرستانها هستید. خیلی خوب؛ حالا پاسخ به سؤالات را یکی یکی شروع میکنیم:

ما هشت خواهر و برادر از دو مادر بودیم؛ یعنی پدرم از خانمی، سه فرزند داشت که هر سه هم دختر بودند. بعد، آن خانم فوت کرده بودند و پدرم با خانم دیگری - که مادر ما باشند - ازدواج کرده بودند. ما بچه‌های این خانم دوم، پنج نفر بودیم؛ چهار برادر و یک خواهر، و در این پنج نفر، من دومی بودم. البته در این بین، دو بچه هم از بین رفته بودند؛ با آن حساب، من چهارمی میشوم؛ اما چون واسطه‌ها کم شده بودند، من بچه دوم خانواده بودم. البته خواهرهای بزرگ ما از خانم اول بودند؛ آنها از ما خیلی بزرگتر بودند. پدر و مادرم، پدر و مادر خیلی خوبی بودند. مادرم یک خانم بسیار فهمیده، باسواد، کتابخوان، دارای ذوق شعری و هنری، حافظ شناس - البته حافظ شناس که میگویم، نه به معنای علمی و اینها، به معنای مأنوس بودن با دیوان حافظ - و با قرآن کاملاً آشنا بود و صدای خوشی هم داشت.

ما وقتی بچه بودیم، همه مینشستیم و مادرم قرآن میخواند؛ خیلی هم قرآن را شیرین و قشنگ میخواند. ما بچه‌ها دورش جمع میشدیم و برایمان به مناسبت، آیه‌هایی را که در مورد زندگی پیامبران است، میگفت. من خودم اولین بار، زندگی حضرت موسی، زندگی حضرت ابراهیم و بعضی پیامبران دیگر را از مادرم - به این مناسبت - شنیدم. قرآن که میخواند، به آیاتی که نام پیامبران در آن است میرسید، بنا میکرد به شرح دادن. بعضی از شعرهای حافظ که هنوز - بعد از سنین نزدیک شصت سالگی - یادم است، از شعرهایی است که آن وقت از مادرم شنیدم. از جمله، این دو بیت یادم است:

سحر چون خسرو خاور غلم در کوهساران زد به دست مرحمت یارم در اتمیدواران زد
دوش دیدم که ملانک در میخانه زدند گل آدم بسرشتند و به پیمانہ زدند

غرض؛ خانمی بود خیلی مهربان، خیلی فهمیده و فرزندان را هم - البته مثل همه مادران - دوست میداشت و رعایت آنها را میکرد. پدرم عالم دینی و ملای بزرگی بود. برخلاف مادرم که خیلی گیرا و حرّاف و خوش برخورد بود، پدرم مردی ساکت، آرام و کم حرف مینمود؛ که این تأثیرات دوران طولانی طلبگی و تنهایی در گوشه حجره بود. البته پدرم ترک زبان بود - ما اصلاً تبریزی هستیم؛ یعنی پدرم اهل خامنه تبریز است - و مادرم فارس زبان. ما به این ترتیب از بچگی، هم با زبان فارسی و هم با زبان ترکی آشنا شدیم و محیط خانه محیط خوبی بود. البته محیط شلوغی بود؛ منزل ما هم منزل کوچکی بود. شرایط زندگی، شرایط باز و راحتی نبود و طبعاً اینها در وضع کار ما اثر میگذاشت.

در مورد بازی کردن پرسیدید؟ بله؛ بازی هم میکردیم. منتها در کوچه بازی میکردیم؛ چون در خانه جای بازی نداشتیم و بازیهای آن وقت بچه‌ها فرق میکرد. یک مقدار هم بازیهای ورزشی بود؛ مثل والیبال و فوتبال



و اینها که بازی میکردیم. من آن موقع در کوچه، با بچه‌ها والیبال بازی میکردم؛ خیلی هم والیبال را دوست میداشتم. الان هم اگر گاهی بخواهیم ورزش دستجمعی بکنیم - البته با بچه‌های خودم - به والیبال رو می‌آوریم که ورزش خیلی خوبی است. بازیهای غیر ورزشی آن وقت، «گرگم به هوا» و بازیهایی بود که در آنها خیلی معنا و مفهومی نبود؛ یعنی اگر فرض کنیم که بعضی از بازیها ممکن است برای بچه‌ها آموزنده باشد و انسان با تفکر آنها را انتخاب کند، این بازیهایی که الان در ذهن من هست، واقعاً این خصوصیت را نداشت؛ ولی بازی و سرگرمی بود.

چیزی که حتماً میدانم برای شما جالب است، این است که من همان وقت، معمم بودم؛ یعنی در بین سنین ده و سیزده سالگی - که ایشان سؤال کردند - من عمامه به سرم و قبا به تنم بود! قبل از آن هم همین‌طور. از اوایی که به مدرسه رفتم، با قبا رفتم؛ منتها تابستانها با سر برهنه میرفتم، زمستان که میشد، مادرم عمامه به سرم میپوشید. مادرم خودش دختر روحانی بود و برادران روحانی هم داشت، لذا عمامه پیچیدن را خوب بلد بود؛ سر ما عمامه میپوشید و به مدرسه میرفتیم. البته اسباب زحمت بود که جلو بچه‌ها، یکی با قبای بلند و لباس نوع دیگر باشد. طبعاً مقداری حالت انگشت‌نمایی و اینها بود؛ اما ما با بازی و رفاقت و شیطنت و این‌طور چیزها جبران میکردیم و نمیگذاشتیم که در این زمینه‌ها خیلی سخت بگذرد. به هر حال، بازی در کوچه بود. البته خاطراتی هم در این زمینه دارم که اگر مناسب شد، ممکن است در خلال صحبت بگویم. بازی ما بیشتر در کوچه بود؛ در خانه کمتر به بازی میرسیدیم.

📌 از روز اول مدرسه و اولین معلم بگوئید:

باید بگویم اولین مرکز درسی که من رفتم، مدرسه نبود، مکتب بود - در سنین قبل از مدرسه - شاید چهار سال، یا پنج سالم بود که من و برادر بزرگتر از مرا - که از من، سه سال و نیم بزرگتر بود - با هم در مکتب دخترانه گذاشتند؛ یعنی مکتبی که معلمش زن بود و به جز چند نفر پسر، بقیه شاگردان، دختر بودند. البته من خیلی کوچک بودم. تجربه‌ای که از آن زمان میتوانم به یاد بیاورم این است که بچه را در سنین چهار، پنج سالگی اصلاً نباید به مدرسه و مکتب و غیر آن گذاشت؛ برای این که هیچ فایده‌ای ندارد. من به نظر میرسد که از آن دوره مکتب قبل از مدرسه، هیچ استفاده علمی و درسی نکردم. طبعاً ما را به مکتب فرستاده بودند تا قرآن یاد بگیریم؛ چون در مکتبها معمولاً قرآن درس میدادند. آن زمان در مدرسه‌ها قرآن معمول نبود و درس نمیدادند. بد نیست بدانید که من متولد سال ۱۳۱۸ هستم. این دورانی که میگویم، مربوط به سالهای ۱۳۲۳ و ۱۳۲۴ است - اوایل مکتب رفتن ما - بنابراین یک دوره آن است؛ که اولین روز مکتب اول را یادم نیست. پس از مدتی - یکی دو ماه - که در آن مکتب بودیم، ما را از آن مکتب برداشتند و در مکتبی گذاشتند که مردانه بود؛ یعنی معلمش مرد مسنی بود. شاید شما در داستانهای قدیمی، «ملا مکتبی» خوانده باشید. درست همان ملا مکتبی تصویر شده در داستانها و در قصه‌های قدیمی به ما درس میداد. من کوچکترین شاگرد آن مکتب بودم - شاید آن زمان، حدود پنج سالم بود - و چون هم خیلی کوچک بودم، هم سید و پسر عالم

بودم، آقای «ملاکتبی»، صبحها مرا کنار دست خودش مینشانده و پول کمی، مثلاً اسکناس پنج قرانی - آن وقتها اسکناس پنج ریالی بود، اسکناس یک تومانی و دو تومانی بود. شما ندیده‌اید - یا دو تومانی از جیب خود بیرون می‌آورد، به من میداد و میگفت: تو اینها را به قرآن بمال که برکت پیدا کنی! بیچاره دلش را خوش میکرد به این که به این ترتیب - مثلاً - پولش برکت پیدا کند؛ چون او و امثال او درآمدی نداشتند. روز اولی که ما را به آن مکتب بردند، به یاد دارم که از نظر من روز بسیار تیره، تاریک، بد و ناخوشایندی بود! پدرم، من و برادر بزرگم را با هم وارد اتاقی کرد که به نظرم خیلی وسیع می‌آمد. البته شاید آن موقع به قدر نصف این اتاق، یا مقداری بیشتر از نصف این اتاق بود؛ اما به چشم کودکی آن روز من، جای خیلی وسیعی می‌آمد و چون پنجره‌هایش شیشه نداشت و از این کاغذهای مومی داشت، تاریک و بد بود. مدتی هم آن جا بودیم.

لیکن روز اولی که ما را به دبستان بردند، روز خوبی بود؛ روز شلوغی بود. بچه‌ها بازی میکردند، ما هم بازی میکردیم. اتاق ما کلاس بسیار بزرگی بود - باز به چشم آن وقت کودکی من - و عده بچه‌های کلاس اول، زیاد بودند. حالا که فکر میکنم، شاید سی نفر، چهل نفر، بچه‌های کلاس اول بودیم. به هر حال و روز پُرشور و پُرشوقی بود و خاطره بدی از آن روز ندارم. البته چشم من ضعیف بود، هیچ کس هم نمیدانست، خودم هم نمیدانستم؛ فقط میفهمیدم که چیزهایی را درست نمیبینم. بعدها چندین سال گذشت و من خودم فهمیدم که چشمهایم ضعیف است؛ پدر و مادرم هم فهمیدند و برایم عینک تهیه کردند. آن زمان - وقتی که من عینکی شدم - گمان میکنم حدود سیزده سالم بود؛ لیکن در دوره اول مدرسه این نقص کار من بود. قیافه معلم را از دور نمیدیدم، تخته سیاه را که روی آن مینوشتند، اصلاً نمیدیدم و این، مشکلات زیادی را در کار تحصیل من به وجود می‌آورد.

حالا خوشبختانه بچه‌ها در کودکی، فوراً شناسایی میشوند و اگر چشمشان ضعیف است، برایشان عینک میگیرند و رسیدگی میکنند. آن زمان اصلاً این چیزها در مدرسه‌ای معمول نبود. البته مدرسه ما یک مدرسه به اصطلاح غیر دولتی بود؛ بعلاوه مدرسه دینی بود که معلمین و مدیرانش از افراد بسیار متدین انتخاب شده بودند و با برنامه‌های اندکی دینیتر از معمول مدارس آن روز، اداره میشد؛ چون آن مدرسه‌ها اصلاً برنامه دینی درستی نداشتند و کسی توجهی و اعتنایی به آن نمیکرد. در مورد معلمین اول ما، بله یادم است که مدیر دبستان ما آقای «تدین» بود که تا چند سال پیش هم زنده بود. من در زمان ریاست جمهوری ارتباطات زیادی با او داشتم. مشهد که میرفتم به دیدن ما می‌آمد. پیرمرد شده بود. یک معلم دیگر داشتیم که اسمش آقای «روحانی» بود و الآن نمیدانم کجاست. عده‌ای از معلمین را یادم است؛ بله، تا کلاس ششم - دوره دبستان - خیلی از معلمین را در ادور میشناختم. متأسفانه الان هیچ کدام را نمیدانم کجا هستند. اصلاً زنده‌اند، نیستند و چه میکنند؛ لیکن بعد از دوره مدرسه هم با بعضی از آنها ارتباط و آشنایی داشتم.

🌟 به چه درسهایی علاقه داشتید؟

دورانهای کلاس اول و دوم و سوم را که اصلاً یادم نیست و الان هیچ نمیتوانم قضاوتی بکنم که به چه درسهایی

علاقه داشتیم؛ لیکن در اواخر دوره دبستان - یعنی کلاس پنجم و ششم - به ریاضی و جغرافیا علاقه داشتیم. خیلی به تاریخ علاقه داشتیم، به هندسه هم - بخصوص - علاقه داشتیم. البته در درسهای دینی هم خیلی خوب بودم؛ قرآن را با صدای بلند میخواندم - قرآن خوان مدرسه بودم - یک کتاب دینی را آن وقت به ما درس میدادند - به نام تعلیمات دینی - برای آن وقتها کتاب خیلی خوبی بود؛ من تکه‌هایی از آن کتاب را که فصل، فصل بود، حفظ میکردم. در همان دوره آخر دبستان - یعنی کلاس پنجم و ششم - تازه منبر آقای «فلسفی» را از رادیو پخش میکردند که ما از رادیو شنیده بودیم. من تقلید منبر او را - در بچگی - میکردم و به همان سبک، آن بخشهای کتاب دینی را با صدا بلندی و خیلی شمرده، پشت سر هم میخواندم. معلمم و پدر و مادرم خیلی خوششان میآمد؛ مرا تشویق میکردند. بله؛ این درسهایی بود که آن زمان دوست میداشتم.

ضمین تشکر از وقتی که گذاشتید؛ حضر تعالی در نوجوانی، چه حالات و روحیاتی داشتید و در چه سنّی به این فکر افتادید که راه آینده خود را انتخاب کنید و چه کسی به شما بیشترین کمک را در این زمینه کرد؟

خیلی ممنون، سؤال خوبی کردید. البته من اگر بخواهم به نوجوانان عزیز، در این مورد که شما مطرح کردید، سفارش کنم، سفارش من این خواهد بود که نوجوانان باید به فکر حال باشند؛ برای این که به فکر آینده باشند، وقت زیاد است. در دوره جوانی - دوران سنین هجده، بیست سالگی - راجع به آینده هر چه میخواهند فکر عملی بکنند؛ چون در سنین نوجوانی - یعنی سنین سیزده، چهارده و پانزده سالگی - اگر بخواهند درباره آینده فکر کنند، این فکر، خیلی تعیین کننده نیست. چون به هر حال حتماً یک طریق و مسیری را - هر آینده‌ای داشته باشند - باید بگذرانند؛ لذا باید به فکر حال خودشان باشند. البته اگر به فکر آینده هم باشند، ما کسی را ملامت نمیکنیم. به هر حال، گاهی انسان به فکر آینده میافتد؛ اما من از این که چه زمانی به فکر آینده افتادم، هیچ یادم نیست. این که در آینده زندگی خودم، بنا بود چه شغلی را انتخاب کنم، از اول برای خود من و برای خانواده‌ام معلوم بود. همه میدانستند که من بناست طلبه و روحانی شوم. این چیزی بود که پدرم میخواست و مادرم به شدت دوست میداشت. خود من هم علاقه‌مند بودم؛ یعنی هیچ بیعلاقه به این مسأله نبودم.

اما این که لباس ما را از اول، این لباس قرار دادند، به این نیت نبود؛ به خاطر این بود که پدرم با هر کاری که رضاخان پهلوی کرده بود، مخالف بود - از جمله، اتحاد شکل از لحاظ لباس - و دوست نمیداشت همان لباسی را که رضاخان به زور میگوید، بپوشیم. میدانید که رضاخان، لباس فعلی مردم را که آن زمان لباس فرنگی بود و از اروپا آمده بود، به زور بر مردم تحمیل کرد. ایرانیها لباس خاصی داشتند و همان لباس را میپوشیدند. او اجبار کرد که بایستی این طور لباس بپوشید؛ این کلاه را سرتان بگذارید! پدرم این را دوست نمیداشت، از این جهت بود که لباس ما را همان لباس معمولی خودش که لباس طلبگی بود، قرار داده بود؛ اما نیت طلبه شدن و روحانی شدن من در ذهنشان بود. هم پدرم میخواست، هم مادرم میخواست، خود من هم میخواستیم.



من دوست میداشتم و از کلاس پنجم دبستان، عملاً درس طلبگی را در داخل مدرسه شروع کردم. معلمی داشتیم که خودش طلبه بود و سالهای پنجم یا ششم دبستان - به نظر من هر دو سال - معلم کلاس ما بود. او پیشنهاد کرد که به ما درس «جامع المقدمات» بدهد. میدید که من و یکی، دو نفر از بچه‌ها علاقه مندیم و استعدادمان هم خوب بود؛ فکر کرد که به ما درس بدهد، ما هم قبول کردیم. «جامع المقدمات» اولین کتابی است که طلبه‌ها میخواندند، - هنوز هم معمول است - و مجموعه‌ای از جزوات، یعنی چند کتاب کوچک است. من چند تا از آن کتابهای کوچک را در دبستان خواندم؛ بعد هم که بیرون آمدم، به شدت و با جدیت و علاقه دنبال کردم.

من بعد از دبستان به دبیرستان نرفتم؛ یعنی دوره دبیرستان را به طور داوطلبانه و به صورت شبانه، خودم میخواندم. درس معمولی من طلبگی بود و بعد از دوره دبستان، مدرسه طلبگی رفتم - یعنی از دوازده سالگی به بعد - بنابراین از همان وقتها دیگر من به فکر آینده - به این معنا - بودم؛ یعنی معلوم بود که دیگر بناست طلبه شوم. البته طلبگی و لباس طلبگی، به هیچ وجه مانع از کارهای کودکانه آن زمان نبود؛ یعنی هم عمامه سرمان میگذاشتیم، هم وقتی میخواستیم بازی کنیم، عمامه را در خانه میگذاشتیم، به کوچمه میآمدیم و با همان قبا میدویدیم و بازی میکردیم - کارهایی که بچه‌ها میکنند - وقتی میخواستیم با پدرمان به مسجد برویم، باز عمامه را سرمان میگذاشتیم و عبا را به دوش میانداختیم و با همان وضع و حال و چهره کودکانه به مدرسه میرفتیم و میآمدیم.

🌟 ما جوانان چه الگویی را برای خودمان در نظر بگیریم و خودمان را با آن مقایسه کنیم؟

من نمیتوانم کسی یا اشخاص معینی را اسم بیاورم که حتماً آنها الگوی شما باشند. بالاخره هر کسی ذوقی و سلیقه‌ای دارد؛ منتها میشود این طور فرض کرد الگویی را که انسان انتخاب میکند، باید الگویی باشد که شخصیت و منش او کاملاً با آرمانهای انسان، همخوان و هماهنگ باشد. فرض بفرمایید بعضیها یک هنرپیشه را الگوی خودشان قرار دهند. خوب؛ این خیلی منطقی نیست. مثلاً یک هنرپیشه خارجی را الگوی خودشان قرار دهند. این نمیتواند منطقی باشد. محیط او محیط دیگر و زندگی او زندگی دیگری است. یک انسان مسلمان؛ یک نوجوان مسلمان و ایرانی که برایش عزت ایران، سربلندی و آینده ایران و آینده نسل خودش، آن هم در چهار چوب معارف و احکام اسلامی مطرح است، نمیتواند خارج از این چهار چوبها الگو انتخاب کند. بنابراین الگورا بایستی در بزرگانی که از لحاظ دید و جهتگیری و اهداف به هدفهای ما میخورند، انتخاب کرد. در بین مسلمانان صدر اسلام، اشخاص بسیار برجسته و خوبی هستند. در بین شخصیتهای برجسته امروز و دوره‌های گذشته نیز همین طور، واقعاً شخصیتهای برجسته‌ای هستند.

به زندگی ائمه که نگاه کنید - مثلاً زندگی امام حسن و امام حسین علیهما السلام - جوانیهای آنها بسیار چیزهای با ارزشی در خود دارد که هر جوان و نوجوانی را جذب میکند. هم نوع دخترانه‌اش هست، هم نوع پسرانه‌اش. همه آنها شخصیتهایی بودند که میتوانند واقعاً برای انسان جاذبه داشته باشند و برای نوجوانان و

جوانان ما الگو محسوب شوند.

📌 علت این که جاذبه آن الگوهای نامناسب، بیشتر است، چیست و چه کنیم که جوانان ما به سمت این الگوها که شما فرمودید، حرکت کنند؟

هر کس که درست معرفی شود، اگر واقعاً برجسته باشد، جاذبه پیدا میکند. اگر شما میبینید که ممکن است بعضی از چهره‌های درخشان صدر اسلام برای بخشی از جوانان ما جاذبه نداشته باشند - برای همه که نمیشود گفت جاذبه ندارند؛ ممکن است بگوییم برای بخشی جاذبه دارند و برای بخشی جاذبه ندارند - به خاطر این است که آنها از آن شخصیتها شناسایی درستی ندارند. نسبت به آنها آشنایی ندارند. حالا ممکن است کسی بگوید: چطور ما نمیشناسیم، اما فلان خارجی میشناسد؟ بله؛ اتفاقاً همین طور است. چون زندگی ائمه - زندگی امام حسن و امام حسین علیه‌السلام - برای ما زیاد سطحی تکرار شده است - بدون این که عمقی داشته باشد - لذا خیلی چیزهای ریزی در آنها هست که راحت از زیر نگاه ما رد میشود و ما به آن دقت نمیکنیم؛ اما همین یک نمونه، وقتی برای آدمی که با این نامها آشنایی نداشته، مطرح میشود، خیلی جلوه و اهمیت دارد.

برادرمان اشاره کردند که ما میخواهیم دریا را با پیمانۀ کوچک پیمانۀ کنیم. من میخواهم بگویم که این معرفیها هم کار همین آقایان^۵ و همین برنامه‌هاست و اصلاً پیمانۀ کردن دریا با پیمانۀ کوچک نیست، بلکه راه درست همین است. گسترش وسعۀ کار رادیو و تلویزیون، خیلی زیاد است. اگر حقیقتاً برنامه‌های خوبی در صدا و سیما ترتیب داده شود، این برنامه‌ها میتواند جاذبه داشته باشد. زندگی ائمه را با زبان نو معرفی کنید. فقط هم نمیخواهم ائمه را بگویم؛ البته ائمه، واقعاً برترین و زیباترین هستند. بهترین شیوه‌ها، زیباترین چهره‌ها و زیباترین روحها در آنهاست؛ اما غیر ائمه هم از صدر اسلام، کسان زیادی هستند. مخصوص صدر اسلام نیست؛ از گذشته و در تاریخ خودمان، چهره‌های خیلی زیادی داریم که همه میتوانند برای جوانان ما الگو باشند. اگر اینها با زبان خوب و با استفاده از ابتکار معرفی شوند، برای جوانان ما جا میافتند. خوب؛ وقتی انسان اینها را ابتدا به جوان عرضه نکند، اگر جوان هم بخواهد مقداری سطحینگری کند، چشمش به عکسی، یا به پوستری میافتد و در یک مجله، خبری را میخواند و فرض بفرمایید آدمی را که از جهتی یک جنبه جاذبه‌ای هم در زندگی او هست - از جهت ورزش، یا از جهت کار هنرپیشگی و غیره - الگوی خودش قرار میدهد؛ اما وقتی که آن چهره‌ها و زیباییهای حقیقی نشان داده شوند، جوانان ما به آنها رو میآورند و از آنها استقبال میکنند.

📌 تدین و تمدن در ذهن جوانان دو مقوله جدا از هم است. شما در جوانی در این مورد، چگونه فکر میکردید؟

نمیشود من به این فکر کنم که در دوره نوجوانی - سیزده، چهارده سالگی - در این زمینه‌ها چه فکر میکردم.

واقعاً یادم نیست که بخواهم از آن زمان چیز دقیقی را ذکر کنم. من نکته‌ای را این جا به شما بگویم: این سؤالات و این تفکراتی که امروز برای شما مطرح است، در دوره ما برای افرادی مثل شما اصلاً مطرح نبود؛ یعنی ممکن بود که یک نفر در این سنین، از حالای شما در کارهای علمی پیشتر باشد. این کاملاً قابل قبول است؛ کمالین که من در همان سنین نوجوانی، بعد از گذشت دو سه سال که طلبگی خوانده بودم، درسم خیلی پیشرفت کرده بود، راههای طولانی را در زمان کوتاهی طی کرده بودم و سوادم خوب بود؛ اما به هیچ وجه درک من از مسائل روز - از مسائل فرهنگی و عمومی - به قدر درک امروز جوانان همسَن آن وقتِ خودم نبود. این بدان خاطر بود که شرایط آن روز، اصلاً شرایطی نبود که اجازه فکر کردن به کسی بدهد. عده‌ای گرفتار نان بودند، عده‌ای گرفتار زندگیهای خودشان بودند، یک عده در تلاش معاش بودند؛ اصلاً فضا، فضایی نبود که آدم بتواند نسبت به این مسائل فکر کند. نمیشود بگوییم که ما آن زمان برای وفق دادن تدین و تمدن، چه کار میکردیم.

شما عزیزان بدانید این حرفی که «تمدن و تدین با هم تطبیق نمیکنند» جزو آن حرفهایی است که خیلی کهنه و قدیمی است و اصلاً حرف امروز نیست. زمانی اروپاییها با دینی که داشتند - دین مسیحیت تحریف شده کلیسای قرون وسطی - با نشانه‌های تمدن مواجه شدند؛ بدیهی است که آن تدین، اصلاً با آن تمدن تطبیق نمیکرد. آن تدین، تدینی بود که اگر کسی «گالبله» میشد، حتماً باید سوزانده شود! اگر کسی یک کشف جدید میکرد، حتماً بایستی نابود و تکفیر میشد! اصلاً بحث تدین و تمدن که با هم تطبیق نمیکند، مربوط به آن دوره است، آن هم مربوط به اروپا؛ منتها همچنان که اروپاییها همه چیز خودشان را - البته چیزهای زیاد و بد، نه چیزهای خیلی خوب - عمداً به کشورهای تحت سلطه استعماری منتقل میکردند، این فکر را هم بتدریج با شیوه‌های خیلی موزیانه، به داخل جامعه ما منتقل کردند. در داخل جامعه هم کسانی بودند که دوست میداشتند این افکار را ترویج کنند؛ بقایای افکار آنها را ترویج کردند، که آن هم مربوط به دوره چهل، پنجاه سال قبل است و گاهی تا این زمانها در گوشه و کنار مانده است و کسانی مطرح میکنند، و آلا این حرف، حرف امروز نیست.

تدین و تمدن، چرا باید با هم منافاتی داشته باشند؟ تمدن، یعنی زندگی توأم با نظم علمی، با تجربیات خوب زندگی، استفاده از پیشرفتهای زندگی، و تدین یعنی جهت درست در زندگی داشتن - جهت عدل، انصاف، صفا، صداقت و رو به طرف خدا - اینها با هم چه منافاتی دارند؟! انسان میتواند با این جهتگیری، آن طور زندگی کند؛ کمالین که خیلی از دانشمندان و متفکرین ما متدین بودند؛ خیلی از پیشروان همین تمدن کنونی اروپا هم - البته عمدتاً در دوره‌های بعدی - متدین بودند. تمدن اسلامی در زمان خودش جزو تمدنهای درخشان تاریخ بود که امروز هم نشانه‌هایش وجود دارد. امروز هم بحمدالله خیلی از ملت‌های مسلمان - بخصوص ملت ما - از مدنیّت روز بهره‌مند میشوند، از دانش روز استفاده و در تحصیل آن کوشش میکنند. در هر جایی که کوشش کنند، پیشرفتهای بسیاری هم به دست می‌آورند؛ متدین هم هستند، منافاتی هم ندارد.

با وجود ابهام در هدف ما جوانان و بعضاً یأس در زندگی، به نظر شما چگونه برنامه‌ریزی کنیم و چه هدف و معیاری را انتخاب نماییم؟

البته این که شما گفتید ما این طور هستیم، من نمیدانم منظورتان از ما کیست؟ حتماً نباید منظورتان نسل جوان و نوجوان باشد؛ چون خیلی از جوانان این گونه نیستند. بعضیها این طورند، بعضیها هم نیستند. شما هم که این را مطرح میکنید، من اطمینان ندارم خودتان هم حتماً این گونه باشید. ممکن است شما واقعاً هیچ‌گونه سردرگمی نداشته باشید، ولی البته چرا! بعضیها این طورند.

بچه‌های عزیز من! ببینید؛ هدف زندگی باید چیزی فراتر از خود زندگی باشد؛ چون وقتی شما چیزی را به عنوان هدف زندگی انتخاب میکنید، یعنی زندگی، وسیله و ابزاری برای آن است. غیر از این است؟ یعنی حیات انسان، مقدمه و وسیله‌ای است برای آن هدف، و الا اگر - مثلاً - این هدف را پولدار شدن قرار دهیم، آیا واقعاً میارزد که انسان، حیات و لحظات و آنات ارزشمند زندگی خود را صرف کند، برای این که پول به دست آورد؟! از پول میخواهد چه استفاده‌ای بکند؟ چهار صباح دیگر با پول زندگی کند! یعنی انسان در واقع بخش عمده‌ای از زندگی و حیات را مایه بگذارد، تا بتواند بخش دیگری را - که آن را هم حتماً زندگی خواهد کرد - با کیفیت بهتری به کار ببرد. این معامله خیلی مغبوناانه‌ای است! هدف زندگی باید خیلی بالاتر از این باشد.

انسان وقتی که به دنیا می‌آید و دوره‌ای را میگذراند و از دنیا میرود، نفس این آمدن و رفتن، نشان دهنده این است که آفریننده و خالق انسان، از این حرکت و از این جابه‌جایی هدفی دارد. ما باید کاری کنیم که هدفمان در زندگی، با هدفی که خالق دارد، به هم نزدیک شود و با هم تطبیق کند. این درست‌ترین کار است. انسان باید زندگی را طوری انتخاب کند که وقتی این زندگی تمام شد، از آنچه که به دست آورده، خشنود و خوشحال باشد. در لحظات آخر زندگی که انسان از این دنیا خارج میشود، احساس نکند که دستش خالی است.

شما هر هدف مادّی را که فرض کنید، اگر زندگی را صرف آن کردید، وقتی از دنیا می‌روید، دستتان خالی است - هر چه میخواهد باشد - چیزی ندارید. باید هدفی فراتر از زندگی دنیا، فراتر از خود این زندگی مادّی داشته باشید، که همان رضای خدا، آباد کردن خانه آخرت و جلب خشنودی پروردگار است. شما باید این را هدف اصلی قرار دهید، تا وقتی که زندگی تمام شد، احساس کنید کارتان را انجام داده‌اید.

مثل این است که فرض کنید ما را ده روز، بیست روز به اردوگاهی میبرند، برای یک دوره تمرین، آموزش، کار، یا ورزش. طبیعی است هر چه در این اردوگاه قرار میدهند، هدفی دارد - انسان وقتی در اردوگاهی وارد میشود، بدیهی است که برای مقصود و منظوری وارد میشود - وقتی این ده روز تمام شد، آدم باید احساس کند که دستاوردی دارد و از این جابجایی می‌رود. توجه میکنید؟ اگر دستاورد، در خود آن ده روز خلاصه شده باشد، ما خسارت کرده‌ایم؛ یعنی ما در آخر کار، هیچ چیز در اختیار نداریم. البته من اردوگاه را که مثال میزنم، در واقع مثال ناقصی است؛ چون شما بعد از اردوگاه، یک دوره و زندگی دیگری در ذهنتان هست، اما وقتی که از این دنیا رفتیم، دیگر هیچ چیز نداریم؛ از این سرمایه، هیچ چیز در اختیار ما نیست. بعد از مردن، آن چیزی در

اختیار ماست که آن را در این جا برای خودمان فراهم کرده باشیم. هدف باید این طور انتخاب شود. آن وقت چگونه این هدف انتخاب شود؟ اگر شما در زندگی برای خودتان برنامه‌ای بریزید که در آن خدمت به مردم باشد و این هدف تأمین شود، وقتی زندگی را به پایان بردید، احساس میکنید که کار بزرگی را انجام داده‌اید و بدست پُر میروید. چرا؟ چون خودتان را در راه خدمت به مردم گذاشتید.

اگر هدف، خدمت به فرهنگ باشد، همین طور است. اگر خدمت به کشور، خدمت به بشریت و هر کاری باشد که خدای متعال از آن خشنود است، وقتی زندگی شما تمام شد، آن لحظه‌ای که میروید، دستتان پُر است. چرا؟ چون سر محاسبه‌ای میروید که نظر محاسبه کننده در این دوره زندگی شما تأمین شده است؛ یعنی آن کاری را که او خواسته، شما انجام داده‌اید؛ دارید میروید و محموله خود را به او هدیه میدهید.

علت این که مقام شهادت، این قدر بالا و والاست، همین است که شهید در واقع همه زندگی خودش را به او میدهد؛ برای آن هدف و مقصودی که خدای متعال، آفرینش انسان را برای آن انجام داده است؛ یعنی اقامه عدل، اقامه زندگی سعادت‌مندانه برای انسانها، نزدیک شدن انسانها به خدا و اقامه احکام الهی در جامعه. هدفها اینهاست دیگر؛ حیات طیبه! کسی که در راه خدا شهید میشود، به این معناست که در این راه، مجاهدت و تلاش کرده و سرانجام در این راه، جان خودش را از دست داده است. البته چنانچه در این راه، به مرگ طبیعی هم بمیرد، آن هم خیلی ارزش دارد؛ ولی اگر در این راه کشته شود - یعنی همان شهادت - طبعاً ارزش بسیار والاتر و بیشتری دارد. لذاست که این مقامش بالاست؛ به خاطر این که همه زندگی را یک جا تقدیم این راه کرده است.

باید برنامه‌ریزی را این طور بکنید. شما نگاه کنید، اگر میخواهید در جامعه خودتان، در کشور خودتان برنامه‌ریزی کنید، ببینید کدام یک از کارهایی که در جامعه وجود دارد، یا ممکن است در آینده باشد - یا هست، یا ممکن است باشد. ممکن است کاری الان نباشد، ولی بتوان آن را ایجاد کرد و به وجود آورد - و کدام یک از این سرگرمیها و اشتغالها میتواند جامعه و انسانها را به اهداف والای الهی و اسلامی نزدیک کند. ببینید آن کدام است، آن را انتخاب کنید. اگر آن را انتخاب کردید و البته کار کردید، میتواند همین هدف شما - یعنی این برنامه‌ریزی - برای خود شما هم زندگی راحتی را به وجود آورد. یعنی وقتی ما میگوییم هدف خدایی انتخاب کنیم، معنایش این نیست که باید در مدت عمرمان گرسنگی بکشیم و زندگی بد بگذرانیم؛ نخیر، کاملاً میتواند جهتگیری خدایی باشد، در عین حال تأمین کننده نیازهای زندگی انسان هم باشد. شما در جامعه، هر شغلی انتخاب کنید که به نفع مردم باشد، لابد درآمدی هم دارد، لابد زندگی مناسبی هم همراه آن هست؛ اما وقتی شما این را انتخاب کردید که به جامعه خدمت کنید، برای این که امر الهی و دستور دینی را عمل نمایید، خودتان را به آن هدف، نزدیک کرده‌اید.

🌟 چه کتابهایی را در دوران نوجوانی مطالعه کردید و نظرتان درباره‌ی مطالعه اسلامی چیست؟
من در دوران جوانی زیاد مطالعه میکردم. غیر از کتابهای درسی خودمان که مطالعه میکردم و میخواندم،

کتاب تاریخ، کتاب ادبیات، کتاب شعر و کتاب قصه و رمان هم میخواندم. به کتاب قصه خیلی علاقه داشتم و خیلی از رمانهای معروف را در دوره نوجوانی خواندم. شعر هم میخواندم. من با بسیاری از دیوانهای شعر، در دوره نوجوانی و جوانی آشنایم. به کتاب تاریخ علاقه داشتم و چون درس عربی میخواندم و با زبان عربی آشنا شده بودم، به حدیث هم علاقه داشتم. الان احادیثی یادم است که آنها را در دوره نوجوانی خواندم و یادداشت کردم؛ دفتر کوچکی داشتم که یادداشت میکردم. احادیثی را که دیروز، یا همین هفته نگاه کرده باشم، یادم نمیماند، مگر این که یادآوری وجود داشته باشد؛ اما آنها را که در آن دوره خواندم، کاملاً یادم است. شما هم واقعاً باید قدر بدانید؛ هر چه امروز مطالعه میکنید، برایتان میماند و هرگز از ذهنتان زوده نمیشود. دوره نوجوانی برای مطالعه و یاد گرفتن، دوره خیلی خوبی است؛ واقعاً یک دوره طلایی است و با هیچ دوران دیگری قابل مقایسه نیست.

من خیلی کتاب نگاه میکردم؛ منزل ما هم کتاب زیاد بود. پدرم کتابخانه خوبی داشت و خیلی از کتابها هم برای من مورد استفاده بود. البته خود ما هم کتاب داشتیم، کرایه هم میکردیم. نزدیک منزل ما کتابفروشی کوچکی بود که کتاب، کرایه میداد. من رمان و اینها که میخواندم، معمولاً از آن جا کرایه میکردم. الان یادم افتاد که به کتابخانه آستان قدس هم مراجعه میکردم. آستان قدس هم در مشهد، کتابخانه خیلی خوبی دارد. در دوره اوایل طلبگی - در همان سنین پانزده، شانزده سالگی - به آن جا مراجعه میکردم. گاهی روزها آن جا میرفتم - نزدیک آستان قدس است - و مشغول مطالعه میشدم؛ صدای اذان با بلندگو پخش میشد، به قدری غرق مطالعه بودم که صدای اذان را نمیشنیدم! خیلی نزدیک بود و صدا خیلی شدید داخل قرائتخانه میآمد و ظهر میگذشت، بعد از مدتی میفهمیدیم که ظهر شده است! با کتاب انس داشتم. البته الان هم که در سنین نزدیک شصت سالگی هستم - همان طور که گفتید بعضی از شما جای فرزند من هستید و بعضی مثل نوه من میمانید - از خیلی از نوجوانان بیشتر مطالعه میکنم؛ این را هم بدانید.

📌 در خواست این که معظم له چند نمونه کتاب معرفی کنند.

من نمیخواهم به بچه‌ها خیلی کتاب و رمان معرفی کنم؛ حالا ممکن است اسم مؤلفینش را بگویم. مثلاً یک نویسنده معروف فرانسوی هست به نام «میشل زواکو» که کتابهای زیادی دارد. من اغلب رمانهای او را در آن دوره خواندم. یا نویسنده معروف فرانسوی «ویکتور هوگو» من کتاب «بینوایان» او را اولین بار در همان دوره نوجوانی از کتابخانه آستان قدس گرفتم. البته همه آن را نخواندم؛ مقدارش را خواندم. یکی دو بار بعد از آن هم تمامش را خواندم.

📌 نظر شما راجع به ادبیات و هنر چه هست؟

ادبیات، طبعاً مقوله خوب و مطلوبی است؛ منتها هنر - هنری که با ادبیات، نسبت نزدیک دارد؛ مثل هنر شعر، یا بعضی هنرهای دیگر - تأثیرش بیشتر است. نظر من نسبت به شعر، نظر بسیار مثبتی است. معتقدم شعر، هنر بسیار خوبی است. قریحه شعری یک موهبت الهی است و شعر و همه هنرها، یک توان و قدرت و

تعبیر رسایی از تخیلات ظریف انسان هستند. بعضی از تصوّرات و تخیلات انسانی هست که جز با زبان هنر و با توصیف هنری، با هیچ زبانی قابل توصیف و بیان نیست. اگر هنر نبود، خیلی از مافیالضمیر انسان، ناگفته و توصیف نشده باقی میماند. البته شعبه‌های گوناگون هنر، هر کدام خصوصیتی دارد. یکی از بهترینهاش که با ادبیات ارتباط نزدیک دارد، شعر است و شعر، هنر رسا و بلیغی است. زبان شعر، بسیار گویاتر از هنرهای دیگر است؛ یعنی زبان نقاشی، موسیقی و بعضی هنرهای دیگر، به اندازه زبان شعر، گویا و توانا نیست. البته شعر خوب، نه هر شعری؛ شعری که حقیقتاً هنر تخیل در آن حضور داشته باشد و لمس شود. ضمناً بعضی از هنرهای دیگر که توصیفشان به دقت هنر شعر نیست، دایره شعورشان وسیع است؛ مثلاً وقتی شعر فارسی می‌گویید، فقط یک فارسی‌زبان از زیباییهای شعر فارسی استفاده میکند، همچنان که از زیباییهای یک شعر عربی، فقط یک عرب‌زبان استفاده میکند. حتی کسی که عربی را هم بلد است، زیباییهای یک شعر عربی را مثل یک عرب‌زبان نمی‌فهمد. لیکن نقاشی این طور نیست؛ شما یک نقاشی که میکشید، دیگر زبان نمیشناسد، مرز زبان ندارد. موسیقی هم تا حدود زیادی همین طور است. بعضی هنرهای دیگر نیز همین گونه است. پس شاید بشود این طور گفت که هر چه توصیف هنر، دقیقتر و ریزتر و زبانش رساتر و بلیغتر است، حوزه و گستره شعورش نیز محدودتر است؛ اما هر چه که زبانش به ابهام نزدیکتر باشد، حوزه‌اش هم وسیعتر است. علیای حال هنر، مظهر زیبایی است. بیان زیباییها و توصیف تخیلاتی است که انسان از زیبایی در ذهن خودش دارد.

🌸 سرگرمیهای شما در سنین جوانی چه بود؟

ما متأسفانه سرگرمیهای خیلی کمی داشتیم؛ این طور سرگرمیها آن وقت نبود. البته پارک بود، ولی کم و خیلی محدود. مثلاً در مشهد، فقط یک پارک در داخل شهر بود و محیطهایش، محیطهای خیلی بدی بود. ما هم عضو خانواده‌هایی بودیم که پدرها و مادرها مقید بودند؛ اصلاً نمیتوانستیم برویم. برای امثال من در دوره جوانی، امکان این که بتوانند از این مراکز عمومی تفریحی استفاده کنند، وجود نداشت؛ به خاطر این که این مراکز، مراکز خوبی نبود، غالباً مراکز آلوده‌ای بود. دستگاہهای آن روز هم مقداری سعی داشتند که مراکز عمومی را آلوده به شهوات و فساد کنند! این کار، تعمداً و طبعاً با برنامه‌ریزی انجام میشد. آن زمانها این را حدس میزدیم؛ ولی بعدها که قرائن و اطلاعات بیشتری پیدا کردیم، معلوم شد که واقعاً همین طور بوده است؛ یعنی با برنامه‌ریزی، محیطهای عمومی را فاسد میکردند! لذا ما نمیتوانستیم برویم. بنابراین تفریحات آن وقت ما از این قبیل نبود.

تفریح من در محیط طلبگی خودم در دوران جوانی، حضور در جمع طلبه‌ها بود. به مدرسه خودمان - مدرسه‌ای داشتیم به نام مدرسه نواب - میرفتیم؛ جوّ طلبه‌ها برای ما جوّ شیرینی بود. طلبه‌ها دور هم جمع میشدند، صحبت و گفتگو و تبادل اطلاعات میکردند و حرف میزدند. محیط مدرسه برای خود طلبه‌ها مثل یک باشگاه محسوب میشد؛ در وقت بیکاری آن جا دور هم جمع میشدند. علاوه بر این در مشهد، مسجد

گوهر شاد هم مجمع خیلی خوبی بود. آن جا هم افراد متدین، طلاب، روحانیون و علما میآمدند، مینشستند و با هم بحث علمی میکردند. بعضی هم صحبت‌های دوستانه میکردند. تفریحات ما اینها بود. البته من آن زمان ورزش میکردم؛ الان هم ورزش میکنم. متأسفانه میبینم جوانان ما در ورزش سستی میکنند که این خیلی خطاست. آن زمان ما کوه میرفتیم و پیاده رویهای طولانی میکردیم. من با دوستان خودم، چند بار از کوههای اطراف مشهد، همین طور کوه به کوه و روستا به روستا، چند شبانه روز حرکت کردیم و راه رفتیم. از این گونه ورزشها داشتیم. البته اینها تفریحات سرگرم کننده‌ای بود که خارج از محیط شهر محسوب میشد. حالا در تهران، این دامنه زیبای البرز و ارتفاعات به این قشنگی و خوب هست؛ من خودم هفته‌ای چند بار به این ارتفاعات میروم. متأسفانه میبینم نسبت به جمعیت تهران، تعداد کسانی که آن جا می‌آیند و از این محیط بسیار خوب و پاک استفاده میکنند، خیلی کم است! تأسف میخورم که چرا جوانان ما از این محیط طبیعی و زیبا استفاده نمیکنند! اگر آن زمان در مشهد ما چنین کوههای نزدیکی وجود داشت - چون ما آن وقت در مشهد، کوههای به این خوبی و به این نزدیکی نداشتیم - ما بیشتر هم استفاده میکردیم.

با تشکر از عنایت معظمّه برای این دیدار، انتظار دارید نوجوانان در حال و آینده فرهنگ، اقتصاد و سیاست این مرز و بوم، چگونه گام بردارند؟

من البته انتظار دارم نوجوانان - همان طور که قبلاً گفتم - به جای این که خیلی به آینده نگاه کنند، به حال بنگرند؛ یعنی الان شما در یک دوران طلایی زندگی میکنید. این دوران - بین سنین ده، یازده سالگی، تا بیست و دو سه سالگی - حقیقتاً یک دوران طلایی است؛ دوران یاد گرفتن، آماده سازی ذهن و فکر خود برای آینده است، بخصوص که امکانات روز در کشور ما فراهم است. من میترسم اگر بچه‌ها امروز خیلی به فکر این باشند که «فردا چه کاره خواهیم شد»، در تخیلات زیاد و غیر عملی بروند - تخیلاتی که خیلی به عمل نزدیک نیست و بیشتر یک حالت موهومات و افسانه پردازی ذهنی را به انسان، القا میکند - و از زمان حالشان بمانند. آن چیزی که من توصیه میکنم، این است که بچه‌ها از استعداد و از وقت خودشان استفاده کنند؛ خوب درس بخوانند. ما بیشترین چیزی که امروز لازم داریم، این است که بچه‌ها به طور جدی درس بخوانند.

من میبینم با این که برنامه‌های مدارس ما برنامه‌های خیلی غلیظ شدیدی پر و پیمانی نیست، بعضی از جوانان ما غالباً گله میکنند که درس، ما را خسته کرده است، نمیتوانیم بخوانیم. طبق اطلاعاتی که من دارم، در بسیاری از کشورهای دیگر - کشورهای که امروز از لحاظ علمی و صنعتی و فنآوری پیشرفته تر از کشور ما هستند - درسهای دوره راهنمایی و دبیرستان، از درسهای مدارس ما - هم حجمش بیشتر و هم دشوارتر است؛ یعنی بر ذهن قابل کشش جوانان واقعاً تحمیل مطلب میکند. ذهن جوان، خیلی قابل کشش است، توانش برای کشیدن بار معلومات، خیلی زیاد است؛ محفوظات زیادی به آنها میدهند. من میبینم با این که درسهای موجود، از لحاظ حجم و محتوا خیلی سنگین نیست، بعضی از جوانان ما فرصتی برای خودشان نمیبینند که بتوانند مطالعات جنبی کنند؛ در حالی که به نظر من، جوان میتواند هم درس بخواند، هم مطالعه و هم ورزش

کند. وقتتان را صرف کارهای جدی کنید و همه اینها جدی است - ورزش و بازی هم جدی است - برای جوان این طور است. البته بعضی از کارها جدی نیست. فرض کنید انسان ساعتها بنشیند - البته جمعاً ساعتها - و تبلیغات تلویزیون را تماشا کنند؛ چون مثلاً بیست دقیقه قبل از این که فیلمی را به ما نشان دهند، تبلیغات میکنند! این بیست دقیقه‌ها، خودش خیلی میشود. من با این طور وقت‌گذرانی خیلی موافق نیستم؛ که ممکن است جمعاً ساعتها از وقت ما را بگیرد. بعضی از کارها، کارهای زایدی است؛ اما درس خواندن، مطالعه و ورزش کردن، کارهای لازمی است. جوانان در این سنین از همه اینها میتوانند استفاده کنند و خودشان را برای آینده بسازند. شما نگاه کنید که چه استعدادی خودش را در شما نشان میدهد. اگر چه باید کسانی بنشینند و استعدادها را در افراد کشف کنند؛ اما حقیقت این است که استعداد در وجود جوان و نوجوان، به هر شکلی خودش را نشان میدهد. توجه میکنید؟ بعید است که انسان با استعدادی تا سنین حدود هجده، نوزده و بیست سالگی، خودش حس نکند که شوق و گرایش و علاقه و توانایی بیشتری برای کدام کار و به کدام سمت دارد. وقتی که فهمید استعدادتان در کدام طرف است - حالا یا خودتان کشف کردید، یا معلم، مدرسه، یا پدر و مادر به نحوی کشف کردند - آن وقت به آن سمت بروید؛ هر چه میخواهد باشد، نگویند این کوچک است، این کم است. کشور ما به همه چیز احتیاج دارد. کشور به رئیس‌جمهور احتیاج دارد، به صنعتگر احتیاج دارد، به وزیر و طبیب هم احتیاج دارد. هر کشوری به همه نوع انسانی احتیاج دارد. این طور هم نیست که ما فرض کنیم اگر آن شغل را گرفتیم، زندگی ما بهتر خواهد شد و بعد راحت‌تر به اهداف زندگی خواهیم رسید؛ نخیر، این طور هم نیست. گاهی انسان در آن جایی که خیال نمیکند، هم زندگیش خوشتر میگردد، هم به هدفهای والای زندگی که جلب رضای الهی است، نزدیکتر میشود و میتواند محصول صحیحی از زندگی خودش به دست آورد.

بنابراین آن چیزی که من میتوانم به جوانان و نوجوانان عزیز توصیه کنم، این است که از وقت - از حال - حداکثر استفاده را بکنند. البته این هم بدون برنامه‌ریزی نمیشود؛ باید بنشینند و با همان ذهن خودشان برنامه‌ریزی کنند. برنامه‌ریزی هم یک الگوی همگانی ندارد که من بگویم همه باید این طور برنامه‌ریزی کنند؛ نه. هر کسی بر حسب سنش، بر حسب وضع زندگی خانوادگی و امکاناتش، بر حسب آن شهر و خانواده‌ای که در آن زندگی میکند، ممکن است یک‌طور برنامه‌ریزی کند و یک طور امکان داشته باشد. همه باید برنامه‌ریزی کنند و از وقتشان با برنامه، حداکثر استفاده را بکنند.

به علت جلوگیری بیگانگان، ما از فناوری غرب دوریم. جوانان ما چگونه میتوانند از فناوری غرب استفاده کنند، در حالی که اسیر آن نشوند؟

چرا اسیر و مسحور شوند؟ این یک استعداد بشری است. یک نفر فکر و ذهن خودش را به کار انداخته و توانسته است چیزی را در این عالم طبیعت - در این طبیعت بزرگ و همچنان عمدتاً ناشناخته - به دست آورد. شما خودتان هم میتوانید این کار را بکنید؛ خودتان هم میتوانید ذهنتان را به کار بیندازید و این را به دست



آورد. اگر مسحور شدن به معنای این است که انسان، چیزی را تحسین کند، این اشکالی ندارد؛ بلکه، باید تحسین کند، چه مانعی دارد؟! هر پدیده علمی، هر پدیده حاکی از پیشرفت و برجستگی ذهن یک انسان، در خور تحسین است. اشکالی ندارد که ما هم تحسین کنیم؛ اما این که مسحور شود، یعنی خودش را در مقابل آن کوچک ببیند، خودش را تحقیر کند؛ نه، به هیچ وجه. شما هم اگر همین امکان را در اختیار داشته باشید، همان و بهتر از آن را پدید می‌آورید؛ کما این که اگر شما در این چند ساله ملاحظه کنید، در همین زمینه‌هایی که جوانان و نوجوانان ما وارد شدند - در المپیادهای ریاضی، فیزیک، رایانه و... - میبینید که بچه‌های ایرانی از امثال و اقران خودشان جلو افتادند؛ یعنی از بیشتر کشورهای جهان جلو افتادند دیگر. غیر از این است؟ با این که عمر این امتحان و آزمایششان خیلی کوتاه است؛ بنابراین ما میتوانیم بفهمیم؛ یعنی یک نوجوان ایرانی راحت میتواند کشف کند، اگر ذهن و استعدادش را به کار بیندازد، اگر واقعاً درس بخواند و بخواند، او هم میتواند کارهای بزرگی انجام دهد. البته من بارها به اندیشمندان خودمان گفته‌ام - آن نکته‌ای که شما گفتید - «غرب از ما خیلی جلو است»؛ این حقیقتی است. ما اگر بخواهیم از همان راهی که غرب حرکت کرده، دنبالش برویم تا به آن نقطه‌ای که امروز هست، برسیم، عمرها و قرن‌ها طول خواهد کشید و نخواهیم توانست. ما احتیاج به راههای میانبر داریم. آیا راه میانبری وجود دارد؟ حتماً وجود دارد. کو؟ من نمیدانم؛ بروید تا پیدا کنید. تمام این اکتشافات فعلی، راههای میانبرند. ببینید؛ زمانی حرکت با نیروی بخار نبود، با استفاده از نیروهای دیگری غیر از نیروی بخار بود؛ اما یک نفر نیروی بخار را به دست آورد. یعنی چیزی در طبیعت وجود داشت، نیروی بخار از اول عالم وجود داشته، کسی آن را کشف کرد. این یعنی یک راه میانبر. راههای میانبر را کشف کنید. این نیروی الکتریسته که شما مشاهده میکنید - که در واقع امروز همه کارهای دنیا، یا قسمت معظمی از آن را انجام میدهد - همیشه در طبیعت وجود داشته، این که به وجود نیامده است؛ یک نفر رفت، این راه میانبر را یافت و از آن عبور کرد. خیلی خوب؛ هنوز بسیاری از راههای میانبر وجود دارد. دانشمندان بزرگ تصریح میکنند که ما هنوز به بیشتری از اسرار عالم طبیعت - از جمله به بیشتری از اسرار وجود انسان - پی نبرده‌ایم؛ هنوز خیلی چیزها را کشف نکرده‌ایم. چه کسی میتواند کشف کند؟ آن کسی که بتواند فکر کند، عالم و دانشمند شود و از علوم روز استفاده نماید. او میتواند راههای جدید را کشف کند و به دست آورد. شما آن کس باشید. جوان ایرانی آن کس باشد؛ چرا باید خودش را در مقابل کسانی که این راه را تا به حال رفته‌اند، کوچک ببیند؟!!

📌 ما شخصیت دیگری از شما که پدر و رهبرمان هستی، با نام مستعار «امین» میشناسیم. «دل‌قرار نمی‌گیرد از فغان بیتو اسپندوار ز کف داده‌ام عنان بیتو». می‌خواهیم جناب «امین» از نوشته‌ها و شعرهای حتی عارفانه‌شان برای جوان امروزی بگویند. بفرمایید چه شعرهایی داشته‌اید و می‌خواستیم از «امین» برای ما بگویید.

عرض کنم حضور شما که ماجرای «امین»، ماجرای دیگر و عالم دیگری است، عالم شعر و احساس و

اینهاست. البته مقداری راجع به شعر با شما صحبت کرده‌ام؛ چند کلمه دیگر هم صحبت میکنم: من در دوره جوانی شعر گفتن را شروع کردم و گاهی شعر میگفتم؛ منتها به دلایلی تا سالهای متمادی شعر را در انجمن ادبی - که آن وقت در مشهد تشکیل میشد و من هم شرکت میکردم - نمیخواندم. حالا عیبی ندارد آن دلیلی را که گفتم به آن دلیل نمیخواندم، بگویم. علت این بود که من سابقه زیادی با شعر داشتم، شعر را میشناختم؛ یعنی خوب و بد شعر را میشناختم. در آن انجمن، وقتی که شعری خوانده میشد و اشخاص نامداری هم در آن انجمن بودند - که بعضی از آنها امروز هم هستند، بعضی هم فوت شده‌اند - نقدی که من نسبت به شعر انجام میدادم، نقدی بود که غالباً مورد تأیید و تصدیق حضار - از جمله خود سراینده شعر - قرار میگرفت. وقتی که شعر خودم را، با دید یک نقاد نگاه میکردم، میدیدم این شعر، مرا را راضی نمیکند؛ لذا نمیخواستم شعرم را بخوانم.

یعنی اگر شعری بود که از شعر آن روز بهتر بود، حتماً میخواندم؛ لیکن مینشستم، فکر میکردم، شعر را میگفتم، مینوشتم و پاکنویس میکردم؛ اما در آن انجمن نمیخواندم. چرا؟ چون سطح آن انجمن به خاطر همین نقدهایی که میشد - از جمله خود من زیاد نقد میکردم - بالاتر از این شعر بود. شاید شعرهایی خوانده میشد که از سطح آن شعر بالاتر نبود؛ اما مورد نقد قرار میگرفت. به هر حال، میتوانم این طور بگویم که آن شعر، مرا به عنوان یک ناقد، راضی نمیکرد. اتفاق افتاده بود که در غیر از آن انجمن - انجمنهای دیگری در بعضی از شهرهای دیگر؛ یک شهر از شهرهای معروف شعر خیز ایران که حالا نمیخواهم اسم بیاورم - شرکت کرده بودم و آن جا دیدم سطح آن انجمن، سطح نقد انجمن ما را در مشهد ندارد؛ از من شعر خواستند، لذا من خواندم - همان سالهای قدیم - این که میگویم، مربوط به سالهای ۱۳۳۶ و ۳۷ و آن وقتهاست که در حدود سنین بیست، بیست و یک ساله، یا حداکثر بیست و دو ساله بودم. البته این تا سالهای ۱۳۴۲ و ۱۳۴۴ - تا آن وقتها - ادامه داشت که بعد دیگر غرق شدن در کارهای مبارزات، ما را از کار شعر به کلی دور کرد؛ انجمن هم دیگر نمیرفتم. به هر حال، آن زمان شعر میگفتم؛ بعد شعر گفتن را رها کردم و نمیگفتم، تا چند سال قبل از این که تصادفاً یک طوری شد که دوباره احساس کردم مایلیم گاهی چیزی بر زبان، یا بر ذهن، یا روی کاغذ بیاورم؛ آنها هم در بین مردم پخش نشده است - حالا شما یک بیت را خواندید - از شعرهایی که من گفته‌ام، چند غزل بیشتر در دست مردم نیست؛ نمیدانم شما این را از کجا و از چه کسی شنیده‌اید! این غزلی که مطلعش را خواندید، مال خیلی دور نیست؛ خیال میکنم مربوط به همین سه، چهار سال قبل است.

میخواستم چون فرزندی از محضر پدر، این سؤال را بکنم که شما در دوره نوجوانی چه تصویری از خدا داشتید؟ حالات و روحیات شما در این دوره چگونه بود؟ شما به نوجوانان توصیه میکنید که چگونه با خدا حرف بزنند، چه چیزهایی از خدا بخواهند و رابطه‌شان با خدا چگونه باشد؟

عرض کنم که من در دوره نوجوانی - یعنی همان دورانی که تازه از دبستان بیرون آمده و طلبه شده بودم - به

دعا و توجه و توسل خیلی اهماام میورزیدم؛ اما این را که چه تصویری از خدا داشتیم، الان نمیتوانم چیزی به یاد بیاورم که دربارهی خدا چگونه فکر میکردم، کما این که انسان درباره ذات مقدس پروردگار هم نباید خیلی فکر کند و راجع به ذات مقدس پروردگار، در فکر فرو برود. وجود خدای متعال، یک وجود بدیهی و روشن و واضحی است که همه وجود یک انسان، به او گواهی میدهد؛ یعنی اگر انسان دچار وسوسه نشود و خودش را در وسوسه ها غرق نکند، ذهن انسان، دل و جان انسان به وجود خدا گواهی میدهد. واقعاً وجود خدا حتی به برهان و استدلال، احتیاج ندارد؛ اگر چه برهان و استدلال زیادی هم در مورد وجود پروردگار هست.

آنچه که آن وقت برای من مطرح بود و عملاً وجود داشت، این بود که اهل دعا و ذکر و دعاهاى مأثور و اعمالی که وارد شده بود، بودم. مثلاً پادم است هنوز بالغ نبودم که اعمال روز عرفه را بجا آوردم. اعمال آن روز، طولانی هم هست - لابد آشنا هستید؛ خیلی از جوانان با آن اعمال آشنا هستند - چند ساعت طول میکشد. اعمال، از بعد از نماز ظهر و عصر شروع میشود و اگر انسان بخواهد به همه آن اعمال برسد، شاید تا نزدیک غروب - روزهای نه چندان بلند - به طول میانجامد. آن وقت من یادام است که با مادرم - چون مادرم هم خیلی اهل دعا و توجه و اعمال مستحبتی بود - میرفتیم یک گوشه حیاط که سایه بود - منزل ما حیاط کوچکی داشت - آن جافرش پهن میکردیم - چون مستحب است که زیر آسمان باشد - هوا گرم بود؛ آن سالهایی که الان در ذهنم مانده، یا تابستان بود، یا شاید پاییز بود، روزها نسبتاً بلند بود. در آن سایه مینشستیم و ساعتهاى متمادی، اعمال روز عرفه را انجام میدادیم. هم دعا داشت، هم ذکر و هم نماز. مادرم میخواند، من و بعضی از برادر و خواهرها هم بودند، میخواندیم. دوره جوانی و نوجوانی من این گونه بود؛ دوره اُنس با معنویات و با دعا و نیایش.

البته ما آن وقت از یک امتیاز برخوردار بودیم که اگر آن امتیاز، امروز در جوانی باشد، دعا و ذکر و نماز برای او شیرین خواهد بود و مطلقاً خسته کننده نخواهد شد؛ و آن توجه به معانی است. ببینید؛ هر کس که از نماز خسته میشود، یا معنای نماز را نمیداند، یا توجه نمیکند، و الا اگر کسی معنای نماز را بداند و به نماز هم توجه کند، امکان ندارد از نماز خسته شود؛ اصلاً امکان ندارد. اگر کسی معنای دعا، مثلاً دعای ابیحمره ثمالی، یا دعای امام حسین علیه السلام در روز عرفه را بفهمد و توجه کند - که هر دو خیلی طولانی هستند و چون گاهی انسان معناراً هم میداند، اما توجه نمیکند، ذهنش جاهای دیگر میرود - امکان ندارد از این دعای به این بلندی خسته شود. یعنی این گفتگویی که در این دعا انجام گرفته، بین آن بنده برگزیده و شایسته و با معرفت و خدا، این قدر پُر جاذبه و نافذ و حقیقی است - یعنی بیان کننده آن خواستههای فطری انسان است - که امکان ندارد کسی هیچ وقت از آن خسته شود. من توصیه ام به جوانان این است که عبادت را با توجه انجام دهند. من اصرار نمیکنم که زیاد عبادت کنید؛ نه. شما خواستید زیاد عبادت کنید، خواستید کم عبادت کنید؛ ولی آنچه انجام میدهید با توجه باشد. البته همه باید عبادت واجب را انجام دهند؛ آن که قابل اغماض و اینها نیست. هر کسی باید عبادت واجبش را انجام دهد. عبادت واجب، چیزی هم نیست، فقط هفده رکعت نماز در شبانه روز، عبادت واجب ماست که این چیز زیادی نمیشود. هفده تا یک دقیقه، یا

حداکثر هفده تا دو دقیقه چیزی نمیشود. من نمیگویم جوانان عبادات مستحبّه - مثل دعا خواندن، تلاوت قرآن، یا نمازهای مستحبی - را زیاد انجام دهند؛ اما میگویم همان مقداری که انجام میدهند با توجه باشد. اگر با توجه انجام دادند، بهره میبرند؛ حقیقتاً از آن چیزی که میخوانند، استفاده میکنند. حالا ممکن است بعضی عربی بلد نباشند، ترجمه‌های خوبی شده است؛ من بعضی از ترجمه‌های دعاها را دیده‌ام، واقعاً خوب است. بد نیست شما این را بدانید. من با دید ادبی که به این دعاها نگاه میکنم، جزو زیباترین سخنان زبان عربی است. همین دعای کمیل، یا دعای امام حسین علیه‌السلام در عرفه، یا همین دعای ابی‌حمره، یا آن مناجات شعبانیه، اینها در زبان عرب، جزو زیباترین متنهای ادبی است؛ خیلی زیباست؛ البته این دعاها متنهای قدیمی است. میدانید که زبان، تحوّل پیدا میکند؛ مثلاً به صورت یک تشبیه ناقص، گلستان سعدی قدیمی است، زبان قدیمی دارد، اما کسی که آن را بخواند و اهل ادبیات و هنر باشد، از زیبایی آن بهره میبرد. این تعبیرات، بسیار زیباست؛ هم الفاظ زیباست، هم معانی زیباست.

مفاهیم و معارفی که در صحیفه سجّادیه است، به قدری زیباست که! انسان گاهی اوقات حیرت میکند این چه ذهنی است، چه مغزی است که اینها را توانسته است کنار هم بنشانند و چنین تعبیراتی را درست کند! لذا من توصیه میکنم که از تباطات بچه‌ها با خدا، ارتباطات با توجه و با حالی باشد؛ بخصوص نمازها را با حال بخوانند. دعا که میخوانند، با حال و با توجه بخوانند و بدانند با چه وجودی حرف میزنند و چه میخواهند و بدانند این خواست، پاسخ دارد. در قرآن، به ما گفته شده است: «ادعونی استجب لکم»؛^۶ مرا بخوانید تا به شما پاسخ دهم. یک جا دارد: «وأسئلو الله من فضله»^۷؛ از فضل خدا طلب کنید و بخواهید. اینها وعده‌های الهی است و وعده‌های الهی، صادقترین وعده‌هاست و حتماً چنانچه از خدا بخواهید، خدا به شما پاسخ خواهد داد. اگر آنس پیدا کنید، خواهید دید که خیلی از پاسخها همانی است که در همان لحظه به شما داده میشود؛ یعنی آدم نباید خیال کند که پاسخ دعا حتماً همان پولی است که از خدا خواسته است و باید برسد! گاهی اوقات پاسخ، همانی است که در آن لحظه به شما میدهند. آن چنان نورانی‌تی در دل شما به وجود می‌آید که میبینید اصلاً پاسختان را همان ساعت گرفته‌اید. آن حالتی را که انسان در دعا پیدا میکند، گاهی احساس میکند که دیگر غیر از آن، هیچ چیز نمیخواهد. وقتی یاد پروردگار در دل انسان، زنده باشد، این گونه است.

سؤال را طور دیگری مطرح میکنم: شما خدا را چگونه شناختید؟

البته من به صورت ایمانی، از خانواده گرفتم و به صورت معرفتی، بعدها با فکر و با مطالعه کتابهای استدلالی، توانستم به معرفت استدلالی دست پیدا کنم. عزیزان من! میتوانم به شما بگویم که معرفت استدلالی لازم است؛ اما آن چیزی که انسان را نجات میدهد و به حرکت وامیدارد، همان معرفت ایمانی است. یعنی وقتی که ابوذر مسلمان شد، پیامبر اسلام نرفته بود برهان نظم و برهان خلف و برهان علت اولی را برای او بیان کند و بگوید به این دلیل خدایی هست و خدا یکی است و این بتها خدا نیستند. نخیر؛ با آن بیان پُر جاذبه خودش، ایمانی را در دل ابوذر انداخته بود. میدانید، آن بیانی که بر اثر نورانیّت ایمان در دل انسان به وجود

می‌آید چقدر ارزشمند است! حالا چه آن را پدر و مادر به انسان بدهند، چه یک بزرگتر دیگر، چه یک حادثه که گاهی آن ایمان ناب را به انسان میبخشد که آن برای انسان، خیلی بیشتر به کار می‌آید، تا آن استدلالها. اگر چه آن استدلالها حتماً لازم است؛ زیرا در آن ایمانی که گفتم، ممکن است گاهی وسوسه بشود، بعضی بیایند و خدشه کنند. انسان برای این که خودش را از آن وسوسه‌ها به جای امنی برساند، به آن استدلال احتیاج دارد. آن استدلال، مثل ستون و دیواری است که انسان به آن تکیه میدهد و خیالش آسوده است که جای وسوسه و دغدغه نیست؛ یعنی کسی نمیتواند در انسان، تردید ایجاد کند. اما آن چیزی که انسان را به کار می‌آید، به حرکت وادار میکند و در میدانهای زندگی کمک میکند، همان اعتقادی است که از ایمان، از محبت، از جاذبه و از شور و عشق، حاصل میشود.

🔗 یک نوجوان، در دعا از خدا چه بخواهد؟

هر چه بخواهد عیبی ندارد؛ یعنی نوجوان، آرزوهایی دارد دیگر. گاهی آرزوهای انسان در یک اتاق خلاصه میشود - در اتاق خودش که در خانه دارد، یا با خانواده‌اش زندگی میکنند - یعنی خیلی کوچک است؛ همان راهم از خدا بخواهید، مانعی ندارد. از خدا همه چیز بخواهید؛ یعنی هیچ چیز را نگویید کوچک است، یا بد است که از خدا بخواهیم همه چیز را میشود از خدا خواست. فرق خدا و بندگان خدا این است که بندگان خدا به گونه‌ای هستند که گاهی بد است انسان چیزهایی را از آنها بخواهد؛ اما از خدا، هیچ چیز بد نیست که شما بخواهید. خدا قدرتش زیاد است، علمش هم زیاد است، نیاز شما را هم میداند و آن چیزی که از شما میپسندد، ارتباط با اوست. این ارتباط، با درخواست حاجت است. بسیار خوب؛ حاجت بخواهید، خدا هم ان شاء الله عطا خواهد کرد. اگر مصلحت شما باشد، خدا آن حاجت را روا خواهد کرد. آینده‌تان را بخواهید، توفیقات و پیشرفتتان را بخواهید، سلامت خودتان را بخواهید، ایمان قوی را از خدا بخواهید. میدانید، یکی از خواسته‌هایی که در دعاهای ما خیلی روی آن تکیه شده، همان ایمان و یقین ثابت و روشن و شورانگیز است؛ این راهم از خدا بخواهید. این راهم خدا به شما میدهد. دنیا بخواهید، آخرت بخواهید، برای پدر و مادرتان و برای دوستانتان بخواهید. دعا این است.

🔗 از چه زمانی به فعالیتهای سیاسی علاقه‌مند شدید و مطالعات سیاسی را آغاز کردید؟

من شاید پانزده یا شانزده سالم بود که مرحوم «نواب صفوی» به مشهد آمد. مرحوم نواب صفوی برای من، خیلی جاذبه داشت و به کلی مرا مجذوب خودش کرد. هر کسی هم که آن وقت در حدود سنین ما بود، مجذوب نواب صفوی میشد؛ از بس این آدم، پُرشور و بااخلاص، پر از صدق و صفا و ضمناً شجاع و صریح و گویا بود. من میتوانم بگویم که آن جا به طور جدی به مسائل مبارزاتی و به آنچه که به آن مبارزه سیاسی میگوئیم، علاقه‌مند شدم. البته قبل از آن، چیزهایی میدانستم. زمان نوجوانی ما با اوقات «مصدق» مصادف بود. من یادم است در سال ۱۳۲۹ وقتی که مصدق تازه روی کار آمده بود و مرحوم «آیه‌الله کاشانی» با او

همکاری میکردند - مرحوم آیه‌الله کاشانی نقش زیادی در توجه مردم به شعارهای سیاسی دکتر مصدق داشتند - لذا کسانی را به شهرهای مختلف میفرستادند که برای مردم سخنرانی کنند و حرف بزنند. از جمله در مشهد، سخنرانانی میآمدند. من دو نفر از آن سخنرانان و سخنرانیهایشان را کاملاً یادم است. آنجا با مسائل مصدق آشنا شدیم و بعد، مصدق سقوط کرد. در سال ۱۳۳۲ که قضیه ۲۸ مرداد پیشامد کرد، من کاملاً در جریان سقوط مصدق و حوادث آن روز بودم؛ یعنی من خوب یادم است که او باش و اراذل، در مجامع حزبی که به دولت دکتر مصدق ارتباط داشتند، ریخته بودند و آن جاها را غارت میکردند. این مناظر، کاملاً جلوی چشمم است! بنابراین من مقوله‌های سیاسی را کاملاً میشناختم و دیده بودم؛ لیکن به مبارزه سیاسی به معنای حقیقی، از زمان آمدن مرحوم نواب علاقه مند شدم. بعد از آن که مرحوم نواب از مشهد رفت، زیاد طول نکشید که شهید شد. شهادت او هم غوغایی در دل‌های جوانانی که او را دیده و شناخته بودند، به وجود آورده بود. در حقیقت سوابق کار مبارزاتی ما به این دوران برمیگردد؛ یعنی به سالهای ۱۳۳۳ و ۳۴ به بعد.

🏠 **از نحوه زندگی در دوران پهلوی و در طول مبارزات، که چقدر در زندان و تبعید به سر برده‌اید، بفرمایید.**

من بارها بازداشت شدم. مرا شش مرتبه بازداشت کردند؛ یک بار هم زندان بردند، یک بار هم تبعید شدم. مجموعاً این دورانها نزدیک به سه سال طول کشیده است. دوره زندگی ما در آن زمانها، برای ایرانیها دوران بسیار بدی بود. اولاً نکته خیلی مهمی که امروز شاید شما واقعاً نتوانید آن را درست تصور کنید، این است که آن دوران، مسائل کشور - سیاست و دولت - مطلقاً برای مردم مطرح نبود. امروز مردم مادر کشور، وزرا را میشناسند، رئیس جمهور را میشناسند، آن وقتی که نخست‌وزیر بود، او را میشناختند، کارهای عمده را میدانند، در مبارزات سیاسی خیلی چیزها را خبر دارند که دولت، امروز چه اقدامی کرده و چه تصمیمی گرفته است؛ ولی آن زمان، دولتها میآمدند و میرفتند و اصلاً مردم نمیفهمیدند! یک نخست‌وزیر میرفت، یک نخست‌وزیر دیگر میآمد، کابینه عوض میشد، انتخابات میشد و اصلاً مردم خبر نمیشدند! توجه میکنید؟! به کل نسبت به مسائل دولت، بیتفاوت بودند. دولت برای خودش کارهایی میکرد، مردم راه خودشان را میرفتند، دولت راه خودش را میرفت، فشار روی مردم، خیلی زیاد بود و آزادی اصلاً نبود.

من یادم است که دوستی از دوستان ما از پاکستان آمده بود، برای ما نقل میکرد که بله، من در داخل پارک، فلان کس را دیدم که اعلامیه‌ای را به فلانی داد؛ من تعجب کردم که مگر در پارک کسی میتواند به کسی اعلامیه بدهد! او از تعجب من تعجب کرد و گفت: چرا نشود؟! پارک است دیگر، انسان اعلامیه را در میآورد و به آن طرف میدهد. گفتم: چنین چیزی میشود؟! این مربوط به دوران مبارزات ما بود که من دوره نوجوانی را هم گذرانده بودم؛ یعنی اختناق در ایران آن قدر زیاد بود که اصلاً تصور نمیکردیم ممکن است کسی بتواند به زبان صریح، روشن، روز روشن، جلوی چشم مردم، حرف سیاسی به کسی یا به دوستی بزند، یا کاغذی را به او بدهد، یا کاغذی را از او بگیرد! از بس فشار و خفقان بود. به کوچکترین سوءظن، افراد را میگرفتند و به

خانه‌های مردم میریختند! بارها به منزل ما ریختند و منزل ما را گشتند - منزل پدرم، منزل خودم - کاغذها و نوشته‌های مرا بارها بردند! خیلی از نوشته‌ها و یادداشتهای علمی و غیر علمی من از بین رفته و غارت شده است؛ بردند، جمع کردند و بعد دیگر ندادند! یا وقتی دادند، همه‌اش را ندادند!

زندگی از لحاظ سیاسی، زندگی سختی بود؛ یعنی زندگی سیاسی بسیار زندگی سختی بود. خفقان بود و آزادی نبود. من در دوره مبارزات، برای جوانان و دانشجویان در مشهد، مدتها درس تفسیر میگفتم. یک وقت به بخشی از قرآن رسیدیم که راجع به قضایای «بنیاسرائیل» بود؛ قهراً راجع به بنیاسرائیل هم تفسیر قرآن میگفتم. یک مقدار راجع به بنیاسرائیل و یهود صحبت کردم؛ بعد از مدت کمی مرا بازداشت کردند! البته نه به آن بهانه، به جهت و به عنوان دیگری بازداشت کردند و به زندان بردند. جزو بازجویی‌هایی که از من میکردند، این بود که شما علیه اسرائیل و علیه یهود حرف زده‌اید! توجه میکنید؟ یعنی اگر کسی آیه قرآنی را که راجع به بنیاسرائیل حرف زده بود، تفسیر میکرد و درباره آن حرف میزد، بعد باید جواب میداد که چرا این آیه قرآن را مطرح کرده است! چرا این حرفها را زده و چرا راجع به بنیاسرائیل، بدگویی کرده است! یعنی وضع سیاسی، این گونه وضع سخت و دشواری بود و سیاستها این قدر ضد مردمی و وابسته به خواست اربابها بود! البته با این دو سه کلمه نمیشود اوضاع و احوال دوران اختناق را بیان کرد. من این را به شما بگویم که حقا و انصافاً اگر ده جلد کتاب هم نوشته شود و همه آنها تشریح و توصیف آن دوران باشد، باز هم نمیشود بیان کرد! البته بعضی از حرفها هست که اصلاً نمیشود با زبان معمول بیان کرد؛ بعضی از تصورات هست که جز با زبان ادب و هنر بیان نمیشود. در شعر نمیشود بیان کرد، در کارهای ادبی و هنری نمیشود بیان کرد؛ اما خیلی از آنها را در زبان معمولی نمیشود گفت.

❁ خاطره‌ای از دوران انقلاب و به طور اخص، خاطره‌ای در رابطه با امام راحل بفرمایید.

البته خیلی خاطره هست؛ یعنی همه محفوظات ما به یک معنا خاطره است. یکی از خاطرات خیلی جالب من، آن شب اولی است که امام وارد تهران شدند؛ یعنی روز دوازدهم بهمن - شب سیزدهم - شاید اطلاع داشته باشید و لابد شنیده‌اید که امام، وقتی آمدند، به بهشت زهرا رفتند و سخنرانی کردند، بعد با هلیکوپتر بلند شدند و رفتند. تا چند ساعت کسی خبر نداشت که امام کجا هستند! علت هم این بود که هلیکوپتر، امام را در جایی که خلوت باشد برده بود؛ چون اگر میخواست جایی بنشیند که جمعیت باشد، مردم میریختند و اصلاً اجازه نمیدادند که امام، یک جا بروند و استراحت کنند. میخواستند دور امام را بگیرند.

هلیکوپتر در نقطه‌ای در غرب تهران رفت و نشست، بعد اتومبیلی امام را سوار کرد. همین آقای «ناطق نوری» اتومبیلی داشتند، امام را سوار میکنند - مرحوم حاج احمد آقا هم بود - امام میگویند: مرا به خیابان ولیعصر ببرید؛ آن جا منزل یکی از خویشاوندان است. درست هم بلد نبودند؛ میروند و سراغ به سراغ، آدرس میگیرند، بالاخره پیدا میکنند - منزل یکی از خویشاوندان امام - بیخبر، امام وارد منزل آنها میشوند!

امام هنوز نماز هم نخوانده بودند - عصر بود - از صبح که ایشان آمدند - ساعت حدود نه و خرده‌ای - و به

بهشت زهرارفتند تا عصر، نه ناهار خورده بودند، نه نماز خوانده بودند، نه اندکی استراحت کرده بودند! آن‌جا می‌روند که نمازی بخوانند و استراحتی نکنند. دیگر تماس با کسی نمیگیرند؛ یعنی آن‌جا که می‌روند، با کسی تماس نمیگیرند. حالا کسانی که در این ستادهای عملیاتی نشسته بودند - ماها بودیم که نشسته بودیم - چقدر نگران میشوند! این دیگر بماند. چند ساعت، هیچ کس از امام خبر نداشت؛ تا بعد بالاخره خبر دادند که بله، امام در منزل فلانی هستند و خودشان می‌آیند، کسی دنبالشان نرود!

من در مدرسه رفاه بودم که مرکز عملیات مربوط به استقبال از امام بود - همین دبستان دخترانه رفاه که در خیابان ایران است که شاید شما آشنا باشید و بدانید - آن‌جا در یک قسمت، کارهایی را که من عهده‌دار بودم، انجام می‌گرفت؛ دو، سه تا اتاق بود. ما یک روزنامه روزانه منتشر می‌کردیم. در همان روزهای انتظار امام، سه، چهار شماره روزنامه منتشر کردیم. عده‌ای آن‌جا بودیم که کارهای مربوط به خودمان را انجام میدادیم.

آخر شب - حدود ساعت نه‌ونیم، یا ده بود - همه خسته و کوفته، روز سختی را گذرانده بودند و متفرق شدند. من در اتاقی که کار می‌کردم، نشسته بودم و مشغول کاری بودم؛ ناگهان دیدم مثل این که صدایی از داخل حیاط می‌آید - جلو ساختمان مدرسه رفاه، یک حیاط کوچک دارد که محل رفت و آمد نیست؛ البته آن هم به کوچه در دارد، لیکن محل رفت و آمد نیست - دیدم از آن حیاط، صدای گفتگویی می‌آید؛ مثل این که کسی آمد، کسی رفت. پا شدم ببینم چه خبر است. یک وقت دیدم امام از کوچه، تک و تنها به طرف ساختمان می‌آیند! برای من خیلی جالب و هیجان‌انگیز بود که بعد از سالها ایشان را ببینم - پانزده سال بود، از وقتی که ایشان را تبعید کرده بودند، ما دیگر ایشان را ندیده بودیم - فوراً در ساختمان، ولوله افتاد؛ از اتاقهای متعدد - شاید حدود بیست، سی نفر آدم، آن‌جا بودند - همه جمع شدند. ایشان وارد ساختمان شدند. افراد دور ایشان ریختند و دست ایشان را بوسیدند. بعضیها گفتند که امام را اذیت نکنید، ایشان خسته‌اند.

برای ایشان در طبقه بالا اتاقی معین شده بود - که به نظرم تا همین سالها هم مدرسه رفاه، هنوز آن اتاق را نگه داشته‌اند و ایام دوازده بهمن، گرامی میدارند - به نحوی طرف پله‌ها رفتند تا به اتاق بالا بروند. نزدیک پاگرد پله که رسیدند، برگشتند طرف ما که پای پله‌ها ایستاده بودیم و مشتاقانه به ایشان نگاه می‌کردیم. روی پله‌ها نشستند؛ معلوم شد که خود ایشان هم دلشان نمی‌آید که این بیست، سی نفر آدم را رها کنند و بروند استراحت کنند! روی پله‌ها به قدر شاید پنج دقیقه نشستند و صحبت کردند. حالا دقیقاً یادم نیست چه گفتند. به هر حال، «خسته نباشید» گفتند و امید به آینده دادند؛ بعد هم به اتاق خودشان رفتند و استراحت کردند. البته فردای آن روز که روز سیزدهم باشد، امام از مدرسه رفاه به مدرسه علوی شماره دو منتقل شدند که بر خیابان ایران است - نه مدرسه علوی شماره یک که همسایه رفاه است - و دیگر رفت و آمدها و کارها، همه آن‌جا بود. این خاطره به یادمانده است.

من شما جوانان عزیز - پسرها و دخترها - و همه جوانان و نوجوانان ایران بزرگ و عزیزمان را به خدا میسپارم. ان شاء الله که همه تان موفق و مؤید باشید. ان شاء الله زندگی جوانی را که زندگی تکامل و تعالی عملی و اخلاقی و همه‌جانبه است، به بهترین وجهی طی کنید و از خطراتی که سر راه انسانها قرار دارد، به سلامت عبور کنید



و در آینده‌ای که چندان دور نیست، یعنی بیست سال دیگر - به نظر شما زمان خیلی طولانی‌ای است؛ لیکن کسی که چند تا بیست سال عمر کرده است، میداند که بیست سال، زمان خیلی کوتاهی است؛ برخلاف تصوّر جوانان که خیال میکنند بیست سال، خیلی طولانی است؛ بیست سال مثل یک ساعت برای انسان میگذرد - ان شاء الله هر کدام از شما بتوانید برای کشورتان یک شخصیت مفید و سودمند و پیش‌برنده، و برای هم‌میهنانتان یک الگوی مناسب و برای نوجوانان آن روز، شخصیتهایی باشید که به شما اقتدا کنند؛ از شما یاد بگیرند و از وجود شما استفاده کنند. ان شاء الله در دوره جوانی و در همه عمرتان بتوانید رضای خداوند را جلب کنید و ان شاء الله در راهی که خدای متعال برای انسان خواسته - که راه سعادت و خوشبختی همان است - به بهترین وجهی حرکت کنید.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

خصوصیات مهمّ جوانان: انرژی، امید و ابتکار

❏ از دیدن جوانان چه احساسی به شما دست میدهد و اولین مطلبی که به آنان میگویید، چیست؟

❏ جنابعالی دوره جوانی خود را چگونه گذراندید؟

❏ تعریف شما از یک جوان مسلمان و خصوصیات او چیست؟ چگونه یک جوان میتواند مسیر زندگی را طی کند و به اهدافش برسد؟

❏ به عنوان یک دختر دانشجو، ما چگونه میتوانیم از زندگانی حضرت زهرا علیهاسلام الگو بگیریم؟ الگوهای خود شما در دوره جوانی چه کسانی بوده‌اند؟

❏ با توجه به علاقه شما به هنر و ادبیات، از شعرای معاصر، آثار کدامیک را بیشتر مطالعه کرده‌اید و به کدامیک بیشتر علاقه دارید؟
❏ و ...

خصوصیات مهم جوانان: انرژی، امید و ابتکار*

از دیدن جوانان چه احساسی به شما دست میدهد و اولین مطلبی که به آنان میگویید، چیست؟

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

وقتی با جوانان هستم و در محیط جوان قرار دارم، احساس من مثل احساس کسی است که در هوای صبحگاه تنفس میکند؛ احساس تازگی و طراوت میکنم. آن چیزی هم که معمولاً در ملاقات با جوانان، اول بار به ذهن من میرسد و بارها به آن فکر کرده‌ام، این است که آیا اینها خودشان میدانند که چه ستاره‌ای در جبینشان میدرخشد؟ من این ستاره را میبینم؛ اما آیا خودشان هم میبینند؟ ستاره جوانی، ستاره بسیار درخشان و خوش طالعی است. اگر جوانان این گوهر قیمتی و بینظیر را در وجود خودشان حس کنند، فکر میکنم که ان شاء الله از آن خوب استفاده خواهند کرد.

جناب عالی دوره جوانی خود را چگونه گذراندید؟

آن وقتها مثل حالا نبود؛ انصافاً وضع خیلی بد بود. محیط جوانی، محیط دلنشینی نبود؛ نه برای من که آن وقت طلبه بودم - من در دوره کودکی هم از دبستان طلبه بودم - بلکه برای همه جوانان. به جوان اعتنا نمیشد. خیلی استعدادها در داخل جوانان میمرد. ما در مقابل چشم خودمان، این را شاهد بودیم. من خودم در محیط طلبگیام این را میدیدم. بعد هم که با محیطهای بیرون طلبگی، با محیط دانشگاه و دانشجویان ارتباط پیدا کردم - سالهای متمادی، من با دانشجویان ارتباط داشتم و مأنوس بودم - در آنها هم دیدم که همین طور

است. آن قدر استعدادهای درخشان بود. آن قدر افرادی بودند که ممکن بود در این رشته‌ای که درس میخوانند، استعداد چندانی نداشته باشند؛ اما ممکن بود استعداد دیگری در وجودشان باشد، که کسی نمیفهمید و نمیدانست. همان طور که آقای میرباقری اشاره کردند و درست هم گفتند، قبل از انقلاب، همه دوران جوانی من غالباً با جوانان گذشته است. وقتی انقلاب پیروز شد، من حدوداً سیونیه ساله بودم. تمام مدت دوره از هفده، هجده سالگی من تا آن تاریخ، با جوانان بود؛ چه جوانان حوزه علمی و تحصیلی دینی و چه جوانان خارج از این حوزه. چیزی که حس می‌کردم این بود که رژیم محمدرضا پهلوی کاری کرده بود که جوانان به سمت ابتدال می‌رفتند. ابتدال، نه فقط ابتدال اخلاقی؛ ابتدال هویت و ابتدال شخصیت. البته من نمیتوانم ادعا کنم که خود آن رژیم برنامه‌ریزی کرده بود که جوانان مملکت را به ابتدال بکشاند - ممکن است این طور بوده، ممکن هم هست نبوده باشد - اما آنچه مسلم میتوانم بگویم، این است که آنها برنامه‌هایی ریخته بودند و به گونه‌ای مملکت را اداره می‌کردند که لازمه‌اش این بود؛ یعنی از مسائل سیاسی دور، از مسائل زندگی دور. شما باور میکنید که من و امثال من، تا سنین مثلاً بیست و چندسالگی، دولتهایی را که بر سر کار بودند، اصلاً نمیشناختیم که چه کسانی هستند؟! حالا شما در این مملکت کسی را میشناسید که نداند وزیر آموزش و پرورش کیست؟ وزیر اقتصاد و دارایی کیست؟ یا مثلاً رئیس جمهور را کسی شناسد؟ در اقصی نقاط کشور هم همه اطلاع دارند. آن زمان، همه قشرها - از جمله جوانان - اصلاً به کل از مسائل سیاسی غافل بودند. بیشترین سرگرمی جوانان، به مسائل روزمره بود. بعضی در غم نان، مشغول کار سخت بودند، برای این که یک لقمه نان گیر بیاورند و بخورند، که آن هم البته مقداری از درآمدشان صرف خوردن نمیشد؛ صرف کارهای حاشیه‌ای میشد.

شما اگر این کتابهایی را که در دوره جوانی ما درباره امریکای لاتین و آفریقا نوشته شده است، خوانده باشید - مثل کتابهای «فرانتس فانون» و کسانی دیگر که آن زمانها کتاب مینوشتند و امروز هم کتابهایشان به اعتبار خودشان باقی است - درمیابید که وضع ما هم همین طور بود. در مورد ایران کسی جرأت نمیکرد بنویسد؛ اما در مورد مثلاً آفریقا یا شیلی یا مکزیک راحت مینوشتند. من با خواندن این کتابها میدیدم که عیناً وضع ما همین گونه است. یعنی آن جوان کارگر هم بعد از آن که کار سخت میکرد و یکساعی، صَنار گیر می‌آورد، نصف این پول صرف عیاشی و ولگردی و هرزه‌گری و این طور چیزها میشد. اینها همان چیزی بود که ما در آن کتابها میخواندیم و میدیدیم که در واقعیت جامعه خودمان هم همین طور است. انصافاً خیلی بد بود. محیط جوانی، محیط خوبی نبود. البته در داخل دل جوانان و محیط جوان، طور دیگری بود؛ چون جوان اساساً اهل نشاط و امید و هیجان و اینهاست. من خودم شخصاً جوانی بسیار پُر هیجانی داشتم. هم قبل از شروع انقلاب، به خاطر فعالیت‌های ادبی و هنری و امثال اینها، هیجانی در زندگی من بود و هم بعد که مبارزات در سال ۱۳۴۱ شروع شد، که من در آن سال، بیست و سه سالم بود. طبعاً دیگر ما در قلب هیجانهای اساسی کشور قرار گرفتیم و من در سال چهل و دو، دو مرتبه به زندان افتادم؛ بازداشت، زندان، بازجویی. میدانید که اینها به انسان هیجان میدهد. بعد که انسان بیرون می‌آید و خیل عظیم مردمی را که به این ارزشها علاقه‌مند بودند، و رهبری مثل امام رضوان الله علیه را که به هدایت مردم میپرداخت و کارها و فکرها و راهها را تصحیح میکرد، مشاهده مینمود،

هیجان‌های بیشتر می‌شود. این بود که زندگی برای امثال من که در این مقوله‌ها زندگی و فکر می‌کردند، خیلی پُر هیجان بود؛ اما همه این‌طور نبودند. البته جوانان طبعاً دور هم که جمع می‌شوند، چون طبیعتاً دلشان گرم است - یعنی یک نوع حالت سرزندگی و شادی در طینتشان است - از همه چیز لذت می‌برند. جوان از خوراک لذت می‌برد، از حرف زدن لذت می‌برد، از در آینه نگاه کردن لذت می‌برد، از تفریح لذت می‌برد. شما باور نمی‌کنید که انسان وقتی از سنین جوانی گذشت، آن لذتی را که شما مثلاً از یک غذای خوشمزه می‌برید، دیگر نمی‌برد و نمیداند چیست! آن وقتها گاهی بزرگترهای ما - کسانی که در سنین حالای من بودند - چیزهایی می‌گفتند که ما تعجب می‌کردیم چطور اینها این‌گونه فکر می‌کنند؟ حالا می‌بینیم نخیر؛ آن بیچاره‌ها خیلی هم بیراه نمی‌گفتند. البته من خودم را به کلی از جوانی منقطع نکرده‌ام. هنوز هم در خودم چیزی از جوانی احساس می‌کنم و نمی‌گذارم که به آن حالت بی‌فتم. الحمدلله تا به حال نگذاشته‌ام و بعد از این هم نمی‌گذارم؛ اما آنها که خودشان را در دست پیری رها کرده بودند، قهراً التذادی که جوان از همه شؤون زندگی خودش دارد، احساس نمی‌کردند. آن وقت این حالت بود. نمی‌گویم که فضای غم حاکم بود - این را ادعا نمی‌کنم - اما فضای غفلت و بیخبری و بیهوشی حاکم بود.

این هم بود که آن وقت من و امثال من که در زمینه مسائل مبارزه، به طور جدی و عمیق فکر می‌کردیم، هم‌تمان را بر این گذاشتیم که تا آن جایی که می‌توانیم، جوانان را از دایره نفوذ فرهنگی رژیم بیرون بکشیم. من خودم مثلاً مسجد میرفتم، درس تفسیر می‌گفتم، سخنرانی بعد از نماز می‌کردم، گاهی به شهرستانها میرفتم سخنرانی می‌کردم. نقطه اصلی توجه من این بود که جوانان را از کمند فرهنگی رژیم بیرون بکشم. خود من آن وقتها این را به «تور نامریی» تعبیر می‌کردم. می‌گفتم یک تور نامریی وجود دارد که همه را به سمتی میکشد! من می‌خواهم این تور نامریی را تا آن جا که بشود، پاره کنم و هر مقدار که می‌توانم، جوانان را از کمند و دام این تور بیرون بکشم. هر کس از آن کمند فکری خارج می‌شد - که خصوصیتش هم این بود که اولاً به تدین و ثانیاً به تفکرات امام گرایش پیدا می‌کرد - یک نوع مصونیتی می‌یافت. آن روز این گونه بود. همان نسل هم، بعدها پایه‌های اصلی انقلاب شدند. الان هم که من در همین زمان به جامعه خودمان نگاه می‌کنم، خیلی از افراد آن نسل را - چه کسانی که با من مرتبط بودند، چه کسانی که حتی مرتبط نبودند - می‌توانم شناسایی کنم. به هر حال، الان شما زمان بهتری دارید. فضا، فضای بهتری است. البته نمی‌گویم که برای جوان همه چیز فراهم است و همه چیز آن گونه که باید باشد، هست؛ اما در مقام مقایسه با آن زمان، امروز وضع از آن روز خیلی بهتر است. اگر جوانی بخواهد خوب زندگی کند و هویت انسانی و شخصیت خودش را بیابد، به نظر من امروز می‌تواند.

📌 **تعریف شما از یک جوان مسلمان و خصوصیات او چیست؟ چگونه یک جوان می‌تواند مسیر زندگی را**

طی کند و به اهدافش برسد؟

البته به راحتی نمی‌شود طی کرد. این شرطی که شما گذاشتید، کار مرا در پاسخ دادن خیلی مشکل می‌کند.

هیچ راه جدی مهم را واقعاً نمیشود به راحتی طی کرد. بالاخره اگر انسان میخواهد به چیز باارزشی دست پیدا کند، باید مقداری زحمت و تلاش را با خودش همراه کند - این ناگزیر است - منتها ببینید؛ من اساساً در بین این خصوصیات مهمی که جوانان دارند، سه خصوصیت را خیلی بارز میبینم، که اگر آنها مشخص گردد، و اگر آنها به سمت درستی هدایت شود، به نظر میآید که میشود به این سؤال شما پاسخ داد. آن سه خصوصیت عبارت است از: انرژی، امید، ابتکار. اینها سه خصوصیت برجسته در جوان است. اگر واقعاً رسانه‌ها در کمکهای فرهنگی که به ما میکنند - چه گویندگان مذهبی، چه گویندگان مسائل فکری و فرهنگی، چه صدا و سیما و چه مدرسه‌ها - بتوانند این سه خصوصیت عمده را درست هدایت کنند، من خیال میکنم که خیلی راحت میشود یک جوان راه اسلامی را پیدا کند؛ چون اسلام هم چیزی که از ما میخواهد این است که ما استعدادهای خودمان را به فعلیت برسانیم.

البته در قرآن یک نکته بسیار اساسی هست - بد نیست من این را به شما جوانان عزیز بگویم - و آن توجه دادن به تقواست. وقتی که افراد میخواهند پیش خودشان تصویری از تقوا درست کنند، به ذهنشان نماز و روزه و عبادت و ذکر و دعا میآید. ممکن است همه اینها در تقوا باشد، اما هیچکدام از آنها معنای تقوا نیست. تقوا، یعنی مراقب خود بودن. تقوا، یعنی یک انسان بداند که چه کار میکند و هر حرکت خودش را با اراده و فکر و تصمیم انتخاب کند؛ مثل انسانی که سوار بر یک اسب رهوار نشسته، دهانه اسب در دستش است و میداند کجا میخواهد برود. تقوا، این است. آدمی که تقوا ندارد، حرکات و تصمیمها و آینده‌اش در اختیار خودش نیست. به تعبیر خطبه نهج البلاغه^۱: کسی است که او را روی اسب سرکشی انداخته‌اند؛ نه این که او سوار شده است. اگر هم سوار شده، اسب سواری بلد نیست. دهانه در دستش است، اما نمیداند چگونه باید سوار اسب شود. نمیداند کجا خواهد رفت. هر جا که اسب او را کشید، او هم مجبور است برود و قطعاً نجاتی در انتظار او نیست. این اسب هم سرکش است.

اگر ما تقوا را با همین معنا در نظر بگیریم، به نظر من راحت میشود راه را طی کرد. البته باز هم نه آن طور که خیلی راحت باشد. به هر حال، میشود، ممکن است و واقعاً عملی است که یک جوان راه اسلامی زندگی کردن را پیدا کند. اگر متدین است، ببینید چه کار میکند. این اقدام، این حرف، این رفاقت، این درس و این فعل و درک، آیا درست است یا درست نیست. همین که او فکر میکند درست است یا درست نیست، این همان تقواست. اگر متدین نیست، چنانچه همین حالت را داشته باشد، این حالت او را به دین راهنمایی خواهد کرد. قرآن کریم میگوید: «هدی للمتقین»^۲؛ نمیگوید «هدی للمؤمنین». «هدی للمتقین»؛ یعنی اگر یک نفر باشد که دین هم نداشته باشد، اما تقوا داشته باشد - ممکن است کسی دین نداشته باشد، اما به همین معنایی که گفتم، تقوا داشته باشد - او بلاشک از قرآن هدایت خواهد گرفت و مؤمن خواهد شد. اما اگر مؤمن تقوا نداشته باشد، احتمالاً در ایمان هم پایدار نیست. بستگی به شانسش دارد: اگر در فضای خوبی قرار گرفت، در ایمان باقی میماند؛ اگر در فضای خوبی قرار نگرفت، در ایمان باقی نمیماند.

بنابراین، اگر بتوانیم از آن سه خصوصیت با تقوا کار بکشیم و درست هدایت شود، به نظرم خیلی خوب میشود



۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۶

۲. بقره: ۲

جوانان در شکلی که اسلام میپسندد، زندگی کنند؛ بخصوص که خوشبختانه امروز کشور ما کشوری اسلامی است. این، امر خیلی مهمی است. حکومت - یعنی اقتدار ملی - در اختیار اسلام است. کسانی که زمامهای امور در دستشان است، عمیقاً به اسلام معتقدند. مردم هم که ایمان در عمق جانیشان جا دارد. لذا زمینه برای مسلمان شدن و مسلمان زیستن خیلی زیاد است. من یک مثال کوتاه هم بزنم و پاسخ سؤال شما را به پایان ببرم. در دوره جنگ که شما متأسفانه اعتلای آن دوره را درک نکردید - البته جنگ را درک نکردید و این تأسف نداشت؛ اما آن خصوصیات بینظیر را شما درک نکردید و آدم افسوس میخورد - جوانان هجده و بیست ساله‌ای که در سنین شما بودند، از لحاظ لطافت و صفای معنوی، گاهی به حدّ عارفی که چهل سال در راه خدا سلوک کرده بود، میرسیدند! آدم این را در وجود آنها احساس میکرد. کم هم نبودند؛ فراوان بودند. من همان وقتها در مقابل چنین جوانانی که قرار می‌گرفتم، احساس خضوع حقیقی میکردم؛ نه این که بخواهم تواضع کنم. دیده‌اید انسان در مقابل بزرگی که قرار میگیرد و کمالات او را که میبیند، ضعف خودش را میفهمد! من همان احساس را در مقابل یک جوان بسیجی و یک جوان رزمنده در خودم میدیدم و مییافتم. آن فضا، چنان فضایی بود که میتوانست یک جوان معمولی را این گونه متحوّل کند.

شما میدانید که جوانان در دنیا چگونه‌اند؛ گروههای «رپ» و فلان و هزار نوع بلیه اخلاقی و فکری. جوانان دنیا واقعاً به هزار نوع ابتلائات مبتلا هستند. گروههای «رپ» و این چیزهایی که حالا هست، زمان ما هم البته بود. زمان ما «بیتل»های معروف بودند که حالا شنیده‌ام پیرمرد شده‌اند. چند وقت پیش دیدم که در یک مجله خارجی شرح حالشان را نوشته‌اند که هر کدام کجا هستند و چه کار میکنند. آن گرفتار بهای روحی، آن عقده‌های روانی، آنها را به این وادیه‌ها میکشاند. حالا کسانی که در کشورهای عقب‌افتاده و دور دست از آنها تقلید میکنند، نمیفهمند که آن بیچاره‌ها دچار چه بیماری‌ای هستند! خیال میکنند پیشرفتی است؛ در حالی که این یک انحطاط و سقوط است. در حالی که دنیا گرفتار چنین وضعی بود، جوانان ما آن طور وضعی داشتند. در ایران، جوان، سرشار، مستغنی، سربلند، با احساس شادی عمیق در قلب خود، احساس انجام وظیفه، احساس روشن بودن هدف - که چه کار میکنند و برای که کار میکنند - و بحمدالله فائز و برخوردار به اعتلای حقیقی و معنوی بود که خدای متعال به او داده بود.

به عنوان یک دختر دانشجو، ما چگونه میتوانیم از زندگانی حضرت زهرا علیها سلام الگو بگیریم؟ الگوهای خود شما در دوره جوانی چه کسانی بوده‌اند؟

سؤال خوبی است. اولاً من به شما بگویم که الگو را نباید برای ما معرفی کنند و بگویند که این الگوی شماست. این الگوی قرار دادی و تحمیلی، الگوی جالبی نمیشود. الگو را باید خودمان پیدا کنیم؛ یعنی در افق دیدمان نگاه کنیم و ببینیم از این همه چهره‌ای که در جلو چشممان می‌آید، کدام را بیشتر میپسندیم؛ طبعاً این الگوی ما میشود. من معتقدم که برای جوان مسلمان، بخصوص مسلمانی که با زندگی ائمه و خاندان پیامبر و مسلمانان صدر اسلام آشنایی داشته باشد، پیدا کردن الگو مشکل نیست و الگو هم کم نیست. حالا خود شما خوشبختانه

از حضرت زهرا سلام الله علیها اسم آوردید. من در خصوص وجود مقدس فاطمه زهرا سلام الله علیها چند جمله بگویم؛ شاید این سررشته‌ای در زمینه بقیه ائمه و بزرگان شود و بتوانید فکر کنید.

شما خانمی که در دوره پیشرفت علمی و صنعتی و فنآوری و دنیای بزرگ و تمدن مادی و این همه پدیده‌های جدید زندگی میکنید، از الگوی خودتان در مثلاً هزار و چهارصد سال پیش توقع دارید که در کدام بخش، مشابه وضع کنونی شما داشته باشد، تا از آن بهره بگیرید. مثلاً فرض کنید میخواهید ببینید چگونه دانشگاه میرفته است؟ یا وقتی که مثلاً در مسائل سیاست جهانی فکر میکنید، چگونه فکر میکنید؟ اینها که نیست.

یک خصوصیات اصلی در شخصیت هر انسانی هست؛ آنها را بایستی مشخص کنید و الگوارا در آنها جستجو نمایید. مثلاً فرض بفرمایید در برخورد با مسائل مربوط به حوادث پیرامونی، انسان چگونه باید برخورد کند؟ حالا حوادث پیرامونی، یک وقت مربوط به دوره‌ای است که مترو هست و قطار هست و جت هست و رایانه هست؛ یک وقت مربوط به دوره‌ای است که نه، این چیزها نیست؛ اما حوادث پیرامونی بالاخره چیزی است که انسان را همیشه احاطه میکند. انسان دو گونه میتواند با این قضیه برخورد کند: یکی مسؤولانه، یکی بیتفاوت. مسؤولانه هم انواع و اقسام دارد؛ با چه روحیه‌ای، با چه نوع نگرشی به آینده. آدم باید این خطوط اصلی را در آن شخصی که فکر میکند الگوی او میتواند باشد، جستجو کند و از آنها پیروی نماید.

من این موضوع را یک وقت در سخنرانی هم گفته‌ام. در این سخنرانی‌های ما هم گاهی حرفهای خوبی در گوشه کنار هست؛ منتها غالباً دقت نمیشود و همین طور ناپدید میگردد! ببینید؛ مثلاً حضرت زهرا سلام الله علیها در سنین شش، هفت سالگی بودند - اختلاف وجود دارد؛ چون در تاریخ ولادت آن حضرت، روایات مختلف است - که قضیه شعب ابیطالب پیش آمد. شعب ابیطالب، دوران بسیار سختی در تاریخ صدر اسلام است؛ یعنی دعوت پیامبر شروع شده بود، دعوت را علنی کرده بود، بتدریج مردم مکه - بخصوص جوانان، بخصوص برده‌ها - به حضرت میگریزیدند و بزرگان طاغوت - مثل همان ابولهب و ابوجهل و دیگران - دیدند که هیچ چاره‌ای ندارند، جز این که پیامبر و همه مجموعه دوروبرش را از مدینه اخراج کنند؛ همین کار را هم کردند. تعداد زیادی از اینها را که دهها خانوار میشدند و شامل پیامبر و خویشاوندان پیامبر و خود ابیطالب - با این که ابیطالب هم جزو بزرگان بود - و بچه و بزرگ و کوچک میشدند، همه را از مکه بیرون کردند. اینها از مکه بیرون رفتند؛ اما کجا بروند؟ تصادفاً جناب ابیطالب، در گوشه‌ای از نزدیکی مکه - فرضاً چند کیلومتری مکه - در شکاف کوهی ملکی داشت؛ اسمش «شعب ابیطالب» بود. شعب، یعنی همین شکاف کوه؛ یک دره کوچک. ما مشهدها به چنین جایی «بازه» میگوییم. اتفاقاً این از آن لغتهای صحیح دقیق فارسی سره هم هست که به لهجه محلی، روستاییها به آن «بَزَه» میگویند؛ اما همان اصلش «بازه» است. جناب ابیطالب یک بازه یا یک شعب داشت؛ گفتند به آن جا برویم. حالا شما فکرش را بکنید! در مکه، روزها هوا گرم و شبها بینهایت سرد بود؛ یعنی وضعیتی غیر قابل تحمل. اینها سه سال در این بیابانها زندگی کردند. چقدر گر سنگی کشیدند، چقدر سختی کشیدند، چقدر محنت بردند، خدا میداند. یکی از دوره‌های سخت پیامبر، آن جا بود. پیامبر اکرم در این دوران، مسؤولیتش فقط مسؤولیت رهبری به معنای اداره یک جمعیت نبود؛ باید میتوانست از کار خودش پیش اینهایی

که دچار محنت شده‌اند، دفاع کند. میدانید وقتی که اوضاع خوب است، کسانی که دور محور یک رهبری جمع شده‌اند، همه از اوضاع راضی‌اند؛ می‌گویند خدا پدرش را بیامرزد، ما را به این وضع خوب آورد. وقتی سختی پیدا می‌شود، همه دچار تردید میشوند، می‌گویند ایشان ما را آورد؛ ما که نمی‌خواستیم به این وضع دچار شویم! البته ایمانهای قوی می‌ایستند؛ اما بالأخره همه سختیها به دوش پیامبر فشار می‌آورد. در همین اثنا، وقتی که نهایت شدت روحی برای پیامبر بود، جناب ابیطالب که پشتیبان پیامبر و امید او محسوب میشد، و خدیجه کبری که او هم بزرگترین کمک روحی برای پیامبر به‌شمار میرفت، در ظرف یک هفته از دنیا رفتند! حادثه خیلی عجیبی است؛ یعنی پیامبر تنهای تنها شد. من نمیدانم شما هیچ وقت رئیس یک مجموعه کاری بوده‌اید، تا بدانید معنای مسؤولیت یک مجموعه چیست؟! در چنین شرایطی، انسان واقعاً بیچاره میشود. در این شرایط، نقش فاطمه زهرا سلام‌الله‌علیها را ببینید. آدم تاریخ را که نگاه میکنید، این‌گونه موارد را در گوشه کنارها هم باید پیدا کند؛ متأسفانه هیچ فصلی برای این‌طور چیزها باز نکرده‌اند.

فاطمه زهرا سلام‌الله‌علیها مثل یک مادر، مثل یک مشاور، مثل یک پرستار برای پیامبر بوده است. آن‌جا بوده که گفتند فاطمه «م‌ایهها» -مادر پدرش- است. این مربوط به آن وقت است؛ یعنی وقتی که یک دختر شش، هفت ساله این‌گونه بوده است. البته در محیطهای عربی و در محیطهای گرم، دختران زودتر رشد جسمی و روحی میکنند؛ مثلاً به اندازه رشد یک دختر ده، دوازده ساله امروز. این، احساس مسؤولیت است. آیا این نمیتواند برای یک جوان الگو باشد، که نسبت به مسائل پیرامونی خودش زود احساس مسؤولیت و احساس نشاط کند؟ آن سرمایه عظیم نشاطی را که در وجود اوست، خرج کند، برای این که غبار کدورت و غم را از چهره پدری که مثلاً حدود پنجاه سال از سنش میگذرد و تقریباً پیرمردی شده است، پاک کند. آیا این نمیتواند برای یک جوان الگو باشد؟ این خیلی مهم است.

نمونه بعد، مسأله همسر داری و شوهر داری است. یک وقت انسان فکر میکند که شوهر داری، یعنی انسان در آشپزخانه غذا را بپزد، اتاق را تر و تمیز و پتو را پهن کند و مثل قدیمیها تشکچه بگذارد که آقا از اداره باز دکان بیاید! شوهر داری که فقط این نیست. شما ببینید شوهر داری فاطمه زهرا سلام‌الله‌علیها چگونه بود. در طول ده سالی که پیامبر در مدینه حضور داشت، حدود نه سالش حضرت زهرا و حضرت امیرالمؤمنین علیهما‌السلام با همدیگر زن و شوهر بودند. در این نه سال، جنگهای کوچک و بزرگی ذکر کرده‌اند - حدود شصت جنگ اتفاق افتاده - که در اغلب آنها هم امیرالمؤمنین علیه‌السلام بوده است. حالا شما ببینید، او خانمی است که در خانه نشسته و شوهرش مرتب در جبهه است و اگر در جبهه نباشد، جبهه لنگ میماند - این قدر جبهه وابسته به اوست - از لحاظ زندگی هم وضع روبه‌راهی ندارند؛ همان چیزهایی که شنیده‌ایم: «و يطعمون الطعام علی حبه مسکیناً و یتیماً و اسیراً آنما نطعمکم لوجه الله»^۲؛ یعنی حقیقتاً زندگی فقیرانه محض داشتند؛ در حالی که دختر رهبری هم هست، دختر پیامبر هم هست، یک نوع احساس مسؤولیت هم میکند. ببینید انسان چقدر روحیه قوی میخواهد داشته باشد تا بتواند این شوهر را تجهیز کند؛ دل او را از وسوسه اهل و عیال و گرفتاریهای زندگی خالی کند؛ به او دلگرمی دهد؛ بچه‌ها را به آن خوبی که او تربیت کرده، تربیت کند. حالا شما بگویید امام

حسن و امام حسین علیهما السلام، امام بودند و طینت امامت داشتند؛ زینب علیها سلام که امام نبود. فاطمه زهرا سلام الله علیها او را در همین مدت نه سال تربیت کرده بود. بعد از پیامبر هم که ایشان مدت زیادی زنده نماند. این طور خانه داری، این طور شوهر داری و این طور کدبانویی کرد و این طور محور زندگی فامیل ماندگار در تاریخ قرار گرفت. آیا اینها نمیتواند برای یک دختر جوان، یک خانم خانه دار یا مُشرف به خانه داری الگو باشد؟ اینها خیلی مهم است. حالا بعد از قضیه وفات پیامبر، آمدن به مسجد و آن خطبه عجیب را خواندن، خیلی شگفت انگیز است! اصلاً امثال ما که اهل سخنرانی و حرف زدن ارتجالی هستیم، میفهمیم که چقدر این سخنان عظیم است. یک دختر هجده ساله، بیست ساله و حداکثر بیست و چهار ساله - که البته سن دقیق آن حضرت مسلم نیست؛ چون تاریخ ولادت آن بزرگوار مسلم نیست و در آن اختلاف است - آن هم با آن مصیبتها و سختیها به مسجد میآید، در مقابل انبوه جمعیت، با حجاب سخنرانی میکند که آن سخنرانی، کلمه به کلمه اش در تاریخ میماند.

عربها به حافظه خوش معروف بودند. یک نفر میآمد یک قصیده هشتاد بیتی میخواند، بعد از این که جلسه تمام میشد، ده نفر میگرفتند آن را مینوشتند. این قصایدی که مانده، غالباً این گونه مانده است. اشعار در نوادی - یعنی آن مراکز اجتماعی - خوانده میشد و ضبط میگردید. این خطبهها و این حدیثها، غالباً این گونه بود. نشستند، نوشتند و حفظ کردند و این خطبهها تا امروز مانده است. کلمات مفت در تاریخ نمیماند؛ هر حرفی نمیماند. این قدر حرفها زده شده، آن قدر سخنرانی شده، آن قدر مطلب گفته شده، آن قدر شعر سروده شده؛ اما مانده است و کسی به آنها اعتنا نمیکند. آن چیزی که تاریخ در دل خودش نگه میدارد و بعد از هزار و چهار صد سال هر انسان که مینگرد، احساس خضوع میکند، این یک عظمت را نشان میدهد. به نظر من، این برای یک دختر جوان الگوست. شما راست میگویید؛ تقصیر ما متصدیان این امور است. البته منظوم امور دولتی نیست؛ منظوم امور معنوی و دینی است که این جوانب را، آن چنان که باید و شاید، درست در مقابل نسل جوان قرار نداده ایم؛ اما شما خودتان هم میتوانید در این زمینهها کار کنید. همه زندگی ائمه از این قبیل دارد. زندگی امام جواد علیه السلام هم الگوست. امام جواد علیه السلام - امامی با آن همه مقامات، با آن همه عظمت - در بیست و پنج سالگی از دنیا رفت. این نیست که ما بگوییم؛ تاریخ میگوید؛ تاریخی که غیر شیعه آن را نوشته است. آن بزرگوار، در دوران جوانی و خردسالی و نوجوانی، در چشم مأمون و در چشم همه، عظمتی پیدا کرد. اینها چیزهای خیلی مهمی است؛ اینها میتواند برای ما الگو باشد. البته در زمان خودمان هم الگو داریم. امام الگوست. این جوانان بسیجی ما الگو هستند؛ هم کسانی که شهید شدند، و هم کسانی که امروز زنده اند. البته طبیعت انسان این گونه است که درباره کسانی که رفته اند و شهید شده اند، راحت تر میشود حرف زد. ببینید چه الگوهایی میشود پیدا کرد! ما در جنگ کسانی را دیدیم که از شهر یا از روستای خودشان بیرون آمده بودند؛ در حالی که یک آدم کاملاً معمولی به نظر میرسیدند. اشاره کردم که آن رژیم نمیتوانست استعدادها را رشد دهد، یا به بروز بیاورد. اینها در آن رژیم یک آدم معمولی بودند؛ اما در این نظام، به میدان جنگ - که میدان کار بود - آمدند؛ ناگهان استعدادشان بروز کرد و یک سردار بزرگ شدند، بعد هم به شهادت رسیدند. از این قبیل

زیاد داریم. چند سال پیش، شرح حال اینها را در جزوه‌هایی به نام «فرمانده من» مینوشتند؛ خاطرات جوانان از فرماندهانشان در جبهه بود. نمیدانم اینها ادامه پیدا کرد یا نه؟ یک داستان کوتاه، یا یک خاطره کوچک را نقل کرده‌اند، آن خاطره عظمت این شخصیت را به انسان نشان میدهد. اینها میتوانند الگو باشند. البته در شخصیت‌های علمی خودمان، در شخصیت‌های ورزشی خودمان، در شخصیت‌های ادبی خودمان، در شخصیت‌های هنری خودمان، میشود الگوهای پیدا کرد؛ شخصیت‌هایی که انصافاً برجستگی‌هایی دارند. البته انسان هم الگو را با معیارهای خودش انتخاب میکند. من خواهش میکنم هر الگویی که خواستید انتخاب کنید، معیار «تقوا» را که توضیح دادم، حتماً در نظر داشته باشید. تقوا چیزی نیست که بشود از آن گذشت. برای زندگی دنیوی هم تقوا لازم است؛ برای زندگی اخروی هم تقوا لازم است. و اما این که چه شخصیت‌هایی روی من اثر گذاشته‌اند، باید بگویم شخصیت‌های زیادی بودند. آن کسی که در دوره جوانی من خیلی روی من اثر گذاشت، در درجه اول، مرحوم «نواب صفوی» بود. آن زمانی که ایشان به مشهد آمد، حدوداً پانزده سالم بود. من به شدت تحت تأثیر شخصیت او قرار گرفتم و بعد هم که از مشهد رفت، به فاصله چند ماه بعد، با وضع خیلی بدی شهیدش کردند. این هم تأثیر او را در ما بیشتر عمیق کرد. بعد هم امام روی من اثر گذاشتند. من قبل از آن که به قم بیایم و قبل از شروع مبارزات، نام امام را شنیده بودم و بدون این که ایشان را دیده باشم، به ایشان علاقه و ارادت داشتم. علت هم این بود که در حوزه قم، همه جوانان به درس ایشان رغبت داشتند؛ درس جوان پسندی داشتند. من هم که به قم رفتم، تردید نکردم که به درس ایشان بروم. از اول در درس ایشان حاضر میشدم و تا آخر که در قم بودم، به یک درس ایشان مستمراً میرفتم. ایشان هم روی من خیلی اثر داشتند. البته پدرم در من اثر داشت، مادرم در من خیلی اثر داشت. از جمله شخصیت‌هایی که عمیقاً روی من اثر گذاشته، مادرم است؛ خانم خیلی مؤثری بود.

با توجه به علاقه شما به هنر و ادبیات، از شعرای معاصر، آثار کدامیک را بیشتر مطالعه کرده‌اید و به کدامیک بیشتر علاقه دارید؟

من شعرای معاصر را تقسیم میکنم به شعری که غزلسرا بودند، شعری که قصیده‌سرا بودند و شعری که نوسرا بودند. هر کدام چند نفری هستند که من به ایشان علاقه داشتم. در غزل، مرحوم «امیری فیروز کوهی» است که من با ایشان دوست هم بودم و ایشان به من هم خیلی علاقه داشتند و سالها تا بعد از انقلاب، با یکدیگر رفت و آمد داشتیم. در زمان ریاست جمهوری من، ایشان از دنیا رفتند. البته غیر از «امیری» هم یکی، دو نفر شاعر غزلسرا بودند که شعرهایشان را دوست میداشتم؛ یکی مرحوم «رهی معیری» بود که او را از نزدیک ندیده بودم، یکی مرحوم «شهریار» بود که از شعرش خیلی خوشم می‌آمد. با ایشان هم آشنا بودم. البته من بعد از انقلاب با ایشان آشنا شدم؛ قبل از انقلاب، هیچ ارتباطی با یکدیگر نداشتیم. در درجه اول، قصیده‌سرا «ملکالشعرای بهار» بود که قصیده‌هایش مرا خیلی به خودش جلب میکرد. مرحوم «امیری فیروز کوهی» هم یک نوع قصیده سبک خاقانی میگفت که آن هم در نوع خودش قصیده بسیار فخم و برجسته‌ای بود؛ از آن هم

من خیلی خوشم می‌آمد. در شعر نو، دو، سه نفر بودند که شعرهایشان را خیلی میپسندیدیم. یکی از آنها «اخوان» بود. ما با «اخوان» آشنا بودیم و شعرش، شعر بسیار برجسته‌ای بود. یکی دو نفر دیگر هم هستند که دوست ندارم از آنها اسم بیاورم. کسانی بودند که آن وقت در زمان جوانی ما، جزو اساتید و برجسته‌های شعر نو بودند و به اعتقاد من اینها از خود «نیما یوشیج» بهتر شعر نو می‌گفتند. اگر چه او شروع کننده این راه بود؛ اما به نظر من اینها از او بهتر و پخته‌تر و برجسته‌تر شعر می‌گفتند. البته صفای «نیما یوشیج» را هیچکدامشان نداشتند؛ نه اخوان داشت، و نه آن یکی، دو نفر دیگری که من از ایشان اسم نیاوردم.

نیما یوشیج - برخلاف آن چیزی که می‌گفتند - مردی متدین بود. مرحوم «امیری» با «نیما یوشیج» از نزدیک دوست بود. او برای من نقل می‌کرد و می‌گفت «نیما یوشیج» آدم متدینی است. او به شعر سنتی هم علاقه‌مند بود؛ منتها این سبک را هم میپسندید. البته میدانید که ایشان این سبک را هم از اروپاییها گرفته بود. اصلاً سبک شعر نو ما، سبک ابتکاری به معنای حقیقی نیست؛ سبک شعر اروپایی است، با خیلی از خصوصیات که آن شعرها دارد. حتی سبک جمله‌بندی انگلیسی، در شعر نو فارسی ما گریه‌برداری شده است. در بین شعرایی که الان هستند، چند نفر شاعر خوب داریم. هم شعر غزلی خوب داریم و کسانی که می‌گویند، انصافاً خوبند؛ هم شعر نو داریم. در میان شعرای انقلاب، بعضیها واقعاً خوب و برجسته‌اند. به من اجازه بدهید که از شعرای معاصر و زنده اسم بیاورم.

🔗 امروز ادبیات مستقیماً با جنبه‌های سیاسی مخلوط شده است. به همین خاطر، با ادبیات معاصر با بیمه‌ری برخورد میشود و نتیجتاً نویسندگان نسل جوان دچار سرگستگی شده‌اند. جنابعالی در این خصوص چه نظری دارید؟

این که می‌گویید ادبیات با سیاست آمیخته شده، من نمیدانم مقصود چیست. آیا به این معنی است که محتوای سیاسی دارد؟ مثلاً فرض کنید این گونه بگوییم: شاعری است که از لحاظ سیاسی، الان با منطق فعلی ما منفی است؛ اما شاعر برجسته‌ای است. اگر این، شعرش به دانشگاه بیاید و مورد توجه قرار گیرد، ممکن است مورد استفاده واقع شود. بنابراین نمیشود از آن استفاده کرد. البته من نمیدانم که در دانشگاهها، با شعر چگونه برخورد میشود. اگر واقعاً ما شاعری داشته باشیم که از لحاظ رتبه شعری، سطحش بالا باشد؛ به طوری که دانشجو بتواند از شعر او حقیقتاً استفاده کند؛ اما طوری است که مثلاً ضد انقلاب است، من حرفی ندارم که شعر او به کلاس درس بیاید و مورد توجه قرار گیرد. اما صادقانه و حقیقتاً من الان این گونه شاعری نمیشناسم که ببیدیل باشد. شما از انفصال شعر کنونی و نشر کنونی با شعر دوره قبل از خود صحبت میکنید. مادر همان دوره‌ای که آن شاعر فرضاً برجسته این شعر را گفته، ممکن است ده نفر شاعر دیگر داشته باشیم که همان برجستگی را، یا بهتر از آن را داشته باشند. حالا آن شاعری که مورد نظر من بوده - که نمیخواستم اسمش را بیاورم و نمی‌آورم - شعرش در دانشگاه نیاید، اما شعر «اخوان» بیاید. که فکر نمیکنم از لحاظ نشان دادن رتبه شعر دوره قبل، بالاتر از همه باشد. «اخوان» با من دوست بود. هم زمان ریاست جمهوری با من یک نوع ارتباط



رقیق داشت و هم بعد از ریاست جمهوری - این آخری که از یک سفرِ ظاهراً یکساله به اروپا، برگشته بود - نامه‌ای به من نوشت و شعری گفت و بعد هم از دنیا رفت. بنابراین، «اخوان» اشکالی ندارد. واقعاً چه لزومی دارد که ما به سراغ این که کاملاً میتواند مورد استفاده قرار گیرد، نرویم؟ یعنی این طور میخواهیم بگویم که الان ضرورتی وجود ندارد؛ اگر چه من هیچ ایرادی نمیبینم که اگر حقیقتاً ما الان شاعر بزرگی داریم، شعرش مورد استفاده دانشجو قرار گیرد و از لحاظ علمی رویش کار شود. من هیچ این را ممنوع نمیدانم؛ لاقلاً از نظر من ممنوع نیست. این که بر نامه‌ها چگونه است، اطلاعی ندارم؛ لیکن چنین شاعری به این شکل واقعاً من سراغ ندارم.

این را هم شما بدانید که بعضیها اسمشان بزرگ است؛ در حالی که خودشان چندان عظمتی ندارند و شعرشان خیلی دارای اهمیت نیست. اگر پای نقد به میان آید و بدون جنبه‌های شعاری، سره و ناسره در جزئیات مطرح شود، آن وقت معلوم میشود که بعضی فقط ادعا دارند! من غالباً از این شعرهای معاصر بیاطلاع نمی‌مانم. بعضی از حضرات شاعر، شعر میگویند و ادعا میکنند که «ما چنین هستیم، ما چنان هستیم؛ ما در این کشور ریشه شعریم!» در حالی که ما میدانیم چنین چیزی نیست. آن زمان که وقت گل کار آنها بوده، در جه دو بودند؛ بعضیهایشان در جه سه بودند؛ از اینها بهتر در این کشور خیلی بودند. شعر معاصر را باید کار کرد. شما در غزل، بهتر از «رهی معیری» در زمان خودش، هیچ کس دیگر را پیدا نمیکنید. «رهی» همان نسل متصل به امروز است. مرحوم «امیری فیروز کوهی» هم همین طور. اینها همان شعرای برجسته‌اند. یا مرحوم «غلامرضا قدسی»، یا همین آقای «قهرمان» که الان در مشهد است و شاعر غزلسرای بسیار خوبی است. یا مثلاً آقای «صاحبکار» در مشهد که شاعر غیر مشهوری است، ولی غزلهایش خوب و ممتاز است. یا مثلاً در کرمانشاه آقای «بهزاد». اینها برجستگان شعر این دوره‌اند. جوان شاعر امروز، شاعر بهتر از اینها واقعاً نمیتواند پیدا کند. ما شعرای برجسته‌ای داریم که متأسفانه نسل جوان اینها را نمیشناسد. همه اینها هم مردمان خوبی هستند؛ آدمهایی هستند که در خط انقلاب و نظام و اسلامند؛ همین خطی که امروز ملت ایران دنبالش است. مخالفت و مباحثی وجود ندارد؛ میتوانند از آنها کاملاً استفاده کنند؛ منتها جوانان ما در کار تحقیق و تدقیق و پیگیری، قدری تنبلی میکنند. اگر به جوانان جسارت نشود، باید این گونه بگوییم. در بعضی از کارهایشان، اگر یک خرده دنبال کنند و به طور جدی بروند، میتوانند سرچشمه‌های خوبی پیدا کنند. الان در دانشگاه خودمان در تهران هم شعرای برجسته و ممتازی داریم که کمتر به ایشان توجه میشود.

📌 ما در مسائل اجتماعی و سیاسی، بعضاً موضعگیری‌هایی افراطی و تفریطی مشاهده میکنیم که

ضررهایی را هم در پی دارد. رهنمود جنابعالی برای جوانان در این خصوص چیست؟

از اختلاف سلیقه خیلی نباید ترسید. اختلاف سلیقه چیز بدی نیست و اشکالی هم ندارد که حالا که مثلاً دو سلیقه سیاسی وجود دارد، یک جوان به این سلیقه معتقد باشد، دیگری به آن سلیقه. آن چیزی که مضر است، اقدام بیفکر و بیمطالعه و تصمیم‌گیری‌های سریع و جوشی شدن و بیمطالعه کار کردن است. من جوانان عزیز را

از این حالت بر حذر میدارم. جوانی لزوماً به معنای سرعتِ تصمیم‌گیری نیست. البته جوانی به معنای بیباکی در اقدام هست؛ به معنای این هست که انسان خیلی دچار پیچ و خمهای کاری که میخواهد انجام گیرد، نشود؛ اما به معنای جوشی شدن، اقدام بیرویه کردن و اقدام نسنجیده کردن نیست. جوان میتواند نسنجیده کاری کند، میتواند هم سنجیده کاری کند؛ یعنی کاملاً با فکر و با تأمل کار کند. اگر این خصوصیت، یعنی خصوصیت تأمل و اندیشمندی و مطالعه و حقیقی و وجود داشته باشد - که همه اینها خصوصیات است که کاملاً در جوان میتواند باشد؛ بعضیش هم مثل حقیقی، اصلاً جزو خصوصیات جوانان است - اختلاف سلیقه هیچ مانعی ندارد و موجب گمراهی نخواهد شد؛ حداقل ضررهای عمده پیدا نخواهد شد.

حالت نفی غیر - این که انسان در مسائل اجتماعی، موضعی را اتخاذ کند و بگوید صد درصد این است و جز این نیست - درست نیست؛ این حالت خوبی نیست. البته در بعضی از اصول عقاید، باید همین گونه بود؛ یعنی بایستی با فکر دنبالش رفت و در یک نقطه ثابت و مستحکم ایستاد و قاطع گفت: این است و جز این نیست. در این جا، «این است و جز این نیست»، بد نیست؛ خوب است. اما در مسائل اجتماعی، در مسائل سیاسی، در برخوردهای گوناگون اجتماعی، «این است و جز این نیست»، درست نیست. به نظر من، انسان بایستی نظرات طرف مقابل را تحمل کند و در مورد ترتیب اثر بر فکر و نظر خودش، سنجیده کاری را معیار و ملاک کار خویش قرار دهد. اگر این باشد، به نظر من هیچ مشکلی وجود نخواهد داشت.

🔗 در طول فعالیتهایی که تاکنون داشته‌اید، تا چه اندازه به جوانان مسؤولیت داده‌اید و چه تجربه‌ای از این کار دارید؟ به نظر شما مسؤولیت جوانان نسبت به اعتلای علمی کشور چیست؟ ضمناً آیا فاصله ما و کشورهای پیشرفته، پُر شدنی است؟

از اوایل انقلاب، در کارهایی که در اختیار من بوده، به جوانان مسؤولیت میدادم؛ هم در نیروهای مسلح، هم در کارهای دولتی، هم در دوران ریاست جمهوری. تجربه من این است که اگر ما به جوان اعتماد کنیم - آن جوانی که شایسته دانستیم به او مسؤولیت بدهیم و صلاحیتش را داشت؛ نه هر جوانی و هر مسؤولیتی - از غیر جوان، هم بهتر و مسؤولانه‌تر کار را انجام میدهد؛ هم سریعتر پیش میبرد، هم کار را تازه‌تر و همراه با ابتکار بیشتری به ما تحویل خواهد داد؛ یعنی روند پیشرفت در کار حفظ میشود. برخلاف غیر جوان که ممکن است کار را بالفعل خوب انجام دهد، اما روند پیشرفت در آن متوقف خواهد شد. غالباً این گونه است. آن زمان که ما در شورای انقلاب بودیم، نسبت به همین موضوع، به ما و دوستان دیگری که در آن شورا بودیم، اعتراض میشد. افراد مسنی - عمدتاً شصت ساله، هفتاد ساله، هفتاد و پنج ساله - هم در آن شورا بودند، که خیلی عقیده به جوانان نداشتند و میگفتند چرا شما به جوانان رو میدهید و اینها را بیخود وارد کارهای عمده میکنید؟! اینها دوست نمیداشتند که به جوانان خیلی میدان داده شود. البته دوست میداشتند که جوانان از آنها اطاعت کنند و دنبالشان راه بروند! میگفتند آنها جوانند، ما پیریم؛ باید دنبال ما بیایند. خیلی حاضر نبودند به جوانان اعتماد کنند؛ ولی ما اعتماد میکردیم و جواب آنها را هم در واقع با تجربه عملیای که میدیدند خوب کار انجام میگیرد و



پیشرفت میکند، میدادیم و داده میشود. در بخش دیگری از سؤال‌تان، به اعتلای علمی کشور اشاره کردید. ببینید؛ دوره جوانی، دوره توانایی است. این توانایی در چه چیزهایی باید به کار برود؟ به اعتقاد من، باید عمدتاً در تحصیل علم، در ایجاد صفای نفس و روحیه تقوا در خود و ایجاد نیروی جسمانی در خود - که ورزش باشد - به کار رود. این سه مورد، عمده است. یعنی اگر در یک جمله کوتاه از من بپرسند که شما از جوان چه میخواهید؟ خواهم گفت: تحصیل، تهذیب و ورزش. من فکر میکنم که جوانان باید این سه خصوصیت را دنبال کنند.

تحصیل، اعم از تحقیق و کارهای علمی هم هست. چون این نیرو در جوانان هست، بایستی در کار تحصیل علم خیلی تلاش کنند. امروزه آن طور که شنیده‌ام، در دانشگاهها جوانان خیلی گُرده زیر بار کار علمی سخت نمیدهند؛ این چیز خیلی خوبی نیست. چطور ما به جوانی که تحصیل علم نمیکند، دوره دبیرستان را متوقف گذاشته و به دانشگاه نرود، توصیه میکنیم که برو درس بخوان؛ اما به آن دانشجویی که در دانشگاه کار علمی سخت نمیکند، توصیه نکنیم که کار علمی بکن؟ واقعاً بیا باید دانشگاه چه کند؟ باید به دانشگاه بیاید که علم پیشرفت کند. به نظرم میرسد که جوانان بایستی در کار تحصیل علم، حقیقتاً از نیروی جوانیشان مایه بگذارند. آن سؤالی که شما مطرح کردید: «آیا فاصله ما و کشورهای پیشرفته، پُرشدنی است یا نه؟» من اعتقاد این است که بله؛ کاملاً پُرشدنی است. البته ممکن است از همان راهی که آنها رفته‌اند، ما نتوانیم برویم پُر کنیم؛ اما راههای میانبُر در دنیا الی‌ماشاءالله وجود دارد. این طبیعت آفرینش را که خدا به وجود آورده، ما درست نشناخته‌ایم. هزاران راه وجود دارد. یک راه، همان راهی است که این تمدن صنعتی کنونی دنبالش رفته و پس از هر قدمی، قدم بعدی را به دنبال آورده است. ما چرا ناامید باشیم از این که در پیچه جدیدی باز گردد و یک کشف تازه در دنیا بشود؟ یک روز الکتریسته کشف نشده بود؛ یعنی در دنیا وجود داشت، اما آن را نمیشناختند؛ ناگهان شناختند و به دست آمد. بله، نیروی بخار را شناختند. قبل از آن، آتش را نمیشناختند؛ اما بعد شناختند. چرا ما ناامید باشیم از این که میتوان در این دنیا چیز ناشناخته‌ای را مجدداً شناخت؛ کم‌این که هر روز چیزهای ناشناخته‌ای شناخته میشود. ما باید در این قسمت کار کنیم و به راهی برسیم که آن راه ما را به پیشرفتهای علمی سریع، کاملاً مجهز کند. علاجش هم فقط به این است که جوانان، بخصوص جوانانی که اهل علم و تحصیل و تحقیق هستند، به کار سخت بپردازند. هر کاری هم بخواهید بکنید، در دوران جوانی میشود کرد؛ یعنی در هر سه زمینه - هم در زمینه علمی، هم در زمینه تهذیب نفس، هم در زمینه ورزش - باید در جوانی کار کنید. البته همه میدانند که در دوره پیری، ورزش این قدر تأثیری که در دوره جوانی دارد، ندارد؛ اما غالباً تهذیب نفس را نمیدانند. خیال میکنند انسان باید بماند، پیر که شد، عبادت و تهذیب نفس کند؛ در حالی که آن وقت تهذیب نفس مشکل و گاهی محال است. در دوره پیری، تهذیب نفس سخت است؛ اما در دوره شما - در دوره جوانی - تهذیب نفس خیلی آسان است. به هر حال، جوانان این سه کار را باید جدی بگیرند.

🌸 با توجه به این که نوگرایی یکی از ویژگیهای انسان به شمار میرود و نوعاً در مسائلی از قبیل آرایش و پوشش خودنمایی میکند، نظر جنابعالی در مورد نحوه برخورد با اینها چیست؟ دستگاههای دولتی چه کارهایی تاکنون انجام داده‌اند؟ آیا موفق بوده‌اند یا نه؟

در پاسخ شما، آن چیزی که حالا میتوانم عرض کنم، این است که اصل گرایش به زیبایی و زیباسازی و زیبادوستی، یک امر فطری است. البته این شاید با مقوله نوگرایی مقداری تفاوت کند. نوگرایی امر عامتری است. این مسأله آرایش و لباس و چیزهایی که شما گفتید، مقوله خاصی است که انسان - بخصوص جوان - از زیبایی و زیباسازی خوشش می‌آید و دلش میخواهد که خودش هم زیبا باشد. این عیبی هم ندارد؛ یک امر طبیعی و قهری است؛ در اسلام هم منع نشده است. آن چیزی که منع شده، فتنه و فساد است.

این زیبایی و زیباسازی، بایستی موجب این نشود که در جامعه انحطاط و فساد به وجود آید؛ یعنی ابتدال اخلاقی نباید به وجود آید. چگونه؟ راهپایش مشخص است. اگر ارتباط بیقید و شرط و بیبندوباری در روابط زن و مرد وجود داشته باشد، این موجب فساد خواهد شد. اگر به صورت افراطی به شکل مُدپرستی در آید، این به فساد خواهد انجامید. اگر این مقوله زیباسازی و رسیدن به سر و وضع و لباس و امثال اینها، مشغله اصلی زندگی شود، انحراف و انحطاط است؛ مثل این که در دوره طاغوت، آن خانمهای اعیان و اشراف، پشت میز آرایش مینشستند. فکر میکنید چند ساعت مینشستند؟ شش ساعت! این واقعیت دارد و ما خبرهای دقیق داشتیم که شش ساعت مینشستند! یک انسان، این مدت برای آرایش صرف وقت کند که میخواهد مثلاً به عروسی برود و موی سرش را، یا صورتش را این طوری درست کند! اگر کار به این شکل در آید، انحراف و انحطاط است؛ اما فینفسه، رسیدن به سر و وضع و لباس، بدون این که در آن خودنمایی و تبرج باشد، عیبی ندارد. در اسلام، تبرج ممنوع است. تبرج، یعنی همان خودنمایی زنان در مقابل مردان، برای جذب و فتنه‌انگیزی. این، یک نوع فتنه است و خیلی اشکالات دارد. اشکالش فقط این نیست که این دختر جوان، یا این پسر جوان به گناه میافتند - این اولیش است؛ شاید بتوانم بگویم کوچکترینش است - دنبال‌ه‌اش به خانواده‌ها میرسد. اساساً آن گونه رابطه بیقید و شرط و بیقید و بند، برای بنای خانواده سم مهلک است؛ چون خانواده با عشق زنده است. اصلاً بنای خانواده با عشق است. اگر این عشق - عشق به زیبایی، عشق به جنس مخالف - در صد جای دیگر تأمین شد، دیگر آن پشتوانه قویای که استحکام خانواده باید داشته باشد، از بین خواهد رفت و خانواده‌ها متزلزل میشود و به همین وضعی درمی‌آید که امروز متأسفانه در کشورهای غربی هست؛ بخصوص در کشورهای اروپای شمالی و امریکا. اخیراً امریکاییان به شدت دچار این مشکلند. خانواده‌ها متلاشی میشوند و این مصیبت بزرگی شده است. این مصیبت هم در درجه اول، ضررش به خود خانمها برمیگردد. البته مردان هم بسیار سختیها میکشند؛ اما بیشتر به زنان میرسد؛ بعد هم به آن نسلی که متولد میشود. این نسل بزهار و تبهکار موجود دنیا و امریکا را میبینید؟ اینها همه‌اش از آن جا شروع میشود؛ یعنی مقدمه و کلید شری است که دنبالش همین طور پیدایی شرور می‌آید!

در اسلام، به مسأله زیبایی اهمیت داده شده است. زیاد شنیده‌ایم که: «ان الله جمیل و یحب الجمال»؛ خدا

زیباست و زیبایی را دوست دارد. در خصوص رسیدن به سر و وضع، روایات زیادی در کتب حدیثی ما هست. در کتاب «نکاح» مفصل بحث میشود که مرد و زن بایستی به خودشان برسند. بعضی خیال میکنند که مثلاً مردان باید موی سرشان را بتراشند؛ نه. در شرع، برای جوانان مستحب است که موی سر بگذارند. در روایت هست که «الشعر الحسن من کرامه الله فأکرموه»؛ موی زیبا، جزو کرامتهای الهی است؛ آن را گرامی بدارید. با مثلاً روایت دارد که پیامبر اکرم وقتی میخواستند نزد دوستانشان بروند، به ظرف آب نگاه میکردند و سر و وضع خود را مرتب میکردند. آن زمان که آینه به این شکلی که حالا هست و فراوان هم هست، نبود. جامعه مدینه هم که فقیر بود. پیامبر ظرف آبی داشتند، که وقتی میخواستند نزد دوستانشان بروند، از آن به جای آینه استفاده میکردند. این، نشان دهنده آن است که سر و وضع مرتب، لباس خوب و گریش به زیبایی، امر مطلوبی در شرع اسلام است؛ منتها آن چیزی که بد و مضر است، آن است که این وسیله‌ای برای فتنه و فساد و تبریج شود. همان طور که گفتم، ضررهایش تا خانواده و نسل بعد هم میرسد. اخیراً در یکی از مجلات امریکایی مطلبی دیدم - روزنامه‌های خودمان هم آن را منعکس کرده بودند - مبنی بر این که دو بچه ده، دوازده ساله، در مدرسه کمین گرفته بودند و با مسلسل، یک مشت بچه و معلم را به رگبار بسته بودند! اول هم آژیر خطر کشیده بودند، تا بچه‌ها جمع شوند؛ بعد همه را به رگبار بسته بودند! ببینید برای یک جامعه، چنین وضعیتی، واقعاً چقدر بد و دردآور است! جنایتی خونسردانه و از روی بیخیالی، به خاطر تربیت بد. اینها همه‌اش دنباله همان بیبندوباری است.

🌱 جوان چگونه میتواند حسنی نیاز به هیجان را در خود ارضاء کند و از آن استفاده نماید؟

سؤال خوبی است؛ البته دشوار هم هست؛ یعنی از آن سؤالهای آسان نیست. ببینید؛ هیجان در منطقه خاصی است. چیزهایی هست که هیجان در آن آشکار است. مثلاً ورزش - بخصوص بعضی از ورزشها مثل فوتبال - یک حادثه هیجانی است. طبیعت فوتبال این گونه است و با نوع بازی والیبال و تنیس فرق دارد؛ از جهت این که اصلاً بافت بازی، بافتی است که در آن، مبارزه و هیجان و امثال اینها زیاد است. ورزش به طور کلی یک امر هیجانی است. کارهای هنری هم هیجان انگیز است؛ اما اینها آن چیزهایی است که هیجانشان آشکار است. هیجان، فقط مخصوص این منطقه‌ها نیست. اگر جوان بتواند منطقه مورد علاقه خودش را - هر چه که هست - پیدا کند، به راحتی میتواند آن هیجان را در خود ارضاء کند. مثلاً آن هنگامی که من جوان بودم و لباس طلبگی تنم بود، محدودیتهای لباس و محدودیتهای محیط وجود داشت؛ اما در عین حال ما هم هیجان داشتیم و آن هیجان ارضاء هم میشد. چگونه؟ من به شعر علاقه داشتم. ممکن است باور این برای شما خیلی سخت باشد. جلسه شعری بود که چهار، پنج نفر دوستی که به شعر علاقه‌مند بودند، دو ساعت، سه ساعت مینشستند و راجع به شعر حرف میزدند و شعر میخواندند. این برای کسی که به این مقوله علاقه‌مند است، روحیه هیجان‌ش را به همان اندازه ارضاء میکند که یک فوتبالیست در میدان فوتبال، یا یک علاقه‌مند به فوتبال در حین تماشای فوتبال. بنابراین، میدانها محدود نیستند.

مثال دیگر، مربوط به همان دانشجوی مهندسی است که شما مثال زدید. شما میگویید او درس میخواند و هیجان ندارد. آدم وقتی اسم درس را میآورد، فکر میکند درس که هیجانی ندارد. درست است که کلاس درس هیجان ندارد؛ اما اگر فرض کنیم یک کارگاه مجهز در کنار کلاس درس، در دانشگاه یا بیرون دانشگاه باشد - مثل این که الان معمول شده که جوانان در دوره‌های از تحصیل مهندسی میروند با کارخانجات ارتباط برقرار میکنند - این جوان احساس میکند که در این کارگاه امکانی وجود دارد که او میتواند ابتکار مورد نظر خودش را و آن فکری که به ذهنش رسیده، در این فضا ابداع و دنبال کند. آیا فکر میکنید که او هیجان کمتری خواهد داشت؟ خیلی هیجان دارد.

این که به برادرمان میگفتم کار تحقیقی بکنند؛ کار تحقیقی باید از روی عشق و شوق باشد. آن کار تحقیقی که آدم را مجبور کنند و بگویند تحقیق کن، البته چیز خشکِ بی‌هیجانی خواهد بود؛ فایده‌ای هم ندارد. اما در همان رشته‌ای که شما آن را دوست دارید و به آن علاقه‌مندید؛ برای آن در کنکور شرکت کرده‌اید، در دانشگاه درشش را میخوانید و استاد خوبی هم دارید، حالا کارگاه مجهزی هم در کنار دستتان هست که میتوانید نتیجه آن فکر و نوآوری‌هایی را که دارید، آنجا ببرید و تحقق ببخشید؛ این خیلی خوب است.

من میخواهم این طوری بگویم که نباید این را به عنوان یک سؤال و یک نگرانی در ذهنمان بیاوریم که هیجان جوانان را چگونه ارضاء کنیم؛ نه. اگر در بخشهای مختلف، میدان زندگی باز باشد، جوان خودش به آن جایی میرود که علاقه دارد هیجان خودش را ارضاء کند. کاری که ما باید به عنوان مسؤولان کشور بکنیم و نیز همه کسانی که میتوانند و به کشور علاقه‌مندند - اعم از دولت و غیر دولت و بخشهای مخصوص جوانان - این است که میدان برای فعالیت صحیح و سالم جوانان باز شود. حالا مثلاً جوانی به مقوله ادبیات علاقه‌مند است، یا جوانی به مقوله اقتصاد علاقه‌مند است. طبیعتاً اقتصاد آزمایشگاه ندارد؛ اما ناگهان اعلام میشود که فلان اقتصاددان کشور یا خارج از کشور، در فلان جا جلسه درس یا سمینار دارد و میخواهد سخنرانی ایراد کند. این برای جوانی که به این مقوله علاقه دارد، خیلی معنا دارد. بلیط بگیرد، فوراً برود خودش را برساند و از استاد سؤال کند. اینها همه‌اش هیجان است. یعنی اگر به توفیق الهی، با همین روندی که از اول انقلاب هم پیش رفته، میدان کار و فعالیت در مقابل جوانان گشوده شود، جوانان خواهند توانست آن هیجان جوانی را که جزو برکات جوانی است، ارضاء کنند. البته قبول میکنم که به خاطر گرفتاریهایی که تاکنون وجود داشته، به قدر نوزده سال پیش نرفته است. از این نوزده سال، هشت سالش واقعاً جنگ بوده؛ دو، سه سال اولش، ناآگاهی مسؤولان و عدم ورود و عدم تجربه بوده؛ بعد یواش یواش راه افتاده است.

شما هنرمند هستید و الحمدلله چهره شما هم آشناست و ما شما را در تلویزیون دیده‌ایم. عزیزان من! شما هنرمندان خیلی میتوانید به مردم خدمت کنید. مردم از شما میتوانند یاد بگیرند. اگر هنرمند حقیقتاً آن تقوایی را که من گفتم، داشته باشد؛ یعنی وقتی شما این حرکت را انجام میدهید، این بخش را اجرا میکنید، یادتان باشد که یک عده جوان، یک عده کودک، یک عده زن و مرد به شما نگاه میکنند و نگاه خواهند کرد و از این چیزی خواهند آموخت و در صدد باشید که کارتان خوب و متعالی باشد، من خیال میکنم شما خیلی



میتوانید خدمت کنید. هنر، زبان رسایی دارد که هیچ زبانی به رسایی آن نیست. نه زبان علم، نه زبان معمولی و نه زبان موعظه، به رسایی زبان هنر نیست. یکی از رازهای موفقیت قرآن، هنری بودن آن است. قرآن خیلی در اوج هنر است؛ فوق العاده است؛ واقعاً آن وقت مردم را مسحور کرد، و الا اگر پیامبر اکرم بدون زبان هنری مینشست با مردم همین طور حرف میزد، البته عده‌ای علاقه‌مند پیدا میکرد؛ اما آن صاعقه، آن رعد و برق و آن توفان، دیگر به وجود نمی‌آمد. این هنر است که این کارها را میکند. آثار هنری این گونه است.

الان هم که آدم شعر حافظ را میخواند، میبیند چیز عظیمی است؛ تأثیرگذار است. آن وقت این هنرهای نمایشی، از شعر و ادبیات هم تأثیرشان تندتر است. البته نمیدانم ماندگارتر است یا نه. ممکن است مثلاً آدم بگوید در جاهایی ماندگارتر هم هست یا نیست؛ اما به هر حال اثرش سریعتر و قاطعتر و کوبنده‌تر است.

شما خوب میتوانید اثر بگذارید. من خواهش میکنم، آن کسانی که این فیلمنامه‌ها و این سناریوها را مینویسند، آن کسانی که بازی میکنند، آن کسانی که کارگردانی میکنند، آن کسانی که فضا سازی میکنند، آن کسانی که طراحی لباس میکنند - که یکی از چیزهای بسیار مهم در کارهای هنری که کمتر هم به آن توجه میشود، طراحی لباس است؛ چون این لباسی که شما میپوشید، برای یک عده الگو میشود و جاذبه دارد - بدانند که چه کار میکنند؛ فکر عواقبش را بکنند. به هر حال زمینه خیلی خوبی است. ان شاء الله موفق باشید.

❏ چرا در ورزش، سیاستهای کلانی مشاهده نمیشود و از ورزش به عنوان یک ابزار قوی در برابر تهاجم فرهنگی استفاده نمیگردد؟

مطالبی که شما در مورد کمبودهای کار در امر ورزش میگویید، کاملاً درست است. روی ورزش کار نشده است. دو کمبود بزرگ در پرداختن به ورزش وجود دارد:

اول، برنامه‌ریزی کلان و تصمیم‌گیری اساسی در مورد گزینش ورزشی که باید برای آن سرمایه‌گذاری کرد. بالاخره جامعه ایرانی اقتضایی دارد، استعدادی دارد. کدام ورزشها باید مورد توجه قرار گیرد؟ و با چه روحیه و پیگیری‌ای؟ در همین خصوص، من یکی، دو سال پیش، با ورزشکاران و مسؤولان ورزش کشور مفضل صحبت کردم. من عقیده‌ام بر این است که اگر مادر این بخش سرمایه‌گذاری کنیم و درست بیندیشیم و تدبیر نماییم، بلاشک در میدانهای ورزشی دنیا همان اتفاقی خواهد افتاد که در جنگ به وسیله بسیجیها و سازمانهای نظامی ما - که از همه تجهیزات مدرن دنیا تقریباً منقطع بودند - اتفاق افتاد. دیدید که در جنگ چه کردند و چه افتخاری آفریدند! همین الان در ورزش والیبال جانبازان و معلولان، همین اتفاق افتاده است و این برادران مرتب افتخار می‌آفرینند. یا مثلاً در کشتی، خود شما و برادران و بعضی از برادران دیگر، واقعاً افتخارات بزرگی را به کشور دادید. ما در همه میادین ورزشی میتوانیم این‌گونه باشیم. هیچ دلیلی ندارد که ما در فوتبال، یا در والیبال، یا در اسب سواری، یا در بعضی از ورزشهای سنتی خودمان - مثل چوگان - یا در ورزشهای انفرادی رزمی، یا در شنا، نتوانیم به مصاف ورزشکاران برجسته دنیا برویم. علت این که این وضعیت نابسامان فعلی وجود دارد، آن است که بر روی تربیت و پیشرفت و استفاده از تکنیک، برنامه‌ریزی نشده است. این یک اشکال

است. اشکال دوم - که آن هم به این اشکال کاملاً مرتبط است - کمبود فضای معنوی و فرهنگی در ورزش است. یعنی در محیط ورزش، سعی نشده فضای فرهنگی اسلامی و سالمی حاکم باشد. نه این که ورزشکاران ما آدمهای خوبی نیستند؛ نخیر، آدمهای بسیار خوب و مؤمن و متقی و پرهیز کار در میانشان هست؛ منتهی فراتر از این باید باشد. محیط ورزشی ما باید محیط عفیفی باشد. عفت، معنای خیلی عجیب و وسیعی دارد. سلامت نفس یک انسان، در هر جایی خودش را نشان میدهد. محیط ورزش، باید محیط عفیف باشد. در آن بایستی هرزگی، شلختگی و هر چیز غیر عفیفانه مشاهده نشود. ما باید این فضا را در محیط ورزشمان به وجود آوریم و اگر این باشد، در دنیا خواهد درخشید و ورزش ما ستاره خواهد شد. شما ببیند، الان همین فیلمهای ما که به جشنواره‌های جهانی میرود، آن نقطه‌ای که این فیلمها برای داوران و تماشاچیان بیشتر جذاب است، عفتی است که در فیلمهای فارسی فعلاً هست. حالا بعضی از کارگردانان و فیلمسازان به طور طبیعی دنبال آنند، بعضی هم عفت به آنها تحمیل میشود، ناچارند که زن و مرد و روابط خانوادگی را آن طوری که فعلاً فضای جمهوری اسلامی میپسندد، پدید آورند؛ همین است که در دنیا گل میکنند. برخلاف تصور خلیها، دنیا از این ببیندوباری و ولنگاری و هرزه‌گری خوشش نمی‌آید؛ خسته شده است. این حالت عفت و نجابت و سلامت و حیا و این چیزی که طبیعی ایرانیها هم هست، اسلام هم همین را توصیه کرده است. این را ما هم باید در محیط ورزش و در محیطهای دیگر حاکم کنیم. این، فضای معنوی - فرهنگی ورزش خواهد شد؛ همان چیزی خواهد شد که شما میگویید برای رفتن به مصاف تهاجم فرهنگی، بایستی متمسک به فرهنگ خودی شویم و کاملاً درست است.

بنابراین، اگر در عالم ورزش، مسؤولان ورزش به این دو کار بپردازند - یعنی از یک طرف، رسیدن علمی، برنامه‌ریزی دقیق برای ورزش از همه جهت؛ گزینش، تکنیک، کار، تربیت، تمرین و از طرف دیگر، رسیدن به فضای فرهنگی ورزش - من خیال میکنم که محیط ورزشی ما پیش خواهد رفت و خیلی هم خوب خواهد شد. البته من خواهش میکنم که جوانان ما منتظر آن روز نمانند و نگویند وقتی ورزش آن طوری شد، بعد ما میرویم ورزش میکنیم؛ نه. جوانان بیاستثناء ورزش کنند. حالا وقتی میگوییم جوانان، معنایش این نیست که غیر جوانان نباید ورزش کنند؛ نخیر، غیر جوانان هم باید ورزش کنند. البته ورزش برای جوان دستاوردهای زیادی دارد که من چون اینها را مکرر گفته‌ام، دیگر نمیخواهم تکرار کنم. برای پیران هم ورزش واجب است؛ برای کسانی که از سنین جوانی - از چهل سالگی و پنجاه سالگی - عبور کرده‌اند، ورزش واجب است و باید ورزش کنند.

📌 چرا مرکز مشخصی برای سیاستگذاری در امور جوانان وجود ندارد؟ چرا بخشهای مختلف، در مسائل

جوانان - مثل ازدواج - باهم هماهنگ نیستند؟

البته این تا حدودی انجام شده است؛ یعنی همین «شورای عالی جوانان» که تشکیل شد، قدم اول در این راه بود و من امیدوارم که این قدم اول، ما را به قدمهای بعدی هم برساند. البته بیشک بعضی از دستگاهها هم

مثل آموزش و پرورش، مثل آموزش عالی یا پزشکی، به مسائل جوانان مرتبند؛ لیکن آن مرکز ستادی که میتواند به شکل همه‌سونگر و جامع به مسائل جوانان نگاه کند، پایه‌اصلیش همین «شورای عالی جوانان» است که به نظر من برادران تا به حال، در آن حدی که به عهده آنهاست، خوب هم کار کرده‌اند. آنها باید کار ستادی بکنند؛ کار اجراییش را باید دستگاهها انجام دهند. این «منشور جوانان»ی که آقایان در سال گذشته تهیه کردند و پیش من آوردند، چیز بسیار خوب و جامع و مفیدی بود و میتواند پایه عملی منطقی خوبی باشد برای این که دستگاههای جمهوری اسلامی بر اساس آن کار کنند. البته مسأله از دواج که شما گفتید، دولت یا همین «شورای عالی جوانان» میتواند فکری در باره آن بکنند؛ لیکن مسأله از دواج، یک مسأله کاملاً فردی و شخصی است. خانواده‌ها باید فکر کنند؛ دستگاههای دولتی و عام، باید توصیه‌های عمومی بکنند. من خودم توصیه‌ام این است که از دواج را آسان بگیرند؛ مهریه‌ها زیاد نشود؛ جهیزیه‌ها سنگین نشود؛ در مراسم مهمانیها، خیلی ریخت و پاش نشود و اسراف‌آمیز نباشد. باید روی این کار شود. چقدر خوب است که از لحاظ فرهنگی و هنری تبلیغ شود، تا مردم اینها را فراگیرند. اگر این را فرا گرفتند، من فکر میکنم که از دواج آسان خواهد شد. سنین از دواج هم، نه به آن شوری شور باید باشد که بعضیها فکر کردند باید در سنین کاملاً جوانی زودرس باشد - نه این که من آن را نفی کنم؛ ایرادی ندارد. اگر کسی خواست در آن سنین خیلی زود هم از دواج کند، هیچ اشکالی ندارد؛ اما حالا لزومی ندارد که ما اصرارمان را روی آن ببریم - نه هم به آن بینمکی که غربیها انجام میدهند و در سن سی، چهل سالگی از دواج میکنند. البته به نظر من، از بس خودخواهیهای حاکم هست، اگر مرد سی، چهل، پنجاه سالش باشد، ایرادی نمیبیند که با دختر جوانی از دواج کند؛ یعنی آن سنین بالا متعلق به مردان است. باز او هم دنبال یک زن جوانتر از خودش با فاصله‌های سنی زیاد میگردد؛ که اینها البته در آن جاها هست و همینها هم موجب میشود که از دواجها بیپایه باشد؛ لذا آدم تنها در کشورهای غربی خیلی است؛ انسانهایی که همه عمرشان را تنها زندگی میکنند؛ چیزی که در ایران و سایر کشورهای اسلامی خوشبختانه خیلی کم است. علیای حال، بایستی قدری از دواج را آسان بگیرند و دنبال تشریفات نباشند، تا راحت بتوانند جوانان را به مرحله از دواج نزدیک کنند. باید در خانواده‌ها و در خود جوانان و در خود دختران و پسران، همت به وجود آید. امتناع از از دواج نباید باشد. البته اگر دولت بتواند تسهیلاتی هم فراهم کند، خیلی خوب است. من همیشه دنبال این بوده‌ام و به مسؤولان هم همیشه برای مسکن و وام و سایر نیازهای زندگی جوانان سفارش کرده‌ام. ما اینها را مفروض میگیریم؛ اما میخواهم بگویم که مسؤولیت این کار در درجه اول، مسؤولیت خانوادگی و شخصی است.

📌 به نظر شما چه راههایی برای حفظ ارزشها و انتقال فضای معنوی زمان جنگ به جوانان

امروز وجود دارد؟

همین حرفهایی که شما زدید، همه‌اش درست است. من هم به همین مطالبی که جنابعالی گفتید، اعتقاد دارم و به وجود امثال شما افتخار میکنم. بحث اشخاص نیست؛ بحث آن روحیه‌هاست، بحث آن نیتهاست، بحث آن حیات مجددی است که این انقلاب و این آزمایشهای دشوار به کشور ما داد. در قضیه فتح بستان در

سال ۱۳۶۰، امام رضوان الله علیه پیامی دادند، که در آن پیام، تعبیر «فتح الفتوح» بود. بعضی خیال کردند که «فتح الفتوح»، جنگ بستان است؛ اما امام آن را نمیگفت؛ امام میفرمود: - به این مضمون - «فتح الفتوح»، فتح یا ساختن این جانهای آگاه و بیدار است. واقعاً بزرگترین فتح جمهوری اسلامی این بود که توانست این جوانان را به این مرحله از عظمت و اعتلای روحی برساند که بتوانند احساس خودباوری کنند و بایستند و در مقابل تهاجم عظیم یکپارچه دنیا، از کشور و از موجودیتشان و از اسلام دفاع کنند؛ که مظهرش جنگ تحمیلی بود و تا الان هم ادامه دارد. الان هم ما در مقابل تهاجم دنیا قرار داریم.

من بعضی از این مطبوعات و روزنامه‌ها و آدمهای نوبه میدان رسیده بیخبر از همه جا - حمل بر صحتش، بیخبر است؛ و الا مغرض - را میبینم. اینها خیال میکنند این هنری است که ما کشور را به حالت ابتذال قبل از انقلاب بکشانیم. در این جهت سعی میکنند. چقدر غفلت است! چقدر تأسف آور است! جوانان ما در دوره جوانی توانستند خود را از آن تخطیری که فضای کشور شده بود، خلاص کنند؛ حرکتی کنند و ایران را نجات دهند. ایران رفته بود؛ ما گم شده بودیم؛ ما زیر دست و پاها له شده بودیم. سیل گنداب فرهنگ غربی - که مقدمه سلطه اقتصادی و سیاسی و استعمار به معنای حقیقی کلمه بود - در واقع ما را از بین برده بود. وسط زمین و هوا، دست قدرتمند انقلاب و اسلام، به وسیله همین جوانان، کشور را نجات داد. عده‌ای میخواهند این دوره افتخار آمیز به فراموشی سپرده شود و مردم به همان حال تخطیر قبلی برگردند. این حالت را چه کسی میخواهد؟ دشمنان این کشور و این ملت میخواهند. به نظر این را شاید در یک سخنرانی هم گفته باشم. همین اخیراً - قبل از عید - در یکی از مجلات امریکایی، سرمقاله‌ای به وسیله یک نویسنده معروف امریکایی نوشته شده بود که خلاصه‌اش این بود که برای مقابله با کشورهایی مثل ایران - که او البته تعبیر زشتی میکند؛ مثلاً یاغی - ما نمیتوانیم از راههای نظامی و اقتصادی عمل کنیم؛ اینها راههای تجربه شده و شکست خورده است؛ از راههای فرهنگی باید وارد شویم. تصریح هم میکند. میگوید چگونه باید وارد شویم؟ در وسط همان صفحه، عکس کاملاً عریان یک زن را کشیده و گفته از این طریق! گفته اینها را بایستی ترویج کنیم، تا بتوانیم بر آنها فائق آییم. راست هم میگوید؛ راه این است! متأسفانه عده‌ای نمیفهمند در کشور چه کار میکنند! البته به حول و قوه الهی نمیگذاریم و نخواهند توانست. ما اجازه نمیدهیم این خیانت را به این کشور و این انقلاب انجام دهند و به پایان ببرند. اما این هوسها در سرشان هست؛ میخواهند مردم را به آن روز بدبختی و سیه‌روزی این کشور برگردانند. به نظر من، جوانان ما امروز هم خدایی و مؤمن و باصفایند. شما ببینید دانشگاههای ما چگونه است؛ ببینید کارگاههای ما چگونه است؛ ببینید فضای کشور چگونه است! شما ببینید در روز راهپیمایی بیست و دوم بهمن یا روز قدس، اکثریت این جمعیتی که مثل سیل به خیابانها می‌آیند، چه کسانی هستند؛ همین جوانانند. همان روح الهی، همان انگیزه و صاعقه الهی، هنوز هم در کشور وجود دارد و باز هم کارساز است. همین روحیه، باز هم کشور را به ساحل نجات خواهد رسانید.

همین الان بلاشک ما گرفتاریها و مشکلاتی در زمینه اقتصادی و غیره داریم. اینها یک روز تمام خواهد شد؛ اما آن عامل تمام شدن این گرفتاریها، جز همین روحیه معنوی و متمسک به اسلام و انقلاب، چیز دیگری



نخواهد بود. باز هم همین دختر و پسر جوانند که کشور را نجات خواهند داد. من بارها گفته‌ام که نسل جوان، گره‌گشای دوره‌های سخت و محنت‌های بزرگ است و وقتی وارد میدان میشود - که الحمدلله امروز هم در میدان است - گره‌های ریز و سخت گشوده خواهد شد. جوانان ما، مؤمن و متدین و علاقه‌مند به کشورشان و علاقه‌مند به اسلامند و با سلطه امریکا و با سلطه بیگانه مخالفند. همین کارساز خواهد بود. این توطئه‌هایی هم که میکنند و ترفندهایی هم که میشود، اثری ان شاء الله نخواهد بخشید. ان شاء الله که خداوند هم کمک خواهد کرد. حضرت بقیه الله ارواحنا فداه هم ان شاء الله پشتیبان این راه و این کار و این جوانان خواهد بود.

در خاتمه، نکته‌ای را هم یادآور میشوم: این کارهایی که جوانان میکنند، کوچک نیست. همین درس خواندنی که من میگویم، همین کار تحقیق، همین کار هنری، همین کار ورزشی، اینها کارهای کوچک نیست. من خواهش میکنم کسی که این کارها را انجام میدهد، تصور نکند که کارش کوچک است؛ نه. همین کار در مجموعه کلان کشور، به یک عنصر تعیین کننده تبدیل میشود. فرضاً هنرمندی به تنهایی تصمیم میگیرد که یک کار هنری برجسته ارائه دهد. او نمیتواند بگوید که من یک کار فردی انجام میدهم؛ خودم تنها هستم و این کار کوچکی است؛ نه. شما کارتان را که خوب انجام دادید، اگر صد نفر دیگر مثل شما فکر کنند، همان اعتلای عظیم و همان کار بزرگ اتفاق خواهد افتاد. عین همین مسأله، در باب ورزش است؛ عین همین مسأله، در باب درس خواندن و در باب تحقیق است؛ عین همین مسأله، در باب کارهای خاص جوانان است. این، درست مثل روز راهپیمایی است. اگر همه بگویند که حالا من یک نفر چه تأثیری دارم، این سیل عظیم میلیونی در روز بیست و دوم بهمن یا در نماز جمعه راه نمیافتد؛ اما هر کس احساس میکند که تکلیف خودش را انجام میدهد. من میخواهم تأکید و تکرار کنم که کار تک تک این جوانان - هر جا و در هر زمینه‌ای که کار میکنند؛ در زمینه قرآن، در زمینه معلومات، در زمینه معارف، در حوزه، در دانشگاه و در کتاب نویسی - کاری مهم است؛ همان کاری است که ان شاء الله کشور را به اعتلاء خواهد رساند.

ان شاء الله موفق باشید

«بصیرت» و «صبر»؛ دو خصوصیت قابل تقلید از امیرالمؤمنین (علیه السلام) برای جوانان

❦ امیرالمؤمنین شخصیت محبوب در میان همه مسلمانان

❦ «بصیرت» و «صبر»، صفات بارز امیرالمؤمنین

از دوران نوجوانی

❦ دو صفت قابل تقلید امیرالمؤمنین توسط همگان

❦ عدم صبر و بصیرت، عامل اصلی ایجاد مشکلات بشری

❦ کسب بصیرت و صبر توسط ملت ایران،

عامل کسب استقلال آنها

❦ سلب بصیرت و بیداری ملت‌ها، راه پیشبر داهداف دشمن

❦ عامل اصلی مخالفت استکبار جهانی با جمهوری اسلامی

❦ سلب کلیه منافع ایران به نفع منافع

امریکا و انگلیس در دوره پهلوی

❦ تسخیر سفارت توسط دانش‌جویان، عکس‌العمل

به دشمنی‌های آمریکا

❦ و...

«بصیرت» و «صبر»؛ دو خصوصیت قابل تقلید از امیرالمؤمنین (ع) برای جوانان *

✦ امیرالمؤمنین شخصیت محبوب در میان همه مسلمانان

اگر بخواهیم درباره امیرالمؤمنین علیه‌السلام چند جمله کوتاه عرض کنیم و از تفصیل بحث در شخصیت این انسان عظیم و استثنایی تاریخ - که برای او کتابها هم کافی نیست - صرف‌نظر نماییم، اولاً باید عرض کنیم آن حضرت جزو شخصیت‌های نادری است که در گذشته و امروز نه فقط در میان شیعیان، که در میان همه مسلمانان و بلکه در میان انسانهای آزاداندیش غیرمسلمان، محبوب بوده است. کمتر کسی را از شخصیت‌های بزرگ، حتی پیامبران عظام الهی میشود نشان داد که در میان مردمی غیر از علاقه‌مندان و پیروان خود، این همه ستایشگر داشته باشد که امیرالمؤمنین علیه‌السلام دارد. البته معرفت ما کم و بینش ما قاصر است. آن شخصیت از لحاظ معنوی، فوق‌العاده است. ما نمیتوانیم همه ابعاد شخصیت امیرالمؤمنین علیه‌السلام را به درستی دریابیم؛ بخصوص ابعاد معنوی و الهی او را، که فهمیدن آن ابعاد برای بسیاری از اولیای خدا هم دشوار است؛ لیکن آن قدر ابعاد ظاهری شخصیت امیرالمؤمنین علیه‌السلام جذاب و چشمگیر و جالب است که حتی کسانی که با مسائل معنوی و ابعاد معنوی شخصیت انسانها و اولیا آشنایی ندارند، میتوانند درباره این مرد بزرگ تاریخ چیزهایی بدانند و به او عشق بورزند.

✦ «بصیرت» و «صبر»، صفات بارز امیرالمؤمنین از دوران نوجوانی

امیرالمؤمنین علیه‌السلام در دوره‌های مختلف زندگی خود، چه در دوران نوجوانی؛ یعنی در اوایل بعثت پیامبر، چه در عنفوان جوانی؛ یعنی آن هنگامی که هجرت به مدینه اتفاق افتاد - که در آن وقت علی علیه‌السلام جوانی

بیست و چند ساله بوده است - چه در دوران بعد از رحلت پیامبر و آن محنتها و آن امتحانهای دشوار و چه در دوران آخر عمر؛ یعنی پنج سالی که در اواخر عمر، امیرالمؤمنین علیه السلام حکومت و خلافت را پذیرفت و مسؤولیت پیدا کرد، در تمام این تقریباً پنجاه سال، خصوصیات بارزی را با خود حمل میکرده است. همه - بخصوص جوانان - از این نقطه میتوانند درس بگیرند.

شخصیتهای عظیم تاریخ، غالباً از دوران جوانی، بلکه از دوران نوجوانی، برخی از خصوصیات را با خود همراه داشته‌اند و یا در خود به وجود آورده‌اند. برجستگی انسانهای برجسته و بزرگ، معمولاً به یک تلاش بلند مدت متکی است و این را مادر زندگی امیرالمؤمنین علیه السلام میبینیم. من در جمع‌بندی این زندگی پرفراز و نشیب، این نکته را مشاهده میکنم و به شما عرض میکنم که امیرالمؤمنین علیه السلام از اوایل نوجوانی تا هنگام مرگ، دو صفت «بصیرت» و «صبر» - بیداری و پایداری - را با خود همراه داشت. او یک لحظه دچار غفلت و کج فهمی و انحراف فکری و بد تشخیص دادن واقعیتها نشد. از همان وقتی که از غار حرا و کوه نور، پرچم اسلام به دست پیامبر برافراشته شد و کلمه «لا اله الا الله» بر زبان آن بزرگوار جاری شد و حرکت نبوت و رسالت آغاز گردید، این واقعیت در خشان را علین ابیطالب علیه السلام تشخیص داد؛ پای این تشخیص هم ایستاد و با مشکلات آن هم ساخت؛ اگر تلاش لازم داشت، آن تلاش را هم انجام داد؛ اگر مبارزه لازم داشت، آن مبارزه را کرد؛ اگر جانفشانی میخواست، جان خود را در طبق اخلاص گذاشت و به میدان برد و اگر کار سیاسی و فعالیت حکومت داری و کشورداری میخواست، آن را انجام داد. بصیرت و بیداری او، یک لحظه از او جدا نشد. دوم، صبر و پایداری کرد و در این راه استوار و صراط‌مستقیم، استقامت ورزید. این استقامت ورزیدن، خسته نشدن، مغلوب خواسته‌ها و هواهای نفس انسانی - که انسان را به تنبلی و رها کردن کار فرامیخواند - نشدن، نکته مهمی است.

🔗 دو صفت قابل تقلید امیرالمؤمنین توسط همگان

آری؛ عصمت امیرالمؤمنین علیه السلام قابل تقلید نیست. شخصیت امیرالمؤمنین علیه السلام قابل مقایسه با هیچ کس نیست. هر کدام از انسانهای بزرگی که ما در محیط و یا در تاریخ خودمان هم مشاهده کرده‌ایم، اگر بخواهند با امیرالمؤمنین علیه السلام مقایسه شوند، مثل مقایسه ذره با آفتاب است - قابل مقایسه نیستند - اما این دو خصوصیت در امیرالمؤمنین علیه السلام قابل تقلید و قابل پیروی است. کسی نمیتواند بگوید که اگر امیرالمؤمنین علیه السلام صبر و بصیرت - یعنی بیداری و پایداری - داشت به خاطر این بود که امیرالمؤمنین بود. همه در این خصوصیت باید سعی کنند که خودشان را به امیرالمؤمنین علیه السلام نزدیک کنند؛ هر چه همت و استعدادشان باشد.

🔗 عدم صبر و بصیرت، عامل اصلی ایجاد مشکلات بشری

عزیزان من! تمام مشکلاتی که برای افراد یا اجتماعات بشر پیش می‌آید، بر اثر یکی از این دو است: یا عدم



بصیرت، یا عدم صبر. یا دچار غفلت میشوند، واقعیتها را تشخیص نمیدهند، حقایقها را نمیفهمند، با با وجود فهمیدن واقعیات، از ایستادگی خسته میشوند. لذاست که به خاطر یکی از این دو، یا هر دو، تاریخ بشر پُر از محنتهای بزرگ ملت‌هاست؛ پُر از غلبه‌ی زورگویان عالم بر ملت‌های ضعیف‌التفس و غافل است. ده‌ها سال - گاهی صدها سال - یک ملت مقهور سیاست یک جهان‌خوار و یک قدرت بزرگ بوده است. چرا؟ مگر اینها انسان نبوده‌اند؟ بله، انسان بوده‌اند؛ لیکن یا بصیرت نداشته‌اند، یا اگر بصیرت داشته‌اند، در راه آن آگاهی خود، فاقد صبر لازم را بوده‌اند؛ یعنی یا بیداری نداشته‌اند، یا پایداری نداشته‌اند.

در طول سالهای قبل از انقلاب، هر چه شما عقب بروید، محنت، ذلت، بدبختی، فشارهای گوناگون از طبقات حاکم و سلطه و زورگویی و تحقیر از طرف قدرتهای بیگانه را در کشور ما میبینید. در این کشور، سالهای متمادی انگلیسیها، سالهای متمادی روسها، سالهای متمادی هر دو، و در نهایت سالهای متمادی امریکاییها، هر چه تصمیم گرفتند، نسبت به این ملت انجام دادند. ملت ما همین ملت بود و همین استعدادها را داشت - که امروز بحمدالله در میدانهای گوناگون، استعدادهای شما جوانان مثل ستاره و خورشید میدرخشد - اما به خاطر حکومت‌های ناپاب و به خاطر تربیتهای غلط، بصیرت و صبرش کم بود. وقتی در برهه‌ای از زمان، آگاهان جامعه، بزرگان جامعه، دانایان جامعه و کسی مثل امام بزرگوار پیدا شدند، در مردم بصیرت دمیدند، مردم را به صبر وادار کردند، «و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر» (۱) را در جامعه رایج کردند، این دریای خروشان به وجود آمد و توانست آن تاریخ سر تا پا ذلت و محنت را قطع کند و تسلط بیگانگان را بر این کشور از میان بردارد.

🔗 کسب بصیرت و صبر توسط ملت ایران، عامل کسب استقلال آنها

شما امروز وقتی در افق سیاسی جهان نگاه میکنید، اگر یک ملت وجود داشته باشد که هیچ سلطه خارجی بر آن نیست، آن ملت، ملت ایران است. اگر تعدادی ملت‌ها و کشورها با این خصوصیت وجود داشته باشند، باز در رأس آن کشورها، ایران و ملت ایران است. چرا؟ چون به وسیله این مردم، به وسیله جوانان این ملت، به وسیله مسؤولان این ملت، به وسیله رهبران و هدایتگران این ملت، بصیرت و صبر از امیرالمؤمنین علیه‌السلام آموخته شد. این دو خصوصیت این قدر مهم است!

🔗 سلب بصیرت و بیداری ملت‌ها، راه پیشبر داهداف دشمن

امروز هم در دنیا کسانی که در رأس قدرتهای سیاسی زورگو و مداخله‌گر، یا در رأس کمپانیهای اقتصادی، یا در رأس دستگاههای سرطان‌گونه تبلیغاتی و شبکه‌های عظیم سودجوی تبلیغات قرار گرفته‌اند، از طریق یکی از این دو خصوصیت بر ملت‌ها حکم میرانند و زورگویی میکنند. یا سعی میکنند ملت‌ها را در غفلت نگه‌دارند و بصیرت آنها را از آنها بگیرند - اگر هم نتوانند به طور کلی از آنها بصیرت را سلب کنند، در یک مورد که یک مسأله خاص برایشان مهم است، سعی میکنند بیداری ملت‌ها و بصیرت انسانها را در آن جامعه سلب نمایند - یا آنها را دچار بیصبری کنند. گاهی یک ملت و یک مجموعه انسان، در یک راه درست دچار بیصبری میشوند. این

بیصبری هم یک امر تلقینی است؛ میشود به ملت‌ها تلقین کرد. امروز شما بدانید که در شبکه‌های تبلیغاتی، میلیاردها دلار خرج میشود، برای تلقین همین چیزها در ملت‌ها، که آنها را یا از تشخیص درست، یا از صبر صحیح و کامل دور بیندازند و دور کنند.

عوامل اصلی مخالفت استکبار جهانی با جمهوری اسلامی

علت این که استکبار و در رأس قدرتهای استکباری، رژیم ایالات متحده امریکا با انقلاب اسلامی و با جمهوری اسلامی مخالف است، این است که جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی، یک بیداری جهانی را طراحی و زمینه‌سازی کرد. شاید شما شنیده باشید که تحلیلگران بخشهای سیاسی امروز کشور امریکا، در سمینارهای تخصصی و در جلسات ویژه، این کلمه را بر زبان آورده‌اند که امروز بزرگترین مشکل برای ما «انقلاب اسلامی» است. چرا بزرگترین مشکل است؟ حداکثر این است که ملتی راه خودش را از راه این دولت زورگو جدا کرده است؛ اما مشکل بودنش به خاطر چیست؟ مشکل بودن به خاطر این است که استکبار از غفلت ملت‌ها استفاده میکند. وقتی نقطه‌ای در دنیا به وجود آمد که بیداری را در جهان پراکنده کرد، ملت‌ها بیدار شدند، به راهی رهنمایی شدند، یک تجربه عملی به دست آوردند، آن مرکز میشود دشمن آن سیاست‌هایی که میخواهند ملت‌ها در خواب و در غفلت بمانند. بله؛ حقیقت همین است. ملت ایران و انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی موجب شدند که ملت‌های دیگر بیدار شوند. در آن زمانی که این انقلاب عظیم پیش نیامده بود و این ملت این طور رها و آزاد و بانشاط و پرتوان وارد صحنه نشده بود، خیلی از کشورهایی که امروز فریاد اسلامخواهی بلند کرده‌اند، فریاد دشمنی با امریکا بلند کرده‌اند و از دخالت‌های امریکا در کشورشان بیزار شده‌اند، این طور نبودند؛ سرهایشان را پایین انداخته بودند و زندگی میکردند! اگر یک وقت هم روشنفکر و عالمی در میان آنها پیدا میشد و به آنها یک کلمه حرفی میزد، میگفتند: آقا نمیشود، فایده‌ای ندارد؛ مگر میشود از زیر سلطه امریکا کسی خودش را نجات دهد؟ میگفتند نمیشود؛ مأیوس بودند. انقلاب اسلامی ایران این ابر یأس را از افق زندگی و دید ملت‌ها زدود؛ بسیاری از ملت‌ها بیدار و امیدوار شدند و جوانان به سمت اسلام گرایش پیدا کردند. وقتی ملت‌ها به اسلام رو بیاورند، چه ضرری برای استکبار دارد؟ معلوم است؛ اسلام با سلطه یک قدرت استکباری بر ملت مسلمان مخالف است. اسلام نمیگذارد؛ کما این که در ایران این طور است.

شما جوانان عزیز بدانید: در این کشوری که شما زندگی میکنید، امروز هیچ‌گونه تسلطی نه امریکا و نه هیچ قدرت دیگری بر این کشور و بر سیاست‌های این کشور و بر دولت این کشور ندارد. روزگاری در این کشور، سفیر امریکا و سفیر انگلیس، هر چه میخواستند به رؤسای این کشور دیکته میکردند! آن روز اگر سفیر امریکا در مهمترین مسائل جهانی و داخلی نظری داشت و آن نظر را به محمد رضا پهلوی که شاه ایران بود و یا به نخست وزیر او و یا به هر یک از وزرایش میگفت؛ محال بود آنها بر طبق آن نظر عمل نکنند! حتی اگر بر خلاف منافع شخصی آنها هم بود، ناچار بودند عمل کنند. مدتی تلاشی میکردند، دست و پای میزدند، لیکن مجبور بودند عمل کنند. تسلط بیگانگان در این کشور این گونه بود.

🏠 سلب کلیه منافع ایران به نفع منافع امریکا و انگلیس در دوره پهلوی

در این کشور چند روزی مانده بود به این که مدّت قرارداد نفت ایران و انگلیس تمام شود. چند نفر در دوره پهلوی اول نشستند قرارداد را تنظیم کردند که تا حدودی منافع ایران در آن رعایت میشد. رضاخان وارد جلسه هیأت وزرا شد، رفت آن نوشته را از مقابل وزیر ذریبیط برداشت و همان جا جلو چشمشان داخل بخاری انداخت و سوزاند! چرا؟ چون قبلاً سفیر و فرستاده انگلیس پیش او آمده بود و یکی، دو ساعت با او جلسه خصوصی برگزار کرده بود و در آن جلسه خصوصی، آنچه باید به آن شخص بگوید، گفته بود و او هم آمد چیزی را که حتی اندکی منافع ایران را تأمین میکرد و دشمن و بیگانه آن را تحمّل نمینمود، داخل بخاری انداخت و سوزاند و از بین برد! عزیزان من! تمام تاریخ دوران پهلوی در این کشور، این گونه گذشته است. منافع ملت، اول کار تحت الشعاع منافع انگلیس، بعد هم در این سی، چهل سال اخیر، تحت الشعاع منافع امریکا. اگر منافع امریکا در چیزی بود، در کاری بود، در معامله ای بود، محال بود که مسؤولان این کشور برخلاف آن رفتار کنند؛ بر طبق نظر آنها رفتار میکردند. انقلاب آمد، این بساط غلط، این معادله غلط و این رابطه بسیار تحقیر آمیز و ذلت بار را به هم زد.

🏠 تسخیر سفارت توسط دانشجویان، عکس العمل به دشمنیهای آمریکا

پس از تسخیر لانه جاسوسی امریکا، امریکاییها تکرار کردند که چرا این کار را کردید؟ این اهانت بود؛ این تجاوز به حدود بین المللی بود. بعضی خیال میکنند که لانه جاسوسی را که دانشجویان ما تسخیر کردند، واقعاً این گونه بوده است؛ نه. بعد از انقلاب، این ملت و نظام جمهوری اسلامی، نهایت مدارا را با امریکاییها کردند. اول انقلاب، مردم به خاطر بعضی که نسبت به امریکاییها داشتند، رفتند عناصری از سفارت را دستگیر کردند و به همین مدرسه رفاه و علوی - که محل اقامت امام بزرگوار بود - آوردند؛ اما امام دستور دادند آنها را آزاد کردند و وسایل را فراهم نمودند که اگر میخواهند از کشور خارج شوند، با سلامت خارج شوند و رفتند. کسی به آنها تعرضی نکرد. امریکا دست بردار نبود. آنها در همان ماههای اول انقلاب، هر روز یک توطئه و یک حرکت علیه انقلاب کردند؛ هر روز با این ملت یک طور دشمنی ورزیدند. عکس العمل دشمنیهای آنها این شد که جوانان ما رفتند سفارت امریکا را تصرف کردند و عوامل آن سفارت را مدتی نگهداشتند؛ بعد هم فرستادند و تمام شد و رابطه با امریکا قطع گردید. بنابراین، سیاست استکباری امریکا از روز اول انقلاب اسلامی، توطئهها و دشمنیهای خود را علیه این انقلاب شروع کرد. البته آنها یقین داشتند که به مدّت کوتاهی خواهند توانست نظام اسلامی و انقلاب را از بین ببرند! مطمئن بودند که این کار را خواهند کرد؛ منتها بد فهمیده بودند و ملت و اسلام و مسؤولان کشور و انقلاب را نشناخته بودند. امروز هم بد میفهمند. امروز هم لحن مسؤولان امریکایی علیالظاهر ملایم شده است و به ظاهر تفاوت پیدا کرده است؛ اما باطن قضیه همان است. آنها به کمتر از تسلط بر منابع سیاسی و اقتصادی این کشور، به چیزی قانع نیستند. آنها میخواهند همان بساط قبل از انقلاب تکرار شود.

البته در وهله اول این را نمیگویند؛ اما هدفشان این است. آنها با اصل استقرار حاکمیت اسلام که موجب بیداری و پایداری مردم شده است، مخالفند. هر چیزی که موجب شود ملتها بیدار شوند، هر استکباری و امروز استکبار امریکایی در درجه اول، با آن مخالف است؛ چون اینها با بیداری ملتها مخالفند. هر چیزی به مردم پایداری و صبر و استقامت بدهد، در نظر آنها مبعوض است.

اسلام عامل حفظ جوانان در صحنه مبارزه با استکبار

اسلام به جوانان پایداری و استقامت میدهد. این را در جنگ هشت ساله و در خود انقلاب امتحان کردند. دیدند که عشق به اسلام چطور جوانان را با استقامت در صحنه نگه میدارد؛ مردم را در مقابل سدّ پولادین به ظاهر خلل ناپذیر دشمن، وادار به استقامت میکند و آن سد را فرو میریزد. این را دیدند، لذا با اسلام دشمنند، با اسلام مخالفند.

ضرر قطع رابطه ایران و امریکا، حربه‌ای از اثر افتاده

در تبلیغات خودشان شایع میکنند که قطع رابطه ایران و دولت امریکا به ضرر ملت ایران است! نه آقا، صددرصد به نفع ملت ایران است. این یک حربه از اثر افتاده است که بخواهند در میان ملتها این طور وانمود کنند که اگر ملتی با امریکا رابطه داشته باشد، از لحاظ اقتصادی و مادی، همه مشکلاتش بر طرف میشود؛ نه، یک روزی بعضی از دولتهای ساده لوح این گونه خیال میکردند. در کشور ما هم در اول انقلاب، عده‌ای که قدرتی پیدا کردند و در رأس کارها قرار داشتند، این گونه خیال میکردند؛ لیکن تجربه‌ها در نقاط مختلف دنیا عکس این را ثابت کرد. در کشور الجزایر، مردم مشکلات اقتصادی داشتند - که داستانهای مفصلی دارد - این طور وانمود کردند که رابطه با امریکا، بازکننده این گره‌هاست! در نتیجه به این سمت رفتند؛ اما نتیجه کار آنها را شما امروز میبینید که در الجزایر چه خبر است: دولتهای منقطع از مردم، حکومت نظامی ستمگر، سرکوب شدید حرکت مردمی و اسلامی، تسلط باندهای قدرتی که تا چند ماه قبل از این در روزنامه‌ها میخواندید و از رسانه‌ها میشنیدید که هر چند روز یک بار در یکی از روستاهای الجزایر، یا در یکی از شهرکهای اطراف مرکز کشور، کشتار و قتل عام بیست نفر، پنجاه نفر، صد نفر به وسیله ایادی شناخته نشده (!) انجام میشد.

امام در نامه‌ای که به رهبر شوروی سابق نوشتند، فرمودند: شما که بساط جدیدی را در کشورتان راه میاندازید، مواظب باشید که به غرب و به امریکا آن چنان گرایش پیدا نکنید که آنها بر امورتان مسلط شوند! این توصیه مورد توجه قرار نگرفت و امروز شما وضعشان را میبینید. رابطه با امریکا، از لحاظ اقتصادی، نتیجه‌اش همان چیزی است که امروز شما در روسیه میبینید. بسیاری از کشورهایی که من نمیخواهم اسم بیاورم و رابطه‌های بسیار خوب و عالی با امریکا دارند، از لحاظ اقتصادی، وضعشان زیر صفر و بسیار بد است و پول ملیشان بسیار بسیار بیارزش است. اینها برای ملت ایران تجربه است.

الزامات اصلاح وضع اقتصادی ایران

ملت ایران اگر بخواهد وضع مادی و اقتصادی خود را اصلاح کند - که البته بدون تردید اصلاح خواهد کرد - این به عزم، به اراده، به تصمیم، به کار همه طبقات، به همکاری با دولت و حمایت از مسؤولان کشور، به شجاعت در اقدام، به تأثیر نپذیرفتن از سیاستهای خارجی و به تأثیر نپذیرفتن از تبلیغات بیگانه احتیاج دارد. اینهاست که وضع یک کشور را درست میکند؛ نه ارتباط با آمریکا، نه رفتن زیر بار زور گویانی که تجربه ارتباط با آنها را ما سالها در این کشور داریم. ملت ایران گول این تبلیغات فریبنده دشمن را نمیخورد.

دوران رابطه با آمریکا، دوران سوء استفاده از داشته‌های ایران

اگر چه شما جوانان عزیز، آن دورانی را که ما عمری را در آن گذراندیم و سختیها و رنجها و تحقیرهای آن را نسبت به ملت ایران، با همه وجودمان لمس کردیم، ندیدید، اما میتوانید آن را بشناسید؛ میتوانید بدانید که آن روز بر ملت ایران چه میگذشت. ملت ایران تجربه رابطه دوستانه با آمریکا را سالهای متمادی - دهها سال - در این کشور داشته است! این کشور، مأمن صهیونیستها و سرمایه‌داران امریکایی شده بود که به این جا بیایند و خوش بگذرانند؛ نه این که این جا فناوری بیاورند، نه این که علم بیاورند، نه این که سطح دانشگاههای کشور را ارتقاء دهند، نه این که جوانان این جا را با معلومات و با دانش تربیت کنند. در یک عرصه علمی جهانی هم ایرانیها آن روز حضور قابل توجهی نداشتند؛ اما امروز همان جوانان ایرانی هستند که در مسابقات علمی جهانی رتبه‌های بالا را به دست می‌آورند. آن روز در دنیا، ایران کشور قابل ذکری محسوب نمیشد. اگر اسمی از ایران برده میشد، به خاطر فلان محصول بود - در محافل خواص، نفت؛ در محافل عوام، قالی و فرش!

عزت امروز جوان ایرانی محصول ایستادگی و نه گفتن به استکبار

اما امروز جوانان ایران، رزمندگان ایران، شخصیت‌های برجسته ایران، انسانهای والای ایران، جوانان با استعداد و نوآور ایران، ساخته‌های دست جوانان ایران، چشم ملت‌ها و دوستان ایران را خیره میکند. موفقیت‌های شما، در اعماق دنیای اسلام، دل‌ها را شاد میکند. چرا وقتی شما در فلان مسابقه پیروز میشوید، در مصر و فلسطین و سوریه و ترکیه و حتی در بعضی از کشورهای امریکای لاتین، یک عده بلند میشوند، پاپکوبی و شادی میکنند؟ چون امروز ایران در دنیا عزیز است. این عزت، به برکت ایستادگی و به برکت «نه» گفتن به استکبار است. عده‌ای از پیشکرده‌های دشمن میخواهند این «نه» گفتن را از این ملت بگیرند؛ اما به فضل پروردگار نخواهند توانست.

تربیت جوانان مؤمن؛ فتح الفتوح انقلاب اسلامی

❖ یکی اولین سؤالها در قیامت از جوانی

❖ دشوار شدن کار بعد از دوره جوانی

❖ فتح الفتوح انقلاب اسلامی

❖ الگوسازی جوان انقلابی دهه‌ی شصت

❖ شخصیت پیدا کردن جوان مسلمان

❖ جوانهایی که انقلاب مس وجودشان را اطلاق کرد

❖ نمونه‌ای از انقلاب پیامبر در جوانهای صدر اسلام

❖ انقلاب اسلامی و انقلاب ارزشها در جوانان

❖ بسیج شدن برای تداوم راه انقلاب

❖ بنای آینده کشور بر دوش جوانان

تربیت جوانان مؤمن؛ فتح الفتوح انقلاب اسلامی*

❏ یکی اولین سؤالها در قیامت از جوانی

شاید خدای متعال در بین پدیده‌های ظاهری انسانی، از لحاظ زیبایی، هیچ پدیده‌ای مثل جوانی نیافریده باشد. در خصوصیات مادی زندگی انسان، بعد از نعمت حیات، خصوصیت جوانی، خصوصیت خیلی مهمی است. لذا شما ببینید در روایات ما مکرر آمده است که خدای متعال در روز قیامت نمیگذارد هیچ انسانی قدم از قدم بردارد، مگر این که درباره‌ی چهار چیز از او سؤال و مؤاخذه میکند. یکی از آن چهار چیز جوانی است؛ «جوانی را چگونه و در کجا صرف کردید؟»

❏ دشوار شدن کار بعد از دوره جوانی

خدای متعال، این منبع عظیم انرژی و توان را که در یک برهه از عمر، به همه‌ی انسانها داده میشود [بی استثنا همه از این دوره‌ی زرین زندگی عبور میکنند - جهت ذخیره‌سازی و ایجاد قاعده‌ی مستحکمی برای زندگی سعادت‌مند قرار داده است. بعد که از این دوره گذشتید، همت کارهای بزرگ در انسان تقلیل مییابد؛ توانش هم در انسان کم میشود؛ انسان نمیتواند کارهای زیربنایی را انجام دهد و شخصیت‌سازی و خودسازی برایش، دشوار میگردد. البته خدای متعال هیچ چیز را برای بشر - با این قدرت عظیمی که به او داده - محال نکرده است. بالاخره هر کسی تا آخر عمر میتواند انواع کارها و تلاشهای بزرگ را انجام دهد؛ اما دشوار شدن کار بعد از دوره‌ی جوانی و روانی و آسانی آن در دوران جوانی، یک حقیقت مهم است. بسیاری از مردم دنیا در طول تاریخ، در این برهه دچار خسارت میشوند؛ یعنی جوانی را که سرمایه‌ای زایل شدنی است، خرج میکنند،

بدون این که با این خرج، سرمایه گذاری مهمی برای آینده‌ی زندگی خودشان بکنند. بعضی به غفلت، بعضی به شهوات، بعضی به برخی از امور مفید، اما بدون رعایت صلاح معنوی و روحی خودشان، آن را صرف میکنند.

🕌 فتح الفتوح انقلاب اسلامی

بزرگترین هنر این انقلاب که امام آن را فتح الفتوح انقلاب دانستند، این بود که توانست جوانانی را تربیت کند که در دنیای مادی آلوده و از لحاظ اخلاقی، لجنزار، انسانهایی با دل‌های پاک و نورانی و با تصمیمهای راسخ باشند و هوشمندانه و خردمندانه، راه بزرگان بشریت و راه سعادت بشر را انتخاب کنند. هنوز زود است؛ هنوز آن قدری زمان نگذشته است که انسان بتواند چهره‌های منور جوانان این کشور را آن چنان که هست - با همان درخشندگی - ببیند؛ اگر چه از دور میبینند! از دور با فاصله‌های مکانی، تالاب‌های جوانان ما دل‌هایی را در دنیای اسلام منقلب کرد. در کشورهایی که اسمشان اسلامی بود، اما از گرایش و میل و عزت اسلامی، هیچ خبری در آنها نبود، دختران و پسران بدون این که ایران و ایرانی و امام ایران و جوانان ایرانی را دیده باشند، با امواج نورانیای که جوانان ایرانی فرستادند، منقلب شدند.

🕌 الگوسازی جوان انقلابی دهه‌ی شصت

در سالهای اواسط دهه‌ی شصت در سفر به یکی از کشورهای عربی که به شدت تحت تأثیر فرهنگ منحط غرب قرار داشت، من در خیابانها به چشم خود دیدم که سبک لباس پوشیدن دختران و پسران، سبک جوانهای حزب‌اللهی ماست؛ در حالی که آنها به ایران نیامده بودند و از تلویزیونها و از بعضی خبرها توانسته بودند جوان ایرانی را از دور ببینند و تحت تأثیر عظمت او قرار گیرند. جوان ایرانی توانست در زیر سایه‌ی انقلاب، چیزهایی را که جزو زیباییهای حقیقی او بود، برای خود حفظ و آنها را مضاعف کند؛ مثل هوشمندی، زنگی، فعالیت، جلادت، شجاعت و اقدام. اینها مال جوان ایرانی است. همین طور چیزهایی را که در طول یک قرن یا بیشتر، با وسایل فکری، با وسایل گوناگون اقتصادی و سیاسی و استعماری کار کرده بودند که به او تزریق کنند تا آن زیباییها تحت الشعاع قرار گیرد - مثل مدها و عاداتهای غلط، اعتیادهای مرگبار و معاشرتهای به شدت مضر - توانست رها سازد و از خودش دور کند.

🕌 شخصیت پیداکردن جوان مسلمان

روزگاری یک جوان در دنیای اسلام، در حالی که نمازش در حال قضا شدن بود، خجالت میکشید در ملأ عام بایستد نماز بخواند! جوان ایرانی کاری کرد که در شلوغترین فرودگاههای دنیا و در مراکز فساد و بیندوباری و بیاعتنایی به مذهب، گاهی سه نفر، پنج نفر جوان حزب‌اللهی - به هر جهتی که آن جا بودند - اول وقت اذان میگفتند! نمیگفتند آخر وقت که به تهران برسیم، نماز میخوانیم؛ همان جا اول وقت در فرودگاه، به نماز می‌ایستادند و تکریم و تعظیم دلها و احترام حقیقی را از همه سو به طرف خودشان جلب میکردند. من بعضی

اینهارا به چشم خودم دیدم؛ بعضیها را هم از گزارشهایی نقل میکنم که مثل این است که به چشم خودم دیده باشم! جوان مسلمان، شخصیت پیدا کرد.

📌 جوانهایی که انقلاب مس و جودشان را اطلاق کرد

دوره‌ی اوّل شهدای دفاع مقدس - تا سالهای شصت و یک و شصت و دو - که خیلی جوانان دانشجو و کارگر و کاسب و طلبه به میدانهای دفاع مقدّس می‌رفتند و به شهادت میرسیدند، چهره‌های نورانیشان در این عکسها دیده میشد. من یک وقت بر سرِ بحثی در قضیه‌ی انقلاب فرهنگی و مسائل دانشگاهها، به دوستان آن روز ستاد انقلاب فرهنگی گفتم: به داخل خانه‌های همین چهره‌های منور شهدای حزب الله بروید و بگویید آلبوم عکسهای چهار، پنج سال پیش آنها را بیاورند و به شما نشان دهند! بنده خودم این کار را نسبت به بعضیها کرده بودم؛ دارای چهره‌های عجیب و غریب، موها و آرایشهای گوناگون! گفتم: این جوانی که امروز اسوه‌ی دین و تقوا و معنویت است، همانی است که عکسش را در آن آلبوم میبینید! چهار، پنج سال پیش، آرایشش، نگاه کردن و مدگرایی‌اش، مثل یک مقلّد محض نسبت به فرهنگ منحط و فاسد غربی بود و مثل یک موجود پوک، هیچ چیز از درخششهای انسانی را که آدم دوست میدارد در یک جوان ببیند، در او نبود!

گفتم: اینها همانها هستند که انقلاب مثل کیمیا، مثل اکسیر و ماده‌ای که با زحمت به دست می‌آید - اما به دست می‌آید - مس و جودشان را تبدیل به طلا کرد. این انقلاب، آن اکسیر بود؛ مسها را طلا و فلزها و ظرفیتهای را عوض نمود. جوان انقلاب، این‌گونه بود.

📌 نمونه‌ای از انقلاب پیامبر در جوانهای صدر اسلام

درست مثل همان کاری که پیامبر در صدر اسلام کرد. وقتی «مصعب بن عمیر» در جنگ احد شهید شد، پیامبر بالای سر او آمد و گریه کرد - طبق آنچه که در روایت و تاریخ هست - و به اصحابش گفت: این جوان در مکه - البته قبل از مسلمان شدنش - بهترین و زیباترین و فاخرترین لباسها را میپوشید و با زیباترین آرایشها میخرامید (به تعبیر من) و همه‌ی مرد و زن مکه به او نگاه میکردند. جوانی طبق ارزشهای جاهلی و غرق در همان ارزشها که همه‌ی همتش در آن روز این بود که لباس زیباتر و فاخرتری بپوشد و چهره‌ی جذابتری داشته باشد. اسلام، این جوان را منقلب و تبدیل به یک قهرمان و یک آدم معنادار کرد. مدتها قبل از آن هم که پیامبر از مکه به مدینه هجرت کند، برای این که یثربیهای آن روز، قرآن یاد بگیرند، این جوان را فرستاد. پیرمرد هم دور و بر خود داشت، ولی این جوان را فرستاد و او معلّم قرآن اهل یثرب شد! در جنگ احد هم به شهادت رسید. روی خاکهای داغ بیابان افتاده بود؛ پیامبر ایستاد، به جسد مطهر او نگرست و بنا کرد گریه کردن!

انقلاب اسلامی و انقلاب ارزشها در جوانان

این انقلاب است؛ انقلاب ارزشها یعنی این؛ یعنی آن چیزهایی را که برای یک جوان، مهم است تغییر میدهد. برای یک جوان، مهم این بود که فلان عطر را بزند، فلان نوع کفش را بپوشد، موهایش را فلان طور آرایش کند و در فلان خیابان، یک ساعت، دو ساعت راه برود! نه به فکر پیشرفت و آبادانی کشور، نه به فکر پر کردن شکم فقرا، نه به فکر اندکی سر و صورت دادن به اوضاع کشور، نه به فکر اندکی آباد کردن و نورانی کردن دل خود! غرق در همین مسائل مادی که نقطه‌ی اوجش - فرضاً - یک شهوترانی در امور جنسی، یا در امور خوراکی بود!

عزیزان من! جوانی این گونه میگذشت و انقلاب آن را تبدیل کرد. مثل این که گوهر گرانبه‌ای به دست یک مشت بچه‌ی نادان بیفتد؛ در کوچه‌ها و خیابانها با آن تیله‌بازی کنند، بعد کسی بیاید و آن را تمیز و قیمتگذاری کند و در جای مناسب خودش مصرف نماید. این جوانی همان گوهر گرانبه‌ای بود که در فرهنگ و رژیم گذشته، بر اثر تبعیت کورکورانه از فرهنگ غربی، بیارزش شده بود. مصلحت‌سیاستمداران آن روز این نبود که جوانان فکر کنند، چیزی بفهمند و در راه حقیقی، در راه اصالتها، در راه خدا، در راه معنویت و در راه خودسازی حرکتی کنند و برایشان مایه‌ی دردسر بود. لذا استقبال میکردند که جوانان به فساد گرایش پیدا کنند.

انقلاب آمد و آن گوهر را به جوانان شناساند. جنگ تحمیلی هم میدانی برای بروز این گوهر تابناک در وجود جوانان شد و الحمدلله بعد از جنگ هم ادامه پیدا کرده است. من به شما میگویم بدانید که دشمن، همین نقطه را هدف قرار داده است! اگر نورانی کردن جوانان و متوجه کردن آنها به اهمیت مصرف کردن جوانی در راه ارزشهای والا، نقطه‌ی فتح الفتوح انقلاب است، فتح الفتوح استکبار و ضد حمله‌ی استکبار هم این است که همین نقطه را از جوانان بگیرد؛ باز جوانان را سرگرم فساد، آلودگی، بدفهمی و بحثهای پوچ و بیهوده‌ی شبه فلسفی کند که هیچ حقیقتی پشت سرش نیست و فقط برای گفتگو کردن و سر و کله زدن و ساعتی وقت گذراندن - بدون این که هیچ فایده‌ای در آن باشد - و غافل کردن آنها از حقیقت، از راه زندگی، از آرمانهای انقلاب و از انتظاری که این ملت و انقلاب از جوانان دارد، به کار میرود! اگر العیاذبالله، استکبار بتواند - که نخواهد توانست - مطمئناً نمیگذارد دل‌های پاک و فکرهای مصمم و اراده‌های نیرومندی که بحمدالله در کشور ما هم فراوان است، به دشمن فائق آیند. بعضی را دچار آلودگی اخلاقی، بعضی را دچار آلودگی ذهنی، بعضی را دچار دغدغه، دچار افسردگی و دچار نومیدی میکنند. هر کسی را به یک نحوی مشغول میکنند و سعی دارد این نسل جوان شادابی را که انقلاب به میدان آورد، از میدان پراکنده کند. شما جوانان دانشجو و مؤمن؛ شما جوانان بسیج دانشجویی، به این نکته توجه کنید. من در آن پیام هم گفتم - بارها گفته‌ام - بسیج دانشجویی یعنی آن حرکت مؤمنانه‌ی انقلابی نسل جوان دانشجو. این معنای بسیج دانشجویی است. اگر نسل جوان دانشجو بخواهد یک حرکت مؤمنانه‌ی انقلابی انجام دهد، معنایش بسیج شدن این قشر در راه خداست. البته امروز جنگ نداریم؛ لذا این بسیج، ماهیت و هویت نظامی پیدا نمیکند.

بسیج شدن برای تداوم راه انقلاب

برای تداوم راه انقلاب، برای عمق بخشیدن به فکر انقلاب و به این اندیشه‌ی بلند و بزرگ، بسیج شوید. فلسفه‌ی انقلاب، یک بنای فکری شامخ است؛ بنایی فکری و دارای آن قدر استحکام که توانست یک نظام را که بزرگترین قدرتهای دنیا پشتیبانش بودند، منهدم و زیر و رو کند، یک نظام نوبه وجود آورد و تمام کسانی را که در دنیای امروز، چیزی شبیه آن نظام منهدم شده دارند، به خود بلرزاند! آری؛ به خود لرزیدند. این است که هنوز هم که هنوز است، تا حرف میزنند، میگویند جلو این صدور انقلاب را بگیرید؛ ما از این صدور انقلاب، خیلی میترسیم! این یعنی چه؟ یعنی این که فلسفه‌ی مستحکم قوی خوش بنیه‌ی اسلامی و الهی و قرآنی، همه‌ی کسانی را که وجه مشترک زیادی با آن نظام دارند - که این فلسفه، آن را منهدم کرده است - به خود میلرزاند! یک چنین چیزی است. این را به روشنی دریابید؛ اعتقاد و ایمان به آن را در دل‌های خودتان و در دل‌های دیگران، عمیق کنید و بدانید آینده‌ی این کشور و آینده‌ی این قرن، متعلق به اسلام و قرآن است. دشمنان خیال نکنند که خواهند توانست سر و ته این انقلاب را که چند سالی است اسباب زحمتشان شده است، به گونه‌ای جمع کنند؛ نخیر، این گونه نیست. این یک بنای مبارک و شجره‌ی طیبه‌ای است که «اصلها ثابت و فرعها فی السماء تؤتی اکلها کل حین باذن ربها»^۱.

من شما جوانان عزیز - چه پسران و چه دختران - را دوست دارم. شما دانشجویان روی این مسائل فکر کنید. بحمدالله امکان هم برای شما فراهم است. همین تلاش را که دوستان کردند، بازحمات و در واقع بارهبری و تعلیم حضرت آقای مصباح (دامت بر کاته) - که وجود شریف ایشان، واقعاً از مفاخر زمان ما و از برکات خدا بر ملت و بر حوزه‌ها و بر جوانان ماست - قدر بدانید و دنبال کنید. این فکرها را در خود تعمیق نمایید. ارتباطتان را با خدا روز به روز قویتر و در منابع دینی تأمل کنید. فکر کنید، کار کنید؛ خدا هم کمک خواهد کرد.

بنای آینده کشور بر دوش جوانان

عزیزان من! ان شاء الله بنای آینده‌ی این کشور بر روی دوش شماست و آن که تعیین کننده است، شما هستید، نه امواج فرهنگ امریکایی و استکباری و غربی و امثال اینها که مرتب میخواهند موج بفرستند و به خیال خودشان با امواج، این جا را آن طور که میخواهند بسازند! نخیر، همچنانی که در گذشته خطا کردند و این ملت را نشناختند و تودهنی خوردند، در این برهه و این مرحله هم این ملت را نمیشناسند؛ خطا میکنند و ان شاء الله باز هم از این ملت، تودهنی محکم خواهند خورد.

استکبارستیزی و مقابله با نفوذ بیگانه؛ طبیعت جوان

- مراقبت از تصمیم و عمل خود، معنای تقوا
- بی تقوایی عامل نرسیدن به ایمان
- ماجرای حضرت یوسف، مثال قرآنی در باب تقوا
- پیام بی تقوایی در آثار غربی
- امتحان بزرگی که در هزاران انسان، یک نفر از آن سر بلند بیرون نمی آید!
- خدای متعال از هیچ رنج شما صرف نظر نمی کند
- جواب تلاشها و مجاهدتهای امام (ره)
- نتیجه تقوا پیشه کردن
- در همه کارها تقوا پیشه کنید
- جوانان هدف توطئه دشمنان
- جدایی جوانان از دین هدف اصلی توطئه دشمنان
- ظلم ستیزی و مقابله با قلدری، طبیعت جولن
- ترفند صهیونیستها برای غصب فلسطین
- و ...

استکبارستیزی و مقابله با نفوذ بیگانه؛ طبیعت جوان*

گاهی با خود فکر می‌کنم جوان که در بهترین اوقات عمر خود به سر می‌برد، اگر بخواهد سرمایه‌ای را به دست آورد که موفقیت‌های دنیایی و آخرتی او را تضمین کند، دنبال چه چیزی باید باشد؟ سؤال مهمی است. اولاً مورد نظر، موفقیت‌های دنیایی و اخروی است - جسم و جان، فکر و دل - ثانیاً این سؤال، مخصوص به یک دسته از جوانان هم نیست.

پاسخی هم که به ذهن من می‌رسد، باز مخصوص یک دسته از جوانان نیست؛ یعنی این طور نیست که فرض کنیم این پاسخ، مخصوص جوانان کاملاً متدین و متعبد است؛ نه، حتی اگر جوانی را فرض کنیم که از لحاظ تعبد و تدین، در رتبه‌ی خیلی بالایی هم نباشد، باز این پاسخ درباره‌ی او صدق می‌کند. حتی اگر فرض کنیم جوانی را که در برخی عقاید خود مشکلی هم داشته باشد، باز این پاسخ درباره‌ی او صدق می‌کند. جوابی که من به آن رسیده‌ام، این یک کلمه است: «تقوا!» اگر جوان، در دوره‌ی جوانی سعی کند تقوا داشته باشد - با همان تعریفی که در فرهنگ دینی و قرآنی از تقوا شده است - بزرگترین سرمایه را هم برای درس، هم برای فعالیت‌های سازندگی، هم برای عزت دنیوی، هم برای به دست آوردن دستاوردهای مادی و هم برای معنویت - اگر اهل معنویت است - به دست آورده است. حتی برای آن آفاق بسیار دور و درخشان معنویت هم که معمولاً آدم‌های متوسط، قدری از آن آفاق، دور هستند - آفاق عرفانی و معنوی و همان چیزهایی که در کلمات عرفا و بزرگان و اهل عشق معنوی هم به آنها اشاره شده است - تقوا سرمایه است.

🌟 مراقبت از تصمیم و عمل خود، معنای تقوا

تقوا یعنی چه؟ معنای تقوا این نیست که انسان خیلی عبادت کند. ممکن است خیلی عبادت کردن، بر تقوا مترتب شود، اما تقوا آن نیست. معنای تقوا این است که انسان در هر کار، از تصمیم و عمل خود مراقبت کند؛ با مطالعه و با توجه ببیند که چه می‌خواهد عمل کند و پارا می‌خواهد کجا بگذارد. یک وقت انسان، مستانه و بی‌هشانه بدون توجه به این که چه کار می‌کند، حرکت و اقدام نماید، یا تصمیم می‌گیرد، یا می‌گوید، یا انجام می‌دهد، یا ترک می‌کند؛ یک وقت همه‌ی این کارها را با توجه به این که چه کار می‌کند، انجام می‌دهد. این دومی تقواست.

در کلمات فرزندان گذشته‌ی ما این مثال تکرار شده است که از کسی پرسیدند «تقوا چیست؟» - بعضیها گفته‌اند روایت است، بعضی می‌گویند فلان بزرگ گفته است؛ به هر حال سخن فرزندان است - در پاسخ گفته است: «آیا هرگز در مسیری که خار زیادی در سطح آن باشد قدم برداشته‌ای؟!»

🌟 بی‌تقوایی عامل نرسیدن به ایمان

یک وقت شما در جاده‌ی آسفالته راه می‌روید؛ این یک طور راه رفتن است. یک وقت در راهی قدم برمی‌دارید که زیر پایتان - این طرف، آن طرف - در همه جا بوته‌های خار است. وقتی در میان خارستانی عبور می‌کنید، طوری قدم برمی‌دارید که خار به لباس شما نگیرد و ساق پایتان را آزرده نکند. این تقواست؛ یعنی با دقت، قدم برداشتن. لذاست که اگر آدم، با تقوا باشد، به ایمان خواهد رسید؛ اگر بی‌تقوا باشد، به ایمان نمی‌رسد. حتی یک مرحله از تقوا، قبل از ایمان است. آدم بی‌تقوا آن آدمی است که اگر به او بگویند بیا درباره‌ی مسأله‌ی وجود، مسأله‌ی آفرینش و هدف هستی فکر کن، می‌گوید: ولش کن بابا! این بی‌تقوایی است. آدم با تقوا آن کسی است که وقتی درباره‌ی مسأله‌ی هدف هستی و مسأله‌ی خدا و قیامت، بحث و سؤال مطرح می‌شود، به فکر فرو می‌رود و می‌اندیشد تا راه درست را پیدا کند. در این باب اندیشیدن، تقواست. وقتی انسان مؤمن شد، یک وقت است که به ایمان خود، دل خوش می‌کند و حرکت و رفتار خود را مراقبت نمی‌کند؛ این بی‌تقوایی است. یک وقت مراقبت می‌کند، این تقواست.

🌟 ماجرای حضرت یوسف، مثال قرآنی در باب تقوا

در قرآن، در باب تقوا خیلی صحبت شده است. مثالی که مناسب حال شما جوانان است، مثال حضرت یوسف علیه‌السلام است. یوسف، مظهر تقوای جوانی است. داستان یوسف، تقریباً سراسر یک سوره را در قرآن فرا گرفته و «احسن القصص»^۱، یعنی بهترین قصه - با «قصص» اشتباه نشود. قصص، جمع قصه است؛ یعنی بهترین قصه‌ها. «قصص» اسم مصدر است؛ یعنی قصه - بهترین داستان سرایی، بهترین داستان گویی است و از آن به بهترین داستان، تعبیر شده است. علت این است که شما در داستان حضرت یوسف، نماد کامل یک تقوا را مشاهده می‌کنید. تقوای انسانی که عمری گذرانده و به تجربه‌هایی از زندگی رسیده است، طبیعتاً



به نظر می‌رسد تا تقوای جوانی که مست جوانی است. خود جوانی «مستی» دارد و همه‌ی جوانان از نوعی سرمستی برخوردارند. البته همین سرمستی هم یک نعمت است که از این نعمت، ممکن است خوب استفاده کرد. در یک چنین حالت سرمستی، به کار گرفتن هشیاری و خودآگاهی که اسمش تقواست، اهمیت دارد. لذا داستان یوسف از همه‌ی قصه‌های قرآن، برجسته‌تر و «احسنُ القصص» است. ماجرای یوسف، فقط ماجرای چشم پوشیدن از یک شهوت جنسی نیست. مسأله، از این فراتر است. پسر جوان زیبای برازنده‌ای در یک خانواده‌ی صد در صد اشرافی، مورد توجه ویژه بانوی آن خانه و مورد اعتماد مرد آن خانه. این را در ذهنتان فرض کنید. در خانه‌ی عزیز مصر، نوکران، خدمتکاران و مباشرین - همه نوع انسانی - هستند. وقتی جوانی که خود از شخصیتی هم برخوردار است - عاقل است، آگاه است، نجیب و پاکیزه است و در نهایت زیبایی است - به یک صورت سوگلی مرد خانه و به یک صورت هم مورد نظر زن خانه است، همه‌ی اجزای این خانه از او فرمان می‌برند و برایش احترام قائلند! ناگهان این جوان، در معرض یک امتحان قرار می‌گیرد؛ در آن امتحانی که همه شنیده‌اید و می‌دانید - وسوسه‌ی بانوی آن خانه - و این جوان، سربلند بیرون می‌آید. غلبه بر شهوت جنسی، بخش کوچکتر مسأله است. ببینید؛ فرهنگ قرآنی این است. این هنوز مرحله‌ی پایینتر آن است.

📖 پیام بی تقوایی در آثار غربی

این که من راجع به آلودگیهای فرهنگ غرب، تکرار می‌کنم، به خاطر این است که در مقام مقایسه - هر کجا مقایسه کرده باشد - در مقابل نور و ظلمت و پاکی و پلیدی قرار می‌گیرد. داستان معروف «استاندال» - نویسنده‌ی معروف فرانسوی که کتابش هم «سرخ و سیاه» است - از داستانهایی است که صد سال است به همه‌ی زبانها ترجمه شده؛ سالها پیش هم به فارسی ترجمه شده است. جوانی با خصوصیات حضرت یوسف وارد خانه‌ای می‌شود؛ البته خانه هم نسبتاً اشرافی است، نه مثل خانه‌ی عزیز مصر. این جوان هم مثل یوسف نیست. عیناً همین حادثه اتفاق می‌افتد؛ یعنی بانوی خانه، عاشق این پسر جوان می‌شود. ماجراهای بین این زن و این جوان، مظهر پلیدی است؛ پلیدی جنسی، خیانت، دنائت، بدقولی، پیمان شکنی، شهوترانی و غرق شدن در هوسها! استاندال یکی از شاهکارهای قصه‌نویسی فرهنگ غرب است! آقای استاندال - نویسنده‌ی این کتاب - به خاطر همین کتاب، جزو رمان نویسه‌های درجه‌ی اول فرانسه نام برده می‌شود! این کتاب هم از رمانهای درجه‌ی یک و یکی از ده رمان معروف دنیاست!

ببینید؛ اینهاست! آن هم درس است. رمان را فقط برای این نمی‌نویسند که کسی سرگرم شود. اینها پیام دارد و نشان دهنده‌ی فرهنگ است؛ یعنی در واقع زندگی را به نحوی به خواننده‌ی خودش تعلیم می‌دهد.

📖 امتحان بزرگی که در هزاران انسان، یک نفر از آن سربلند بیرون نمی‌آید!

قرآن، یوسف را در چنین آزمایشی آن چنان تصویر می‌کند که انسان می‌ماند در مقابل این عظمت چه بکند! در یک شرایط حساس، آن بانو، جوان را گیر می‌اندازد و جوان از دست او می‌گریزد و بعد بلافاصله

متهم می‌شود. «و الفیا سیدها لدا الباب قالت ما جزاء من اراد بأهلك سوء الا ان يسجن او عذاب الیم»؛^۲ تا عزیز مصر را در مقابل در اتناق مشاهده می‌کنند، آن زن فوراً انگشت اتهام را به طرف جوان دراز می‌کند و می‌گوید: این بود. بعد یوسف به خاطر معصومیت خودش نجات پیدا می‌کند؛ قرینه و نشانه‌ای پیدا می‌شود که عزیز اشتباه کرده است. این جا این قضیه تمام می‌شود. خوب؛ این امتحان بزرگی است؛ امتحانی است که در هزاران انسان، یک نفر از آن سر بلند بیرون نمی‌آید - حتی در مراحل پاینترش - این جا یوسف، مظهر پاکی و پیراستگی و پرهیز کاری شد؛ لیکن از این بالاترش بعد است. بعد که در مصر، پیچ‌پیچ می‌افتد که زن عزیز، عاشق پیشخدمت خود شده است، زن برای این که تهمت را از خود برطرف نماید، زنان مصر را دعوت می‌کند - اینها قضا سرایی نیست، قرآن است؛ متن واقعیت. قرآنی که درباره‌ی قضایای گوناگون، از نقاط غیر لازم عبور می‌کند، این جا داستان را با جزئیاتش نقل کرده است - و در مقابل هر کدام، کاردی می‌گذارد که میوه را با آن پوست بکنند. برای هر کدام هم تکیه گاهی قرار می‌دهد که بلمند - متکاً - بعد می‌گوید: «اخرج علیهن»^۳! جوان را در مقابل چشم آن زنان وارد مجلس می‌کند و می‌خواهد تهمت را از خودش برطرف کند. چه تهمتی را؟ تهمت عشق به آن جوان را؟ نه؛ تهمت هرزگی را. می‌خواهد بگوید من زن هرزه‌ای نیستم؛ یوسف، این است؛ هر که می‌تواند از چنین جمالی صرف نظر کند، بسم الله! بعد که یوسف وارد مجلس می‌شود، آن چنان فضای مجلس، مقهور جمال یوسفی می‌شود که همه‌ی آنها دستپاچه‌شان را می‌برند! «و قطعن ایدیهن»^۴. «قطعن» با «قطعن» فرق دارد؛ «قطعن» یعنی «قطع کردند» - «بریدند» - «قطعن» یعنی به شدت زخمی کردند، به شدت بریدند. از دستپاچی نمی‌فهمیدند چه کار می‌کنند. همین طور که دستهای خودشان را بریدند، همه خونین شدند! بعد زن عزیز مصر می‌گوید: این است آن جوان؛ و قسم می‌خورد که اگر تسلیم خواسته‌ی من نشود: «لیسجنن»؛ او را به زندان خواهیم انداخت. یوسف هم خودش می‌داند که قضیه این است؛ به او گفته‌اند. می‌گوید: «رب السجن احب الی مما یدعوننی الیه»^۵؛ پروردگارا! زندان در نزد من، محبوبتر از این گناه، این هوسرانی و این چیزی است که اینها مرا به آن دعوت می‌کنند!

این جا دیگر مسأله، فقط مسأله‌ی گذشت از یک هوس جنسی نیست؛ گذشت از همه چیز است: از آقایی، از راحتی، از زندگی در یک خانواده‌ی علاقه‌مند و فریفته‌ی یک جوان، که در این زندگی چقدر به او خوش می‌گذرد! همه احترام، همه تکریم، همه تعظیم، آینده‌ی درخشان، پول فراوان، امکانات فراوان، هر چه بخواهد این جا برایش آماده است. از همه چیز، چشم می‌پوشد! این، آن تقواست. به زندان می‌افتد. زندان هم زندان یک ماه و شش ماه و یک سال نیست؛ اصلاً زمان ندارد! زندانهای آن زمان، این طور بود که وقتی کسی به زندان می‌رفت، دیگر می‌رفت! بعضی روایات دارد که هفت سال و بعضی دارد که چهارده سال در زندان ماند. بعد از زندان آزاد می‌شود و خدای متعال به او پاداش می‌دهد.

خدای متعال از هیچ رنج شما صرف نظر نمی‌کند

عزیزان من؛ دختران و پسران من! شما این راهم بدانید که خدای متعال از هیچ رنج شما صرف نظر نمی‌کند.

هر رنجی که شما بکشید، اگر پای خدا حساب کنید، خدای متعال پاداش مضاعفتان خواهد داد. بله؛ بعضی وقتها انسان رنجهایی می کشد و پای خدا حساب نمی کند؛ خدا هم هیچ چیز به آدم نمی دهد. شاید در بعضی از زیارتها و دعاها و در بعضی از کلمات دیده، یا شنیده‌اید که «صبراً و احتساباً»؛ خطاب به امام^ع - مثلاً به امام حسین علیه‌السلام - صبر کردی و احتساب کردی. احتساب، یعنی به حساب خدا نوشتی، پای خدا حساب کردی. یک لحظه رنج تو، یک لحظه فشاری که از لحاظ روحی و معنوی بر تو وارد می آید، یک آزار جسمی، یک گرسنگی، یک تشنگی، یک پا به سنگ خوردن و خون آمدن، یک تهمت، یک دشنام، یک بی‌عدالتی، یک ناحق‌گویی، نیم نمره کمتر در آن جایی که از روی غرض‌ورزی به تو داده نمی‌شود و یک اهانت از هر کسی؛ وقتی بدانید این کار را که می‌کنید، از روی هوس و گناه نیست، یا برای خاطر خداست، یا زمینه‌ای است که خدای متعال از آن ناراضی نیست، این پیش خدا اجر دارد و از بین نمی‌رود. خدای متعال هم «سریع الحساب» است.

🔖 جواب تلاشها و مجاهدتهای امام(ره)

من در روز چهلم امام، با هلی کوپتر از مرقد به طرف منزل برمی‌گشتم که خیل عظیم جمعیت را دیدم. ما ایام درگذشت امام هم آن جا رفتیم و حال چهل روز گذشته بود. این گنبد و گلدسته‌ای که از زمین روئیده بود، این بنایی که تقریباً ده‌های همه‌ی مسلمانان دنیا به یاد آن می‌تپید، این سیل جمعیت، خیل عظیم مردم که پیاده در آن هوای گرم - تیرماه - می‌رفتند، یا می‌آمدند، بچه‌ها، پیرمردان و پیرزنان. من گفتم: پروردگار! چه زود جواب دادی. اخلاص این مرد - امام - همه‌ی کارهای زیبایی که در عمرش کرد، آن مجاهدت، آن تلاش، آن فریادهای آن ایستادگیها، آن تصمیم‌گیریهای دشوار و آن رنجهایی که در دوران عمر بازنشستگی - یعنی بین هشتاد سالگی و نود سالگی - دید. همه‌ی این ماجراهای بعد از انقلاب، تقریباً از حدود هفتاد و نه سالگی، تا هشتاد و نه سالگی از امام سر زد. یک جسم بود که یک روح داشت و آن روح، عبارت از اخلاص بود. اگر آن روح نبود، همه‌ی این کارها ارزش نداشت؛ اثر هم نمی‌کرد. اخلاص! اخلاص این مرد، چه زود نتیجه داد! چهل روز از وفات او گذشته، بین چه دستگاهی! و این دستگاه، تا ابد خواهد ماند. عزیزان من! این دستگاه، از بین رفتنی نیست. خدای متعال، زود جواب داد؛ چون هفت سال و چهارده سال، وقتی که در حال گذشتن است، خیلی زیاد به نظر می‌آید؛ ولی وقتی که گذشت، شما می‌بینید یک «لحظه» بود و تمام شد! در مقابل عمر دنیا، چهارده سال چیست؟ در مقابل عمر خود ما هم چهارده سال چیست؟ گاهی انسان، شبها یا روزهایی را می‌گذراند و به‌نظرش خیلی طولانی و دراز می‌آید؛ لحظه‌ها این گونه است دیگر. البته خدای متعال، لحظه‌لحظه را حساب می‌کند؛ اما وقتی خود انسان، پشت سرش را نگاه می‌کند، می‌بیند زود گذشت...

🔖 نتیجه تقوا پیشه کردن

«ان الله سریع الحساب»^۷؛ خدا سریعاً محاسبه کرد و پاداش داد؛ بعد به مقام عزیزی مصر رسید. زمینه، طوری

فراهم شد که برادران بی‌وفابه او احتیاج پیدا کردند، سراغش آمدند و در امتحان دشواری، او را شناختند. بعد او این جمله را که اول صحبت خواندم، گفت: «آنه من يتق و يصبر فان الله لا يضيع اجر المحسنين»^۸ هر کس که تقوا پیشه و صبر کند - صبر، یعنی پای فشردن بر موضع درست، استقامت - «فان الله لا يضيع اجر المحسنين»؛ خدا اجر نیکوکاران را ضایع نمی‌کند. در دعای امام سجاد هم می‌خوانیم: «یا ضامن جزاء المحسنين و یا مستصلح عمل المفسدين»^۹.

در همه کارها تقوا پیشه کنید

عزیزان من! پس من توصیه می‌کنم در همه‌ی کارها تقوا پیشه کنید؛ فکر کنید، نظر کنید و ببینید چه می‌کنید، چه می‌خواهید، دنبال چه هستید، چرا درس می‌خوانید، چرا این حرف را بر زبان جاری می‌کنید، چرا اسکوت و چرا اقدام می‌کنید. مستانه نباید حرکت کرد. امیرالمؤمنین علیه‌السلام، تقوا را به اسب راهواری تشبیه می‌کند که سوار، زمام آن را در دست دارد و از آن استفاده می‌کند؛ هر جا می‌خواهد، می‌تازد و هر جا می‌خواهد، آن را نگه می‌دارد. در مقابل تقوا، غفلت و گمراهی است. در تعبیر امیرالمؤمنین، خطا در مقابل تقوا گذاشته شده است - «خطایا» - خطا رفتن اندیشه، خطا رفتن زبان، دست، پا، دل و خطا رفتن تصمیم و عمل، مثل اسبی است که راهوار نیست؛ اسب سرکش و افسار گسیخته‌ای است که یک نفر را هم رویش انداخته‌اند که اختیار آن را ندارد و آن اسب، خودش او را می‌برد. معلوم است که چنین کسی جان سالم به در نخواهد برد. روزه، مقدمه‌ی تقواست. این بیست و شش روز را روزه گرفته‌اید، چند روز هم بیشتر نمانده است. دقت کنید؛ در کارها خوب فکر و خوب عمل کنید. هرگز در اندیشیدن به راههای درست، تنبلی نکنید. «وَلِش»، جزو بدترین کارهاست؛ جزو خطرناکترین کارها این «وَلِش» است. همه چیز را با دقت دنبال کنید. نسل جوان باید این باشد.

جوانان هدف توطئه دشمنان

من از اجتماع شما عزیزان استفاده کنم و یک نکته را به شما بگویم. امروز در سطح عالم، تلاشی علیه ایران وجود دارد. نمی‌خواهم به فلان اعلامیه‌ی نابجا، فلان حرف غلط و فلان ناباب اشاره کنم؛ یعنی اینها آن قدر نیست که انسان بخواهد آنها را متهم، یا درباره‌ی آنها حرف بزند. به توطئه‌ها و تصمیمهایی که طرّاحان بزرگ توطئه‌های جهانی نشسته‌اند و رویش فکر، همفکری و همکاری کرده‌اند، اشاره می‌کنم. هیچ تصادفی هم در آن نیست؛ همه کاملاً حساب شده است؛ به آنها اشاره می‌کنم. البته نمی‌خواهم بگویم همه‌ی توطئه‌های دنیا علیه ماست؛ نه. بندگان دیگر خدا هم غیر از ما در دنیا هستند که هدف توطئه‌های بدجنسها و خبیثهای عالمند. ما هم هدف توطئه‌هایی هستیم و این توطئه‌ها متوجه نقاطی در کشور ماست که یکی از آنها جوانان، بخصوص جوانان دانشجو هستند. خلاصه‌ی این توطئه‌ها این است که کاری کنند بین جوان این مملکت - که اکثریت مملکت، جوانند و آینده‌ی مملکت هم دست جوانان است - و اندیشه‌های عمیق و مستدل و

مستحکم دین و انقلاب، فاصله بیندازند. تلاش، این است. این تلاشی است که می‌کنند، تا این کار تحقق پیدا کند. البته قبل از آن که تحقق پیدا کند - ان شاء الله هرگز هم تحقق پیدا نخواهد کرد - همین حالا هم که این گونه نیست، تبلیغ می‌کنند که این گونه است. می‌خواهند وانمود کنند که جوان، دانشجو و دانشگاه این مملکت، از دین، از تفکرات متین، محکم، منطقی و جذّاب و از تفکرات امام، فاصله گرفته است؛ تفکراتی که هنوز در دنیای اسلام، جوانان و غیر جوانان، روشنفکر نسل امروز و روشنفکر نسل دیروز - یعنی بیست سال پیش - سرمست از زلال حیاتبخش آنند. می‌خواهند بگویند که جوان ایران، در حال فاصله گرفتن از این اندیشه هاست.

شما خیال می‌کنید وقتی که توپتان داخل دروازه‌ی امریکا در یک میدان فوتبال جهانی می‌رود، چه علتی دارد که در فلسطین اشغالی، در لبنان، شام، عراق، افریقا، مصر و در آسیای میانه، جوانان، پیران، مردان و زنان از خانه و قهوه‌خانه به خیابان می‌ریزند و شادی می‌کنند؟! فکر می‌کنید علتش چیست؟ آیا اتفاق افتاده است که برای پیروزی مثلاً تیم آث میلان، یا تیم ملی فلان کشور، در هیچ کشوری غیر از کشور خودشان از این شادیها بکنند؟! آیا چنین چیزی پیش می‌آید؟ واقعاً این نکته، در خور توجه است.

جذایی جوانان از دین هدف اصلی توطئه دشمنان

عزیزان من! به این نکته دقت و توجه کنید؛ علت چیست؟ علت این است که آن شعارها، آن منش و آن چهره‌ی قهرمانانه که ملت ایران با نماد جوانانش در این بیست سال گذشته به خود گرفته، آن چنان درخشان است که همه‌ی مردم دنیا - و بیشتر کشورهای مسلمان و کشورهای جهان سوم - هنوز مجذوب آنند! این برای مستکبرین عالم، دردسر بزرگی است؛ خیلی دردسر است. شما خودتان را جای آقای کلینتون^{۱۰} - بلا نسبت - یا جای طراحان سیاسی صهیونیستها بگذارید! آنها با ایران، با جمهوری اسلامی، با رهبری آن، با رئیس جمهورش، دولتش، مردمش، جوانانش، دانشگاهش و تیم ملی اش بدند دیگر؛ در این شکی نیست. بعد ببینند در همه‌ی کشورهای دنیا به نفع اینها شعار می‌دهند! آیا تحمل این برایشان خیلی آسان است؟! به فکر می‌افتند که علاج کنند؛ لذا به ایران توجه می‌کنند. الان یکی از کانونهای اصلی مورد توجه توطئه‌ی دشمنان، مجموعه‌ی جوانان و مجموعه‌ی دانشگاه این کشور است. دلشان می‌خواهد این مجموعه را از دین جدا کنند. البته من آدمی نیستم که با این تبلیغات، دچار اشتباه شوم. بنده دانشگاه کشورمان، جوانانمان و محیط دانشگاهی را می‌شناسم؛ دچار اشتباه نمی‌شوم. من می‌دانم در دانشگاه، چه خبر است. امروز در بیست سالگی تحقق جمهوری اسلامی، هنوز اهداف و شعارهای امام، در نقطه‌ی اوج جذابیت برای توده‌هاست. به فضل پروردگار، همچنین خواهد بود؛ البته اگر ما رسالت خودمان را فراموش نکنیم.

ظلم ستیزی و مقابله‌ی با قلدری، طبیعت جولن

جوان، طبیعتش ظلم ستیزی و مقابله‌ی با قلدری است. جوان، طبیعتش این است که وقتی ببیند دولتی در

صحنه‌ی بین‌الملل، در عرصه‌ی عالم وجود دارد که اساس موجودیتش عبارت است از ظلم - نظام و حکومت صهیونیستی؛ اساسش ظلم است دیگر - با آن مخالف خواهد بود.

🔗 ترند صهیونیست‌ها برای غصب فلسطین

خوب است شما تاریخچه‌ی فلسطین را بخوانید. این کتاب سرگذشت فلسطین و کتابهای فراوان دیگری را که در باب مسأله‌ی فلسطین است، بخوانید. ببینید صهیونیست‌ها این نقطه‌ی بسیار مهم خاورمیانه را با چه ترندهایی به دست آورده‌اند! اول رفتند زمینهای فلسطینیها را خریدند - البته عده‌ای یهودی آن جا بودند و انگلیسیها آن جا قیمومیت داشتند - هدف این بود که آن جا را بگیرند. هدف را اول در آن کنگره‌ی بزرگ صهیونیزم - در سال ۱۸۹۷ - مشخص کردند که باید سرزمین فلسطین گرفته شود. این جانشین‌های اساسی است. آن وقت هنوز امریکا مطرح نبود؛ برای انگلیسیها هم مهم بود که این نقطه را بگیرند. به یاد بیاورید که آن روز، هنوز کشور عثمانی بود و انگلیسیها در این منطقه، جای پای نداشتند. بعد از جنگ بین‌الملل اول، کشور عثمانی از هم پاشیده شد. آن وقت اردن و عراق و مصر و حجاز و غیره، در واقع تحت قیمومت و حمایت انگلیسیها درآمد. لبنان و سوریه و اینها هم در اختیار فرانسه قرار گرفت - فاتحین جنگ بین‌الملل، تقسیم کردند - لیکن آن روزی که بحث گرفتن سرزمین فلسطین و گذاشتن یهودیها و صهیونیست‌ها در آن مطرح شد، هنوز این خبرها نبود. برای انگلیسیها خیلی مهم بود که این جا یک جا داشته باشند.

بعد از آن که جنگ بین‌الملل اول تمام شد، تقریباً آغاز حکومت پهلوی در ایران است. آنها در این مدت، مقداری زمینهای فلسطینیها را در داخل فلسطین خریدند و تعدادی از صهیونیست‌ها را وارد کردند. بین صهیونیست‌ها - یعنی یهودیها - و مسلمانان اختلافاتی به وجود می‌آمد. سربازان انگلیسی برای یهودیها به طور قاچاق، اسلحه وارد کردند و جنگهای داخلی راه انداختند! نهضت‌هایی را که آگاهانه شروع شده بود - از طرف آنها - که می‌فهمیدند اینها چه کار می‌کنند - سرکوب کردند! بعد هم رسماً در قسمتی از کشور فلسطین - در سال ۱۹۴۸ - یک دولت صهیونیستی درست کردند و آن جا گذاشتند! بعد هم در پی جنگهای مختلف - در سال ۱۹۵۶ و در سال ۱۹۷۴ - بخشهای گوناگون دیگر را از فلسطین گرفتند و این فلسطین کنونی را تبدیل به دولت اسرائیل کردند! یعنی دولتی که براساس زور و ظلم و بیرون کردن مسلمانان و صاحبان خانه، در درجه‌ی اول، تحت کمک مستقیم انگلیسیها به وجود آمد؛ بعد که امریکاییها در صحنه آمدند و فعال شدند، در اختیار آنها و دیگر کشورهای اروپایی و شوروی آن روز قرار گرفت.

🔗 علت همراهی نکردن جوانان اروپایی از فلسطین

طبیعی است هر جای دنیا جوانی باشد که بخواهد با فطرت جوانی خود رفتار کند، با این مخالف خواهد بود؛ مگر این که آن قدر حجم تبلیغات، علیه صاحبان این خانه زیاد باشد که قضیه را به عکس کند! مثل کجا؟ مثل مطبوعات امریکا و اروپا! الان شما ببینید در مطبوعات امریکا این گونه است. من تعدادی از این مطبوعات



امریکایی را گاهی نگاه می‌کنم و غالباً در جریان یک شمای کلی از اینها قرار می‌گیرم. هر جا اتفاقی بیفتد که در آن چهار نفر، یا دو نفر صهیونیست، کشته شوند، مطبوعات امریکایی برای این که احساس ترحم مردم را نسبت به آنها جلب کنند؛ عکس بچه‌هایشان، عکس زنانشان، عکس مادران پیرشان و گریه کردنشان؛ در تابوت گذاشتن و دفن کردنشان را چاپ می‌کنند!

در غرب شبیه این هرگز برای کشتارهای دستجمعی مسلمانان اتفاق نیفتاده است! در «دیر یاسین» در یک شب، در یک ساعت، چند صد نفر مرد، زن، بچه، بزرگ و کوچک را گلوله‌باران کردند و از بین بردند؛ اما انعکاسی در افکار عمومی غرب پیدا نکرد! لذا شما اگر می‌بینید جوان فرانسوی، یا انگلیسی، یا امریکایی، به‌طور طبیعی احساس همدردی با عرب فلسطینی نمی‌کند، بلکه به‌عکس، احساس همدردی با صهیونیست غاصب می‌کند، به‌خاطر تبلیغات است.

❖ مخالفت با ظلم، فطرت جوانی

والا چنانچه حقیقت قضیه را آن چنان که اتفاق افتاده، در مقابل هر جوانی قرار دهند، نسبت به آن، احساس موضع دارد. طبیعت جوان این است. جوان با ظلم مخالف است. جوان با زورگویی، با قلدری و با ناحق طلبیهای زورگویانه مخالف است. چنانچه هیچ تبلیغاتی روی جوان کشور ما انجام نگیرد، فقط همین قدر بداند که امریکا نسبت به کشور ما، نسبت به کشورهای خاورمیانه، نسبت به انقلاب و گذشته‌ی ما چه کرده، با آن مخالف است؛ یعنی در محیط جوانی، موضعگیری در مقابل امریکا، در مقابل صهیونیسم و در مقابل تجاوزگر و زورگو، احتیاج به این ندارد که کسی به جوان بگوید «بکن» - جوان را وادار به این کار کند - طبیعت جوان، این است. جنبش و بیداری دانشجویی، آن جایی حقیقت است که این مواضع وجود دارد. هر جا دیدید این مواضع نیست، بدانید این جنبش دانشجویی نیست، بلکه یک امر تحمیلی است.

❖ ساده‌نگری بعضی انقلابیون در ارتباط با امریکا

از اول انقلاب، کسانی در این کشور بودند که - شما جوانان یادتان نیست. ما وسط میدان بودیم و تک‌تک آنها را از نزدیک هم می‌شناختیم و می‌شناسیم - اعتقادشان این بود حال که حکومت پادشاهی رفت و حکومت دیگری سرکار آمد، دیگر شعارهای انقلاب را کنار بگذاریم! نه خانی آمد، نه خانی رفت؛ ولش کنیم! دیگر مثل قبل بشویم؛ با امریکا و با دیگران، ارتباطات، رفتارها و مرادوات، به همان شکل سابق باشد. این چیزی بود که خود امریکاییها آن را دنبال می‌کردند! آن آقایانی که در اوایل انقلاب، دنبال این قضیه بودند، به اعتقاد من خائن نبودند. بسیار ساده‌نگر بودند؛ ملتفت نبودند که پشت سر این چیست! خیال می‌کردند امریکا، یعنی قدرتی که سی سال در این کشور، این همه از لحاظ تصرف مناطق حساس این کشور، پیشرفت کرده - قبل از آن هم انگلیسیها در حدود پنجاه، شصت سال در این مملکت تلاش کردند که این کشور را قبضه کنند و منابع مالی و منابع نظامیش را بگیرند - قدرتی که پنجاه سال حکومت پهلوی را این‌جا سرپا نگاه داشت، برای

این که ایران را در دست داشته باشد، حالا حاضر است به خاطر گُل روی انقلاب و انقلابیون، به این عده‌ای که سر کار هستند، بگوید ببخشید، ما دیگر با شما هیچ کار نداریم! حالا مثل دو نفر دوست برابر شویم؛ با روابط عادی و معمولی!! ساده لوحی است که کسی این را قبول کند. در همسایگی ما کشور ترکیه است، این طرف ما کشور پاکستان است؛ هیچ کدام از این دو کشور هم به قدر ایران، تحت نفوذ امریکا نبودند. شما ببینید آیا امریکا در این دو کشور و کشورهای دیگر به یک روابط ساده و طرفینی قانع است؟ آیا جز به تسلط و تصرف مطلق، به چیز دیگری راضی است؟!

🌸 کودتای نوژه حاصل ساده‌نگری نسبت به آمریکا

من یادم نمی‌رود در اوایل انقلاب، جلسه‌ای به اسم جلسه‌ی شورای عالی دفاع تشکیل شد؛ نخست‌وزیر وقت و چند نفر از مسؤولین، بنده و مرحوم چمران هم به‌عنوان دو نماینده‌ی امام در آن جلسه شرکت کردیم. بعضی از مسائل نظامی خیلی سطحی در آن جا مطرح می‌شد. البته آن وقت، سپاه پاسداران تشکیل شده بود؛ منتها آن را به بازی نمی‌گرفتند! سپاه را جدی فرض نمی‌کردند، چندان هم از بودن آن راضی نبودند و دلشان می‌خواست سپاه را حذف کنند! عمده، ارتش در آن جا مطرح بود. فرماندهان ارتش هم همان کسانی بودند که در گذشته بودند. البته فرماندهان نیروها فرار کرده، یا دستگیر شده، یا محاکمه شده بودند؛ اینها هم معاونین آنها بودند. مثلاً یک نفر معاون فرمانده نیروی هوایی رژیم شاه، آن روز همه‌کاره‌ی نیروی هوایی شده بود! فرمانده نبود؛ اما همه‌کاره بود و دلش می‌خواست و می‌کوبید که فرمانده شود؛ بعید هم نبود! اگر آنها بودند، فرمانده می‌گذاشتند؛ کما این که برای فرماندهی نیروی دریایی، یکی مثل آنها را انتخاب کردند!

همان روزهای اول که ما در مدرسه‌ی رفاه بودیم - در همان جوش انقلاب - دیدیم یک جناب، با یال و کوپال - ما درست هم این‌گونه قیافه‌هایی را ندیده بودیم - و با آن تشکیلات و اینها آمد! گفتیم ایشان کیست؟ گفتند فرماندهی نیروی دریایی از طرف نخست‌وزیر است! بعد هم چند روز که گذشت و یک خرده سوابق اعمالش معلوم شد، کمیته‌ی انقلاب او را گرفت، محاکمه و اعدامش کردند! وضعیتشان این طور بود؛ اینها را به عنوان فرمانده گذاشته بودند! فرماندهان ارتش آن روز، مثل فرماندهان صالح و مؤمن و انقلابی امروز نبودند. امروز فرماندهان ارتش، واقعاً همه انقلابی و مؤمن و سالمند.

چند نفر از این ارتشیه‌ها هم در آن جلسه بودند؛ من دیدم چیزی را برای تصویب مطرح کردند که این دفاتر امریکایی نیروی هوایی، اسمش فلان باشد. آن کس که رئیس جلسه بود - حالا نمی‌خواهم اسم بیاورم - گفت: آقایانی که موافقند، دست بلند کنند. همه - هفت، هشت نفر بودند - دست بلند کردند! ما گفتیم چه شد؟ دفاتر امریکایی چیست؟ درست توضیح بدهید. گفتند: چیزی نیست. بعد که یک خرده بیشتر تفحص کردیم، معلوم شد که امریکاییها در زمان رژیم گذشته در داخل ارتش، دفاتری داشتند - هم در ستاد مشترک، هم در نیروها؛ بخصوص در نیروی هوایی. اسمش ظاهراً دفتر مستشاری نظامی امریکایی بود - این دفاتر با آمدن نیروهای انقلابی و بعضی از همافران و افسران مؤمن و جوانان، به کلی تعطیل شده بود؛ حالا



می خواستند مجدداً آنها را تجدید کنند! نازه پنج ماه، یا شش ماه از انقلاب گذشته بود، می خواستند از شورای دفاع آن روز، اجازه بگیرند که آنها باز در ارتش بمانند!! شما ببینید چه خبر عظیمی! اینها از کنار خبر به این مهمی، همین طور عادی عبور می کردند! تحت چه نامی؟ می ترسیدند بگویند آنها بمانند که افراد، حساس شوند. می گفتند معین کنید که اسم آنها چه باشد. تحت عنوانی که اسمشان چه باشد، اسمی هم برایش معین می کردند! مثلاً دفتر مشورت، یا کمیته‌ی مشورت - یک ذره نجیبانه‌تر از آنچه که قبلاً بود - که آنها تحت این اسم، همان کارهایی را که قبل از انقلاب می کردند، در داخل ارتش شروع کنند! همان تصرفات، همان جاسوسیها، همان بخور بخورها، همان یارگیریها، همان جاسوس پروریها و بالاخره کودتا! همان کارها را ادامه دهند. اهداف آنها از اول انقلاب، این طور بود. کسانی که آن روز بر سر مسؤولیتهای رسمی دولتی بودند، از این چیزها غفلت داشتند. واقعاً اگر هوشیاری و بیداری امام نبود - که مظهر کامل تقوا و متوجه همه‌ی جوانب بود - انقلاب، رفته بود و ارتش را قبضه می کردند. البته تقریباً در حدود یک سال بعد، کودتای معروف شهید نوژه - که البته به آن کودتای نوژه گفته می شود و اشتباه است؛ نوژه یکی از شهدای ماست که پایگاه همدان را به اسم شهید نوژه گذاشتند - راه افتاد که البته این جا بچه‌های سپاه به موقع فهمیدند و آن هم داستان عجیب و معجزه‌آسایی دارد.

❁ مقابله با نفوذ دشمن طبیعت جوان

طبیعت جوان، طبیعت دانشجو و نهضت دانشجویی، مقابله با نفوذ بیگانه، نفوذ دشمن، نفوذ قلدرها، زور گوها و دیکتاتورهای بین‌المللی در داخل مسائل یک کشور است. اگر جنبش دانشجویی وجود دارد، این طبیعت جنبش و بیداری دانشجویی است. اگر یک جا یک جمع دانشجویی جمع شوند و ضد این شعار دهند، این شعار اصیل و شعار دانشجویی نیست؛ بلکه شعار تحمیلی و از روی غفلت است. البته غفلت، میدانی دارد؛ پشت سر این میدان، غرض‌ورزیهاست که میدانهای دیگری دارد.

❁ میل به معنویت و صفا، طبیعت جوان

طبیعت جوان، میل به معنویت و میل به صفاست. این اعتکافهایی که در مساجد دانشگاه هست، اینها آن طبیعت جوان است. حتی آن جوانی که خیلی هم متعبد نیست و در دل، گرایش به معنویات دارد، با آن آدمی که عمری را با گناه و تعلقات گوناگون گذرانده، دل و جان او سیاه شده و هیچ جذبه‌ی محبتی در آن وجود ندارد، فرق دارد. جوان، این گونه نیست. طبیعت جوان، پاکی و میل به پاکی، محبت و میل به محبت، معنویت و میل به معنویت، روشن بینی و میل به روشن بینان است. طبیعت جوان، مقابله با زور گوییهاست. شما در هیچ جای دنیا سراغ ندارید که نهضتی از طرف جوانان به نفع دخالت بیگانگان درست شده باشد. همیشه در هر کجای دنیا که نهضت جوان درست شده، علیه دخالت بیگانگان بوده است. چطور ممکن است یک مشت جوان، به نفع دخالت امریکا، به نفع تسلط، نفوذ، آقایی و سروری امریکا جمع شوند؟! مگر جوانی

تحلیل نداشته باشد و نتواند بفهمد که این نفوذ و این دست‌اندازی، چگونه و از چه راههایی سازماندهی می‌شود.

🌟 جوانی که برای آینده کشور مفید نیست

خوب؛ امشب برنامه‌ی ما عبارت بود از برنامه‌ی افطار با شما عزیزان؛ این هم جنبه‌ی نمادین دارد. شما گلچینی از مجموعه‌ی دانشجویان کشور هستید. این جلسه‌ی ما پارسال هم بود. دو سه سال است که ما این جلسه را در ماه رمضان داریم. این نشانه‌ی محبت من و اهمیتی است که در قلب خودم برای قشر دانشجو، قائل هستم. قشر دانشجو برای ما، برای این کشور و برای آینده، مهم است. شما امروز جوانید، دانشجویید و در دانشگاه‌ها هستید. فردا مراکز تصمیم‌گیری و آینده‌ی این کشور در دست شماست؛ مدیریتهای بزرگ، مدیریتهای اقتصادی و فرهنگی در اختیار شماست. این مهم است که جوان امروز، جوانی خودش را چگونه بگذراند و با چه حال و هوا و در چه جهتی حرکت کند. جوان امروز، اگر اهل دین، اهل معنویت، معرفت، اندیشیدن و اهل تقوا به این معنا بود - یعنی با محاسبه، با دقت، با اندیشه و با نظر فکر کردن و تصمیم گرفتن و اقدام کردن - آینده‌ی مملکت از آن اوست. به عکس، اگر جوان مملکت، با ولنگاری، با بی‌اعتنایی به اصول و به شعارهای حقیقی دین و انقلاب، با بی‌خبری، با نداشتن تحلیل نسبت به مسائل گوناگون کشور و مسائل جهانی، رشد کرد؛ اگر درس هم بخواند، به نفع کشور، تمام نخواهد شد و آینده‌ی کشور، تضمین نخواهد گردید. من به این جهت است که به قشر دانشجو و مجموعه‌ی دانشجویان، اهمیت می‌دهم.

🌟 جوانان هر چه می‌توانند، خودسازی کنند

عزیزان من! هر چه می‌توانید، خودسازی کنید. برای شما خودسازی دینی و معنوی، آسانتر از کسانی است که سستی از آنها گذشته است. تا آن جا که می‌توانید، از گناه دوری کنید و هر چه می‌توانید، به کار خیر، به صدق، به صفا، به معنویت، به محبت، به خیر خواهی، به کمک، به تعاون در امور خیر، به درس خواندن و به تحقیق و مطالعه، اقبال و توجه کنید و بپردازید - چه دختران، چه پسران - خودتان را برای آینده‌ی این کشور بسازید.

🌟 بر خورداری ملت ایران از استعدادها در خشان

ایران در جای حساسی از دنیا قرار گرفته و از منابع عظیم و از فرهنگ بسیار اصیل و ریشه‌داری برخوردار است. این ملت از استعداد درخشانی برخوردار است. این کشور می‌تواند روزی در دنیا به‌عنوان کشوری مطرح شود که هم از لحاظ مادی، معنوی، صنعت برتر، علم برتر و فرهنگ والاتر و هم از لحاظ دین، درخشندگی داشته باشد. این به دست شماست. البته امروز ژاپن، آلمان و بعضی کشورهای اروپایی، از لحاظ پیشرفت علمی، پیشرفت تکنولوژیک و صنعت و پیشرفت بعضی از شاخه‌های گوناگون علوم انسانی، مدیریت و امثال آن، برجستگی‌هایی دارند؛ هر کس هم باید از این برجستگیها استفاده کند. ما هم به کوری چشم کسانی که

نمی‌خواهند ما استفاده کنیم، از همه‌ی اینها استفاده خواهیم کرد. یک روز غرب و اروپا از دانش ما مسلمانان، از پیشرفت علمی ما، از کتاب و نوشته و از فرهنگ ما، حدّا کثیر استفاده را کردند و خودشان را جلو کشیدند. ما به خاطر حکومت‌های فاسد، به خاطر سلطنت‌های پلید و حکام خودخواه و افزونخواه، دیکتاتور و خودپرست و بی‌اعتنای به مردم، دویست و پنجاه سال عقب ماندیم. به فضل پروردگار، تلاش خواهیم کرد از آن دانشی که مال بشریت است، استفاده کنیم. دانش، در انحصار هیچ ملتی نیست. دانش ما هم مال بشریت بود؛ همه‌ی دنیا در قرن‌های سوم، چهارم، پنجم و ششم هجری، از دانش ما استفاده کردند. امروز هم اروپا، امریکا و دیگران، دانشی دارند؛ آن هم مال بشریت است. البته آنها پنهانکاری می‌کنند؛ این را شما بدانید. شاید از بعضی اساتید خودتان که خارج رفته‌اند، شنیده باشید که آنها نمی‌گذارند. علم، طبقه‌بندی است؛ حتی نمی‌گذارند دیگران که از نظر آنها بیگانه‌اند، از بخش‌هایی به بالادست‌رسی پیدا کنند؛ مگر وقتی که باز خودشان به چیزهای بالاتری دست پیدا کرده باشند. اما بچه‌های ما زینند، باهوش و زرنگند؛ ان‌شاءالله می‌روند و از آنها استفاده می‌کنند. الان هم استفاده می‌کنند؛ از دانش جهانی هم استفاده خواهند کرد. استعدادشان هم خوب است، فرهنگ ما هم فرهنگ عمیق و اصیلی است، دین هم به ما کمک خواهد کرد که با امید و با نشاط بیشتر، دنبال آن برویم.

🏠 در خشنده‌گی آینده کشور، در دست نسل جوان

این کشور، روزی می‌تواند از لحاظ مادی، علمی و صنعتی، همان جایی قرار گیرد که امروز کشورهای دارای فناوری و دانش برتر، در آن جا قرار دارند؛ با این تفاوت که آنها از معنویت بیگانه‌اند، دچار بحران روحی هستند، در درون خودشان فساد هست و طبقات گوناگون مردمشان گرفتار بحران معنویتند؛ رؤسایشان صددرصد از معنویت دورند، غرق هواهای نفسانی و غرق هوسهایند. آن روز ان‌شاءالله کشور شما از این جهت هم مثل خورشیدی خواهد درخشید - هم در معنویت و هم در مادیت - این آینده می‌تواند تحقق پیدا کند و آن به دست شماست؛ به دست نسل جوان است. باید خوب درس بخوانید، خودتان را خوب تقویت کنید، خوب تقوا پیشه کنید، به مسائل کشورتان و به مسائل جهان، اهمیت دهید، نسبت به مسائل، تحلیل پیدا کنید، صداهای گوناگونی را که بلند می‌شود، بشنوید و درباره‌ی آنها تأمل کنید؛ فکر کنید و بگزینید. این مهم است. امیدوارم ان‌شاءالله این آینده، خیلی دور نباشد و روزی برسد که شما جوانان عزیز، اینها را به یاد بیاورید و بگویید روزی کسی این‌طور به ما می‌گفت و ما امروز آن را به چشم خودمان مشاهده می‌کنیم. ان‌شاءالله آن روز، دعای خیر و طلب رحمت و مغفرت شما عاید روح ما خواهد شد.

جوانان؛ موتور محرکه کشور

🕌 بعونک یا لطیف. انما فتحنا لک فتحاً مبیناً.
پدر عزیزم! زمانی که من پا به عرصه وجود نهادم، چند سالی از وقوع انقلاب گذشته بود. با وجود این، من به انقلابی که به رهبری امام عزیز و به همت شما و تمام ملت عزیز و غیورمان به وقوع پیوست، افتخار میکنم. من از جوانان بعد از سالهای حماسه هستیم؛ از جوانان بعد از انقلاب. لذا من تنها زمانی انقلاب را درک کردم که این نهال پربار، در پایداری قرار داشت. بنابراین، همیشه برای من این سؤال مطرح بود که چرا انقلاب ما به وجود آمد؟ چطور آن همه زن و مرد و پیر و جوان به خیابانها ریختند و به رهبری شما بزرگواران به قلب تاریخ زدند و آن حادثه بزرگ را به وجود آوردند؟ از شما خواهش میکنم که آرزوی مرا برآورده کنید و جواب سؤال مرا در سخنان دلنشینتان بگویید. از شما سپاسگزارم.

🕌 و...

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ابتدا به شما جوانان عزیز خوشامد عرض میکنم و از این که بار دیگر در محفل گرم شما مینشینیم و از شما میشنوم و با شما حرف میزنم، احساس خرسندی میکنم. هر جا جوانان هستند، تر و تازگی و طراوت و صفا و نشاط و خوبی هست و ما این را قدر میدانیم. ان شاء الله که این جلسه ما هم جلسه مفیدی باشد؛ به شما هم سخت نگذرد و گرمای این چراغها هم شما را خیلی اذیت نکند؛ مخصوصاً دختران که داخل چادرند و شاید تحمل گرما برایشان قدری سخت باشد. به هر حال من آماده هستم که شروع بفرمایید.

بعونک یا لطیف. انا فتحنا لک فتحاً مبیناً. پدر عزیزم! از زمانی که من پایه عرصه وجود نهادم، چند سالی از وقوع انقلاب گذشته بود. با وجود این، من به انقلابی که به رهبری امام عزیز و به همت شما و تمام ملت عزیز و غیورمان به وقوع پیوست، افتخار میکنم. من از جوانان بعد از سالهای حماسه هستم؛ از جوانان بعد از انقلاب. لذا من تنها زمانی انقلاب را درک کردم که این نهال پُربار، در پایداری قرار داشت. بنابراین، همیشه برای من این سؤال مطرح بود که چرا انقلاب ما به وجود آمد؟ چطور آن همه زن و مرد و پیر و جوان به خیابانها ریختند و به رهبری شما بزرگواران به قلب تاریخ زدند و آن حادثه بزرگ را به وجود آوردند؟ از شما خواهش میکنم که آرزوی مرا بر آورده کنید و جواب سؤال مراد سخنان دلنشینتان بگویید. از شما سپاسگزارم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. این یکی از طبیعیتترین و منطقیترین سؤالهایی است که جوانان امروز میتوانند طرح کنند

و این دختر عزیزمان سؤال را خیلی خوب و با عبارات شیوا و دلنشین طرح کردند؛ ان شاء الله که موفق باشند. من هم تا آن جایی که وسعت جلسه اجازه می‌دهد، پاسخ می‌دهم.

انقلاب ما یک حرکت عظیم مردمی علیه حکومتی بود که تقریباً تمام خصوصیات یک حکومت بد را داشت؛ هم فاسد بود، هم وابسته بود، هم تحمیلی و کودتایی بود و هم بی‌کفایت بود. من همین چهار خصوصیت را توضیح مختصری می‌دهم:

آن حکومت، اولاً فاسد بود؛ فساد مالی داشتند؛ فساد اخلاقی داشتند؛ فساد اداری داشتند. در فساد مالی‌شان همین بس که خود شاه و خانواده او در بیشتر معاملات اقتصادی کلان این کشور داخل میشدند. خود او و برادران و خواهرانش، جزو کسانی بودند که بیشترین ثروت اندوزی شخصی را کردند. رضاخان در دوران شانزده، هفده ساله سلطنت خود، ثروت کلانی اندوخت. بدنیت بدانید که بعضی از شهرهای این کشور، به حساب سند، در بست متعلق به رضاخان بود! مثلاً شهر فریمان تماماً ملک رضاخان بود! بهترین املاک و زمینهای این کشور، متعلق به او بود. او به این چیزها و به جواهرات علاقه داشت. البته بچه‌هایش قدری مشرب و وسیع‌تری داشتند؛ هر گونه ثروتی را دوست میداشتند و جمع میکردند! بهترین دلیل هم این است که وقتی اینها از این کشور رفتند، میلیاردها دلار ثروتشان در بانکهای خارجی انباشته شده بود! شاید بدانید که ما بعد از انقلاب خواستیم که ثروت شاه را به ما برگردانند و البته طبیعی هم بود که جواب ندهند. آن وقت تخمینی که از مال مجموع این خانواده زده میشد، دهها میلیارد دلار بود! رفتند در جاهای مختلف دنیا مستقر گردیدند و همه‌شان جزو ثروتمندان شدند. این پولهای کلان را با زحمتکشی که به دست نیاورده بودند، کاسبی مشروع که نکرده بودند؛ اینها پولهایی بود که زاندوزیها و ثروت اندوزیهای غیر مشروع آن را به وجود آورده بود. نظامی که در رأس خودش این قدر فساد مالی داشت، ببینید چگونه نظامی بود و با مردم چه میکرد!

از لحاظ اخلاقی هم فاسد بودند. باندهای تبهکار معاملات قاچاق، زیر دست برادران و خواهران این شخص قرار داشتند. از لحاظ مسائل اخلاقی و جنسی، چیزهایی هست که گفتن و شنیدنش عرق شرم بر پیشانی انسان می‌آورد. البته گوشه‌ای از خاطرات این چیزها را، بعدها کسان و نزدیکان و دستیاران خودش نوشتند و منتشر کردند.

از لحاظ فساد اداری هم رو به تباهی بودند. در مدیریتها، صلاحیتها را رعایت نمی‌کردند؛ وابستگیهای به خودشان و دستورات سرویسهای اطلاعاتی و امنیتی بیگانه را ملاک قرار میدادند و کسانی را سرکار می‌آوردند. ببینید؛ حکومتی که در رأس خودش رشوه میگیرد، ثروت اندوزی میکند، معامله قاچاق میکند و به مردم خیانت میکند، چگونه حکومتی است. اگر کسی بخواهد اینها را با دلایل و شواهدش بگوید، کتابها خواهد شد.

آنها وابسته بودند. وابستگی‌شان به خاطر این بود که از مردم به کلی بریده بودند. برای حفظ حکومت خودشان، خود را ناچار میدانستند که به خار جیها مّتی شوند. رضاخان را انگلیسیها سرکار آوردند، که جزو تواربخ مشخص و مسلّم و روشن است. محمدرضا را هم انگلیسیها تثبیت کردند. بعد از دوره حکومت دکتر مصدّق، کودتا را امریکاییها به راه انداختند و البته از دست انگلیسیها ربودند و آنها خودشان تسلط پیدا کردند. اینها در اغلب امور



این کشور، وابسته بودند. مستشاران امریکایی و دهها هزار امریکایی دیگر در مهمترین مراکز نظامی، اطلاعاتی، اقتصادی و سیاسی این کشور شغل‌های حساس و درآمدهای گزاف داشتند و آنها در حقیقت کارها را انجام میدادند و به آنها خط میدادند. دستگاه اطلاعاتی این کشور را امریکاییها و اسرائیلیها به وجود آوردند. در سیاستها، تابع نظرات انگلیسیها و در این اواخر، تابع نظرات امریکاییها بودند. در زمینه منطقه‌ای و جهانی، حتی در زمینه‌های اقتصادی - مثلاً قیمت نفت چقدر باشد، فروش نفت چگونه باشد، وضع شرکت‌های خارجی در نفت ایران به چه کیفیت باشد - در همه این مسائل مهم و حساس، آن چیزی که کاری را انجام میدادند که از آنها خواسته شده بود! البته منافع خودشان را هم در نظر داشتند. برای خارجیه فداکاری نمیکردند، بلکه برای حفظ حکومت خودشان، صددرصد به بیگانگان میدان میدادند و به آنها تکیه میکردند و دست آنها را در تطاول به این کشور و این ملت باز میگذاشتند.

حکومت آنها تحمیلی و کودتایی بود. با کودتا سر کار آمده بودند؛ هم رضاخان با کودتا سر کار آمده بود، هم محمدرضا با کودتا سر کار آمد. حکومت کودتایی، معلوم است چطور حکومتی است: بر مردم تحمیل بودند و از آراء مردم، عقاید مردم، دلبستگیهای مردم، فرهنگ مردم و درخواست و اراده آنها هیچ نشانی نبود. آنها برای آراء مردم، برای خواست مردم، برای عقاید مردم، برای دین مردم و برای فرهنگ مردم، هیچ احترامی قائل نبودند؛ هیچ رابطه صمیمی و دوستانه‌ای با مردم نداشتند. رابطه، رابطه خصمانه بود؛ رابطه ارباب و رعیت بود؛ رابطه آقای و نوکری بود؛ سلطنت بود دیگر! سلطنت و پادشاهی، معنایش همین است؛ یعنی حکومت مطلقه‌ای که هیچ تعهدی در مقابل مردم ندارد. خانواده پهلوی، پنجاه سال در کشور ما این گونه زندگی کردند.

و بالاخره، آنها بیکیفایت بودند. شما وضع کنونی کشور را مشاهده میکنید. شکی نیست که هر کسی در این کشور میداند - بخصوص شما جوانان - که ما در میدانهای علمی دنیا و در میدان صنعت و فناوری و پیشرفتهای علمی و تحقیقات، جزو کشورهایی هستیم که سالها باید تلاش کنیم تا خودمان را به آن نقطه‌ای که شایسته ماست، برسانیم. این عقب افتادگی، بر اثر پنجاه سال حکومت رژیم بیکیفایتی است که نتوانست از ظرفیت عظیم این کشور و از استعداد خروشان این ملت استفاده کند. شما این استعداد امروز را نگاه میکنید و میبینید. ببینید جوانان ما در میدانهای مسابقات علمی دنیا، چه بروز و ظهور و تبرزنی پیدا میکنند! در گذشته، از این استعدادها استفاده نمیشد و به آنها بیاعتنایی میشد. صرفاً در جهت اهداف و خواسته‌های نامشروع خودشان از آن استفاده میکردند. البته بعضیها میگذاشتند میرفتند، خیلیها هم میماندند؛ لیکن بدون آن که در استعدادهای آنها هیچ درخششی به وجود آید و کاری انجام گیرد.

مملکت را ویرانه رها کرده بودند. بعد از جنگ، یکی از بزرگترین کارهای ما، اصلاح ویرانیهای جنگ بود. میدیدیم که آنچه جنگ بر سر این ملت آورده، به مراتب کمتر از آن چیزی است که حکومت سالهای متمادی خاندان پهلوی آورده بود! چنین حکومتی، سالها بر مردم حکومت کرده بود. وقتی در سال چهل و یک فریاد امام بلند شد، بغض مردم ترکید. مردم در طول دهها سال بغض کرده بودند. بعضیها به آن وضع عادت کرده بودند، بسیاری هم بغض کرده بودند. حرف امام به دلها نشست. بدانید آن روزی که امام این فریاد را بلند کردند، هنوز

مرجع تقلیدِ معروفی نبودند. البته ایشان در قم بین علما و بزرگان، فضلا و طلاب حوزه، خیلی موّجه بودند و پایگاه بسیار بلندی داشتند؛ اما در بین مردم سراسر کشور، آن چنان شناخته شده نبودند. این فریاد که بلند شد، چون درست بود، چون بحق بود - زیر امتّکی به خواستهای مردم و در اصل به اسلام و دین متّکی بود - بلافاصله همه جا به طور طبیعی منتشر شد؛ دهن به دهن، دست به دست، دل به دل سیر کرد، به همه جا رسید و مردم را به امام علاقه‌مند کرد. امام بزرگوار ما که در سال چهل و یک به هنگام شروع مبارزات، چندان معرفیتی نداشتند، در خرداد چهل و دو وضع و پایگاهشان در دل‌های مردم به آن جایی رسیده بود که حادثه پانزده خرداد چهل و دو در تهران اتفاق افتاد و هزاران نفر در راه امام جان خودشان را فدا کردند. این بر اثر حقانیت آن فریاد بود. امام تعالیم اسلام را برای مردم بیان کردند؛ معنای حکومت را بیان کردند؛ معنای انسان را بیان کردند و برای مردم تشریح کردند که چه بر آنها میگذرد و چگونه باید باشند. حقایقی را که اشخاص جرأت نمی‌کردند بگویند، ایشان به طور صریح - نه به شکل درون گویی، نه به شکل شب‌نامه، نه آن طوری که گروهها و احزاب به صورت بسته و سلول‌های حزبی و برای کادرهای حزبی بیان میکنند - روان، آسان، در فضا، برای عموم مردم بیان کردند. این بود که مردم پاسخ گفتند. البته از آن روزی که امام شروع کردند، تا آن روزی که این انقلاب پیروز شد، پانزده سال طول کشید؛ پانزده سال دشوار. شاگردان امام، دوستان امام، دستپروردگان امام، آحاد مردم و افراد روشن بین جامعه، اعماق و روح این پیام را درک کردند، آن را گرفتند و در نقاط مختلف و در محافل مختلف و در قشرهای مختلف، آن را گفتند. گفت و باز گفت این سخنان و ایستادگی در راه این سخنان، مشکلات فراوانی ایجاد کرد. هزاران نفر به شهادت رسیدند و تعداد چند برابر اینها زیر شکنجه‌ها افتادند. دوران خیلی سختی گذشت. بعضیها در طول این پانزده سال، یک شب با امنیت و راحت به خانه‌هایشان نرفتند؛ یک روز با اطمینان از این که به آنها آسیب نمیرسد، از خانه‌هایشان بیرون نیامدند. سختیها گذشت و امام در تمام این دوران، مرشدانه، حکیمانه و شجاعانه رهبری میکردند و بالاخره در یکی، دو سال آخر، این امواج خروشان مردمی به وجود آمد. هر جا که آحاد مردم با انگیزه دینی، با انگیزه خدایی و بدون چشمداشت مادی وارد میدان شوند، هیچ قدرتی نمیتواند در مقابلشان ایستادگی کند. همان طور که امام فرمودند، آنها با همه آن ساز و برگشان، در مقابل ملت دست خالی ما نتوانستند ایستند؛ لذا این انقلاب به وجود آمد و پیروز شد.

❦ با عرض سلام و تبریک بیستمین سالگرد پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی و ایّام مبارک دهه فجر. با توجّه به این که در جریان به ثمر رسیدن انقلاب، غیر از نهضت امام رحمة الله علیه، جریانهای فکری و گروههای دیگری هم بودند که داعیه مبارزه و انقلابی بودن را داشتند، اما این نهضت حضرت امام رحمة الله علیه بود که توانست توده میلیونی مردم و بخصوص جوانان را جلب کند. در ادامه فرمایشات حضرت عالی، سؤالم این است که چه ویژگیها و چه خصوصیات در خود حضرت امام و نهضت و قیامشان بود که این طور باعث شد استقبال پر شور مردم را برانگیزد و در واقع تحت لوای رهبری



ایشان به صحنه بیایند و چرا جریانات دیگر از طرف مردم پذیرفته نشدند؟

سؤال بسیار خوبی است. بله؛ همان طور که گفتید، مبارزات با رژیم پهلوی، از دیرباز شروع شده بود؛ یعنی از دوره رضاخان و از سال ۱۳۱۴. البته قبلاً مرحوم مدرس مبارزاتش را شروع کرده بود، اما ایشان را به شهادت رساندند. در سال ۱۳۱۴، نهضت بزرگ علما از مشهد شروع شد و مرحوم آیه‌الله قمی و عده‌ای از علما که با ایشان همراه بودند، مبارزه خود را شروع کردند. در اواخر دوره رضاخان، گروه‌های غیر اسلامی تجمعهایی داشتند و مبارزاتی را شروع کردند. بعد در دهه بیست، باز مبارزات حزبی و گروهی از یک طرف و نهضت علمایی و مردمی از طرف دیگر آغاز گردید. در سالهای بعد هم همین طور بود و مبارزات زیادی شروع شد. البته همه این مبارزات هم تأثیراتی داشت؛ اما همان طور که میگویید، هیچکدام از اینها قدرت بسیج توده‌ها را نداشت و نتوانست مبارزه را از جمعهای کوچک و خواص، به جمع عظیم مردم بکشاند. راز پیروزی امام هم این بود که توانست این هنر بزرگ و این معجزه بزرگ را انجام دهد و مبارزه را به سطح مردم بکشاند. اما علتش چه بود؟ البته برخی از این علل، به خصوصیات شخص امام بزرگوارمان برمیگردد که آنها را هم عرض خواهم کرد؛ لیکن عمده علت، عبارت بود از این که امام در موضع یک روحانی والا مقام و مورد اعتماد، از اسلام حرف میزدند. اسلام، باور عمومی مردم بود و هست. این، خاصیت حرکت دینی و خاصیت انگیزه دینی است.

انگیزه دینی، با انگیزه‌های مادی و حزبی فرق میکند. در انگیزه‌های مادی و حزبی، کسب قدرت و حکومت، بیشتر مطرح است. اشخاصی که وارد مبارزه میشوند، هر کدام برای خودشان جایگاه و موضعی را تعریف میکنند: در نظام آینده، ما چه کار باید بکنیم؟ چه کاره باید بشویم؟ اما در حرکت دینی، این حرفها نیست؛ همه برای انجام تکلیف وارد میشوند. امام بر اسلام تکیه کردند و تعالی اسلام را بیان نمودند. عمق حرکت مردمی از این جا شروع شد؛ چون همه مردم، با ایمان خودشان وارد شده بودند. شما مثلاً میدیدید که در فلان روستا، مردم نسبت به مسائل پاسخ میدهند. حالا شما ببینید اگر یک حزب سیاسی بخواهد مردم یک روستای دور افتاده را با خودش همراه نماید، چقدر باید تلاش کند تا فرد فرد آنها را به خودش متوجه سازد؛ در حالی که امام چنین تلاشی با این خصوصیت نداشتند؛ اما با پیام ایشان آنها با ایمان وارد میدان میشدند. در شهرهای بزرگ هم همین طور بود. در تهران که مرکز هم بود، همین گونه بود. بنابراین، عمده، مسأله اسلام بود؛ یعنی امام به اسلام تکیه داشتند. البته خصوصیات دیگری هم بود. امام طبیعتاً یک شخص مردمی بودند و به مردم اتکاء داشتند. من فراموش نمیکنم که در سال چهل و یک - که هنوز امام بزرگوار ما این قدر هم معروفیت و شهرت نداشتند - در یکی از سخنرانیهایی که آن سال در قم و در همان محل درس انجام میدادند، خطاب به دولت آن زمان گفتند که اگر مثلاً به این رفتار تان ادامه دهید، من این صحرای بیپایان قم را از مردم پُر میکنم! همه تعجب میکردند که امام چطور از گوشه مسجدی در قم، این طور به مردم متکی و معتقد و خاطر جمع از مردمند. چند ماه بیشتر نگذشت؛ در سال چهل و دو که امام آن سخنرانی را در مدرسه فیضیه کردند، دو روز بعدش در تهران حادثه پانزده خرداد اتفاق افتاد و با آن وضع خونین، مردم در مقابل تانکها و مسلسلها و تفنگها ایستادند.

البته عرض کردم که خصوصیات شخص امام خیلی دخیل بود. امام به معنای حقیقی کلمه، مردی با اراده و

عزم پولادین بودند؛ شخصی بودند صدرصد مؤمن به راه خود؛ همان طور که در قرآن نسبت به پیامبر آمده که «امن الرسول بما انزل الیه من ربه»^۱. ایشان به راه خود ایمان کامل داشتند؛ مردی بودند صادق و صریح؛ اهل سیاستبازی و سیاستکاری نبودند؛ مردی بودند بسیار هوشمند و آینده‌نگر. هوشمندی امام، آینده‌نگری امام و قدرت تشخیص قدمهای بعدی، در امام بسیار بالا بود. ایشان پیگیر و خستگی‌ناپذیر بودند. بد نیست به یاد بیاورید که امام این مبارزات را در سن شصت و سه سالگی شروع کردند. یادم هست که در همان سال چهل و یک ایشان در سخنرانی خود گفتند که من امسال شصت و سه سال دارم، که اگر مرا بکشند، تازه در سنی از دنیا رفته‌ام که پیامبر و امیرالمؤمنین در این سن از دنیا رفتند. مرد شصت و سه ساله، جوانان را گرم میکرد و به آنان نیرو و نشاط میداد. ایشان وقتی که وارد تهران شدند و وقایع روزهای دوازده بهمن به بعد و حادثه پیروزی انقلاب اتفاق افتاد، مردی نزدیک هشتاد ساله بودند. ببینید پیرمردی در این سن - که وقت بازنشستگی و خستگی و بی‌کارتگی است - این گونه با نشاط جوانان وارد میدان میشوند. بنابراین، خصوصیات شخصی امام بسیار مؤثر بود؛ مسأله تکیه به اسلام و دین و ایمان و باور مردم هم که وجود داشت.

🕌 از این که در این مجلس توانستم این دهه فجر را در خدمت شما باشم، واقعاً خوشحالم و یکی از شیرینترین دهه‌های فجر برای بنده شد. امسال، بیستمین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی است. شاید مردم در ابتدا در نظر نداشتند که حکومتی تشکیل دهند. شاید عموم مردم و اکثر اَبه خاطر ظلم‌ستیزی و به خاطر این که حکومت ستمشاهی را براندازند، انقلاب کردند؛ ولی همان طور که حضرت امام در دوازده بهمن پنجاه و هفت فرمودند، از ابتدا نظرشان بعد از براندازی حکومت شاهنشاهی، تشکیل یک حکومت اسلامی بود. تشکیل یک حکومت اسلامی، طبیعتاً کار ساده‌ای نیست؛ نیاز به نیروهای قوی انسانی دارد، تا با تکیه به همین افراد، بشود گفت که حکومت اسلامی را برپا کنیم. آیا در ابتدا این افراد در نظر حضرت امام بودند و حضرت امام افرادی را در نظر داشتند؟ یاران اصلیشان در آن زمان چه کسانی بودند؟

در هنگامی که امام مبارزه را شروع کردند، من نمیتوانم بگویم که مثلاً در سالهای چهل و یک و چهل و دو ایشان کادرهای لازم را داشتند؛ لیکن امام کادرسازی میکردند. شما توجه دارید که امام یک فرد جا افتاده علمی در حوزه علمیه قم بودند و اطراف ایشان را جمعی از جوانان لایق و مؤمن احاطه کرده بودند. باقشرهای دیگر هم ایشان ارتباط داشتند. امام با پیامهای خود، با بیانهای خود، به معنای حقیقی کلمه، انسانها را تربیت و تصحیح میکردند؛ هم تربیت فکری، هم تربیت روحی و اخلاقی. یک کادر برجسته و لایق، کسانی نیستند که لزوماً درس مدیریت یا دوره علوم سیاسی را گذرانده باشند؛ کسانی هستند که هدفها را خوب بفهمند، راهها را خوب تشخیص دهند، بتوانند خوب تصمیم بگیرند و خوب اقدام کنند. این با تربیتهای مداوم انجام میگردد. این کاری بود که به طور طبیعی در مجموعه امام و به وسیله آن بزرگوار انجام میشد؛ نه در کلاس درس بخصوصی،



بلکه با برخوردها، با رفتارها، با پیامها و با اصلاحها. ولی از این مهمتر، امام یک کادرسازی در سطح ملت کردند. کادرسازیهای امام هم، غیر از کادرسازیهای حزبی بود. احزاب مینشینند اشخاصی را به طور خاص تربیت میکنند، برای این که مثلاً فلان شغل و فلان کار را به اینها بدهند؛ اما امام جوانان را تربیت میکردند و به آنها روحیه خودباوری میدادند. از اول هم امام روی جوانان تکیه بخصوصی داشتند و همین هم شد.

البته بعد از آن که انقلاب پیروز شد، هم کسانی که در مجموعه امام بودند و هم کسانی که خارج از مجموعه امام بودند، آمدند و کارها را قبضه کردند و مشغول تصدی کارها شدند - با تغییرات و اصلاحاتی که به مرور انجام گرفت - لیکن این را توجه داشته باشید که امام راهشان روشن بود، شیوه‌شان معلوم بود و میدانستند که چه میخواهند. شیوه امام عبارت بود از شیوه‌ای که پیامبران آن را میپیمودند؛ یعنی تزریق ایمان و باور عمیق، همراه با بصیرت و آگاهی و تأمل و فکر در مخاطبان خود. چنین روشی به طور طبیعی استعدادها را شکوفا میکند و کادرها را پرورش میدهد. لازم نبود از ده سال قبل بردارند فهرستی تهیه کنند که فلان کس را برای فلان کار میخواهیم؛ اما به طور طبیعی فهرستهایی طولانی به وجود می‌آمد.

میدانید که «شورای انقلاب»، قبل از انقلاب در ایران تشکیل شد و عده‌ای را به عنوان اعضای «شورای انقلاب» معین کردند؛ محتاج هیچ کس هم نشدند و مشکلی هم پیدا نکردند البته این عده آن زمان ناشناخته بودند؛ حتی خودشان هم از عضویشان خبر نداشتند. بنده خودم یکی از اعضای «شورای انقلاب» بودم، اما نمیدانستم که عضو این شورا هستم. مرا برای عضویت در این شورا معین کردند و بعدها به من خبر دادند؛ من هم از مشهد به تهران آمدم و مشغول کار شدم. بنابراین، امام میشناختند و میدانستند. البته با نزدیکان صمیمی خودشان هم که در تهران با اینها ارتباط داشتند، برای گزینش افراد مشورت میکردند؛ راه هم که راه روشنی بود.

🌟 خوشحال هستیم که در خدمت شما ایم. دهه مبارک فجر را تبریک عرض میکنم و با اجازه شما سؤال را مطرح میکنم. سؤال بنده به عنوان یک هنر جو، در زمینه هنر است. هنر همیشه نقش بسزایی در جامعه و اجتماع و حوادث و همین طور در ماندگار بودن این حوادث داشته است. به عنوان مثال هنر در جامعه خودمان، در مبارزه و انقلاب و همین طور هشت سال دفاع مقدس و بعد از آن که مرحله سازندگی شروع شد، همیشه در صحنه حضور داشته است. خواهش من این است که شما تحلیل و تفسیر خودتان را در خصوص هنر همین دو دهه بعد از انقلاب بفرمایید. سؤال بعدی هم این است که جناب عالی وضعیت کنونی هنر را چگونه ببینید و برای بهبود آن چه فرمایشاتی دارید؟ متشکرم.

این مطلبی که راجع به نقش هنر گفتید، کاملاً درست است. هنر، زبان رسایی برای همه موضوعات و بخصوص موضوعات پیچیده‌ای مثل انقلاب است. خوب است که من الان در ادامه پاسخی که به سؤال این دختر عزیزمان در ابتدای جلسه دادم، عرض کنم که هر چه امثال من درباره انقلاب بگوییم، نخواهیم توانست آن حقیقت عظیم را

تشریح کنیم؛ مگر این که زبان هنر وارد میدان شود. زبان هنر است که میتواند حوادث عظیم را تبیین و تشریح کند و ذهنها را روشن نماید. بنابراین، همان طور که اشاره کردید، کاملاً درست است؛ هنر چنین نقشی را دارد. البته قبل از پیروزی انقلاب، در دوران مبارزات پانزده ساله، متأسفانه هنر وارد این میدان نبود، مگر خیلی به ندرت. گاهی شعرهای خوبی گفته میشد که در روشنگری ذهنها اثر داشت. این اواخر - شاید سالهای دهه پنجاه - بعضی از نمایشنامه‌ها و هنرهای نمایشی هم تقریباً وارد میدان شدند؛ اما خیلی کم و به ندرت. مثلاً در تهران نمایشنامه «بوذر» را روی صحنه بردند؛ در مشهد نمایشنامه «باران» را جوانان خوبی بودند که روی صحنه بردند - که الان هم در زمینه‌های هنر فعالند - اما خیلی کم بود. غرض؛ هنر نقش زیادی در آن زمان نداشت. متأسفانه در رژیم گذشته - که آن پانزده سال دوران مبارزات هم در همان سالهاست - هنر در قبضه صاحبان قدرت بود و حقیقتاً به انحطاطی دچار شده بود و در میدان حضور نداشت. لیکن از لحظه پیروزی انقلاب، هنر به میدان آمد؛ از دو جا هم آمد که عمدتاً از طریق استعدادهای هنری نوظهور - یعنی جوانان - بود. شما الان ببینید در میان این هنرمندان معروفی که ما داریم، خیلیشان جوانان بعد از انقلابند. اینها کسانی هستند که با در جبهه‌های جنگ، یا در صحنه‌های انقلاب، با برخورداری از ایمان، خودباوری پیدا کردند و به سمتی کشیده شدند؛ مثلاً دوربینی دستشان گرفتند و برای عکسبرداری به جبهه‌ها رفتند. این کارها اینها را به سمت هنر کشاند و همین طور بقیه هنرها. غالباً جوانان بودند که از اول انقلاب شروع کردند؛ بعضی هم از هنرمندان دوره قبل از انقلاب بودند که اینها به انقلاب پاسخ دادند؛ خیلی هم متأسفانه پاسخی ندادند، رفتند کناری نشستند و هنرشان را در خدمت انقلاب قرار ندادند. در مجموع، از اول انقلاب تا امروز که بیست سال میگذرد، هنر نقش زیادی داشته و در عرصه‌های مختلف، انواع هنرها - نه فقط هنرهای نمایشی، یا هنر شعر، بلکه انواع هنرها - وارد میدان شدند و کارهای برجسته و بزرگی انجام دادند و هنرمندان جوان پرورش پیدا کردند. اما این که شما میپرسید من نظرم نسبت به وضع کنونی هنر چیست، باید بگویم که اگر امروز را با قبل از انقلاب مقایسه کنید، ما خیلی وضعمان خوب است و برجستگی هم داریم. اما اگر با آنچه که باید باشیم، مقایسه کنیم، نه، عقیبیم؛ من صریحاً اعتقاد دارم که عقبیم. ما هنوز در زمینه قصه‌نویسی، در زمینه شعر و در زمینه هنرهای نمایشی - یعنی سینما و تئاتر - کاستیهای زیادی داریم؛ کارهای نشده فراوانی داریم و انسان ناشیگر بهای متعددی را مشاهده میکنند. من امیدوارم کسانی که در رشته‌های هنری فعالند، همان خودباوری را که مادر عرصه‌های دیگر انقلاب در جاهایی مشاهده کردیم و دنیا را به خودش متوجه کرد - در زمینه صنعت، در زمینه صنایع نظامی و در زمینه‌های علمی، واقعاً ما کارهایی کرده‌ایم که دنیا متوجه آنها شده است - در زمینه هنر هم بلکه بتوانیم ان شاء الله کارهایی بکنیم که شاخصی ملت بزرگ ایران و انقلاب بزرگمان باشد. این امید را من دارم.

🔗 از این که میزبان ما شدید و ما را به خانه خودتان پذیرفتید، تشکر میکنم. یک سؤال از حضورتان دارم؛ اما قبل از آن با مقدمه‌ای خیلی کوتاه سؤالم را مطرح میکنم. مقتضیات و حوادث دوره اول انقلاب طوری بود که نسل جوان آن دوره را به گونه‌ای خاص

ترسیم میکرد. آیا نسل جوان امروز هم باید با همان مقتضیات روبه‌رو باشد؟ یعنی باید همان سلیقه‌ها، همان طرز پوشش، همان نوع حضور در اجتماع، همان خواسته‌ها و همان نیازها را داشته باشد؟ به تعبیر دیگر، نسل کنونی جامعه امروزی با شرایطی روبه‌روست که با شرایط دوران اول انقلاب بسیار متفاوت است؛ اما متأسفانه برخی احکامی را برای این نسل صادر میکنند که شاید بشود گفت چندان مورد رضایت و خوشایند این نسل نیست. شما بفرمایید طبیعت‌ترین رفتاری را که از نسل جوان امروزی میشود انتظار داشت، کدام است؟ یا بهتر بگوییم، جناب عالی چه خصوصیات را برای نسل جوان امروزی قبول دارید؟

من اول یک تصحیح کوچک در تعبیرات شما بکنم. گفتید «دوره اول انقلاب»، من میدانم دوره اول انقلاب کی است!

منظورم اوایل انقلاب است.

«اوایل انقلاب» خوب است؛ اما «دوره اول انقلاب» تعبیر درست و کاملی نیست. انقلاب را ببخود به دوره‌های فرضی و خیالی تقسیم نکنند. میبینم بعضیها این طور میگویند! بعضیها میگویند «دهه‌های انقلاب» - دهه اول، دهه دوم، دهه سوم - اما سال نوزدهم و سال بیستم و سال بیست و یکم، هیچ خصوصیت متمایزی با هم ندارند. این طور نیست که دیواری بین این دهه و آن دهه کشیده شده باشد. انقلاب یک دوره است؛ انقلاب یک حرکت مستمر است؛ انقلاب یک چیز دفعی و آنی نیست؛ انقلاب تحولی است که به طور مستمر در طول سالیان دراز انجام میگردد. هر چه که سریعتر و بهتر پیش برویم، البته زودتر و بهتر به هدفها خواهیم رسید.

بینید؛ این که سلیقه‌های گوناگون و یا اقتضائات مختلفی در مورد جوان وجود دارد، شکی نیست. در زمینه لباس و پوشش و آن چیزهایی که میشود به آن «سلیقه» گفت، هر زمانی، هر دوره‌ای، هر شهری، هر کشوری و هر محیطی اقتضایی دارد. شما الان در این جا لباسی را میپوشید که اگر مثلاً به گوشه جنوب شرقی کشور بروید، مسلماً این لباس در آن جا خیلی مطلوب نیست؛ آن جا لباس دیگری وجود دارد که با اقتضائات اقلیمی و جغرافیایی و تاریخی و غیره، آن را انتخاب میکنند و همین طور در یک گوشه دیگر. اینها چیزهایی نیست که جدا کننده اصلی باشد.

آنچه که ما امروز از جوان انتظار داریم، عیناً همان چیزی است که در روز اول انقلاب و قبل از انقلاب از جوان انتظار داشتیم. ما از جوان میخواهیم که در عین پاکی و پارسایی و دینداری، بانشاط باشد، پُرشور باشد، اهل ابتکار باشد، خلاق باشد، کار کند، از تنبلی و بیکارگی بپرهیزد، تقوا را برای خودش شعار قرار دهد، واقعاً دنبال تقوا باشد - همان معنای «پرهیز کاری» که در فارسی معنا میکنند و معنای خوبی هم هست. به نظر من یک وقت شرحی هم راجع به آن در خطبه‌های نماز جمعه گفتم - خویشتندار باشد، از این نیروی عظیمی که اسمش جوانی است، در راه تکامل خودش، رشد خودش و خدمت به کشورش، به خانواده‌اش و به محیطش استفاده کند. ما از جوان این انتظار را داریم؛ هر وقت هم یک اقتضایی دارد. وقتی که در کشور جنگ هست، از جوان یک

انتظار هست؛ وقتی که در کشور دوره ساختن و سازندگی و تلاش این گونه هست، یک انتظار هست؛ آن وقتی هم که میدان علم و پیشرفت علمی و تحقیق است و نیاز کشور به این طرف است، از جوان این انتظار هست. درست هم این است که بگوییم از هر جوانی به اقتضای استعدادش، به اقتضای شغلش، به اقتضای خواستها و پسندهایش، انتظاراتی وجود دارد که مجموع این انتظارات، در واقع حرکت عظیم ملی ما را شکل میدهد و موتور برای حرکت کشور است. جوانان، حقیقتاً به یک معنا موتور محرکه کشورند؛ هم در امروزشان که جوانند، هم در فردایشان که مردان و زنان و مدیران و کارگزاران کشور خواهند بود. هر کدام در هر جا که هستند، با پاکی و پارسایی و دینداری و تقوا، این نیروی عظیم جوانی را به کار گیرند.

البته گاهی اوقات هست که تقوا اقتضایی دارد. مثلاً فرض بفرمایید مادر مورد خانمها، حجاب و آن حفاظ زنانه را - که در واقع احترام به زن است - مظهر تقوا میدانیم. البته من الان لازم نمیدانم که درباره مسأله حجاب صحبت کنم؛ چون شما همه تان باحجابید و اهل حجابید و معتقد به حجابید. حجاب چیز خوبی است؛ حالا چگونه این حجاب را تأمین کنند، البته ممکن است که سلاقی و نظرها مختلف باشد. به هر حال، انتظار من از جوانان همان چیزی است که عرض کردم.

من نمیدانم که چرا میگویند اسب حیوان نجیبی است، کبوتر زیباست

و چرا در قفس هیچ کسی کرکس نیست

گل شبدر چه کم از لاله قرمز دارد

چشمهار ابا بدشست، جور دیگر باید دید

ما از بزرگانمان یاد گرفته ایم و احساس میکنیم که مدام باشست و شوی دل و روح و نگاهمان میتوانیم نوتر ببینیم؛ اما هم در خانواده و هم در فضای جامعه، گویا سوء تفاهمی نسبت به جوانان وجود دارد؛ به دلیل همین نوجویی و نوگرایی که به آن معتقد هستند و به هر حال مقتضای سن و شرایط زندگی و حال و هوای جوانیشان است. این که در خانواده احساس میشود که پدران و مادران میخواهند جوانان همان گونه زندگی کنند که آنها میزیستند، یا به آن چیزهایی که پدران و مادران دست نیافتند، حالا پسران و دختران باید دست پیدا کنند. در جامعه هم به هر حال سنتها و عرفها و چیزهایی که حاکم بر جامعه است - که منظورم این نیست که همه آنها الزاماً نادرست است - به سختی پذیرای این نوگرایی جوانان است و شاید حتی جوانان به لابلایگری یا بیاحتیاطی و بیتأملی و ناآگاهی متهم شوند. ما فکر میکنیم در این فرصت بیست ساله، برای تثبیت اصول اساسی اعتقادیمان در مورد انقلاب و نهضت بزرگمان، فرصت کافی داشته ایم؛ اما گاهی احساس میکنیم در مواردی که امکان مانور بیشتر و بُروز خلاقیتها و نوآوریها و نگاههای جدید به موضوع را داریم، آن جاها باید کشف گردد و اعمال نظر شود. مثلاً حضرت امام در مورد موسیقی و شطرنج، نظرهای متفاوتی دارند که اصلاً انقلابی در



این دو موضوع جدی پیش آورد و در مورد جوانان هم یک گشایش خیلی بزرگی بود. من که شهید رجایی را به عنوان یکی از اسوه‌های بزرگ تقوا و اخلاص و ایمان می‌شناسم، عکسی از ایشان دیدم که در اوج سالهای آغازین انقلاب، با پیراهن آستین کوتاه خدمت امام نشسته بود و صحبت میکرد. عرض من این است که شما به عنوان رهبر دینی و به عنوان بزرگ میلیاردها انسان، فکر میکنید پس از تثبیت آن اصول اساسی، مادر چه بخشهایی میتوانیم اجازه نوجویی و نوگرایی بدهیم و جوانان بر اساس روحیه‌شان تحولات را تجربه کنند و دستشان باز تر باشد و خدای نکرده در چارچوبهای بسیار خشک قرار نگیرند و عمل نکنند؟

شعری که خواندید از چه کسی بود؟

از مرحوم سهراب سپهری بود.

بسیار خوب. من بیشتر آنچه را که شما گفتید قبول دارم. اولاً این که میگویید «جوانان در کجا اجازه دارند نوآوری کنند؟» باید بگویم نوآوری اصلاً چیزی نیست که اجازه لازم داشته باشد و کسی که میخواهد نوآوری کند، نباید از کسی اجازه بگیرد. اگر میدانی وجود داشت، این نوآوری و خلاقیت به وجود خواهد آمد. من معتقدم نوآوری باید در همه زمینه‌ها انجام گیرد. معنای نوآوری این نیست که ما اصول پذیرفته شده منطقی و عقلانی خودمان را زیر سؤال ببریم. معنای نوآوری، پیشرفت و تکامل در امور است که رو به تکامل هستند. مثلاً عدالت چیز خوبی است. کسی که بخواهد نوآوری کند، شیوه خوبی را برای تأمین عدالت پیدا میکند؛ اما در خوبی عدالت شک نمیکند. محبت به پدر و مادر و محبت به فرزند، یک امر طبیعی است؛ ممکن است کسی برای آن شیوه‌ای پیدا کند که تاکنون وجود نداشته است؛ اما در اصل این اصول کسی شک نمیکند. بنابراین، وقتی شما به نوآوری اشاره میکنید و میگویید جوان میخواهد نوآوری کند، لزوماً به آن معنی نیست که نوآوری شامل نوآوریهای غیر منطقی و نامعقول هم میشود. بنابراین، نوآوری درست مورد نظر است.

بنده کاملاً موافق هستم که باید نوآوری شود؛ لیکن این که میگویید جامعه ما نمیپسندد، من این را نمیتوانم خیلی از شما قبول کنم. حالا یا شما چون جوان هستید و داخل خانواده خودتان یا جای دیگر قرار دارید، خبری دارید که من ندارم؛ یا من چون تجربه بیشتر و اطلاعات زیادتری دارم، چیزی میدانم که شما نمیدانید؛ به هر حال یکی از این دو تا است. من گمان میکنم که جامعه ما، جامعه‌ای است که نوآوری را اصلاً تربیت و استقبال میکند. یک نمونه‌اش همین است که شما در مورد حضرت امام اشاره کردید. امام بزرگوار یک مرد که نسیال هشتاد ساله بودند که در اواخر عمرشان این دو فتوایی را که شما میگویید، صادر کردند. اینها نشان دهنده آن است که جامعه ما اصلاً جامعه‌ای است که با پدیده‌های نو و معقول و منطقی، کاملاً همساز و همخوان است. خانواده‌های ما نیز همین‌طورند. البته ممکن است خانواده‌ها با بعضی از «از حد خارج شدنهای جوانان» مقابله کنند که این هم منطقی است. نباید هم از پدران و مادران انتظار داشته باشید که به جوانشان اصلاً تذکر ندهند. هر جوانی به کمک فکری پدر و مادر خود احتیاج دارد. نباید تصور کرد که کمکهای فکری پدر و مادر و بکن

نکن‌های پدران و مادران و مشفقانه، جلو نوآوری جوان را میگیرد؛ نه، این طور نیست. من گمان نمیکنم آن جایی که نوآوری معقول و منطقی و صحیحی باشد، پدر و مادر یا بخصوص جامعه مادر مقابل آن بایستند؛ نه. امروز اصلاً تشویق به نوآوری، جزو شعارهای مکرر این جامعه و این نظام است.

مانوآوری را دوست میداریم؛ منتها همان طور که شما هم در صحبتهایتان کاملاً توجه داشتید و به آن اشاره کردید و من هم تصریح کردم، نوآوری بایستی به نوآوریهای غیر منطقی و گاهی نابخردانه منتهی نشود؛ یعنی انسان با هر چه که سنت است، با هر چه که از نسل قبل است، یا قدیمی است، به صرف این که من میخواهم نوآوری کنم، مبارزه نکند. این اصلاً منطقی نیست؛ این را عقل نمیپذیرد. نوآوری، یعنی در آن میدانهایی که حرکت تکاملی وجود دارد، بایستی ما آن را پیش ببریم. بنابراین، از جوانان این انتظار هست که نوآوری و خلاقیت کنند.

البته افرادی هم هستند که چشم و گوششان خیلی بسته است؛ من این را هم منکر نمی‌شوم. تحجر و تصلب هست، لیکن همان آدمهای متحجر را هم میتوان با شیوه منطقی درست، آگاهشان کرد. ما این را در دوره مبارزات خیلی تجربه کردیم. جوانانی دور و بر ما بودند که در خانواده‌های خودشان گاهی حرفهایی را مطرح میکردند که باعث برآشفته‌گی پدران و مادران می‌شد. اتفاق افتاده بود که بعضی از این پدران و مادران به ما مراجعه میکردند. برای خود من چند بار از این قبیل مراجعات اتفاق افتاد. آدم با آن پدر و مادر که صحبت میکرد، میدید هیچ تعصبی ندارند، ولی چون محتوای حرف فرزندشان را نمیدانند - یعنی آن جوان نتوانسته بود مقصود خودش را درست بیان کند - آشفته شده‌اند. به هر حال، آدمهایی را هم که انسان خیال میکند در مسأله‌های تعصب و تحجر دارند، میتوان با منطقی درست توجیه کرد. البته پیش از آن باید به این نکته توجه نمود که نکند آنچه که آنها به خرج میدهند، تعصب و تحجر نیست؛ بلکه میخواهند اشتباهی را از من تصحیح کنند. به این نکته هم بایستی توجه کنید.

✿ حضور جناب عالی سلام عرض میکنم و از این که مسائل جوانان را مورد توجه و دقت قرار میدهید، از حضورتان سپاسگزارم. نقل است موقعی که زبان از کلام باز میایستد، موسیقی آغاز به سخن میکند؛ با این تفاوت که این زبان نه تنها منبعت از فرهنگی است که از آن برخاسته، بلکه میتواند گستره بسیار وسیعتری را که شامل کل دنیا میشود، در برگیرد و به عنوان یک زبان بین‌المللی در آید. همان طور که کلام میتواند جنبه‌های مثبت و پویا و ارزشمندی داشته باشد، به همان اندازه هم میتواند سخیف و نادرست و کم ارزش باشد. با توجه به همین جنبه‌های مختلف موسیقی بود که حضرت امام رحمه الله علیه با توجهی که نسبت به موسیقی و اهمیت آن در جامعه امروز داشتند، نظرات خودشان را در این مورد فرمودند و با پاره‌ای ملاحظات خاص که مورد نظر جامعه ما و اسلام هست، شکل مجاز و غیرغناهی آن را جایز دانستند. بعد از آن هم هر چند که با

سیرِ بطئی موسیقی مواجه بودیم، اما به هر حال شاهد روند روبه رشد موسیقی در کشورمان بوده ایم. مسأله‌ای که وجود دارد و باعث شده که این هنر نتواند آن جایگاه واقعی خودش را متناسب با قابلیت‌های خودش در جامعه ما پیدا کند، این است که به‌طور کلی امور هنری و فرهنگی کشور ما، واجد مسؤولان و متولیان متعددی است که به‌طور موازی در این جنبه‌ها تصمیم‌گیری و اعمال نظر میکنند. اگر بخواهیم شفافتر بگوییم، باید عرض کنیم که در این زمینه‌ها اختلاف سلیقه‌های زیادی وجود دارد که باعث شده جوانان و به‌ویژه جامعه موسیقی ما در این خصوص بلا تکلیف بمانند. سؤال بنده از حضرت عالی این است که جدای از آن جنبه‌های فقهی که قبلاً به آن پرداخته و از حضورتان سؤال شده، نظرتان به‌طور خاص در مورد قابلیت‌های اجتماعی موسیقی به عنوان یک هنر چیست و این که در جامعه امروزی ما، با مقتضیات امروزی ما، با مقتضیات جوان امروز ما، با نوگراییهایی که جوان ما طالب آن است، فکر میکنید موسیقی چه شرایطی باید داشته باشد؟ همچنین نظر خود را در خصوص جنبه‌های ویژه در موسیقی غیر سنتی، به‌عنوان این که زبانی بین‌المللی - و نه غربی - است، بفرمایید. آیا به این موضوع قائل هستید که بهترین راه مبارزه با تهاجم فرهنگی - که یکی از مهمترین روش‌هایش نفوذ از راه هنر و به‌ویژه از راه موسیقی است - ارائه الگوهای پاک و سره‌وناب و متناسب با شرایط ملی و مذهبی کشورمان است؟

این که ما بگوییم موسیقی بهترین راه مقابله با تهاجم فرهنگی است، نه؛ من به این معتقد نیستم که موسیقی یک چنین کشتی داشته باشد.

بهتر است بگوییم یکی از راه‌های مبارزه با تهاجم فرهنگی است.

بله؛ یکی از راه‌هاست. البته با شرایطی میتواند باشد؛ اما بهترین راهش را این نمیدانم. ببینید؛ در مورد موسیقی دو حرف وجود دارد: یکی این که ببینیم اساساً مشخصه‌های موسیقی حلال و حرام چیست و دیگر این که ببینیم در مصداق، مرزهایی را مشخص کنیم تا به قول شما، جوانان بدانند که این یکی حرام و این یکی حلال است. البته این دومی کار آسانی نیست. کار دشواری است که انسان از این اجراهای موسیقی‌های گوناگون - موسیقی خارجی، موسیقی ایرانی هم با انواع و اقسامش؛ با کلام، بی‌کلام - بخواهد یکی یکی اینها را مشخص کند؛ اما مشخصه‌های کلیای دارد که آنرا میشود گفت. البته من هم در جاهایی به بعضی از اشخاصی که دست‌اندر کار بودند، آنچه را که میتوانستیم و میدانستیم، گفته‌ام؛ حالا هم مختصری برای شما عرض میکنم.

ببینید؛ موسیقیای که انسان را به بیکارگی و ابتذال و بی‌حالی و واکوردگی از واقعیت‌های زندگی و امثال اینها بکشاند، موسیقی حلال نیست؛ موسیقی حرام است. موسیقی چنانچه انسان را از معنویت، از خدا و از ذکر غافل کند، حرام است. موسیقیای که انسان را به گناه و شهوترانی تشویق کند، حرام است؛ از نظر اسلام این است. موسیقی اگر این خصوصیات مضر و موجب حرمت را نداشته باشد، البته آن وقت حرام نیست. اینهایی را که من

گفتم، بعضی‌ها در موسیقی بی‌کلام و در سازهاست؛ بعضی هم حتی در کلمات است. یعنی ممکن است فرضاً یک موسیقی ساده بی‌ضرری را اجرا کنند، لیکن شعری که در این موسیقی خوانده می‌شود، شعر گمراه‌کننده‌ای باشد؛ شعر تشویق‌کننده به بیبندوباری، به ولنگاری، به شهوترانی، به غفلت و این‌طور چیزها باشد؛ آن وقت حرام می‌شود. بنابراین، آن چیزی که شاخص حرمت و حلیت در موسیقی است و نظر شریف امام هم در اواخر حیات مبارکش - که آن نظریه را در باب موسیقی دادند - به همین مطلب بود، این است. موسیقی لهوی داریم. ممکن است موسیقی - به اصطلاح فقه‌پاش - موسیقی لهوی باشد. «لهو» یعنی غفلت، یعنی دور شدن از ذکر خدا، دور شدن از معنویت، دور شدن از واقعیت‌های زندگی، دور شدن از کار و تلاش و فروغلتیدن در ابتذال و بیبندوباری. این موسیقی می‌شود حرام. اگر این با کیفیت اجرا حاصل شود، اگر با کلام حاصل شود؛ فرقی نمی‌کند.

شما می‌گویید زبان بین‌المللی. آن موسیقی‌ای که به قول خود شما مرزها را در نور دیده و در جاهایی پخش شده، آیا لزوماً موسیقی خوبی است؟ صرف این که یک موسیقی از مرز فلان کشور خارج شد و توانست به مثلاً کشورهای مختلف برود و یک عده طرفدار پیدا کند، مگر دلیل خوب بودن موسیقی است؟ نه؛ به هیچ وجه. ممکن است موسیقی‌ای باشد که به شهوترانی و تحرکات و نشاط‌های شهوی جوانی تحریک می‌کند؛ طبیعی است که یک مشت جوانی که غفلت زده هستند، از این موسیقی خوششان می‌آید. هر جایی که در دنیا دستشان به این نوار بیفتد، از آن نوار استفاده می‌کنند. این دلیل خوب بودن موسیقی نیست.

من نمیتوانم به طور مطلق بگویم که موسیقی اصیل ایرانی، موسیقی حلال است؛ نه، این طور نیست. بعضی خیال می‌کنند که مرز موسیقی حلال و حرام، موسیقی سنتی ایرانی و موسیقی غیرسنتی است؛ نه، این طوری نیست. آن موسیقی‌ای که منادیان دین و شرع همیشه در دوره‌های گذشته با آن مقابله می‌کردند و می‌گفتند حرام است، همان موسیقی سنتی ایرانی خودمان است که به شکل حرامی در دربارهای سلاطین، در نزد افراد بیبندوبار، در نزد افرادی که به شهوات تمایل داشتند و خوض در شهوات می‌کردند، اجرا می‌شده است. این همان موسیقی حرام است. بنابراین، مرز موسیقی حرام و حلال، عبارت از ایرانی بودن، سنتی بودن، قدیمی بودن، کلاسیک بودن، غربی بودن یا شرقی بودن نیست؛ مرز آن چیزی است که من عرض کردم. این ملاک را می‌شود به دست شما بدهیم، اما این که آیا این نوار جزو کدام‌هاست، این را من نمیتوانم مشخص کنم.

البته الان دستگاه‌هایی هستند که ممیزی می‌کنند؛ اما من خیلی هم اطمینان ندارم که این ممیزی‌ها صددرصد درست باشد. گاهی می‌آیند به ما می‌گویند که یک نوار بسیار بد یا مبتذلی را به صورت مجاز پخش می‌کنند؛ گاهی هم ممکن است عکس این اتفاق بیفتد. من الان نمیدانم واقعاً این ممیزی‌ها چقدر از روی واقع‌بینی و ضابطه‌مندی انجام می‌گیرد؛ اما آن چیزی که من میتوانم به شما به عنوان یک جوان خوب و به عنوان کسی که مثل فرزندان خودم هستید به عنوان نصیحت و نظر خودم بگویم، این است که عرض کردم.

به نظرم میرسد که موسیقی میتواند گمراه‌کننده باشد، میتواند انسان را به شهوات دچار کند، میتواند انسان را غرق در ابتذال و فساد و پستی کند؛ میتواند هم این نباشد و میتواند عکس این باشد. مرز حلال و حرام این جاست. من امیدوارم که شما جوانان با این زاد تقوا بتوانید وارد میدان شوید و تولیدهایی داشته باشید که



به معنای حقیقی کلمه هم خصوصیات موسیقی خوب و بلیغ را داشته باشد و به معنای حقیقی تأثیر گذار مثبت باشد و حقیقتاً جوانان و روحها را به صفا و به معنویت و به حقیقت رهنمون کند.

🏆 لاحول و لا قوه الا بالله العلی العظیم. رهبر بزرگوار! سلام عرض میکنم؛ خصوصاً سلام ورزشکاران، و به ویژه سلام جامعه کشتی را خدمتان عرض میکنم:

بازار چه گاه گاهی بر سر نهد کلاهی

مرغان قاف دانند آیین پادشاهی

تیغی که آسمانش از فیض خود دهد آب

تنها جهان بگیر دبیمت سپاهی

خداوند تبارک و تعالی را سپاس میگویم که در شرایطی دوران جوانی را طی میکنم که بیست سال از انقلاب شکوهمند اسلامی ایران میگذرد و در آستانه سومین دهه انقلاب اسلامی قرار داریم. سخنم را با کلام دلنشین امام را حل آغاز میکنم که فرمودند: «من ورزشکار نیستم؛ اما ورزشکاران را دوست دارم». این جمله حکیمانه امام دارای هزاران پیام است. حضرت امام ورزش را در اولویت ویژه قرار داده بودند. با توجه به بیانات جناب عالی در امر ورزش - خصوصاً ورزش قهرمانی - و این که ایران باید در ورزش جزو سه تیم برتر کشورهای دنیا باشد تا جوانان برومند ایران اسلامی بتوانند انقلاب اسلامی را در میادین گسترده ورزش صادر کنند و اقتدار نظام جمهوری اسلامی ایران را به دنیا نشان دهند، عرض میکنم همان گونه که جناب عالی مستحضر هستید، «ورزش» طیف بسیار گسترده‌ای در دنیا، خصوصاً در مسائل اقتصادی، اجتماعی و حتی سیاسی دارد. باز همان گونه که مطلع هستید، «ورزش همگانی» با «ورزش قهرمانی» دو مقوله جدا از هم است. به طور مثال، در بازیهای المپیک - که در بیست و پنج رشته برگزار میشود - ورزشکاران حرفه‌ای که با علم، تکنیک و تمرینات اساسی و امید به آینده در خشان تمرین کرده‌اند، گوی سبقت را از دیگران میروند. متأسفانه رهنمودهای شما در خصوص ورزش و ورزش قهرمانی، در سیستم دولتی مادرک نشده است. نمونه‌ی بارز آن، این که نمایندگان محترم مجلس با نظرهای غیر کارشناسی در امر ورزش و با تصویب بودجه سال هفتاد و هشت، بدنه ورزش را ضعیف کردند. با وجود مشکلات فراوان در ورزش ایران، از جمله مشکلات خدمت سربازی قهرمانان، مسکن، شغل مناسب - که این فقط گوشه‌ای از مشکلات ورزش است - آیا به عقیده شما برای جوانی که میخواهد قهرمان شود، با ترس از آینده نامعلوم و با وجود جاده سنگلاخ قهرمانی، این امر کمی غیرممکن به نظر نمیرسد؟ خواهشمندم حضرت تعالی تحلیل و ارزیابی خودتان را از مسائل ورزشی جاری

کشور بیان فرمایید و در کل آیا از این وضعیت ورزش راضی هستید یا نه؟

ان شاء الله که موفق باشید. آقای «جدیدی» ماشاء الله با یال و کوپال پهلوانی و قهرمانی، اهل شعر هم هستند؛ خیلی خوب است. این که گفتید با این جاده سنگلاخ، قهرمانی ممکن نیست، شما که نشان دادید ممکن است؛ چطور میگویید ممکن نیست؟! شما و امثال شما و «خادم» ها و خیلی از این بچه‌های کشتیگیر خوب، با همین جاده سنگلاخ و با این مشکلات الحمد لله توانستید به قهرمانی برسید. در رشته‌های دیگر ورزشی، ما بچه‌های خیلی خوبی داشتیم که بسیار خوب درخشیدند و کارهای خوبی را انجام دادند؛ همین جاده‌ی سنگلاخ هم بوده است. پس معلوم میشود که با تلاش و کوشش و اراده و عزمی که بخصوص در ورزشکاران برجسته محسوس است و دیده میشود، میتوان از جاده‌های سنگلاخ هم گذشت و با مشکلات میتوان دست و پنجه نرم کرد.

عقیده‌ام در باب ورزش، همین است که بارها گفته‌ام. من ورزش را برای عموم مردم لازم میدانم. من ورزش را برای جوانان لازم میدانم؛ برای غیر جوانان - میانسالان و پیرمردان و پیرزنان - هم واجب میدانم. بنابراین، اگر ورزش برای جوانان لازم است، برای امثال ما واجب است؛ چون برای افراد میانسال، مسأله مرگ و زندگی است. یعنی اگر ورزش کنند، زندگی سالمی خواهند داشت و خواهند گذراند و اگر ورزش نکنند، دچار بیماری و افسردگی خواهند شد. البته ورزش برای جوانان هم لازم است؛ چون آنها هم اگر به ورزش روی آورند، سلامت و نشاط و شادابی و زیبایی خواهند داشت. بنابراین، من برای عموم مردم - از زن و مرد - ورزش متناسب با خودشان را لازم میدانم.

ورزش، لزوماً به معنای ورزشهای قهرمانی و شرکت در مسابقات نیست. بعضی خیال میکنند که ورزشکار بودن، یعنی این که حتماً در مسابقات شرکت کنند. اگر میگوییم زنان ورزش کنند، یعنی حتماً باید در مسابقات شرکت کنند؟ نه. ورزش کنند، مثل این که غذا میخورند؛ مثل این که کارهای روزانه‌شان را انجام میدهند؛ مثل این که درس میخوانند. ورزش باید یکی از برنامه‌های حتمی زندگیشان باشد.

از طرف دیگر، من اعتقاد دارم که ورزش قهرمانی هم لازم است. اگر ورزش قهرمانی نباشد، این ورزش همگانی اصلاً تحقق پیدا نخواهد کرد. همیشه بایستی یک قلّه داشته باشیم، تا در دامنه‌ها افراد زیادی حرکت کنند؛ لذا ورزش قهرمانی به این دلیل واجب و لازم است. البته ورزش قهرمانی و شرکت در میدانهای بین‌المللی، منافع دیگری هم دارد و آن، سربلندی و اشتها ملت است. نشان دادن این است که ملت ما با عزم و اراده است؛ چنین جوانانی دارد، چنین کارهایی میکنند، چنین برنامه‌ریزی‌ای میکنند. این در واقع بروز ملی در یک میدان جهانی است. ورزشهای قهرمانی و شرکت در میدانهای بین‌المللی، این فواید را هم دارد. به این دلیل، من با همه اینها موافقم.

البته از وضع بودجه امسال ورزش من اطلاعی ندارم. بودجه به دولت و مجلس ارتباط پیدا میکند و من الان دقیقاً ارقام آن را نمیدانم. البته من گاهی مشروح برنامه تلویزیونی از مجلس را در خصوص بودجه میدیدم و کتابچه بودجه را هم پیش ما می‌آورند؛ لیکن من به‌طور مشخص نمیدانم وضع بودجه ورزش چگونه است که شما را به نگرانی انداخته است. مسؤولان ورزش هم علاقه‌مندند که این کار را انجام دهند، لیکن من از وضع کنونی ورزش



در کشورمان رضایت کامل ندارم. البته حرکتی هست؛ اما نه «ورزش همگانی» خیلی همگانی است و نه «ورزش در میدانهای بین‌المللی» آن چنان که باید موفق است.

چندی پیش، مسؤولان ورزشی کشور و عده‌ای از ورزشکاران این جا بودند. به آنها گفتم من اعتقاد این است که ایران نباید در میدانهای بین‌المللی ورزشی، جزو آن رده‌های آخر باشد؛ باید یکی از سه کشور اول در مجموعه ورزشهای جهانی باشد. نمیگویم حتماً اول یا دوم باشد؛ نه، طبعاً در صدر باید قرار گیرد. علتش این است که ما سابقه زیاد ورزشی داریم؛ ما جوانان سالمی داریم؛ ما آب و هوای مناسب رشد بدنی داریم؛ انسانهای با استعدادی داریم و باید در دنیا پیشرفت داشته باشیم.

البته ورزشهای بومی ما - ورزشهایی که مربوط به سابقه و فرهنگ گذشته ماست - متأسفانه مهجور است و دست خود ما نیست. خیلی از ورزشها در کشور ما مهجور است و من در آن دیدار از آنها اسم آوردم. چوگان که جزو ورزشهای قدیمی ماست؛ بعضی از این ورزشهای زورخانه‌ای هم، ورزشهای خیلی خوبی است. اینها میتواند در دنیا مطرح شود. اصلاً ما میتوانیم ورزشهایی را در دنیا ابداع کنیم. یک روز فوتبال در دنیا نبود؛ اما آن را به وجود آوردند. یک روز بسکتبال در دنیا نبود؛ اما آن را به وجود آوردند. بنابراین چرا ورزشکاران ایرانی و صاحب‌نظران ایرانی در ورزش، نوآوری نکنند؟ الان صحبت نوآوری بود؛ یکی از میدانهای نوآوری، ورزش است. نوآوری کنند، کارهای جدید بکنند؛ هم در مسائل ورزشی، هم در خود ورزش.

در ورزش همگانی هم باید گامهای اساسی برداریم. چون این صحبتها را جوانان و عموم مردم خواهند شنید، من واقعاً همه را به ورزش سفارش میکنم. بنده گاهی صبحها به ارتفاعات شمال تهران میروم و از این که بعضی وقتها میبینم آن جا خلوت است، واقعاً غصه‌ام میشود. گاهی اوقات هم اتفاق میافتد که جمعه‌ها وقت شلوغی میروم و میبینم که جمعیت زیاد است، خوشحال میشوم. معتقدم که خدای متعال یک وسیله مفت و مجانی برای ورزش تهرانیها در این ارتفاعات البرز قرار داده است؛ ولی اکثراً استفاده نمیکنند. این ارتفاعات البرز را نه برای پول داده‌ایم و نه کاری کرده‌ایم؛ پس برویم از این موهبت خدادادی استفاده کنیم. این ورزش است، این حرکت است؛ تحرک در سطح باز و هوای آزاد. تقریباً همه شهرهای کشور این امکانات مجانی را دارند. امکانات، لزوماً تشک کشتی یا میدان و زمین چمن فوتبال و امثال اینها نیست - البته آن هم جزو امکانات است و باید حتماً داشت و اگر نداریم به فکرش باشیم - اما آنچه که ورزش عمومی و همگانی احتیاج دارد، همت ما و وجود فضایی است که بشود به این شکل در آن ورزش کرد و این خوشبختانه کم و بیش در همه جا هست.

من همه را به ورزش توصیه میکنم. پهلوانان و قهرمانان و متخصصان و فنانون ورزش را به نوآوری، به جدیت و کوشش در کسب مهارتهای بیشتر و قدرت بدنی بیشتر، برای این که در میدانهای بین‌المللی پیش بروند، توصیه میکنم. کسانی را هم که مسؤولان این مجموعه‌های ورزشی هستند، توصیه میکنم به این که هر چه میتوانند، برای ورزشکاران امکان فراهم کنند که این کارها انجام گیرد.

🕌 باسلام خدمت حضرت عالی، و تشکر از این که وقتتان را در اختیار ما نمایندگان

نسل جوان قرار دادید. جناب آقای خامنه‌ای! با توجه به این که جامعه ما یک جامعه جوان است و این طور که به نظر میرسد، خوشبختانه تفریح اول جوانان مادر حال حاضر ورزش کردن یا تعقیب کردن امر ورزش به طور جدی است، و چون جوانان ما به هر حال دوست دارند با ابعاد شخصیتی رهبرشان بیشتر آشنا شوند، سؤال من این است که آیا شما در برنامه‌های روزانه‌ی خودتان فرصت میکنید که به تماشای برنامه‌های ورزشی تلویزیون بپردازید؟ سؤال دیگر - با توجه به این که آقای استیلی هم در این جا حضور دارند - این است که وقتی آقای استیلی آن گل قشنگ را وارد دروازه تیم امریکا کرد، شما چه احساسی داشتید، و چه شد که بعد از آن بازی، آن پیام را انشاء کردید؟

ایشان که بعداً پیش من آمد، گفتم به پاداش آن گل، پیشانی شما را میبوسم و بوسیدم. متأسفانه من خیلی فرصت نمیکنم برنامه‌های ورزشی تلویزیون را تماشا کنم؛ خیلی به ندرت اتفاق میافتد. از طرفی بیشتر ورزشهایی هم که پخش میشود، فوتبال است. من در فوتبال هیچ سررشته‌ای ندارم و در جوانی هم فوتبال بازی نمیکردم؛ به والیبال میپرداختم. در عین حال، آن شبی که بازی ایران و امریکا بود، من آن بازی را نگاه کردم. البته حقیقتش این است که آن شب هم نمیخواستم نگاه کنم؛ چون دیر وقت بود و وقت خواب من بود؛ لیکن همین طور که نشست بودم، تلویزیون را روشن کردم و ناگهان با گل ایشان مواجه شدیم و دیگر خواب از سرم رفت و نشستیم تا آخر بازی را تماشا کردم.

اما علت این که من آن پیام را دادم، این آقایان - فوتبالیستها - وقتی که پیش من آمدند، مفضل با آنها صحبت کردم که البته گزارش آن دیدار پخش نشد و مردم از محتوای آن ملاقاتی که با این جوانان داشتم، مطلع نشدند؛ اما حالا من چند جمله‌اش را به شما میگویم. قبل از آن دیدار - شاید چند هفته، و یا یک ماه و یا بیشتر - رسانه‌های وابسته به امپراتوری رسانه‌های خبری روی این بازی تبلیغ میکردند که این بازی، بازی سیاسی است! با این که همه میگویند فوتبال و ورزش، سیاسی نیست؛ اما در آن موقع همه تبلیغ میکردند که این یک بازی سیاسی است! از این کار، دو هدف مورد نظرشان بود: یکی مسأله تعامل ایرانی، امریکایی در این بازی بود - من میدانم شما چقدر مطلع بودید؛ ولی ما که در جریان خبرهای خارجی و گفتارهای رادیوهای گوناگون دنیا قرار میگیریم، میدیدیم از این مسأله پُر است - دوم این که پیش‌بینیهای عمده، بخصوص از طرف خود امریکاییها - ولو صریحاً هم اظهار نمیکردند - مبین این بود که ایران گل خواهد خورد؛ نه این که گل خواهد زد و در یک موقعیت ویژه، رئیس جمهور امریکا هم می‌آمد و از موضع اقتدار و بزرگ‌منشی و بزرگواری، یک پیام هم میداد که «بله؛ حالا گل را به شما زدیم، اما بالاخره بیاید دست دوستی هم به هم بدهیم!» بنا بود آن شب پیام رئیس جمهور امریکا از تلویزیون سراسریشان پخش شود. این گل و بعد دنباله بازی‌ای که بچه‌های عزیزمان ادامه دادند، قضایا را صد و هشتاد درجه تغییر جهت داد و حقیقتاً مظهری شد از وضعیت ملت ایران در مقابل امریکا. این که من در آن پیام گفتم «مظهر» است، نمیخواستم بگویم که این آقا به خاطر جنبه سیاسی گل زده؛ نه. ایشان بازی

فوتبال میکنند، ماهر است، با تکنیک آشناست، از حریش قویتر است و گل رازده است. هر کسی هم جای ایشان بود، این گل را میزد؛ هر کسی هم جای او بود، آن گل را میخورد. بنابراین، بحث این نبود که این گل به خاطر مسأله سیاسی زده شده؛ اما این گل هویت سیاسی را که در دنیا به این بازی داده بودند، به کلی به عکس خواست آنها عوض کرد و من از این موقعیت حداکثر استفاده را کردم. البته آنها خیلی عصبانی شدند و بعد هم همان عناصر امپراتوری خبری دنیا گفتند که فلانی فوتبال را سیاسی کرد! نگفتند که ما چند هفته است که خودمان این بازی را سیاسی میکنیم!

ضمن عرض سلام و تبریک و تهنیت خدمت رهبر بزرگوار و عزیزمان و تشکر از این که این فرصت را به ما دادید تا در خدمتتان باشیم. قشر جوان ما برای این که خلاقیت‌های خودش را در عرصه‌های مختلف به منصفه ظهور برساند و در مسائل مختلف اجتماع بتواند تحلیل صحیح و درک درستی داشته باشد، نیاز به یک محیط سالم و دور از تشنج دارد؛ اما در حال حاضر و در شرایط کنونی، بر خوردهای بعضاً ناخوشایند جناحها، این فضا را تا حدودی نامناسب ساخته که ریشه این برخوردها هم در بعضی از موارد برای ما واقعاً روشن نیست و ظاهراً به دهه قبل برمیگردد. خود این گروهها هم در متن انقلاب بودند و به خوبی میدانند که از مهمترین عوامل در پیروزی این انقلاب و تداوم آن، «وحدت» امت بوده و هست. اما این درگیریها علاوه بر آن که به این وحدت صدمه وارد میکند، ما جوانان را هم دچار یک سردرگمی و یک نوع خستگی کرده است. سؤال من این بود که نسل جوان و بخصوص دانشجویان، برای این که در شرایط کنونی - که در شرف ورود به دهه سوم انقلاب هستیم - بتوانند تحلیل صحیح و شناخت درستی از مسائل داشته باشند و در فضای این درگیریها و جنجالها و هیاهوها، از چالشهای اصلی انقلاب، از مسائل مهم کشور و از دشمنان واقعی خودشان غافل نشوند، تکلیفشان چیست و چه کار باید بکنند؟ دیگر این که توصیه حضرت عالی به جناحهای مختلف در این زمینه چیست؟

توصیه‌ی من به جوانان این است که گوششان اصلاً بدهکار این دعوای - به قول شما - جناحی نباشد. توصیه من به جناحها هم همانی است که بارها گفته‌ام: دست بردارند. اما من نکته‌ای را به شما بگویم. ببینید؛ امروز اختلاف سلیقه‌های سیاسی هست، بگومگوهایی هم هست؛ اما در دنیا سعی میشود که این بگومگوها به عنوان یک مبارزه و جنگ تمام عیار و نامود شود. حقیقت قضیه این نیست. امروز شما به صحنه سیاسی بعضی از کشورها نگاه کنید؛ مثلاً همین دعوایی که الان بین حزب دمکرات و جمهوریخواه امریکا جریان دارد و کار را به آن جاها کشانده که همه تان میدانید و در روزنامه‌ها و رادیوها آن را خوانده و شنیده‌اید. ببینید؛ شما این را مقایسه

کنید با اختلافی که فرضاً بین هیأت اجرایی و هیأت نظارت بر سر تفسیر یک ماده قانون وجود دارد. آیا اینها اصلاً با هم قابل مقایسه است؟ اختلاف و جنگ و مبارزه آن است. اینها که اختلافی نیست؛ اینها که جنگ و دعوایی نیست.

البته بعضی از روزنامه‌ها انصافاً بد عمل میکنند. نوع تیتزر دن، نوع مقاله نوشتن و نوع خبر دادن، حاکی از این است که یک دعوای عظیم دست به یقه‌ای است؛ اما حقیقت قضیه این گونه نیست. البته خارجیه‌ها میخواهند این گونه وانمود کنند. خارجیه‌ها میخواهند بگویند که الان یک جنگ عمیق و دعوای خونین حاکی وجود دارد؛ اما من به شما عرض کنم که چنین چیزی نیست؛ این دروغ است. پایه‌های اصلی نظام، مسؤولان اصلی نظام، مسؤولان سیاسی و اقتصادی نظام و مسؤولان دولتی و غیردولتی ممکن است اختلاف سلیقه‌هایی هم با یکدیگر داشته باشند؛ اما با هم زندگی میکنند. همان چیزی که ما به آن «وحدت» میگوییم، همان را دارند.

البته کسانی هم هستند که با اینها همفکر و همعقیده نیستند؛ آنها جزو این مجموعه محسوب نمیشوند. آحاد ملت هم که به کلی از این جناحها خارجند. آحاد ملت راه خودشان را میروند و کار و تلاش خودشان را میکنند. هر کسی با مشکل خودش درگیر است و دست و پنجه نرم میکند و آرزوها و آرمانها و شوقها و خواسته‌های خودش را دارد. این طور نباشد که تصور شود حالا جنگ عظیم و دعوای آن چنانیای - آن طور که بیگانه‌ها تصویر میکنند و بعضی از آدمهای غافل کشور هم در روزنامه‌هایشان ارائه میدهند - وجود دارد. خیر؛ وجود ندارد. البته اختلاف سلیقه هم هست.

وحدت کلمه، رمز پیروزی هر ملتی است. رمز پیروزی انقلاب ما هم واقعاً وحدت کلمه بود. رمز پیروزی در جنگ هم وحدت کلمه بود. رمز پیروزی در دوره‌های بعد از جنگ تا امروز هم که دوره سازندگی است، باز وحدت کلمه است. ما اگر وحدت کلمه نداشته باشیم، اگر نقطه توافق عظیم ملی نداشته باشیم، همه دستاوردهای این ملت از دست خواهد رفت. خوشبختانه این را داریم و مردم گرد آن متحدند. شما ببینید در راهپیماییها، در اجتماعات عظیم مردمی، آن جایی که شعارهای مشترک و آرزوهای عمومی مردم مطرح میشود، مردم چطور از همه قشرها شرکت میکنند و هیچ اختلافی هم با همدیگر ندارند.

🔗 از آن جا که نسل جوان، به‌ویژه دانشجویان، در مسائل مختلف حقیقت‌جو و کنج‌گاو است، همیشه به دنبال تحلیل‌های شفاف و صحیحی از مسائل است. مسلماً استمرار چنین جلساتی، که تبادلی بین پرسشها و مسائل جوانان و پاسخهای جناب عالی میشود، خیلی میتواند کمک کند که دانشجویان به تحلیل‌های درست برسند و دنبال سیاستکار بهانه‌رود و به دامن جناحهای مختلف نیفتند و در حقیقت یک اندیشه سیاسی و تدبیر سیاسی درست داشته باشند. مسأله‌ای که ما در سالهای گذشته در دانشگاه داشتیم این بود که در بحثهای مختلف با دانشجویان به این نکته میرسیدیم که به دلیل نوپایی نظام و تجربه جدید حکومت اسلامی، به نظر میرسد که در آغاز، سیاستها و روشها و یا انتخاب و



انتصاب افرادی که در قسمتهای مختلف هستند، بعضاً درست نبوده است و این یک بازنگری در این مسائل را میطلبد. ما با بعضی از دوستان که در این خصوص بحث میکریم، به این نتیجه میرسیم که موضوع «مصلحت» و یا «شان نظام»، عدم پیرایش در این مسائل را ایجاب میکند. همیشه این بحث بین ما دانشجویان هست که در حقیقت مرز مصلحت چیست؟ فکر میکنم مصلحت اندیشی و مصلحت کاری، بحث ریشه داری در کل تاریخ و جریانهای مختلف است و همیشه گروههای مختلف و دشمنان نظام و انقلاب، از این نکات استفاده میکنند، برای این که با تکیه بر اینها، در نسل جوان شبهه ایجاد کنند. در این جا دو تحلیل وجود دارد: یکی این که به خاطر همین بحث مصلحت، در مورد این مسائل اصلاً بحث نشود؛ دیگر این که مردم به عنوان محرمان انقلاب، در مورد این مسائل و جزئیاتی که دارد توجیه شوند و در این مورد به آنها توضیح داده شود. شما به عنوان رهبر معظم انقلاب، نظر تان در مورد برخورد با این مسائل چیست؟

این مسائل یکسان نیستند و نمیشود یک حکم کلی درباره آنها داد. البته «مصلحت» که شما میگویید، طبیعی است که مصلحت اندیشی و رعایت مصالح نظام، واقعاً یک اصل است؛ در این که شکی نیست. یک وقت مصلحت یک کشور و مصلحت یک ملت، یک اقدام و حرکتی را اقتضاء نمیکند. طبعاً مصلحت چیز مهمی است و نباید آن را ندیده گرفت؛ اما این که به بهانه مصلحت، ما دائماً کار بد بکنیم و آن را استمرار دهیم، این البته خیلی غلط است. من یک نکته را اول بگویم و آن این است که به نظر من بایستی به مسؤولان شناخته شده نظام و کسانی که بارهای سنگینی بر دوش دارند، اعتماد کرد. ببینید؛ شما وقتی سوار اتوبوسی میشوید، طبیعی است که این اتوبوس یکوقت تند میرود، یکوقت کند میرود، یکوقت ویراژ میدهد، یک وقت سبقت میگیرد، یک وقت نمیگیرد؛ اگر بنا باشد در هر یک از این قضا یا به راننده بگویم آقا این دفعه چرا شما پا روی ترمز گذاشتی، چرا رفتی دنده فلان، چرا رفتی این طرف، این که اصلاً نمیشود؛ باید اعتماد کرد. وقتی نشستیم این آدم را قبول کردیم و گفتیم که در این جا این مسؤولیت را انجام دهد، طبعاً باید اعتماد کرد.

اما این که درباره برخی از مسائل که به نظر ما عیب است، ما دانشجویان، ما جوانان، ما مجموعه خاص، آیا بحث بکنیم یا نکنیم؛ نه، من نمیگویم نباید بحث بکنیم. البته من اعتقاد این است بحث کنید، منتها سعی کنید بحثتان واقعی باشد؛ یعنی ذهنی نباشد. بحثهای ذهنی که با واقعیتها و با اخبار و حقایق سر و کار ندارد و فقط براساس تحلیل است، خیلی گمراه کننده است.

بنده در این جا یکی از اقبالی که دارم این است که افراد زیادی به عنوان صاحب نظر، ناصح، علاقه مند به بنده، یا احیاناً منتقد، نامه های تحلیلی - غیر از نامه های معمولی که می آید - درباره بعضی مسائل مهم مینویسند؛ من هم بعضی از آنها را خودم میخوانم، بعضی را هم خلاصه میکنند و به نظر من میرسانند. میبینم خیلی از این تحلیلهایی که انجام میگیرد، ناشی از بیاطلاعی است؛ یعنی از چیزی خبر ندارند. اگر همین نکته گفته شود که



آقای این حرفی که شما میگویید فلان کس به فلان کس زده، من میدانم که این دنباله را داشته، یا این مقدمه را داشته، یا اصلاً این حرف گفته نشده، یا در فلان زمان گفته شده، همه این تحلیل طولانی نقش بر آب خواهد شد! من اعتقادم این است که جوانان - بخصوص در محیط دانشگاه - بحث و گفتگو کنند؛ اما سعی کنند واقعیتها و اخبار درست بر تحلیل آنها سایه بگسترانند - یا به تعبیر بهتر، پرتو بیفکند - تا تحلیلها واقعی باشد. اگر این کار را بکنید، به نظر من خوب است.

نکته دوم این است که نگذارید بحثها به جدال کشیده شود؛ جدال بد است. در تعبیرات اسلامی، به همین جدال بد «مراء» میگویند. «مراء» یعنی مرتب معلومات خود را به رخ کشیدن، و دائماً انسان در مقام مباحثه بخواهد حرف خودش را حتماً حاکم کند. در شرع، این خیلی مذموم است؛ عقلاً هم چیز ممدوحی نیست. اگر همین دو نکته را رعایت کنید، به نظر من هر چه بنشینید فکر کنید، بحث کنید، جلسات بزرگ تشکیل دهید و با همدیگر مباحثه کنید، خوب است. این روشنگر و صاف کننده ذهنهاست.

جوانانی که در دوران انقلاب بوده‌اند، حضور سلطه استعمار را به خوبی لمس کرده‌اند؛ به خاطر این که خیلی چیزها را دیده و درک نموده‌اند. ولی جوانان امروز مفهوم و تصویر روشنی از سلطه و استعمار در ذهنشان نیست و این طبیعی است؛ به دلیل این که در دوران انقلاب نبوده‌اند، مستشاران خارجی را ندیده‌اند و کلاً حضور چکمه‌های استعمار را در میهن اسلامی لمس نکرده‌اند. با توجه به این که هر موقع حرف نفی غرب به میان می‌آید، به دلیل همین تصویر روشنی که جوانان در ذهن خودشان ندارند، سربعاً نفی فناوری به ذهنشان میرسد؛ با توجه به این که عده‌ای تبعیت از غرب را در بست قبول کرده‌اند و عده‌ای پذیرش غرب را نفی ارزشها و اصول اسلامی و ملی دانسته‌اند و با توجه به این که نفی غرب و تبعیت غرب، حتماً در انقلاب و نظام حاکم دلایل مشخصی داشته است، می‌خواستم از حضور تان خواهش کنم که تعریف جامع و مانعی از غرب داشته باشید، که در کنار این که خوبها را از غرب اخذ میکنیم، با حفظ اصول و ارزشهای اسلامی و ملیمان، بدیها را کنار بگذاریم. به نظر شما کلاً نقطه تعادل در این میان چیست؟

این سؤال خیلی مهمی است. من این جا چند نکته را در همین زمینه عرض میکنم. اول این که نفی غرب، به هیچ وجه به معنی نفی فناوری و علم و پیشرفت و تجربه‌های غرب نیست و هیچ عاقلی چنین کاری را نمیکند. نفی غرب، به معنای نفی سلطه غرب است که هم سلطه سیاسی مورد نظر است، هم سلطه اقتصادی و هم سلطه فرهنگی. من در این فرصت اندک، در زمینه سلطه فرهنگی غرب چند جمله میگویم، شاید ان شاء الله برای شما مفید باشد.

ببینید؛ فرهنگ غرب، مجموعه‌ای از زیباییها و زشتیهاست. هیچ کس نمیتواند بگوید فرهنگ غرب یکسره زشت

است؛ نه، مثل هر فرهنگ دیگری، حتماً زیباییهایی هم دارد. هیچ کس با هیچ فرهنگ بیگانه‌ای این گونه برخورد نمیکند که بگوید که مادرِ خانه‌مان را صددرصد روی این فرهنگ ببندیم؛ نه. فرهنگ غرب، مثل فرهنگ شرق، مثل فرهنگ هر جای دیگر دنیا، یک فرهنگ است که مجموعه‌ای از خوبیها و بدیهاست. یک ملت عاقل و یک مجموعه خردمند، آن خوبیها را میگیرد، به فرهنگ خودش میافزاید، فرهنگ خودش را غنی میسازد و آن بدیها را رد میکند. همان طور که گفتم، در این زمینه، بین فرهنگ اروپایی، غرب، امریکایی، امریکایلاتین، آفریقا و ژاپن فرقی نیست و هیچ تفاوتی ندارد و در این حکمی که میگویم، همه یکسان هستند. مادر مقابل هر فرهنگی که قرار میگیریم، به طور طبیعی تا آن جایی که میتوانیم، باید محسنات آن را بگیریم و چیزهایی که مناسب ما نیست - بد و مضر است - و با چیزهایی که به نظر ما خوب است، منافات دارد، آن را رد کنیم. این اصل کلی است. منتها در زمینه فرهنگ غربی نکته مهمی وجود دارد که من دلم میخواهد شما جوانان به این نکته توجه کنید. فرهنگ غرب - یعنی فرهنگ اروپاییها - عیبی دارد که فرهنگهای دیگر، تا آن جایی که ما میشناسیم، آن عیب را ندارند، و آن «سلطه طلبی» است. این، قطعاً دلایل انسانی و جغرافیایی و تاریخی دارد. از اولی که اینها در دنیا به یک برتری علمی دست یافتند، سعی کردند همراه با سلطه سیاسی و اقتصادی خودشان - که به شکل استعمار مستقیم در قرن نوزدهم انجامید - فرهنگ خودشان را هم حتماً تحمیل کنند. اینها با فرهنگ ملت‌ها مبارزه کردند؛ این بد است. ملتی میگوید فرهنگ من باید در این کشور جاری شود! این چیز قابل قبولی نیست. هر چند هم خوب باشد، آن ملتی که این فرهنگ بر او تحمیل میشود، این را نمیپسندد. شما یقیناً خوردن نان و ماست را به میل و اشتیهای خودتان، ترجیح میدید به این که چلو کباب را به زور در دهانتان بگذارند و بگویند باید بخوری! وقتی کاری زور کی و تحمیلی شد؛ وقتی از موضع قدرت انجام گرفت و وقتی متکبرانه و مستکبرانه تحمیل گردید، هر ملتی آن را پس میزند؛ باید هم بزند. مثلاً کراوات یک پدیده غربی است. غربیها این را میخواهند، دوست میدارند و با سنتشان هماهنگ است؛ اما اگر شما که اهل فلان کشور دیگر هستید و تصادفاً کت و شلوار را انتخاب کرده‌اید، کراوات نزدیک، یک آدم بیادب محسوب میشود! چرا؟! این فرهنگ شماست؛ تقصیر من چیست؟ اگر کت و شلوار پوشیدید، باید پایبون و کراوات بزنید، و الا در فلان مجلس رسمی راه ندارید و یک آدم بیادب و غیر منضبط و بینزاکت تلقی میشود! این، آن تحمیل فرهنگ غربی است. زن غربی، روشهایی دارد. آنها نسبت به مسأله زن و روش زن و پوشش زن و ارتباطش با مردان و حضورش در جامعه، فرهنگی دارند - خوب یابد، بحثی سر آن نداریم - اما سعی دارند این فرهنگ را به همه ملت‌های دنیا تحمیل کنند! در باب فرهنگ غربی، این بد است.

من یک وقت مثالی زدم و گفتم شما گاهی خودتان به انتخاب خود غذای مقوی و یا داروی شفابخشی را مصرف میکنید؛ اما یک وقت بیهوشتان میکنند، یا میخوابانند، دست و پایتان را میگیرند و با آمپول چیزی را به شما تزریق میکنند! سعی شده است از طریق رؤسای کشورها و رژیمهای فاسد، فرهنگ غربی به ملت‌ها تزریق شود! رژیم و خاندان فاسد پهلوی - که خدا از اینها به خاطر آنچه که با ملت ایران کردند، نگذرد - از این قبیل بودند. اینها با انواع روشها و شیوه‌ها سعی کردند فرهنگ غربی را بر کشور ما حاکم کنند. به خاطر این، ملت ایران را

تحقیر می‌کردند؛ فرهنگ ملی را تحقیر می‌کردند؛ باورهای ملی را تحقیر می‌کردند. شما ببینید در دوران حکومت پهلویها و اندکی قبل از آن در اواخر حکومت قاجارها، که همین حمله غربیها شروع شده بود و در دوران پهلویها به اوج خود رسید، پرورش یافته‌های آن دوران، ملت ایران را اصلاً قابل این نمیدانستند که بتواند خودش را اداره کند، بتواند کاری بکند، بتواند چیزی بسازد، چیزی به دنیا ارائه دهد و یا بر معلومات دنیا اضافه کند. این به خاطر چیست؟ این به خاطر تحقیر فرهنگ ملت، تحقیر هویت ملی و تحمیل فرهنگ بیگانه است. هویت ملی با «فرهنگ» شکل می‌گیرد. هویت هر ملتی، فرهنگ اوست؛ این را نبایستی زخمی و جریحه‌دار کرد. علت مقابله ملت ایران با فرهنگ غربی این است، و الاً بله، فرهنگ غربی محسّنات و زیباییهایی هم دارد. البته زشتیهایی هم دارد که آن زشتیها بیخ ریش خودشان! اشکالی ندارد که ما زیباییهای فرهنگ آنها را فرا بگیریم. این که حالا آن زیباییها چیست، میتواند مورد بحث قرار گیرد.

🌸 گوشه میارید در این جمع که امشب

در مجلس ماما ماه رخ دوست تمام است

از جناب عالی تشکر میکنم که با حضور گرم و صمیمیتان در جمع ما، یک خاطره زیبا از دهه فجر امسال برایمان ایجاد کردید. رهبر عزیزم! هر زمان که از انقلاب و برکات آن صحبت به میان می‌آید، به تغییر و تحول نقش اجتماعی زنان اشاره میشود؛ اما از آن جا که ما در دوران قبل از انقلاب نبودیم، نمیتوانیم مقایسه‌ای بین این دوره‌ها برقرار کنیم. در نتیجه برایمان ملموس نیست که در آن زمان چه وضعیتی حاکم بود و چه چیزی باعث آن دگرگونی در روحیه خانمها و متقابلاً دید جامعه نسبت به مسؤولیت پذیری خانمها شد. از طرف دیگر با گذشت این زمان، هنوز هم شاید خانواده‌هایی وجود داشته باشند - بخصوص در بعضی از مناطق - که نسبت به پذیرش این مسأله تردید دارند. به نظر شما چطور میتوان بین این رضایت خانواده و آن تکلیف شرعی که امام مطرح می‌کردند - که بر عهده زنان است در عرصه‌های اجتماعی شرکت کنند - تعادل برقرار کرد؟

نقش زنان در انقلاب زیاد بوده است. پس از پیروزی انقلاب تا امروز هم واقعاً بانوان کشور در همه صحنه‌ها خیلی نقش داشتند و این حادثه خیلی بزرگ و شگفت‌آوری است. تصوّر من این است که بانوان در دوره پیش از انقلاب و در دوره آن رژیم، مورد ستم سیاسی و فرهنگی بودند؛ بیش از آنچه که در بعضی از خانواده‌ها ممکن بود مورد ستم قرار گیرند. به جای نقش آفرینی، آنها را به بیکاری و به ابتذال سوق میدادند. انقلاب حقیقتاً میدانی باز کرد و خانمها بیش از آقایان در این قضیه فعالیت و حماسه خلق کردند.

در پاسخ به این سؤال که دختران با خانواده‌هایشان احیاناً ممکن است در این زمینه‌ها مسأله‌ای داشته باشند، من تصوّر این است که الان هم عمده خانواده‌های ایرانی - حالا نمیتوانم ادعای عمومیت کنم - کسانی هستند



که با مسائل کشور و مسائل انقلاب آشنايند، به آن علاقه‌مندند، به آن عشق ميورزند و اگر فرزندان‌شان بخواهند در فعاليتهاي که آنها را در اين تلاش عمومي سهيم ميکنند، به نحوی شرکت کنند، خانواده‌ها از آن استقبال خواهند کرد. ممکن است یک خانواده تشخيصشان اين باشد که اين دختر خانم اگر مثلاً درس بخواند، برای آینده کشور مفيدتر است؛ لذا است که روی درس خواندن او تکیه ميکنند. بعد ميبينند فلان فعاليت اجتماعي با درس خواندن او منافات دارد، لذا از آن جلوگيري ميکنند، يا نصيحت ميکنند که در آن وارد نشود، يا به هر حال نوعی ممانعت ايجاد ميکنند. من گمان ميکنم آنچه وجود دارد - اگر وجود داشته باشد - از اين قبيل است. و الا خانواده‌ها با فعاليت فرزندان‌شان قاعدتاً نبايد مخالف باشند.

فعاليتهاي گوناگون در جوانان شخصيت ميآفريند؛ شخصيت آنها را استحکام ميبخشد و آینده آنها را تضمين و روشنتر ميکند. توصيه من به خانواده‌ها اين است که کمک کنند تا فرزندان‌شان در فعاليتهاي مناسب شرکت کنند. به دختر خانمها هم سفارش ميکنم که خواست خانواده را يکسره به عنوان یک شیء مزاحم تلقی نکنند. شما مثل فرزند من هستيد و من نصيحتي که به شما ميکنم، از موضع یک پدر است. شما اين را از من بپذيريد که اغلب اوقات تشخيص پدرها و مادرها در اين که چه چيزی برای اين جوان يا نوجوان مصلحت است و چه چيزی مصلحت نيست، از تشخيص خود آنها بهتر و روشنتر است. بدانيد که آنها دلسوزند.

البته با پدر و مادر خودتان بحث کنيد. من توصيه ميکنم که پدرها و مادرها ميدان بدهند تا فرزندان‌شان با آنها بحث کنند. پدرها و مادرها هم به خواست فرزندان و استدلاليهاي آنها احترام بگذارند و اگر ديدند استدلالی دارند که آن استدلال قابل قبول است، از آنها بپذيرند، من خيال ميکنم که اين طريق، راه حل مناسبی باشد.

من به جوانان توصيه ميکنم که در فعاليتهاي اجتماعي حضور داشته باشند؛ منتها مواظب باشند که اين فعاليت اجتماعي، آنها را از درس خواندن دور نکند. در فعاليتهاي اجتماعي هم آن چيزهايی که جنبه‌های دينی آن واضحهتر است، آنها را مرجح بدانند. اين یک نکته بسيار مهمی است. آن جايی که ميبينيد جنبه دينی و معنوی آن فعاليت اجتماعي واضح است، يقيناً بيضرتر و يا کم‌ضرتر است؛ علاوه بر اين که فوايد تلاش و فعاليت اجتماعي و شرکت در فعاليت دستجمعی را هم دارد. مثلاً فرض کنيد دو اردو وجود دارد که شما مخيريد به اين اردو برويد يا به آن اردو. اين اردو مربوط به جمعی است که جنبه‌های دينی بیشتری دارند، اما آن یکی کمتر. آن اردویی را ترجيح دهيد که جنبه‌های دينی بیشتری دارد. البته ممکن است هميشه دوران امر اين گونه واضح نباشد؛ مسلماً تشخيص دقيق شما و کمک پدر و مادرتان را لازم دارد.

🕌 اللهم لك الحمد حمد الشاكرين. خداوند را شاكرم که اين توفيق را به بنده عطا فرمود که در محضر حضرت عالی باشم. همان طور که استحضار داريد، حضرت امام در صدر انقلاب، اقدام به کادرسازي نبروهای جوان کردند و حقيقتاً مسؤوليتها را به جوانان سپردند و آنها را برای مسؤوليت پذيري و اداره حکومت تربيت نمودند. اتفاقاً اگر از همين منظر نگاهی بکنيم، ميبينيم زماني که حضرت امام اقدام به چنين عملی کردند،

یکسری اتهام‌هایی را به انقلاب وارد کردند و گفتند که جوانان بیتجربه می‌خواهند حکومت کنند و اداره حکومت را به دست گیرند. در عین حال، ما نمونه‌های زیادی از موفقیت جوانان را در برهه‌های گوناگون انقلاب شاهد بوده‌ایم. مثلاً جوانان ما اکثراً فرمانده لشکر بودند، فرمانده تیپ و گردان بودند و خیلی هم موفق بودند. به نظر من، در حال حاضر برای این که انقلاب رفته‌رفته این اتهام را از خودش دور کند، از این اصل که به جوانان مسؤولیت بدهد و آنها را در اداره حکومت سهیم کند، فاصله می‌گیرد. می‌خواستم نظر حکیمانه حضرت عالی را راجع به این قضیه بدانم.

اولاً من این نکته را بگویم که برای رفع اتهام جوانگرایی، ما هیچ اقدامی نمی‌کنیم؛ خاطر تان جمع باشد. اگر واقعاً جوانگرایی یک حُسن است - که حُسن هم هست - و مسؤولیت دادن به جوانان و اعتماد کردن به آنها موجب پیشرفت کشور است، بدانید امروز هم همان‌گونه است. من یک مقدار آگاهی‌های خودم را در این مورد به شما بگویم که فکر می‌کنم برایتان مفید باشد. اولاً این که می‌گویید امام در اول انقلاب به جوانان مسؤولیت دادند، البته درست است و در خیلی جاها این‌طور بود؛ اما خیلی جاها هم این‌گونه نبود. مثلاً در شورای انقلاب - که اولین مسؤولانی که امام معین کردند، شورای انقلاب بود - مرحوم آیه‌الله طالقانی حضور داشت که آن وقت مرد هفتاد ساله‌ای بود. افرادی بودند که از نظر سن از ایشان هم بزرگتر بودند و در شورای انقلاب عضو بودند. به نظرم می‌آید که در شورای انقلاب - آن شورایی که امام معین کردند و بعد البته کسانی هم اضافه شدند - جوانترین فرد من بودم که سی و نه سال داشتم. البته بعداً کسانی اضافه شدند که آن روز از من جوانتر بودند؛ اما من که از ابتدا عضو شورای انقلاب بودم، جوانترین آنها بودم و سی و نه سالم بود، که تقریباً جوان به این معنا در او صدق نمی‌کند. آن وقت دولتی که امام دستور تشکیل آن را دادند، اگر شما با دولت امروز ما مقایسه کنید، خواهید دید که دولت امروز ما از آن دولت جوانتر است. رئیس آن دولت فردی در حدود هفتاد ساله بود؛ اما امروز رئیس دولت ما یک مرد پنجاه و سه، چهار ساله است. آن روز ما وزاری داشتیم که سن بعضی از آنها هفتاد سال و شصت و پنج سال و در این حدود بود و گمان نمی‌کنم که جوانترین آنها از پنجاه سال کمتر داشت؛ اما امروز وزرای ما بین چهل و پنجاه سال و معدودی هم بین پنجاه و شصت سال سن دارند. بنابراین، امروز دولت ما از دولت اول انقلاب جوانتر است.

البته شما راست می‌گویید؛ امام به جوانان اعتماد و اعتقاد داشتند. لذا مثلاً فرماندهان اولیه سپاه پاسداران - که هسته اولیه سپاه را اینها گذاشتند - این مجموعه عظیم را تشکیل دادند و سپاه در جنگ آن همه نقش آفرید. وقتی اینها به امام معرفی شدند و امام اینها را شناختند، به هیچ وجه نگفتند که شما جوانید، چطور می‌خواهید این کار را بکنید؛ نخیر، بلکه استقبال هم کردند. یا مثلاً در کابینه شهید رجایی، یک عده جوانان خیلی خوب بودند. اولین کابینه‌ای که جوانان را به معنای واقعی کلمه وارد مسؤولیت کرد، کابینه شهید رجایی بود. بعد هم آقای مهندس موسوی بودند که جوانان را وارد میدان کردند.

امروز هم جوانگرایی هست. منتها ببینید؛ همان جوان دیروز که مسؤولیتی به او داده شده و آن را پذیرفته و بیست

سال هم مسؤولیت اجرایی دارد، این نمیشود به جرم این که دیگر الان جوان نیست، آدم به او مسؤولیت ندهد. تجربه چیزی نیست که ناگهان به دست بیاید؛ بلکه مثل ظرفی است که شما برای به دست آوردن یک صمغ گران قیمت، زیر درختی - مثلاً درخت کائوچو - میگذارید که قطره قطره این ظرف پُر شود؛ بعد که این ظرف از این صمغ پُر شد، بگوییم دیگر بس است؛ بعد بگیریم خالیش کنیم و مجدداً آن را زیر درخت بگذاریم تا پُر شود. این تجربه‌ها و مجربان را باید قدر شناخت. البته تکیه به مجرب، بایستی به معنای تنگ کردن میدان برای جوانان نباشد. من فکر نمیکنم امروز هم چنین روحیه‌ای در مسؤولان وجود داشته باشد و مثلاً بگوییم که به جوانان میدان داده نمیشود؛ نه. الان هم انسان میبیند که جوانان کارآمدی بر سر کارهای بزرگ هستند. امیدواریم که این روحیه، هم در بین جوانان تقویت شود که بخواهند وارد میدانهای اصلی و مهم شوند، و هم در بین مسؤولان تقویت شود که از این نیروها استفاده کنند.

✎ محراب شفقه اوزومو سجده گوردوم

قان ایچره غمیم یوخ، اوزوم اولسون سنه صاری

رهبر بزرگوار! جناب عالی در جمله‌ای بدین مضمون: «او به ما فهماند که انسان واقعی شدن و تازدیک مرزهای عصمت پیش رفتن افسانه نیست»، حضرت امام را معرفی کردید. در زمان حیات حضرت امام، دانشجویان یا جوانان، نماینده‌ای از ایشان درخواست کرده بودند تا در مورد مشکلاتشان به ایشان مراجعه کنند؛ حضرت امام هم جناب عالی را معرفی کرده بودند. خواهشی که بنده از شما دارم، این است که شما هم لطفی بکنید و به اسم، نماینده‌ای یا نمایندگان را معرفی بفرمایید، تا جوانان در مورد مشکلات و سوالاتی که خواهند داشت، به آنها مراجعه کنند.

البته آن زمان امام به یک عده از جوانان دانشجو که رفته بودند به ایشان مراجعه کرده بودند، بنده را معرفی کردند؛ بنده هم میرفتم. الان هم روحانیون خوبی در بین دانشجویان هستند که مورد تأیید من هستند. البته من نمیخواهم در این جا اسم بیاورم؛ لیکن بعضیها را حتی من به اسم هم در بین مجموعه‌های دانشجویی معرفی کرده‌ام و الان حضور دارند و فعالیت‌های خیلی خوبی هم میکنند. آن روزی را که شما اشاره میکنید، این کار، یک کار نویی بود؛ یعنی هیچ سابقه نداشت که یک عده جوان بیایند از امام درخواست کنند که یک روحانی مثلاً علاقه‌مند به مسائل جوانان را به اینها معرفی کند؛ که امام هم معرفی کردند و در رسانه‌ها هم این قضیه گفته نشد و همین خود جوانان آن را پخش کردند و حالا جناب عالی هم اطلاع دارید و آن را مطرح میکنید؛ لیکن الان خوشبختانه این کار، کار رایجی است. الان در همه دانشگاهها روحانیون جوانی حضور دارند که فعالیت میکنند. البته همه در یک سطح نیستند و به یک اندازه از فعالیت و کارایی قرار ندارند؛ لیکن بینشان کسانی هستند که حقیقتاً کارایی دارند و از آن روز بنده اگر بهتر نباشند - که یقیناً بهتر هم هستند - کمتر نیستند.

برای غیر دانشجویان چطور؟

جوانان یکوقت مجموعه‌ای هستند که می‌خواهند مراجعه کنند - مثلاً دانش آموزان، یا کارگران - طبیعتاً میشود کسی را معرفی کرد؛ و الا همین‌طور که مجموعه‌ای نباشند، به روحانیون فراوانی که هستند، مراجعه میکنند و از روحانیون جوان استفاده میکنند. می‌خواهم بگویم که فرق حالا و آن روز این است که آن روز اصلاً این ارتباط با جوانان - بخصوص جوانان دانشجو - باب نشده بود، لذا این کار لازم بود؛ اما الان خوشبختانه ارتباط با جوانان باب شده است. خیلی از روحانیون و فضایی ما که خودشان هم جوانند، الان با جوانان در ارتباطند؛ مسائل جوانان را بررسی میکنند؛ به آنها رسیدگی میکنند و انسان کارهای خوب و حرفهای ارزشمندی از اینها میشوند. بنابراین، گمان نمیکنم الان نیازی باشد که من کسی را معرفی کنم. البته اگر یک وقت هم در گوشه‌ای لازم باشد، حرفی ندارم.

با این بازار زیاد نشر کتاب و انواع مختلف کتابی که در بازار ماهست، پیدا کردن کتابهای خوب برای انسان سخت شده است. من خواهش میکنم اگر ممکن است، شما افرادی را معرفی بفرمایید تا کتابهایی را که بیشتر به درد جوانان میخورد و میتواند سؤالات جوانان را پاسخ دهد، از طریق رسانه‌ها معرفی کنند و جوانان بتوانند سؤالات خود را خیلی بهتر جواب بگیرند و در زمینه‌های مختلف، راحت‌تر مطالعه کنند.

پیشنهاد خوبی است؛ رویش فکر میکنم. البته قبلها در دوران مبارزات، خود من این کار را میکردم؛ یعنی اصلاً کتابهایی را میخواندم، به قصد این که ببینیم به درد چه کسی میخورد، یا کجاها بیش به درد چه کسانی میخورد و یادداشت میکردم. جوانانی که با من رفت و آمد داشتند - عمدتاً در مشهد، یا در دوره‌ای که مشهد نبودم؛ تبعید بودم - من اسم میدادم که این کتابها را بخوانید؛ این کتابها هم متنوع بود. الان هم میشود این کار را کرد و مجموعه‌ای را در نظر گرفت. البته پخش آن از رسانه‌ها مصلحت نیست؛ به خاطر این که وقتی ما یکسری کتاب را رسماً از رسانه‌ها معرفی میکنیم، در واقع گانۀ دایره کتابخوانی را محدود میکنیم. این مصلحت نیست که ما بگویم این کتابها مجاز است و معنایش این است که خوب است؛ معنایش این است که غیر این کتابها خوب نیست؛ شاید این شکلش صحیح نباشد. اما این که هر کس به ما مراجعه کرد و گفت من چه کتابی را بخوانم، بشود یک فهرست و سیاهه خوبی به او داد. البته کار قابل بررسی‌ای است.

من بسیار خوشحالم که در این جمع صمیمی و دوستانه شرکت کرده‌ام. لازم میدانم باز هم از شما تشکر کنم که مجال دیدار دو نسل را فراهم کردید؛ یک نسل ما جوانان امروزی هستیم؛ متولد در سالهای آغازین انقلاب و پرورش یافته در دوران طلایی بعد از انقلاب؛ و شما که از نسل بانیان انقلاب هستید. آنچه که بیشتر مورد توجه نوجوانان است، این است که شما و هم‌زمانتان، در زمانی که هم‌سن و سال ما بودید، به خاطر

اندیشه والا و هدف مقدّسی که داشتید، تلاش میکردید. همان طور که مستحضر هستید، مادر آستانه دهه سوم انقلاب هستیم که مقارن با سالهای پایانی قرن بیستم میلادی است. قطعاً یک سری فراز و نشیبها و گردنه‌های جدیدی برای ما پیش خواهد آمد که به دلیل موقعیت سنیای که ما داریم، مسؤولیت سنگینی هم برای گذر از این گردنه‌ها بر روی دوش ما هست. جوانان ایرانی از قبل از انقلاب به وسیله افراد آگاهی که هدف تشکیل حکومت اسلامی را به آنها منتقل میکردند، تکلیف خودشان دانستند که برای پیروزی انقلاب تلاش کنند. بعد از پیروزی انقلاب هم برای حفظ انقلاب در زمانی که جنگ و مسائل دیگر پیش آمد، تلاش کردند. به هر حال، تا آن جایی که به ما منتقل شده، جوانان خوب توانستند وظیفه‌شان را انجام دهند؛ اما از این به بعد برای من و امثال من که به دلیل تعلق خاصی که به انقلاب دارند، طبیعتاً دغدغه خاصی هم برای این انقلاب و آینده این انقلاب و آنچه که دستاورد خون هزاران شهید است، دارند، این نگرانی هست که این فراز و نشیبها را چگونه باید شناخت؛ چگونه باید با آنها مقابله کرد؛ چگونه باید برای طی کردن آنها آماده شد؟ از شما به عنوان یک پدر مهربان تقاضا میکنم که نصایح خودتان را بفرمایید.

همان طور که شما میگویید، در سالهای آینده و در همه دوره‌های عمر شما جوانان - که ان شاء الله طولانی باد و طولانی خواهد بود - با بسیاری از مسائل مواجه خواهید شد. هر انسان زنده‌ای طبعاً با مسائل فراوانی مواجه میشود. حالا آیا این مسائلی که در سالهای آینده وجود خواهد داشت، دشوارتر از مسائلی خواهد بود که ما آن را فرضاً در دهه‌های گذشته تجربه کردیم، یا آسانتر خواهد بود؛ این هم قابل تشخیص نیست. یعنی نمیشود الان گفت که مسائلی آینده ما دشوارتر خواهد بود از آنچه که در گذشته داشتیم؛ نخیر، ما این را نمیتوانیم یقیناً بگوییم - ممکن است باشد، ممکن است نباشد - اما آن که من میتوانم به شما جوانان سفارش کنم، این است که جوان اولاً باید احساس مسؤولیت کند؛ یعنی واقعاً خودش را مسؤول بداند و بخواد که زندگی را با پای خودش پیش ببرد و حرکت کند و مثل پر کاهی در امواج حوادث نباشد. ثانیاً با ایمان حرکت کند - ایمان نقش بسیار مهمی در پیشرفت در همه میدانها و نیز پیروزی بر همه موانع دارد - ثالثاً بصیرت و آگاهی داشته باشد. اگر جوانان این سه خصوصیت را در خودشان تأمین کنند - که البته کار چندان آسانی نیست؛ اما بسیار ممکن هست - من خیال میکنم که هر وضعی دنیا پیدا کند - ارتباطات پیشرفت کند، تمدنهای گوناگون به عرصه بازار تمدنها در دنیا پا بگذارند، قدرت بزرگی در دنیا از بین برود، قدرت جدیدی به وجود آید؛ ایران چالشهای گوناگونی در مسائل اقتصادی و سیاسی و غیره با دیگران داشته باشد، نداشته باشد - در همه زمینه‌ها شما میتوانید موفقیت خودتان را تضمین کنید. سعی کنید این سه خصوصیتی را که من گفتم، در خودتان به وجود آورید. ببینید؛ من که میگویم سعی کنید به وجود آورید، اعتقاد این است که سعیها یک اندازه نیست، یک اندازه هم موفق نیست؛ اما اعتقاد دیگرم این است که هر کسی سعی کند، بالاخره توفیقی خواهد داشت.

آن احساس مسؤولیتی که من میگوییم، در مقابل حالت «ولش» قرار دارد. بعضی از جوانان هستند که اگر گفته شود این کار را بکن، میگوید ولش! مثلاً امتحانات درسی یا قضیه دیگری در پیش است، میگوید ولش! این «ولش» بدترین بلا برای جوانان است. احساس مسؤولیت، یعنی رها کردن این حالت «ولش».

ایمان هم یعنی این که انسان واقعاً مؤمنانه وارد میدان شود. سعی کنید ایمانتان را قوی کنید. الحمدلله همه شما دلپایان پاک و صاف است و ایمانها در دلپایان میدرخشد - انسان میتواند این را حس کند - در عین حال بکوشید آن را عمیق کنید، تا با هر حادثه‌ای متزلزل نشود. با مطالعات خوب، با استفاده از انسانهای والا و استادهای خوب، آن را تقویت کنید.

در خودتان بصیرت ایجاد کنید. قدرت تحلیل در خودتان ایجاد کنید؛ قدرتی که بتوانید از واقعتهای جامعه یک جمع‌بندی ذهنی برای خودتان به وجود آورید و چیزی را بشناسید. این قدرت تحلیل خیلی مهم است. هر ضربه‌ای که در طول تاریخ ما مسلمانان خوردیم، از ضعف قدرت تحلیل بود. در صدر اسلام هم ضرباتی که خوردیم، همین طور بوده که حالا اینها بحثهای تفسیری زیادی دارد. در دوره‌های گوناگون دیگر هم همین طور است. نگذارید که دشمن از بیبصیرتی و ناآگاهی ما استفاده کند و واقعیتی را واژگونه در چشمان جلوه دهد. سؤالات شما تمام شد، اما تا جلسه تمام نشده، من این نکته را عرض کنم که در میان سؤالات شما هیچ کس راجع به نماز سؤالی از من نکرد و هیچ نکته‌ای نگفت! من حیفم می‌آید که این جلسه را بدون ذکر نماز تمام کنم. ببینید عزیزان من! انسان در معرض خطاهای گوناگونی هست. هر انسانی - بزرگ و کوچک و پیر و جوان ندارد - بالاخره سهوها و اشتباهات و خطاهایی دارد و گناهایی بر او عارض میشود. انسان اگر بخواهد در جاده زندگی موفق شود، نماز میتواند جبران کننده باشد.

در آیه شریفه قرآن میفرماید: «واقم الصلوة طرفی النهار و زلفا من اللیل ان الحسنات یذهبن السيئات»^۱؛ یعنی نماز را در دو سوی روز و پاره‌هایی از شب بجا آورید؛ زیرا نیکیه‌ها میتواند بدیها را از بین ببرد. نماز نورانیتی دارد؛ ظلمتها را از بین میبرد، بدیها را از بین میبرد و اثر گناهان را از دل میزداید. انسان بالاخره ممکن است آلودگیهایی پیدا کند و دست و بالش به خطایی بند شود. اگر به نماز پایبند باشید، این نورانیت شما باقی خواهد ماند و گناه این فرصت را پیدا نمیکند که در جان شما نفوذ کند.

من خواهش میکنم که به مسأله نماز خیلی جدی نگاه کنید. البته همه شما نماز خوانید؛ منتها سعی کنید نماز را از حالت کسالت آور برای خودتان خارج کنید؛ چون اگر نماز را از یک کار همین طور از حفظی و به اصطلاح حالت طوطیواری خارج نکنیم، یک چیز کسالت‌آوری میشود؛ یعنی آدم باید بلند شود وضو بگیرد و برود یک کاری را که نمیداند چیست، انجام دهد. اما اگر معانی این کلمات را بفهمید، آن وقت خواهید دید که نماز اصلاً کسالت‌آور نیست؛ بلکه شوق آور است و انسان به سوی نماز میشتابد. آن وقت «حتی علی الصلوة»^۲ - بشتاب به نماز - واقعیت پیدا میکند.

البته من نمیگوییم که در سرتاسر نماز معانی آن را بفهمید - این کار خواص و اخص خواص است؛ ما هم شاید نمیتوانیم آن گونه بفهمیم - اما حداقل بخشی از نماز را با توجه بخوانید؛ یعنی بدانید با چه کسی حرف میزنید و



معنای آن کلماتی که میگویید، بدانید. من در روایت خواندم که وقتی نزدیک ظهر یا نزدیک مغرب میشد، پیامبر به بلال میگفت: «ارحنا یا بلال!»؛ ای بلال! ما را آسوده کن. آسوده کردن، یعنی آن حالت آرامش را به ما ببخش؛ یعنی اذان بگو؛ اذان بگو که نماز خوانده شود. به هر حال خواهش میکنم که این توجه به نماز را داشته باشید. خداوند ان شاء الله همه شما را حفظ کند و در میدانهای گوناگون زندگی موفقتان بدارد. میبینم که از قشرهای مختلف جوانان در این جا جمع شده‌اید. همه‌تان هم جوانید، همه‌تان هم آینده دارید، همه‌تان هم ان شاء الله میتوانید در اعتلاء و عزت و درخشش حقیقی این کشور و این ملت در سطح جهان نقش ایفا کنید. ما هنوز نقش جهانی خودمان را آن چنان که باید، پیدا نکرده‌ایم. کشور ما ظرفیت خیلی زیادی دارد. از لحاظ تاریخی، از لحاظ جغرافیایی، از لحاظ مادی و معنوی، کشور مهمی است و میتواند مثل خورشیدی در دنیا بدرخشد؛ آن هم نه فقط از جنبه مادی که غرب آن را تجربه کرده؛ بلکه هم از جنبه مادی و هم از جنبه معنوی. جنبه مادی محض، همین است که میبینید امروز متأسفانه در غرب حقیقتاً به مشکلاتش هم دچارند. ان شاء الله بتوانید از جنبه مادی و معنوی به کشور خودتان درخشش دهید و در این زمینه‌ها نقش ایفا کنید. خداوند هم ان شاء الله به شما کمک خواهد کرد. جلسه خیلی خوبی بود؛ از همه شما متشکرم.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

نقش تاریخی جوانان در عرصه‌ی حیات اجتماعی

تفکر جوانان، عامل تعیین کننده‌ی جهت گیری جوامع

بی تفاوتی در نسل جوان نشانه زوال جامعه

انقلاب اسلامی عامل پرورش نسل جوان ممتاز و

با ایمان

تلاش در هدایت جوانان به سمت فساد در قبل از انقلاب

امام خمینی (ره) عامل فوق العاده در سوق دادن

جوانان به دین

بندگی خدا، گام اول در ایجاد حاکمیت الهی در

فضای جامعه

جنگ تحمیلی عامل آبدیده شدن نسل جوان کشور

برنامه ریزی برای فساد قشر جوان کشور راهبر دشمن

انقلاب اسلامی حادثه بی سابقه تاریخ

اهمیت دوره طرح ولایت

نداشتن ایدئولوژی حقیقی، خلاء بزرگ دنیای غرب

و ...

نقش تاریخی جوانان در عرصه‌ی حیات اجتماعی*

تفکر جوانان، عامل تعیین‌کننده‌ی جهت‌گیری جوامع

برای هر اجتماعی این مهم است که جوانان آن اجتماع و آن کشور، چگونه فکر کنند، چگونه عمل و چگونه احساس کنند. نسل جوان برای هر کشوری در اصل تعیین‌کننده است. حتی اگر کشورهایی در اوج پیشرفت مادی و علمی و صنعتی و اقتصادی و ثروتهای گوناگون باشند، اگر نتوانند نسل جوان خودشان را درست اداره کنند و نسل جوان از دست آنها برود، مطمئناً باید در انتظار آینده‌ی سختی باشند.

بی‌تفاوتی در نسل جوان نشانه‌ی زوال جامعه

این اتفاق است که امروز در دنیای غرب - بخصوص در بعضی از کشورهای غربی - رخ میدهد. البته این قسم توفانهای اجتماعی و تاریخی بتدریج خودش را نشان میدهد. آدمهای ناهوشمند تا آن اواخر هم نمیفهمند چه شد؛ به طریق اولی آدمهای خودخواه و خودپرست و سودطلب و به فکر جیب خود هم یا نمیفهمند، یا اگر هم بفهمند، برایشان اهمیت ندارد؛ اما آدمهای تیزبین و دلسوز در هر جامعه‌ای این خطر را حس میکنند که ببینند نسل جوانشان از دست میرود. الان این اتفاق افتاده است؛ یعنی دلسوزان و هوشمندان در همان جوامع غربی که عرض کردم، احساس کرده‌اند که برای آنها چه فاجعه‌ای رخ میدهد. جوانانشان به میزان بسیار زیادی دچار بلاهای اجتماعی مثل اعتیاد و از این قبیل هستند. تعداد بسیار زیادشان دچار هیجانهای گمراه‌کننده‌اند که منجر به قتل و دزدی و

غارت و جنایت و شهوترانیهای بسیار زشت میشود. تعداد زیادی هم دچار بیتفاوتیاند؛ در انتخاباتها و در مسائل جمعی شرکت نمیکنند. وقتی از آنها سؤال میپرسند که چرا شرکت نمیکنید، میگویند بر ایمان اهمیتی ندارد - حالت بیتفاوتی - اینها نشانه‌های زوال است.

حالا فلان نظریه پردازان صهیونیسم بنشینند و در مجلات پرتیراژ جهانی خود بنویسند که به هر حال ما امروز یا فردا مالک جهانیم. اینها را نوشتند! متفکران سیاسی آمریکایی صریحاً این را میگویند که بشریت چه بخواهد، چه نخواهد، سرنوشت دنیا امروز و فردا در دست ماست؛ حق ما هم هست! این را مینویسند و من خودم این را دیدم. خوب؛ بگویند. واقعیت غیر از این را نشان میدهد؛ چون ابزار پیشرفت، بیش از همه چیز، سلامت عزم و اراده‌ی انسانی و داشتن یک هدف جمعی است، تا همه به آن هدف توجه کنند، آن را قلباً بپذیرند و با قدرت به سمت آن هدف حرکت کنند.

🔗 انقلاب اسلامی عامل پرورش نسل جوان ممتاز و با ایمان

این کار از همه‌ی افراد جامعه متوقع است، اما عمده‌ترین عامل این حرکت جمعی در هر جامعه، جوانان هستند. ببینید؛ نسل جوان این قدر اهمیت دارد. در کشور خودمان به برکت انقلاب، به برکت ایمان اسلامی و به برکت همین رابطه‌های قلبی میان دل‌های پاک و نورانی با خدا و با هر چیزی که احساس میکنند رنگ خدایی دارد، نسل جوان متمیزی شکل گرفته است. رابطه، خیلی مهم است و این رابطه از قبل از انقلاب تا شروع انقلاب و از اول پیروزی تا امروز هست.

🔗 تلاش در هدایت جوانان به سمت فساد در قبل از انقلاب

قبل از انقلاب، همه‌ی عوامل در جهت عکس این قضیه بود؛ یعنی جوانان به سمت فساد و بیتفاوتی سوق داده میشدند. اصلاً بنا و سیاست، این بود. این بنا را هم حکومت وابسته‌ی ایران گذاشته بود؛ چون آنها اصلاً به این برنامه‌ریزیهای دقیق و بلندمدت و انسانی توجه نداشتند. بنا را دیگران گذاشته بودند! برای خارجی‌هایی که میخواهند یک مملکت را در بست در اختیار گیرند، این مهم است که نسل جوان آن مملکت چگونه باشد. اگر نسل جوان، بیتفاوت و بیاعتنا به مصالح کشور و سرنوشت کشور باشد، برای آنها خیلی بهتر است. آنها سوق میدادند؛ عوامل در جهت عکس تدین و عزم و خلوص و صفا و حرکت جوانان بود.

🔗 امام خمینی (ره) عامل فوق‌العاده در سوق دادن جوانان به دین

اما یک عامل فوق‌العاده پیدا شد. آن عامل، فریاد امام بود؛ فریاد امام نه به عنوان یک شخص. حسن بزرگ امام این بود که خود را به عنوان یک شخص، مطرح نکرد و برای خودش هم در مسائل مربوط به اسلام و مسلمین، عنوان شخصی قائل نشد. امام به عنوان یک انسان حل شده در اسلام و



یک انسان دل داده به معارف الهی مطرح بود. او از بن دندان و از صمیم قلب، این معارف را پذیرفته بود و جزو جاننش شده بود. او حاکمیت خدا را بر زندگی انسان قبول کرده بود؛ کمالین که در زندگی شخصی خودش حاکمیت خدا را حقیقتاً پذیرفته بود؛ عبد خدا و مطیع خدا بود.

🕌 بتدگی خدا، گام اول در ایجاد حاکمیت الهی در فضای جامعه

حاکمیت الهی از این جا شروع میشود: اول دلمان را بندهی خدا کنیم؛ خدا را بر دل و بر وجودمان حاکم نماییم و بعد در سمت ایجاد حاکمیت «الله» بر کل فضای زندگی جامعه و کشور، حرکت کنیم، تا بعد به دنیا برسیم. انسانهایی با این خصوصیت میتوانند کار کنند و پیش بروند و امام، حقیقتاً در این میدان، امام و رهبر الهی بود؛ لذا فریادی که او سرداد، فریاد اسلام و فریاد خدا بود و به برکت نام و راه خدا، با دلها رابطه برقرار کرد و دلها را در قبضه گرفت. همیشه همین طور است که وقتی پای یک امر الهی به میان آمد، بافته‌های طاغوتی به خودی خود کنار زده میشوند. مهم این است که آن امر الهی، آن عزم و آن اقدام الهی، قدم به میدان بگذارد: «فاذا دخلتموه فانکم غالبون»^۱. کنار که بنشینند، هیچ اثری ندارد. بزرگترین انسانها، بالاترین تقدسها و دانشها، وقتی وارد میدان نشود و کنار بنشینند، همه‌ی امواج از روی سر او رد خواهد شد و عقب میماند؛ اما وقتی که آن چنان ایمان و عزمی، آن چنان دانش و دل پر نور و با صفايي وارد میدان شد، آن وقت: «سحر با معجزه پهلو نزنند، دل خوش دار». هر سحری با آمدن معجزه، باطل میشود. وقتی عصای موسی وسط آمد، «ما جئتم به السحر»^۲؛ آن چیزی که شما به میدان آورده‌اید، جادو و فریب است؛ حقیقت نیست. حقیقت، عصای موسی است که وقتی وارد شد، همه‌ی آن سحرها مثل سایه‌ای که در مقابل فروزش یک چراغ از بین میرود، از بین رفتند. امام این کار را کرد؛ لذا دلها جذب شد. بعضی تعجب میکنند و در تحلیل این پدیده مانده‌اند که چطور شد در آن نظام فاسد و باطل که همه‌ی عوامل فرهنگی، جوانان را به سمت فساد سوق میداد، ناگهان جوانان جلو آمدند و این انقلاب عظیم، راه افتاد! این است. این تحلیل جامعه شناختی و روان شناختی کاملاً واضحی هم دارد. امام با مَر کبی وارد این میدان شد که هر که بر آن مَر کب، سوار باشد، میتواند همه‌ی خفتگان سالم را بیدار کند.

🕌 جنگ تحمیلی عامل آبدیده شدن نسل جوان کشور

نسل جوان مؤمن شکل گرفت؛ بعد امتحان جنگ پیش آمد. امتحان جنگ مثل کوره‌ای که شمشیر را آبدیده میکند، جوانان را آبدیده کرد. این نسل، بخصوص آنهایی که به میدان رفتند و حتی آنهایی هم که توفیق رفتن به جبهه را پیدا نکردند، آبدیده شدند. البته نه آنهایی که عمداً پشت کردند؛ آنها بعکس! آنهایی که از روی ترس و ضعف و عناد و تن پروری پشت کردند، آبدیده نشدند. معمولاً امتحان، دو طرف دارد؛ یک طرف را قبول و یک طرف را رفوزه میکند. آنها رفوزه شدند؛ اما کسانی

۱. مائده: ۲۳

۲. یونس، ۸۱

که از روی اعراض نبود، بلکه پیش نیامد، توفیق پیدا نکردند، یا توانایی آن را پیدا نکردند - اشکال ستی، یا اشکال کاری داشتند - اما دلشان با جبهه بود، حتی آنها هم آبدیده شدند؛ یعنی در حقیقت، اکثریت ملت ایران. جنگ، حقیقتاً کوره‌ای بود که جوانان و بقیه‌ی مردم را آبدیده کرد. از همان وقت، برنامه‌های دشمن هم شروع شد.

🔗 برنامه‌ریزی برای فساد قشر جوان کشور را هبرد دشمن

بینید؛ شما جوانان عزیز در آن سالهایی که من اشاره میکنم - سالهای ۶۴ و ۶۵ و ۶۶ - در میدان نبودید. بعضی خیلی کوچک بودید، بعضی هم به هر حال در میدان نبودید. قضیه، این طور بود که وقتی امام یک اشاره میکرد، سیل داوطلبان جبهه به سمت پایگاهها و پادگانها سرازیر میشد. بعضی هم بیاجازه به طرف جبهه میرفتند که البته نیروهای نظامی، اینها را میگرفتند، سازماندهی میکردند، به آنها آموزشهایی میدادند و از اینها در جبهه استفاده میشد. همینها گره‌ی بسیاری از مشکلات را باز میکرد؛ یعنی در دوران جنگ، ما کمتر وقتی دچار کمبود نیروی انسانی شدیم. از لحاظ تجهیزات، مشکل خیلی بود؛ اما از لحاظ نیروی انسانی نه؛ چون همیشه آماده بودند. دشمن چه میگفت؟ دشمن واقعیت را میدید؛ لذا در مانده بود. آنها وقتیکه جنگ را طراح‌ی و حمله‌ی نظامی به انقلاب را برنامه‌ریزی میکردند، فقط روی نیروهای سازمانی ارتش حساب کرده بودند؛ فکر سپاه و بسیج و فکر نیروهای عظیم انسانی را نکرده بودند و چون با آن مواجه میشدند، برنامه‌شان غلط از آب در می‌آمد. باید با این کار به مبارزه میپرداختند؛ پس شروع به تبلیغات میکردند. از جمله حرفهایی که در دوران جنگ، بارها و بارها علیه نظام و انقلاب و امام گفته شد، این بود که ایران از امواج انسانی استفاده میکند. ما در جواب میگفتیم بله؛ ما از امواج انسانی استفاده میکنیم؛ منتها امواج انسانی آگاه و مؤمن. بله، ما از نیروی عشق و ایمان استفاده میکنیم. نگران بودند؛ لذا برنامه‌ریزی را شروع کردند، برای این که نسل جوان را از این حرکت عظیم بگیرند.

🔗 انقلاب اسلامی حادثه‌ی بی سابقه تاریخ

عزیزان من! این انقلاب، پدیده‌ی بسیار عظیمی است. مسأله‌ی این انقلاب، حتی به تشکیل نظام جمهوری اسلامی، محدود نمیشود. این انقلاب، تاریخ را عوض کرده و یک راه جدید در مقابل بشر به وجود آورده است - چه برسد به ملت‌های اسلامی - این انقلاب، حادثه‌ی بیسابقه‌ای است. من یک وقت تاریخ انقلابها را مقایسه‌ای کوتاه کردم - میان این انقلاب و انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ شوروی سابق و انقلاب کبیر فرانسه در سال ۱۷۸۹؛ دو بیست و چند سال قبل - اینها با هم خیلی تفاوت دارد. اصلاً این انقلاب از نوع آن انقلابها نیست؛ پدیده‌ی عجیبی است. سیاستمداران باهوش صهیونیست دنیا دیده‌ی پاردم ساییده‌ی رند، فهمیدند که این انقلاب، انقلاب عظیمی است و باید با آن مقابله کنند. آنها



با این نیت، برنامه‌ریزی میکنند. آنها در واقع از این حرکت عظیم در سطح تاریخ و اهمه دارند؛ لذا برنامه‌ریزیهای بلندمدت میکنند، برای این که بتوانند ملت و در درجه‌ی اول جوانان را - که جوانان امروز، در واقع همه‌ی جمعیت فرداست - از این انقلاب، جدا کنند.

اهمیت دوره طرح ولایت

اهمیت کار شما و این «طرح ولایت» و این زحمات حقیقتاً رجمندی که برای این گونه کارها کشیده میشود، در این جاست. شما با آگاهی، وارد عرصه‌ی حیات اجتماعی خودتان در دوران جوانی میشوید. این معرفتها، این آگاهیها - آشنایی با مبانی دین و مبانی فرهنگ محکم و استوار دینی - چیز خیلی عظیمی است؛ و به نظر من این طرح بایستی فراگیر شود. این گونه طرحها آن قدر مفید و خوب و سازنده است که هر چه درباره‌ی آن سرمایه‌گذاری شود، به نظر من زیاد نیست.

نداشتن ایدئولوژی حقیقی، خلاء بزرگ دنیای غرب

دنیای روپا، دنیای مسلط امروز - که عمدتاً همان دنیای غرب و من تبعش هستند - مهمترین خلأ را دارند و آن، خلاء یک فکر، یک اندیشه‌ی راهنما و به اصطلاح متداول، یک ایدئولوژی است که متکی به یک فکر صحیح و یک تلقی درست از عالم وجود باشد. مهمترین خلأ آنها نداشتن این است؛ لذا مرتب سعی میکنند ایدئولوژیهای دروغی، درست و تزییق کنند.

بناء انقلاب اسلامی بر جهان بینی صحیح عامل ترس قدرتهای مادی

یک علت عمده‌ای که از این انقلاب میترسند، همین است که این انقلاب، یک تفکر صحیح درست تعریف شده‌ی متکی بر یک جهان بینی صحیح و یک تلقی مستدل و متین از آفرینش عالم دارد. بر اساس این مجموعه، هر کسی میدانند کجای دنیا و کجای راه قرار دارد و به سمت کدام هدف حرکت میکند. زندگی، هدفدار و مبارزه نیز هدفدار میشود. در مبنای تفکر اسلامی، هدف حیات انسان، رسیدن به درجات کمال است؛ کمال معنوی که حتماً آراستگی مادی را با خودش دارد؛ یعنی به تعبیر رایج، آخرتی که از دنیا عبور میکند. ایجاد یک جامعه‌ی عادلانه، یک جامعه‌ی صالح، یک کشور پیشرو و معنوی، در عین حال دارای قدرتهای والای مادی، با جهتگیری معنوی، با اخلاق انسانی و با احساس حقیقی انسانیت.

بینید چه هدف والا و زیبایی است! غربیها این را ندارند. همه‌ی این تمدنی که آنها روی هم سوار کرده‌اند و این مسابقه‌ای که وجود دارد، بر اساس فردپرستی و سودپرستی شخصی استوار است؛ لذا در این مسابقه، در یک جا پیشرفتهایی به دست می‌آورند، اما در چند جای دیگر، دچار اختلال میشوند. این اختلالهای اخلاقی، این خلأهای فکری، این اختلالات عصبی جوانان و این آشفتگی و بی‌بهدفی



جوانان ناشی از آن سودپرستی و خودپرستی و شخص پرستی است. در نظام اسلامی، این گونه نیست. تفکر فلسفی اسلام و فهم درست از مبانی اسلامی، کاری میکند که انسان در هر لحظه‌ای از لحظات، احساس میکند در کجای راه و به سمت کدام هدف حرکت میکند؛ قدرت تحلیل برای حوادث میباید و وظیفه‌ی خودش را در هر شرایطی تشخیص میدهد. امروز باید جوان ما این گونه باشد. البته دشمن، خوشش نمی‌آید. دشمن هر جا چنین چیزهایی را مشاهده کند، هر طور بتواند با آن مبارزه میکند.

آیت‌الله مصباح یزدی شخصیت برجسته‌ی علمی و معنوی نظام اسلامی

امروز بحمدالله نظام اسلامی ما مفتخر است که شخصیت‌های برجسته‌ی علمی و معنوی در آن حضور دارند؛ مثل همین شخصیت عزیز و عظیم - جناب آقای مصباح (۳) - که بحمدالله این کار هم از برکات ایشان است. من ایشان را نزدیک به چهل سال است میشناسم و به ایشان ارادت قلبی دارم؛ فقیه، فیلسوف، متفکر و صاحب نظر در مسائل اساسی اسلام. اگر خدای متعال به نسل کنونی ما این توفیق را نداد که از شخصیت‌هایی مثل مرحوم علامه‌ی طباطبایی، یا مرحوم شهید مطهری استفاده کند، بحمدالله این شخصیت عزیز و عظیم، خلاء آن عزیزان را در زمان ما پر میکنند. من حقیقتاً خدا را حمد و شکر میکنم که جامعه‌ی ما و بخصوص نسل جوان ما به ایشان خیلی علاقه دارند. بنده از هر جا که کسب خبر کردم - در سرتاسر کشور - اطلاع یافتیم که نسل جوان ما به ایشان شدیداً علاقه‌مند و معتقد و قدر دان است. این هم نعمت بزرگ خدا و دلیل سلامت این کار است. وقتی انسان با روح و با هدف خدایی وارد میدان شد، همین طور میشود.

لزوم استمرار کسب آگاهی‌ها از طریق طرح ولایت و قدر دانستن آن

امیدوارم ان شاءالله این کار در حدّ عالی، نتایج و ثمرات خودش را به بار بیاورد و شما جوانان عزیز - هم پسران، هم دختران، هم دانشجویان و هم دانش آموزان - این آگاهی‌هایی را که به دست آوردید، معلوماتی که کسب کردید و کتابهایی را که فراگرفتید، استمرار ببخشید و رابطه‌ی خود را با این مرکز، ادامه دهید. ان شاءالله این کار هم باید روز به روز به همین صورت قوی و خوب، توسعه پیدا کند و کسانی که دست اندر کار مسائل فرهنگی هستند، مغتنم بشمارند، قدر بدانند و از آن استقبال کنند. شما هم ان شاءالله هر کدامتان در محیط خودتان مثل چراغی فروزان، مایه‌ی هدایت دیگران شوید و دیگران را با افکار عالی‌ه‌ی اسلامی آشنا کنید.

توجه به مسائل جوانان و برنامه‌ریزی برای آنان؛ مسئله‌ای جدی و درجه یک

❖ مسئله جوانان مسئله ملی درجه یک و جدی در کشور

❖ جوانی پدیده درخشان زندگی

❖ نیازمندی‌های اصلی جوان

❖ استعداد جوانان ایرانی عامل تکامل و ترقی ایران

❖ عامل مسئولیت بیشتر مسئولان در برابر جوانها

❖ لزوم توجه ملی به مسئله جوانان در کشور

❖ نظر اسلام درباره جوانان

❖ امیر المؤمنین (علیه السلام) الگوی نسل جوان

❖ استفاده پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) از نیروی

جوان برای مدیریت سپاه اسلام

❖ وجود سرمایه جوان فعال در تمامی عرصه‌ها در کشور

❖ مسئولیت عظیم تمامی دستگاههای کشور در برابر

جوانان

❖ ایران پر فرصت ترین کشورها به لحاظ دارا بودن

جمعیت جوان

❖ و...

توجه به مسائل جوانان و برنامه‌ریزی برای آنان؛ مسأله‌ای جدی و درجه یک*

مسأله جوانان مسأله ملی درجه یک و جدی در کشور

این مجلس، یک مجلس عظیم و استثنایی است. جمعیت متراکم و بزرگی - که همه هم جوان هستند - در این جا اجتماع کرده‌اند. این مکان هم مصلحت است که معنویت نماز و محل عبادت، فضا را معنوی و نورانی کرده است. از طرفی بعد از روزهای عزاداری است و جوانان ما در روزهای تاسوعا و عاشورا و قبل و بعد از آن، با حضور در مراسم عزاداری و نمایشهای بسیار زیبای عزاداری، از یک روحیه حسینی و معنوی برخوردارند. بنابراین، هم از لحاظ زمان، هم از لحاظ مکان، هم از لحاظ ترکیب جمعیت، هم از لحاظ کمیت جمعیت، این مجلس، یک مجلس بینظیر است و من می‌خواهم در درجه اول در این مجلس، مسأله جوان و جوانان را مطرح کنم. علت این که این مسأله را در این سطح لازم دانستم مطرح کنم، این است که مسأله جوانان در کشور ما، باید به یک مسأله حقیقتاً ملی تبدیل شود. همه باید در قبال این مسأله احساس مسؤولیت کنند؛ هم دولت، هم روحانیت، هم بسیج، هم سازمانهای ورزشی و هم صدا و سیما. همه دستگاههایی که در زمینه‌های مربوط به جوانان میتوانند نقشی ایفا کنند، باید در خصوص مسأله جوانان در این کشور احساس مسؤولیت کنند. من می‌خواهم امروز با حضور در این مجلس و با طرح مسأله جوانان و با سخن گفتن رودررو با جوانان، این پیام را به همه مسؤولان برسانم که باید مسأله جوانان، نیازهای جوانان، آینده جوانان و برنامه‌ریزی برای جوانان را یک مسأله درجه یک و جدی به حساب آورند. این اجتناب‌ناپذیر است. مطالبی مانند «امید ملت» و «آینده کشور» مکرر درباره جوانان گفته میشود. اینها مطالب راستی است، اما تکراری است. من می‌خواهم وقت را به

این مطالب بگذرانم؛ بلکه می‌خواهم درست سراغ اصل مطلب بروم.

🌱 جوانی پدیده درخشان زندگی

جوانی، یک پدیده درخشان و یک فصل بیبدیل و بینظیر از زندگی هر انسانی است. در هر کشوری که به مسأله جوان و جوانان، آن چنان که حق این مطلب است، درست رسیدگی شود، آن کشور در راه پیشرفت موفقیت‌های بزرگی به دست خواهد آورد. اگر کشوری مثل کشور ما باشد که در آن جمعیت جوان، یک جمعیت غالب و بزرگ و یک نسبت عظیم از جمعیت کل کشور را تشکیل می‌دهد، این قضیه اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. من امروز مایلم قسمت اول صحبت‌م بیشتر مورد توجه بزرگترها هم مسؤولان، هم پدران و مادران، هم معلمان و هم متصدیان مسائل مربوط به جوانان - قرار گیرد. در قسمت دوم، خطاب اصلی من به شما جوانان است که مطالبی را با شما در میان خواهم گذاشت. اما قسمت اول که درباره مسؤولیتهایی است که نسبت به جوان وجود دارد. باید بگویم که جوانی - این دوره مشعشع و درخشان - دوره‌ای است که اگر چه چندان طولانی نیست، اما آثارش یک آثار ماندگار و طولانی در همه زندگی انسان است. جوانی از بلوغ آغاز می‌شود. در این جا می‌خواهم از منظر جوانان به مسأله نگاه کنم، تا بزرگترها، پدران و مادران و مسؤولان، فضای جوانی را که خودشان هم یک روز در آن فضا بودند، به یاد آورند.

🌱 نیازمندی‌های اصلی جوان

جوان در دوره جوانی - بخصوص در آغاز جوانی - تمایلات و انگیزه‌هایی دارد. اولاً چون در حال تکوین هویت جدید خود است، مایل است شخصیت جدید او به رسمیت شناخته شود؛ که غالباً این اتفاق نمی‌افتد و پدران و مادران جوان را در هویت و شخصیت جدیدش گویا به رسمیت نمی‌شناسند. ثانیاً جوان احساسات و انگیزه‌هایی دارد. رشد جسمانی و روحی دارد و به دنیای تازه‌ای قدم گذاشته است که غالباً دوروبریها، خانواده، کسان و افراد در جامعه، از این دنیای جدید بیخبر و بیاطلاع میمانند، یا به آن بیاعتنایی می‌کنند؛ لذا جوان احساس تنهایی و غربت می‌کند. من مایلم این مطالب را بزرگترها بشنوند، مورد توجه قرار دهند و دوره جوانی خودشان را به یاد آورند. ثالثاً جوان در دوره جوانی - چه اوایل بلوغ و چه بعدها - با مجهولات زیادی روبه‌رو می‌شود. مسائل جدیدی برای او مطرح می‌شود که سؤال‌انگیز است. در ذهن او شبهه‌ها و استفهامهایی به وجود می‌آید که مایل است به این شبهه‌ها و سؤالها و استفهامها پاسخ داده شود؛ که در بسیاری از موارد، پاسخ بهنگام و دلنشین داده نمی‌شود؛ لذا جوان احساس خلأ و ابهام می‌کند. رابعاً جوان احساس می‌کند در وجود او انرژیهای متراکمی وجود دارد و تواناییهایی را هم از لحاظ جسمانی و هم از لحاظ فکری و ذهنی در خود احساس می‌کند. حقیقتاً هم تواناییهایی که در جوان هست، میتواند معجزه کند؛ میتواند کوهها را جابه‌جا کند؛ اما جوان احساس

میکنند که از این نیروها و از این انرژی متراکم و از این تواناییهای او بهره‌برداری نمیشود؛ لذا احساس بی‌هودگی و اهمال میکنند. خامساً جوان برای اولین بار با دنیای بزرگی در دوره جوانی مواجه میشود که این دنیا را تجربه نکرده و از این دنیا چیزهای زیادی نمیداند. بسیاری از حوادث زندگی برای او پیش می‌آید که تکلیف خودش را در مقابل آنها نمیداند. احساس میکند که احتیاج به راهنمایی و کمک فکری دارد و از آن جا که پدران و مادران غالباً اشتغال دارند، به جوان نمی‌رسند و این کمک فکری به او داده نمیشود. مراکزی که در این زمینه مسؤولند، غالباً در جای لازم و در نقطه نیاز حضور ندارند؛ لذا این کمک به او داده نمیشود و جوان احساس بی‌پناهی میکند. این احساسات در جوان ما به‌طور غالب وجود دارد؛ از یک طرف احساس تنهایی، از یک طرف احساس بی‌پناهی، از یک طرف احساس تواناییهای فراوان و احساس این که از این تواناییها استفاده نمیشود.

استعداد جوانان ایرانی عامل تکامل و ترقی ایران

وجود این احساسات، مسؤولیتهایی را برای همه به‌وجود می‌آورد و همه مسؤولیت دارند. مخصوصاً دولت، روحانیت، صداوسیما، بسیج، سازمان ورزش کشور و نهادها و مراکز فرهنگی، مسؤولیتهای بزرگی در قبال نسل جوان دارند؛ بخصوص در کشوری مثل کشور ما که نسل جوان از لحاظ کمیت، متراکم و گسترده؛ از لحاظ روحیه، دارای روحیه ایمان؛ از لحاظ آمادگی، آماده کارهای بزرگ و از لحاظ استعداد، یک مجموعه بسیار با استعداد است. این که من بارها گفته‌ام متوسط استعداد جوانان ایرانی از متوسط استعداد های جوانان دنیا بالاتر است، محصول یک کاوش و بررسی علمی و یک امر مسلم است. این استعداد، این کمیت فراوان و این تواناییها، میتواند کشوری مثل ایران را در راههای تکامل و تعالی و ترقی کمک بزرگی کند.

عامل مسئولیت بیشتر مسئولان در برابر جوانها

بعضی کسان نسبت به نسل جوان ایرانی، از لحاظ اعتقادات و از لحاظ ایمان، به‌طور افراطی دچار قضاوت‌های غلط و انحرافی هستند. من اعتقاد این است. کاوشها هم همین را نشان میدهد که جوان ایرانی، جوانی است مؤمن، پاکدامن، پاک گوهر، دارای زمینه‌های دینی بسیار زیاد و مایل به جنبه‌های معنوی. البته توقعی که ما از یک جوان داریم، با توقعی که از یک آدم مسن جافتاده قوا از دست داده داریم، به کلی متفاوت است. جوانان ایرانی - چه دخترانش، چه پسرانش - هم از لحاظ امکانات روحی، معنوی، ذهنی و هم از لحاظ امکانات ایمانی، در حد بسیار خوبی هستند. این امر، مسؤولیت بزرگی را بر دوش مسئولان میگذارد.

🌟 لزوم توجه ملی به مسأله جوانان در کشور

البته من باید اعتراف کنم که خوشبختانه امروز به مسائل جوانان توجه و اهتمام میشود. هم مراکزی که مخصوص رسیدگی به امور جوانان است - مثل مرکز ملی و سازمان جوانان - هم مراکزی که از اول انقلاب توانسته است جوانان را در میدانهای بزرگ سازماندهی کند - مثل بسیج - و هم مراکز دولتی آموزش و پرورش، به اهمیت مسأله جوانان توجه کرده‌اند؛ ولی من بیش از این توقع دارم. من انتظار دارم که مسأله جوانان و پرداختن به جوانان و برنامه‌ریزی برای هدایت درست و باز کردن راه تعالی و تکامل در مقابل جوانان، به یک مسأله ملی و حقیقی تبدیل شود و همه باید احساس مسؤولیت کنند.

🌟 نظر اسلام درباره جوانان

برگردیم به نظر اسلام. نظر اسلام درباره جوانان، دقیقاً منطبق بر همان امری است که امروز پیشنهاد و نیاز ما از نسل جوان و برای نسل جوان است. پیامبر اکرم درباره جوانان توصیه کرده است، با جوانان انس گرفته است و از نیروی جوانان برای کارهای بزرگ استفاده کرده است. امسال، سال امیرالمؤمنین علیبن ابیطالب علیه‌السلام معین شده است. شما امیرالمؤمنین علیه‌السلام را فقط به عنوان یک چهره دوران چهل ساله و پنجاه ساله و شصت ساله نبینید. در خشش آن حضرت در دوران جوانی، همان الگوی ماندگاری است که همه جوانان میتوانند آن را سرمشق خودشان قرار دهند.

🌟 امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) الگوی نسل جوان

در دوره جوانی در مکه، یک عنصر فداکار، یک عنصر باهوش و یک جوان فعال و پیشرو و پیشگام بود. در همه میدانها، مانعهای بزرگ را از سر راه پیامبر بر میداشت. در میدانهای خطر سینه سپر میکرد و سخت‌ترین کارها را بر عهده میگرفت. با فداکاری خود، امکان هجرت پیامبر را به مدینه فراهم کرد و بعد در دوران مدینه، فرمانده سپاه، فرمانده دسته‌های فعال، عالم، هوشمند، جوانمرد و بخشنده بود. در میدان جنگ، سرباز شجاع و فرمانده پیشرو بود. در عرصه حکومت، یک فرد کارآمد بود. در زمینه مسائل اجتماعی هم یک جوان پیشرفته به تمام معنا بود. پیامبر اکرم نه فقط از کسی مثل علی، بلکه در دوران ده سال و چند ماه حکومت خود، از عنصر جوان و نیروی جوان حداکثر استفاده را کرده است.

🌟 استفاده پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از نیروی جوان برای مدیریت سپاه اسلام

پیامبر اکرم در یکی از حساسترین لحظات عمر خود، مسؤولیت بزرگی را به یک جوان هجده ساله داد. در جنگها خود پیامبر اکرم فرماندهی را عهده‌دار میشد؛ اما آن وقت که در آخرین هفته‌های زندگی خود احساس کرد از این عالم خواهد رفت و لشکر کشی به سرزمین امپراتوری روم به وسیله خود او امکان ندارد - چون کار بسیار بزرگ و دشواری بود؛ لازم بود نیرویی برای این کار برگزیده شود که هیچ



مانعی نتواند جلو آن را بگیرد - این مسؤولیت را به یک جوان هجده ساله داد. پیامبر میتواندست یک نفر از اصحاب پنجاه ساله، شصت ساله و دارای سابقه جنگ و جبهه را بگذارد؛ اما یک جوان هجده ساله را گذاشت و او «اسامه بن زید» بود. پیامبر از ایمان و از سابقه فرزند شهید بودن او هم استفاده کرد. آن نقطه‌ای که اسامه را فرستاد، همان نقطه‌ای بود که پدر اسامه بن زید - یعنی زید بن حارثه - در دو سال قبل از آن در آن نقطه به شهادت رسیده بود. پیامبر فرماندهی سپاهی بزرگ و گران را به آن جوان هجده ساله داد که همه اصحاب بزرگ و پیرمرد و سرداران سابقه‌دار پیامبر در آن سپاه عضو بودند. پیامبر به او گفت تا آن محلی که پدرت در آن جا شهید شد، میروی - یعنی در «موته» که محلی در امپراتوری روم آن روز و در کشور شام امروز بود - و آن جا را اردوگاه می‌کنی. بعد دستورات جنگی را به او داد. از نظر پیامبر، نیروی جوان این قدر حائز اهمیت است.

🔗 وجود سرمایه جوان فعال در تمامی عرصه‌ها در کشور

ما امروز در کشورمان اسامه بن زیدهای زیادی داریم؛ جوانان زیادی داریم؛ دختران و پسران عظیم و جمعیت انبوهی از این مجموعه‌ها داریم که حاضرند در همه میدانهای فعال - در میدان درس، در میدان سیاست، در میدان فعالیت‌های اجتماعی، در میدان مشارکت‌های گوناگون برای فقرزدایی، برای سازندگی، و در هر صحنه و عرصه‌ای که برای آنها برنامه‌ریزی شود و امکان داده شود - شرکت کنند. این موقعیت بسیار مهمی برای کشور ماست. این نسل، شبیه همان نسلی است که توانست یکی از بزرگترین تجربه‌های این کشور - یعنی تجربه جنگ تحمیلی - را با قدرت و با موفقیت به پایان ببرد. بد نیست شما برادران و خواهران عزیز بدانید؛ آن روز که سپاه پاسداران انقلاب اسلامی تشکیل شد، بیشتر کسانی که در این سپاه عضویت داشتند، جوانان و نوجوانان بودند. همین کسانی که امروز سرداران این سپاه محسوب میشوند و درجات بالا دارند، آن روز یا دانشجو بودند، یا تازه فارغ‌التحصیل شده بودند و یا حتی قدم به دانشگاه هم نگذاشته بودند. آن روز که امام فرمانده سپاه را - فرماندهی که سالهای متمادی میدانهای جنگ را اداره کرد - به فرماندهی منصوب کردند، او در حدود بیست و شش سال سن داشت.

🔗 مسؤولیت عظیم تمامی دستگاه‌های کشور در برابر جوانان

انقلاب از این تجربه یک بار دیگر استفاده کرده و توانسته نقش عظیم و سازنده جوانان را اثبات کند. این، آن بخشی بود که مایل بودم بزرگ‌ترها و مسؤولان به آن توجه کنند؛ یعنی از منظر جوان به مسأله جوانی نگاه کردن؛ آرزوها، توقعات و احساسات جوان را دیدن؛ وظایف خود را در قبال این توقعات و خواسته‌های بحق فهمیدن. همه دستگاه‌های مسؤول، چه دولتی و چه غیردولتی، چه صدا و سیما، چه وزارتخانه‌های مربوط به جوانان - آموزش و پرورش و آموزش عالی - چه بخش‌های مربوط به ورزش، چه بخش‌های ویژه جوانان، چه بسیج، چه روحانیت و چه ارگانهای تبلیغ و ترویج دین، باید احساس

کنند که در مقابل این نسل، در مقابل این جمعیت عظیم، در مقابل این همه استعداد و این همه انرژی متراکم مسؤولند.

ایران پر فرصت ترین کشورها به لحاظ دارا بودن جمعیت جوان

بخش بعدی، یک جمله خطاب به شماست: عزیزان من! با امکاناتی که این کشور در حال حاضر از آن برخوردار است، نتیجه منطقی، یک آینده روشن، رضایتبخش و افتخارآمیز است. جمعیت کشور، اکثراً جوانند. امروز در دنیا کشورهایی هستند که به کمبود جوان دچارند. سطح سنی آنها بالاست و مجبورند نیروی جوان خودشان را از کشورهای دیگر تأمین کنند. کشور ما از لحاظ جمعیت جوان کشور، یکی از پر فرصت ترین کشورهاست. به برکت انقلاب، روحیه جوانان و روحیه عموم مردم، روحیه کار و ابتکار و خلاقیت است. قبل از انقلاب، به جوان و غیر جوان فرصت ابتکار و خلاقیت در زمینه علمی، در زمینه صنعتی و در زمینه ابتکارات گوناگون داده نمیشد و ابتکارات با بیاعتنایی مواجه بود. اما انقلاب نیروی استقلال و نیروی اتکاء به نفس و اعتماد به خود را در جامعه ما زنده کرد؛ لذا این روحیه هم یکی از فرصتهای بزرگ است. ما جمعیتی با این همه جوان و با چنین روحیه‌ای داریم. از طرفی، همین جمعیت جوان و آحاد ملت احساس میکنند که در سرنوشت کشور دخیلند. دولتهایی را انتخاب میکنند؛ مسؤولانی را گزینش میکنند و در واقع و حرکت و اداره کشور به وسیله کسانی است که مردم در انتخاب آنها نقش دارند.

واقعیت استثنائی و فرصتی بزرگ برای کشور

امروز در بعضی از کشورهای نزدیک ما در همین منطقه، مردم کمترین نقشی در انتخاب مسؤولانشان ندارند. مسؤولانی بر آنها حکومت میکنند که مردم در آمدن و رفتنشان، مدت حکومتشان، ثروتشان، عیاشیهایشان و استفاده‌هایشان کمترین نقشی و کمترین نظارتی ندارند. در بعضی از کشورها هم صورت ظاهر، دموکراسی است؛ اما در باطن، حضور مردم نیست. تسلط مراکز قدرت بیگانه یا خودی در آنها به نحوی است که مردم در واقع در اداره کشور هیچ نقشی ندارند.

امروز واقعیت در کشور ما، یک واقعیت استثنایی است؛ لااقل در این منطقه استثنایی است. مردم، دولتها و نمایندگان مجلس را با اراده و میل و تشخیص خود انتخاب میکنند و آنها را در معرض آزمایش میگذارند. اگر از آنها راضی بودند، باز بار دیگر آنها را بر سر کار میآورند و اگر نخواستند، بار دیگر به سراغ دیگری میروند. این هم یک فرصت بسیار بزرگ است.

رسمیت داشتن اصول و ارزشهای اسلامی، فرصت بزرگ کشور

نکته چهارم در فرصتهای ما، راهنماییهی اسلام و اصول و ارزشهای اسلامی است که امروز در کشور ما



رسمیت دارد. در بسیاری از مناطق دنیا ممکن است دمکراسی هم باشد، فعالیت اقتصادی هم باشد؛ اما چیزی به نام عدالت اجتماعی و رفع تبعیض مطرح نیست. امروز در کشورهای سرمایه‌داری و در میان طبقات گوناگون، آنچه که رسمیت و اعتبار دارد، مبارزه و جنگ اشخاص برای حفظ منافع خودشان است و چیزی به نام عدالت اجتماعی، به عنوان یک وظیفه، به عنوان یک ارزش و به عنوان یک تکلیف بر دوش برنامه‌ریزان آن کشورها، وجود ندارد. اسلام که قانون اساسی ما را تشکیل می‌دهد و قوانین ما را هدایت می‌کند، عدالت اجتماعی جزو بزرگترین توصیه‌هایش است. اگر مسؤولانی در کشور برای عدالت اجتماعی، برای نفی فقر در جامعه و برای کم کردن شکاف میان طبقات فقیر و غنی کار نکنند، از چشم مردم خواهند افتاد و مردم آنها را به عنوان مسؤولانی که مورد علاقه و قبول آنها باشند، طبعاً نمی‌پذیرند.

مردمی بودن حکومت هم یکی دیگر از ارزشهایی است که حاکمیت اسلام و معارف اسلامی به این مملکت هدیه کرده است. مردمی بودن، ارزشی بالاتر از انتخاب شدن به وسیله مردم است. بعضی افراد ممکن است در یک نظام دمکراتیک، به شکل دمکراتیک هم انتخاب شوند، اما با مردم رابطه‌ای نداشته باشند. اینها مردمی نیستند. در کشور اسلامی ما، مردمی بودن یک ارزش است. رئیس جمهور مردمی است؛ مسؤولان مردم‌بیند و می‌خواهند مردمی باشند. هر کس بیشتر به مردم نزدیک باشد، بیشتر احساسات مردم را درک کند و بیشتر با مردم احساس و ابراز همدردی کند، مردم به او علاقه بیشتری نشان می‌دهند. این هم یکی از امتیازات بزرگ وضع کنونی ماست.

آینده روشن ایران در پرتو برنامه‌ریزی صحیح برای نیروی عظیم جوان کشور

علاوه بر اینها، امتیازات مادی است؛ منابع انرژی در کشور، استعداد ایرانی - که گفتیم از متوسط استعدادهای جهانی بالاتر است - اقلیم متنوع کشور، آب و هواهای گوناگون و سایر امکاناتی که در این کشور وجود دارد. اگر منطقاً و استدلالاً برای این نیروی عظیم جوان و این انرژی متراکم، به نحو صحیحی برنامه‌ریزی شود و این انرژی آزاد گردد؛ از نسل جوان کشور برای سازندگی کشور استفاده شود و برای تحصیلات و ارتقاء معلومات نسل جوان، کار و تلاش شود، بدون تردید آینده کشور، یک آینده روشن است. این شعار نیست؛ این یک امر منطقی و استدلالی است؛ یک محاسبه است. کشوری با چنین جوانانی، با چنین استعدادی، با چنین انرژی‌ای، با چنین امکانات طبیعی و اقلیمی و با آن زمینه‌های معرفتی و مکتبی، اگر مسؤولانش درست کار کنند - که مسؤولان کشورمان تصمیم هم دارند که کار کنند - بلاشک آینده‌ای که در انتظار آنهاست، یک آینده بسیار درخشان است؛ آینده‌ای که میتواند برای دنیای اسلام در درجه اول، و برای دیگران در درجه بعد، به عنوان یک الگو مطرح شود.

سنگین ترین بارهای مسؤولیت بر دوش جوانان

❖ جوانان، موضوع کار دو نهاد امور تربیتی و

انجمن های اسلامی

❖ جوان نهال بالنده و مرکز نورانیتها

❖ مسأله جوان مسأله مهم در هر جامعه

❖ فساد جوانان عامل سقوط ملتها

❖ نورانیت و دینداری جوانان از ابتدای انقلاب

❖ نادیده گرفتن اراده، عزم و تواناییهای جوان، رفتار

غلط و منحرفانه

❖ استفاده ابزاری از جوان برای اهداف سیاسی، خیانت و

تضییع نعمت الهی

❖ عوامل اثرگذار برای رشددهی به جوانان

❖ جوانی آغاز و ذخیره ارزشمند زندگی

❖ برنامه ریزی در دوران جوانی برای استفاده تا پایان زندگی

❖ علم آموزی، ورزش و تهذیب نفس، وظیفه جوانان

❖ و ...

سنگین ترین بارهای مسؤولیت بر دوش جوانان *

جوانان، موضوع کار دو نهاد امور تربیتی و انجمن‌های اسلامی

امروز جلسه ما به جمع پُرشور و پُرمهر جوانان عزیزی مزین است که دل‌هایشان از ایمان روشن بینانه سرشار است؛ هم عزیزان امور تربیتی و مسؤولان تربیت جوانان دانش آموز در دبیرستانها، و هم جوانان انجمن‌های اسلامی دانش‌آموزی؛ دو نقطه‌ی بسیار مهم با گستره بسیار عظیم و مسؤولیت بسیار بزرگ. موضوع کار هر دو نهاد - هم نهاد انجمن‌های اسلامی و هم نهاد امور تربیتی - جوانان هستند؛ آن هم در مقطع دانش‌آموزی در دبیرستانها، که بسیار حائز اهمیت است.

جوان نهال بالنده و مرکز نورانیتها

جوان، یک نهال بالنده و مرکز اغلب نیکی‌ها و درخشندگی‌ها و نورانیتهاست. این صفا و محبتی که در شما جوانان عزیز مشاهده میشود، خاستگاهش همین دل پاک و نورانی جوانی است. من البته به شما عرض کنم: عزیزان من! این محبت، دو طرفه است. من هم به عنوان پدر پیر شما، دلم سرشار از محبت شما جوانان است.

مسأله جوان مسأله مهم در هر جامعه

در هر جامعه‌ای مسأله جوانان یک مسأله بسیار مهم است. یکی از گرفتاریهای بزرگ کشورهای غربی - که گاهی میگویند، گاهی هم کتمان میکنند - مسأله جوانان آنهاست. شما خیال نکنید که مسأله

جوان - چه دختر و چه پسر - در جوامع غربی حل شده است؛ نه. در بین هزار نفر جوان در آن جا، شاید نتوان یک نفر را پیدا کرد که این همه صفا و نورانیت و پاکی و طهارت در او مشاهده شود. خاصیت نظامهای مبتنی بر مادیت و متکی به ارزش و اهمیت سرمایه و پول و آزادی شهوات، جز آنچه که امروز دارند آن را تجربه میکنند، چیز دیگری نیست.

❁ فساد جوانان عامل سقوط ملتها

سقوط ملتها همیشه یک امر ناگهانی نیست؛ یک امر تدریجی است. این امر تدریجی را چشمهای تیزبین متفکران غربی در امریکا و اروپا مشاهده میکنند. در آن جوامع، جوان به طور معمول مایل به بیبندوباری، نابر خوردار از حیا و مایل به ارتکاب جنایت و تجاوز و تعدی تربیت میشود و در فساد اخلاقی غرق است. چنین نسل جوانی برای هر جامعه‌ای، در هر حدی از علم و معرفت و ثروت هم که باشد، مثل مورانه‌ای پایه‌های آن جامعه و نظام را می‌چود و از بین می‌برد.

❁ نورانیت و دینداری جوانان از ابتدای انقلاب

نقطه مقابل آن را شما امروز در کشور خودمان مشاهده میکنید؛ شوق جوانی، نورانیت جوانی، صفای جوانی، دینداری و ایمان در جوانان؛ پدیده‌ای که از اول انقلاب تا امروز به طور مستمر مثل یک رودخانه زلال و پُر خروش در جریان بوده است. جوانان و نوجوانان کشور ما، در دوران جنگ و پس از جنگ توانستند پاکی خودشان را حفظ کنند. بعضی از آمارهایی که عکس این را ادعا میکند، آمارهای واقعی نیست. نه این که من از وجود جریانها و حرکات بدآموز در میان جوانان بیاطلاع باشم - نه، من میدانم چه میگذرد - اما در زیر این کفها و این گل و لایها، من جریان عظیم و خروشان نجابت و دیانت و اصالت و نورانیت را هم مشاهده میکنم. این نسل جوان، امروز مخاطب شما مسؤولان امور تربیتی و شما عزیزان انجمنهای اسلامی است.

❁ نادیده گرفتن اراده، عزم و تواناییهای جوان، رفتار غلط و منحرفانه

در مورد جوانان گرایشهای افراطی و تفریطی مشاهده میشود. بعضی کسان عادت کرده‌اند شخصیت و اراده و فهم و تواناییهای بیکرانه جوان را ندیده بگیرند و او را به ندانستن یا به هرگونه چیزی که از نظر آنها ناپسند است، متهم کنند. این عادت غلطی است. جوان، مظهر تحرک و سرشار از استعداد و دارای ذخیره ارزشمندی است - یعنی نشاط جوانی، قدرت جوانی، استعداد جوانی و حوصله جوانی - که میتواند معجزه‌ها بیافریند. آن بیاعتنایی، یک رفتار و برداشت غلط و منحرفانه است.

استفاده ابرازی از جوان برای اهداف سیاسی، خیانت و تضييع نعمت الهی

در نقطه مقابل، عده‌ای سعی میکنند جوان را باز یچه مطامع و اهداف سیاسی خودشان قرار دهند و او را به عنوان ابزار به کار گیرند؛ آنچه را که برای جوان لازم است - چون ممکن است خاطر او را آزرده کند - به او نگویند؛ آنچه که او را به آنها خوش بین و از آنها دلخوش میکند - اگر خلاف واقع هم هست - به او بگویند؛ برای این که در میدانهای سیاسی و حزبی و برای اهداف گوناگون و بعضاً نامقدس لشکر کشی کنند. این هم غلط و انحراف و خیانت و تضييع نعمت الهی است.

عوامل اثر گذار برای رشد دهی به جوانان

جوان یک انسان سرشار از استعداد و دارای حقوق فراوانی بر پدر و مادر، بر مدرسه، بر حکومت و بر مسؤولان بخشهای گوناگون است. اینها باید وسایل رشد و کمال او را فراهم آورند و به او کمک کنند تا بتواند راه درست را انتخاب کند. این کمک کردن هم به میزان زیادی با رفتار و عمل ممکن میشود. گفتار و حرف، همیشه اثری ندارد؛ گاهی ممکن است مؤثر واقع شود؛ اما گاهی عمل، حرف را تخطئه میکند. همه کسانی که با جوانان مواجهند - از جمله شما جوانان عزیز که در انجمنهای اسلامی هستید، یا عزیزانی که در امور تربیتی هستند - سعی کنند رفتار خودشان را عاقلانه، حکیمانه، خیر خواهانه، صلاح جویانه، صمیمانه و سرشار از محبت و صفا قرار دهند. این میتواند دلهای جوانان را - هر جا و هر طور که باشند؛ و لو فرض کنیم بر روی احساسات پاک آنها خاکستری از خطا هم نشسته باشد - از آنچه که در معرض آن است، نجات دهد.

جوانی آغاز و ذخیره ارزشمند زندگی

من اکنون خطابم به شما جوانان عزیز است: شما ذخیره ارزشمندی از زندگی را در دست و در پیش رو دارید. جوان، در آغاز زندگی است. فرض کنید کشاورزی تازه محصول را به دست آورده و انبارش پر از محصول است؛ با این محصول فراوان و وافر و سالم چگونه عمل خواهد کرد؟ دو گونه ممکن است عمل کند: یکطور، کشاورز خردمند و هوشمند و عاقبت اندیشی است که سعی میکند این محصول را سالم نگه دارد؛ در آن تفریط نکند؛ اجازه فاسد شدن به آن را ندهد؛ آن را به قدر لازم برای روز نیاز خود حفظ کند؛ به قدر لازم از آن مصرف کند و آنچه را که برای بذر مفید است، انتخاب کند تا سالهای آینده از بذر آن استفاده نماید. یک نفر دیگر هم ممکن است پیدا شود که قدر این انبار پر را نداند و خیال کند که همیشه پر خواهد ماند؛ نه برای حفظ و نگهداری آن، نه برای مصرف برنامه ریز شده آن و نه برای فکر روزهای نیاز و احتیاج خود، هیچ گونه تلاش و مجاهدتی انجام ندهد. این ناخرمدانان است. البته کسانی هم که ذخیره انبارشان به آخر رسیده است - یعنی پیر مردان و پیر زنان؛ انسانهایی که در سنین بالا هستند - حس نمیکنند که این انبار در حال تمام شدن است. این گرفتاری بزرگ

بشر است عزیزان! آنها هم عاقلانه نمایندیشند؛ آنها هم اگر خردمندانه بیندیشند، رفتارها تصحیح، خطاها جبران و راه درست انتخاب خواهد شد؛ اما افسوس! آنها هم گاهی درست فکر نمیکنند. ما در آموزش تاریخ و در تجربه زمان خودمان یافته‌ایم که جوانان بیشتر میتوانند، بیشتر میخواهند و بیشتر عمل میکنند. در دوران حکومت صالحان، وضع این‌گونه است. جوان در موارد بسیاری، علاوه بر این که توانایش بیشتر است، همت و اراده‌اش هم از کسانی که عمری را گذرانده‌اند، بهتر و بیشتر است.

🌱 برنامه‌ریزی در دوران جوانی برای استفاده تا پایان زندگی

شما در دوران جوانی هستید؛ این انبار هنوز پُر است. بخشی از این انبار باید به صورت بذر از آن استفاده شود؛ آن بخش، مربوط به همین سالهای جوانی شماست؛ این، بذر آینده است. برای زندگیتان برنامه‌ریزی صحیح کنید. چیزهایی هست که تا آخر عمر برای انسان مفید است؛ چیزهایی هست که برای انسان تا بعد از آخر عمر - یعنی در دوران نشئه زندگی بعد - هم مفید است؛ چیزهایی هست که برای انسان در دورانهای حوادث مهم، مفید واقع میشود. شما دهها سال در این دنیا زندگی خواهید کرد؛ بنابراین خودتان را از لحاظ علم مجهز کنید.

🌱 علم آموزی، ورزش و تهذیب نفس، وظیفه جوانان

علم از جمله‌ی چیزهایی است که تا آخر عمر برای انسان مفید است. اگر بر این علم، عمل خوب و ماندگاری مترتب شود، برای بعد از مرگ هم مفید خواهد بود. درس خواندن، یک فریضه اصلی برای شماست. برای جوانان ورزش کردن یک سرمایه‌اندوزی است. من اعتقاد دارم ورزش برای همه یک فریضه عمومی است. البته منظورم ورزش حرفه‌ای نیست. ورزش حرفه‌ای را هم رد نمیکنم، اما توصیه نمیکنم که همه جوانان سراغ ورزش حرفه‌ی بروند؛ نه. ورزش برای سلامت و حفظ نشاط است. این هم سرمایه‌ای است که تا اواخر عمر، برای شما میماند. تن‌پروری و بیکارگی، ضایع کردن آن سرمایه عظیم است. یک خصوصیت دیگر هست که اگر در شما باشد، هم در دوران عمر شما مفید است، هم برای دیگران مفید واقع خواهد شد و هم برای نشئه آخرت و دوران بیپایان زندگی بعد از مرگ مفید است. آن تهذیب نفس است؛ خودتان را پاکیزه کنید. جوانان عزیز ما با معارف دینی، با معارف الهی، با معارف بشری و با عمل صحیح دینی میتوانند این کار را بکنند. امروز میدان مسائل اجتماعی هم میدان مسائل دینی است. حضور در مراسم عظیمی که در جمهوری اسلامی به طور مکرر وجود دارد؛ از نماز جمعه‌ها بگیرد تا راهپیمایی بیست و دوم بهمن؛ همه اینها کارهای دینی است. با این روشها و با این اعمال، نفس خودتان را - آن دل پاک و نورانیتان را - هر چه بیشتر ثابت قدم کنید.

ایمان‌زدایی از جوانان، نقشه دشمنان نظام اسلامی

من بعکس کسانی که احساس میکنند جوان نمیتواند طرف خطاب قرار گیرد - مسؤولیتی ندارند و برای جوهر وجود جوان احترام و ارزشی قائل نیستند - معتقدم که امروز یکی از سنگین‌ترین بارهای مسؤولیت بر دوش شما جوانان است. امروز سیلی خوردگان از انقلاب و کسانی که با پدید آمدن نظام جمهوری اسلامی بساط غارتگریشان از این کشور برچیده شد، روی جوانان متمرکز شده‌اند. بارها گفته‌اند و تکرار کرده‌اند که کارشان در ایران، کار فرهنگی است؛ کار سیاسی هم نیست. کار فرهنگی یعنی چه؟ یعنی میخواهند کاری کنند که همین ایمان، همین شور و عشق، همین نورانیت و صفایی که امروز در شما جوانان وجود دارد، در نسل جوان ایران از بین برود. نقشه آنها این است و البته من به طور قاطع میگویم موفق نخواهند شد.

گام اول دشمن در ایمان‌زدایی جوانان

جوان ما بیدار است. پسر و دختر ما هوشیارند؛ دانش‌آموزمان، دانش‌جویمان، جوانان دگرمان در حوزه‌های علمیه بیدارند. این آگاهی را هم اسلام و انقلاب به این کشور و به جوانان داده است. سعی میکنند در داخل مدارس و دانشگاهها نفوذ کنند. اولین اقدام آنها هم این است که جوان را به ببیند و باری و فساد سوق دهند و فروغ حیا را در او بمیرانند. شما حتماً بیشتر از من میدانید که آنها با عوامل ناآگاه و غافل خودشان در مدارس چه کارهایی میکنند. جوان هشیار مؤمن و متدین امروز، در مقابل این توطئه‌ها بیدار است و آن جایی که نشانه حضور و سرانگشت دشمن را ببیند، او را در زیر پای خودش لگد و له میکند.

لزوم تلاش آموزش و پرورش برای پرورش جوان مسلمان بیدار

به برادران و خواهران و عزیزان امور تربیتی عرض میکنم: همه تلاش شما باید این باشد که جوان مسلمان و مؤمن و بیدار تربیت کنید. رحمت خدا بر شهید رجایی و شهید باهنر که این نهال را در زمین آموزش و پرورش نشانند. خوشبختانه امروز آموزش و پرورش از مدیریت خوب و مؤمنی برخوردار است و به این مسائل اهمیت داده میشود. البته عده‌ای کار شکنی میکنند؛ این را ما میبینیم و غافل نیستیم. همت شما عزیزان امور تربیتی در درجه اول این باشد که جوان را مؤمن، آگاه، روشن بین در مسائل دینی و پایبند به معارف و عمل اسلامی بار بیاورید. آینده کشور این گونه تأمین خواهد شد. وسوسه دشمنان برای ایجاد تشکیک در اعتقادات جوانان را، زمزهای خصمانه به حساب آورید و نگذارید در کارشان موفق شوند. سرگرم کردن جوانان به چیزهایی که جوانان دنیا پیش از جوانان ما به آنها سرگرم شدند و امروز تاوانش را پس میدهند، کمک به نسل جوان این کشور نیست. عده‌ای سعی میکنند جوان ایرانی را با بهانه‌های گوناگون، به سمت مسائل سرگرم کننده، موسیقیهای مضر،

سرگرمیهای جنسی و از این قبیل سوق دهند. این همان لجنزاری است که جوان غربی و جوان امریکایی و اروپایی را در خودش غرق میکند؛ این چیز تقلید کردنیای نیست. در مقابل این بایستید.

انجمن‌های اسلامی، سنگرهای فکری و فرهنگی در مواجهه با تهاجم فرهنگی

به شما عزیزان انجمن‌های اسلامی هم عرض میکنم: هر کدام از شما یک نیرو از نیروهای اسلامی؛ خودتان را نگه دارید، بسازید و رشد دهید؛ برای ورود در دانشگاه یا حوزه و بعد ورود در میدان کار و میدان اجتماع در نظام جمهوری اسلامی آماده کنید تا بتوانید مثل نورافکنی بدرخشید. هر مجموعه انجمن اسلامی در هر کجای این کشور، یک سنگر است. دانش آموز دبیرستان باید بتواند در این سنگر قرار گیرد تاکید و حمله دشمن را خنثی کند. این یک سنگر فرهنگی و فکری است؛ سنگری است که سلاح در آن، سلاح دین و تدبیر و علم و فکر و فرهنگ است. اگر این سنگرها مستحکم باشد، دشمن نه در حمله نظامی، نه در حمله اقتصادی، نه در حمله سیاسی و نه در خطرناکترین این حمله‌ها - یعنی حمله فرهنگی - توفیقی در این کشور به دست نخواهد آورد. تا امروز هم ناموفقیتهای و شکستهای دشمن، به خاطر حضور همین جوانان مؤمن و خوب در عرصه‌های مختلف بوده؛ بعد از این هم همین‌طور خواهد بود و روز به روز هم باید گسترش پیدا کند.

لزوم توجه به خودسازی برای تک تک دانش آموزان

تک تک شما و تک تک دانش آموزان تصمیم بگیرند آن چنان خودشان را بسازند که آن روزی که وارد دانشگاه یا حوزه شدند یا به هر نقطه و مرکزی منتقل شدند، در آن جا چراغی باشند تا دیگران را راهنمایی کنند. خدای متعال از زبان مؤمنین میفرماید: «واجعلنا للمتقین اماما». هر انسانی باید این صلاحیت را در خودش به وجود آورد که در هر نقطه‌ای که هست، دیگران بتوانند به او اقتدا کنند؛ نه فقط اقتدای در نماز جماعت، بلکه اقتدای در عمل، اقتدای در فکر، اقتدای در رفتار. امروز بحمدالله فضا برای این کار آماده است. علیرغم دشمنیها و خباثتهایی که در عرصه فرهنگی و سیاسی در کشور از سوی دشمنان داخلی و خارجی صورت میگیرد، بحمدالله فضا، فضای دین، فضای انقلاب و فضای اسلام است؛ و این بر اثر نورانیت شما جوانان است.

جوان باید هویت و هدف خودش را بشناسد

- ❖ اخلاص شرط ماجور بودن افعال نزد خداوند
- ❖ رابطه منطقی میان معلم و جوان
- ❖ توصیه به ارتباط گیری با سخنان شهید مطهری
- ❖ اهمیت مسأله جوانان
- ❖ کمیّت جوانان و نسبت جمعیتی آنها با کلّ کشور
- ❖ انقلاب اسلامی انقلابی نو و جوان
- ❖ نسل جوان کشور رودخانه‌ای در جریان
- ❖ اهمیت درک نسل جوان توسط مسئولان
- ❖ عامل هرز رفتن نیروی جوان کشور
- ❖ مدیران و برنامهریزان کشور شکرگزار نعمت جوانان کشور
- ❖ پرهیز از تملق‌گویی در مواجهه با جوانان
- ❖ عدم استفاده از جوانان به مثابه کالای مصرفی
- ❖ حل مسأله جوانان با مشارکت خود آنها و در بلندمدت
- ❖ و ...

جوان باید هویت و هدف خودش را بشناسد*

❁ اخلاص شرط ماجور بودن افعال نزد خداوند

در ابتدا تشکر میکنم؛ هم از شما که در این جمع متراکم، با زحماتی که متحمل شده‌اید، نشسته‌اید؛ هم از برادرانی که این جلسه را تدارک دیدند؛ هم از کسانی که برنامه اجرا کردند؛ هم از این دختر عزیزم که آن نامه را خواندند - که آن را میگیرم و ان شاء الله با دقت نگاه میکنم و امیدوارم بتوانم آن را دنبال نمایم - هم از پسران عزیزی که غزل حزین لاهیجی را برای ما خواندند. برای هر قدمی که در راه هدفهای این ملت بر میداریم، در صورت اخلاص داشتن، خدای متعال ان شاء الله به ما اجری خواهد داد. بنابراین یکایک شما ماجورید.

❁ رابطه منطقی میان معلم و جوان

امروز، روز معلم است و این جلسه، جلسه جوانان است. بین معلم و جوان یک رابطه منطقی و دائمی برقرار است. من با همه دل، احترام و تکریم خودم را به معلم عزیز عرض میکنم. معلمان و استادان در سرتاسر کشور بدانند که من یکی از قدرشناس‌ترین مخلصان آنها هستم. کار آنها و زحمتی که بر دوش گرفته‌اند، به قدری با ارزش است که هیچ بیانی - از قبیل بیانه‌های امثال من - قادر نیست آن را توصیف کند.

❁ توصیه به ارتباط‌گیری با سخنان شهید مطهری

امروز، روز شهادت شهید مطهری هم هست. او یک روحانی معلم بود و شهید معلمی خود شد. او معلمی را منحصر به سر کلاس درس نکرد؛ درس هم میداد، دانشکده هم میرفت، ساعتها تدریس میکرد، در حوزه هم

تدریس میکرد؛ اما تعلیم او یک دایره بسیار وسیع تر داشت. او مینوشت و سخن میگفت و شاگردانش در این بخش نوشتاری و گفتاری، هزاران برابر شاگردان او در داخل کلاس بودند. آن سخنی را هم که نیاز زمان بود، انتخاب میکرد. الان فرصت این که به شرح کارهای آن شهید کم نظیر بپردازم، نیست. توصیه میکنم با سخن شهید مطهری - که همچنان سخن روز است - ارتباط برقرار کنید. یک روز همه عناصری که شهید مطهری به عنوان یک استوانه فکری در مقابل آنها قد علم کرده بود، سر او ریختند؛ و از لحاظ فکری بمبارانشان کردند و از لحاظ حیثیت اجتماعی نیز وی را مورد تهاجم قرار دادند؛ اما او یکتنه ایستاد. آن مهاجمان چه کسانی بودند؟ مبلغان فرهنگهای وارداتی بیگانه گمراه کننده و دامهایی بر سر راه افکار جوانان. آن روز عمدتاً کمونیسم و برخی تفکرات لیبرالیسم غربی مطرح بود؛ امروز هم آن سخنان همچنان پابرجاست. امروز علیالظاهر کمونیسم مرده است، اما آن سخنان - که معرف پایه های تفکر اسلامی در جوانب مختلف است - همچنان زنده است.

اهمیت مسأله جوانان

من وارد بحث اصلی خودم - مسأله جوانان - میشوم. درباره این مسأله، هم بنده عرایض زیادی کرده ام، هم دیگران حرف و گفت فراوان صادر کرده اند؛ اما امروز این مسأله همچنان با اهمیت خود در فضای ذهنی و علمی جامعه ما موجود است و باید با آن مواجه شد. شما همان قشری هستید که موضوع جوانان را تشکیل میدهد. میخواهم در این زمینه قدری با شما صحبت کنم.

کمیت جوانان و نسبت جمعیتی آنها با کل کشور

کمیت جوانان و نسبت جمعیتی آنها با کل کشور، یک پدیده شگفت آور است. امروز بیش از نیمی از جمعیت کشور ما کسانی هستند که کمتر از سی سال دارند. اتفاق کم نظیری که افتاده، این است، کشوری که از جوانترین کشورهاست، یکی از بزرگترین انقلابهای تاریخ و جوانترین انقلاب موجود جهان و مستقل ترین نظام سیاسی در همه دنیا را تجربه میکند. این تقارن، تقارن شگفت آوری است. این جمعیت عظیم جوان در کشوری زندگی نمیکند که نظام سیاسی آن تابع امریکا و کمپانیهای مالی بزرگ جهان و شرکتهای چند ملیتی یا تابع فلان کشور و فلان سیاست است؛ بلکه در کشوری زندگی میکند که نظام سیاسیش جوان پسند است.

انقلاب اسلامی انقلابی نو و جوان

جوان مایل به استقلال است. جوان طبیعتاً سرش را بالا میگیرد و مایل نیست که اسیر و دنباله رو باشد. نظام سیاسی امروز کشور شما، نظامی است که سرش را بالا گرفته، در مقابل هیچ کس آن را خم نکرده و از توپ و تشر امریکاییها و تهدیدهای گوناگون هم در طول این بیست و دو سال لحظه ای بیم به دل راه نداده است. کشور ما با یک انقلاب نو و جوان مواجه است؛ لذا به یک سرعت عمل همراه با برنامه ریزی صحیح در جهت



خودسازی و پیشرفت احتیاج دارد تا بتواند زبان دشمنان را کوتاه کند و حضور خود را - چه از جنبه علمی و چه از جنبه عملی - بر همه آنها تحمیل نماید. با یک مشت انسان از کار افتاده بالای پنجاه، شصت سال، چنین چیزی در ردیف محالات است؛ اما جمعیتی که نیمی از آن جوانند و قافله جوانان همین طور با سرعت وارد میدان میشوند، این ممکن خواهد بود و افق و چشم‌انداز در این زمینه کاملاً روشن است.

🌟 نسل جوان کشور رودخانه‌ای در جریان

من در این جا دو حرف دارم: یک حرف با مدیران و برنامه‌ریزان کشور است؛ حرف دیگر با خود شما جوانان است. در پایان صحبت‌م استنتاجی هم دارم که حرف دل من است و آن را عرض خواهم کرد. البته سخن من با مدیران، سخنی نیست که امروز آن را بر زبان جاری میکنم؛ این را در جلسات کاری گوناگون با مسؤولان برجسته کشور، و حتی گاهی در اجتماعات عمومی بر زبان آورده‌ام؛ اما احساس میکنم که این سخن باید بار دیگر و شاید بارهای دیگر گفته شود تا طنین آن در فضا، هر مانعی را از سر راه اقدام بردارد؛ لذا باز هم عرض میکنم .

حرف من به مدیران، برنامه‌ریزان و مسؤولان کشور این است: این جمعیت عظیم جوان در کشور را یک رودخانه موج و پُرفیض بدانید. این رودخانه به طور مستمر جریان دارد و سالها بعد از این هم جریان خواهد داشت. دو گونه میتوان با این رودخانه برخورد کرد:

🌟 اهمیت درک نسل جوان توسط مسؤولان

یک برخورد این است که شما بنشینید عاقلانه، خردمندانه و با شیوه علمی، اولاً اهمیت این رودخانه را بشناسید؛ ثانیاً نقاط و مراکزی را که به آب این رودخانه احتیاج دارند، شناسایی کنید؛ ثالثاً برنامه‌ریزی و کانال‌کشی کنید و آب را به آن جایی که نیاز است، هدایت نمایید؛ آن گاه هزاران مزرعه و باغستان از این نعمت بیدریغ الهی سرسبز، و هر نقطه ویرانی آباد خواهد شد. شما میتوانید این رودخانه موج را به پشت سدهای انرژی‌ساز هدایت کنید و یک منبع عظیم انرژی به وجود آورید و کل کشور را به فعالیت و تلاش وادارید. اگر با این موضوع، این گونه برخورد کنید، آن گاه این پدیده، یک پدیده پُربرکت، بینظیر و استثنایی میشود که اگر یکیک مردم ایران هر روز صد بار خدا را به خاطر آن شکر کنند، شکر لازم و شایسته را ادا نکرده‌اند. مشخصه این نوع برخورد، برنامه‌ریزی کردن، هدایت کردن، راه را باز کردن، نقطه‌ی نیاز را مشخص کردن و این متاع گرانبها و این هدیه الهی را درست در نقطه نیاز قرار دادن است؛ که نتیجه آن، سرسبزی، خرمی، آبادانی، نشاط و برکت خواهد بود.

🌟 عامل هرز رفتن نیروی جوان کشور

برخورد دیگر این است که این رودخانه فیاض موج را به حال خود رها کنید؛ روی آن فکر نکنید؛ برای آن

برنامه‌ریزی نکنید و قدر آن را ندانید. نتیجه چه میشود؟ نه تنها مزارعی خشک خواهد شد و باغستانهایی از بین خواهد رفت، بلکه خود این آب هم هدر خواهد رفت. در بهترین شکل، آب این رودخانه وارد آبهای شور خواهد شد و هرز خواهد رفت. شکل دیگرش این است که به باتلاق و مرکز تجمع انواع و اقسام آفتها تبدیل شود. شکل بدترش این است که به یک سیل تبدیل شود و همه دستاوردهای ملت را تخریب کند. اگر برنامه‌ریزی و دقت و کار نشد، این نتایج را به دنبال خواهد داشت.

مدیران و برنامه‌ریزان کشور شکرگزار نعمت جوانان کشور

خدای متعال این نعمت را به ملت و کشور ما بخشیده است. کسی که باید این نعمت را در جای خود مصرف کند - که معنای شکر نعمت هم این است - کیست؟ مدیران و برنامه‌ریزان - از بالا تا پایین - هستند. امروز کشورهایی هستند که جوان ندارند و از بالا بودن سن نسلهای موجودشان رنج میبرند. ما وقتی به کشور خودمان نگاه میکنیم، میبینیم که چهره‌ها جوان، لبخندها جوانانه، سرها برافراخته و بازوان و نیروی بدنی، تواناست. هم وقتی فکر جوان بود، میدرخشد؛ هم وقتی جسم جوان بود، کارایی نشان میدهد. بنابراین باید قدر جوان را دانست.

پرهیز از تملق‌گویی در مواجهه با جوانان

بعضی با این پدیده، چنان که شایسته آن است، برخورد نمیکنند. گاهی به جای برنامه‌ریزی برای جوانان، تملق آنها گفته میشود. من دوست ندارم وقتی با جوانان مواجه میشویم، دائم به‌به و چه‌چه کنیم و از محسنات آنها بگوییم. این فقط امواج هوا و لفاظی است؛ به این احتیاجی نیست. متأسفانه جمعی به این اشکال دچارند. هر جا کم می‌آورند، اسم جوانان را می‌آورند؛ هر جا در میمانند، عنوان و تابلوی جوانان را بلند میکنند. تملق‌گویی و اسطوره‌سازی از جوان، بدون این که واقعیت جوان و دغدغه جوان و کیفیت حرکت جوان و برنامه‌ریزی برای جوان به درستی مورد توجه باشد، یک اشکال است.

عدم استفاده از جوانان به مثابه کالای مصرفی

اشکال دیگر این است که گاهی از جوانان به عنوان یک کالای مصرفی استفاده شود؛ از آنها صرفاً برای حضور در انتخابات و برای بلند کردن نام زید و عمرو استفاده شود. همه اینها منفی است. کاری که باید بشود، اینها نیست. کاری که باید بشود، این است که برنامه‌ریزان فرهنگی، اقتصادی و سیاسی کشور بنشینند و این پدیده عظیم را به درستی برآورد و برایش برنامه‌ریزی کنند. کشور به این نیاز دارد.

کشور ما زمین پهناور و امکانات فراوانی دارد. البته دشواریهای زیادی هم دارد. کشور ما جزو کشورهای پُر آب نیست. برخی کمبودهای طبیعی هم دارد؛ یک کویر بزرگ هم در وسط آن قرار گرفته است؛ اما اگر این دستهای انسانی از مغزهای تربیت‌یافته و غنی‌شده‌ای فرمان بگیرند، همه این کمبودها را مجاله میکنند و دور

میاندازند و کشور رشد خواهد کرد؛ مشروط بر این که برنامه‌ریزی، عالمانه و مدبرانه باشد. این جوان عزیز از قول من مطلبی نقل کردند؛ بله، من بارها این را گفته‌ام که یک عزم ملی و همگانی در سطوح مختلف - از سطوح کشوری تا سطوح استانی تا برسد به شهرستان و روستا - باید دنبال مسأله جوان باشد. جوان شهر با جوان روستا، جوان تهران با جوان دورترین شهر کشور تفاوتی ندارد. خصلتهای جوانی در همه یکسان است؛ گاهی استعداد او بیشتر هم هست. ما این را لازم داریم.

🏠 حل مسأله جوانان با مشارکت خود آنها و در بلندمدت

البته نمیخواهم به شما جوانان بگویم که خودتان هیچ مسؤولیتی ندارید؛ نه. این حرف را هرگز نخواهم گفت - بعداً میگویم که یک پایه مسؤولیت، خود شماست - همچنین نخواهم گفت که همه این مشکلات باید در کوتاه مدت و زمان بسیار محدودی برطرف شود؛ نه. اینها برنامه‌ریزی می‌خواهد و برنامه‌ریزیها بلندمدت است. بعضی از مقاصد در ظرف سه سال، بعضی در ظرف پنج سال و بعضی در ظرف ده سال برآورده خواهد شد. منتها اگر برنامه‌ریزی نشود، نه تنها ده سال، بلکه اگر دهها سال دیگر هم بگذرد، فایده‌ای نخواهد بخشید. من هیچ کس را به شتابزدگی دعوت نمیکنم؛ نه شما را، نه مسؤولان را. نه شما پا به زمین بکوبید که چه شد، نه مسؤولان شتابزده و بلغور شده چیزی درست کنند و بگویند این هم در جواب فلانی که در فلان جا چنین مطلبی گفته؛ بفرمایید این هم برنامه ما! هیچکدام فایده‌ای ندارد. جوان بایستی صبورانه کار خودش را - که امروز مشخص است کار او چیست - دنبال کند و مسؤولان باید مسؤولانه و مدبرانه بنشینند و روی این مسأله، مثل یک مسأله اساسی فکر کنند. ما گاهی میبینیم که برای مسائل جزئی، زودگذر و احساسی، هیأت‌هایی تشکیل میشود - هیأت رسیدگی به فلان قضیه! - که اصل قضیه‌اش چیزی نیست تا یک نفر یا هیأتی بخواهد آن را تعقیب کند. باید کسانی مخصوص این فکر بنشینند و کار کنند.

🏠 اهتمام و همکاری کل قوا برای برنامه‌ریزی در رفع مسائل جوانان

تشکیل سازمان ملی جوانان اقدام بجایی بود. من از مسؤولانش ناراضی نیستم؛ اما این کاری که من مطرح میکنم، صرفاً کار سازمان ملی جوانان نیست؛ کار کل دولت است؛ کار برنامه‌ریزان اقتصادی و سیاسی است. همه باید خودشان را درگیر کنند؛ سازمان ملی جوانان هم در جنبه‌های ستادی و اجرایی نقش دارد؛ آن هم باید کار خودش را انجام دهد. بنابراین برنامه‌ریزی کلان لازم است. در این زمینه هم باید تعاون و همکاری میان قوا خودش را نشان دهد. این که من این همه روی تعاون و همکاری سه قوه تکیه میکنم - در سخنرانی میگویم؛ در نامه به رؤسای سه قوه میگویم - برای این است که با تعارض قوا با یکدیگر - به ابتکار چهار نفر آدمی که فقط به مسائل زودگذر فصلی و سیاسی و جناحی میاندیشند - ضررهای بزرگی برای کشور به وجود می‌آید. قوه مقننه و قوه مجریه و قوه قضائیه باید با یکدیگر همکاری کنند. البته بیشترین مسؤولیت در این باب متوجه قوه مجریه است که در همه سطوح باید تلاش و فعالیت و پیگیری کند. این یک مسأله اساسی کشور

است؛ شوخی نیست.

نتیجه مشارکت و همکاری قواد در رفع مسائل جوانان

اگر این پیگیری صورت گیرد، ما شاهد کشوری با یک نسل پُرنشاط و پُرامید و کارآمد خواهیم بود. یک دهه که بگذرد، اگر کسی به کشور ما نگاه کند، یک لشکر انبوه از دستها و مغزها و دل‌های کارآمد در همه زمینه‌ها مشاهده خواهد کرد. آن روز هیچ کس رغبت نمی‌کند خانه پدری و سرزمین مقدّس و ایران عزیز خودش را رها کند؛ به امید یک طعمه کوچک و کم‌اهمیت، برود تحقیر یک کشور و یک ملت خارجی را بپذیرد، که اگر تا آخر عمرش آن‌جا بود، به او بگویند تو بیگانه‌ای، تو اهل این آب و خاک نیستی! یک روز هم اگر اوضاعی پیش بیاید، نئونازیهای آلمان - مثل همین روزها - بر سر خاریهایی که در آن کشور هستند، بریزند. من بارها گفته‌ام که اینها وحشیهای کراوات بسته ادکلن زده‌ای هستند که اسمشان را متمدّن گذاشته‌اند! جوانان کدام کشور میریزند و بیگانه‌ها را این‌طور میزنند و لت و پار میکنند که در کشور آلمان و اخیراً در اتریش و ایتالیا کردند؟! جوان ایرانی به خیال این که در فلان مسابقه رتبه بالایی به دست آورده است، به آن‌جا برود؛ به امید آن که قدرش را میدانند! نه آقا، آن‌جا تا وقتی میتوانی برای آنها کار کنی، از تو کار میکشند؛ شیرها را میکشند و چیزی هم به تو نمیدهند. آخرش هم در خانه خودت نیستی؛ بیگانه و غریبه‌ای! یک روز هم ممکن است جوانان آن کشور مست شوند و بر سرت بریزند و بگویند تو بیگانه‌ای؛ میخواهیم تو را بیرون کنیم! بنابراین اگر آن پیگیری صورت گیرد، کسی رغبت نمی‌کند از ایران عزیزش، از خانه خودش و از این میدان عظیم کار و مجاهدت دل بکند. این همه جوان وارد بازار کار میشوند - کار علمی، کار صنعتی، کار کشاورزی، کار خدماتی، تولید و ابتکار - و یک کشور از همه جهت کامل را به وجود می‌آورند. این نتیجه آن برنامه‌ریزی خواهد بود. اگر این عزم ملی به وجود آید و این برنامه‌ریزی صورت گیرد، چشم‌انداز این است. جوانی هم که آن روز تازه وارد محوطه درس و بحث میشود، آن چشم‌انداز را ببیند؛ با شوق و رغبت درس میخواند و رتبه علم را در کشور بالا میبرد.

نتایج حاصل از عدم برنامه‌ریزی برای جوانان

اما جانب منفی قضیه. اگر به این مسأله نپردازند، اگر به برنامه‌ریزی لازم فکر نکنند و برای نسلی که از راه میرسد، در جامعه جا باز نکنند، چه پیش می‌آید؟ یک لشکر بی‌کار و بیتوان روی دست ملت میماند. نه احساس امیدی، نه احساس شوق و شوری، نه آینده‌ای، نه زبانی برای ابراز غرور نسبت به میهن خود و نه اصلاً غروری. البته این کمترینش است که گفتم؛ از این بدتر هم فرضهایی وجود دارد. همه مسؤولند؛ هم برنامه‌ریزان، هم مجریان و هم متصدیان رسانه‌ها.

🏠 صدا و سیما مسئول هدف سازی برای جوانان

صدا و سیما هم مسؤول است؛ روزنامه‌ها هم مسؤولند. صدا و سیما و روزنامه‌ها نباید همواره برای جوان الگوی یک جوان اشرافی بیدرد تن به راحت داده عیاش را مطرح کنند. بعضی از مطبوعات نباید در فلسفه بافیهای خود طوری حرف بزنند که جوان خیال کند همه هدف انسان این است که از هر راهی شد، یک مشت پول به دست آورد. اگر توانست یک گواهی علمی برای خودش فراهم کند، وسیله‌ای برای پول در آوردن در دستش هست؛ اگر نشد، هر راه دیگری که شد؛ ولو قاچاق، ولو تن دادن به ذلت و خفت و اهانت، ولو با دستبرد زدن به این و آن! نباید پول را عمده کرد؛ پول ارزش نیست. هدف، در آوردن پول نیست؛ پول یک وسیله برای گذراندن زندگی است. پول بسیار کوچکتر از این است که هدف انسان شود. برای جوان، الگو را یک الگوی غلط قرار ندهند تا او احساس کند که به جای استعداد و ابتکار و تلاش فراوان و کسب تخصص و علم، باید سراغ پول رفت! از یک جوان میپرسیم: چرا درس نمیخوانی؟ میگوید: پدرم آن قدر پول و ثروت دارد که به درس خواندن احتیاج ندارم! پس معلوم شد که درس برای پول است! با این پول اگر بشود بیکار و عیاش و مصرف کننده محض بود، باز هم از نظر او مانعی ندارد! آیا این طرز فکر درست است؟! این طرز فکر، غلطترین طرز فکر است. بنابراین رسانه‌های جمعی هم متعهد و مسؤولند.

🏠 انقلاب اسلامی حاصل معجزه آفرینی جوانان

ما میتوانیم چنان روزی را - نه در زمان طولانی دست نیافتنی، بلکه در همین آینده نزدیک - برای خودمان تصویر کنیم و امیدوار باشیم. چرا نتوانیم؟ جوان این مملکت در دهه‌های پنجاه و شصت معجزه آفرید؛ جوان این مملکت کاری کرد که تا آن روز هیچ ملتی نتوانسته بود چنین کاری بکند؛ جوان این مملکت با تن و جسم خود به خیابانهای این کشور آمد - در همین شهر رشت شما، در شهرهای دیگر استان، در شهرهای دیگر کشور - و چنان این حضور را با همین جسم خود بر جسته کرد که آن نظام تا دندان مسلح متکی به پشتیبانی همه سیاستهای استعماری دنیا، دید دیگر جای نفس کشیدن ندارد؛ لذا مجبور شد فرار کند و برود. این تجربه، بعد از ما تکرار شد؛ قبل از ما هیچ جای دیگر نبود. انقلابهایی که در جاهای دیگر رخ میداد، نتیجه کارهای چریکی و پارتیزانی و پرتاب ترقه و شلیک گلوله بود؛ اما این تجربه، تجربه ملت ایران بود که به وسیله جوانان ایجاد شد.

🏠 الگوگیری آفریقایی جنوبی از انقلاب اسلامی

نلسون ماندلا «قبل از آن که در آفریقایی جنوبی به پیروزی برسد - زمانی که تازه از زندان آزاد شده بود - به ایران آمد و با من ملاقات کرد. راجع به اوضاع آفریقایی جنوبی از او سؤال کردم، چیزهایی گفت. من به او گفتم، ما تجربه‌ای داریم که گمان میکنم در کشور شما هم قابل عمل باشد؛ و آن تجربه عبارت است از این که انسانهای داوطلب - که اکثریت جمعیت کشور ما را تشکیل میدادند - زن و مرد، با جسم خودشان به خیابانها

آمدند، نه با مشتشان، نه با سلاحشان، نه با نارنجکشان، نه با خانه‌ی تیمیشان، بلکه با تنِ خودشان آمدند؛ روی خود را هم نبستند، با صورتِ باز آمدند؛ لذا نظام را منفعل کردند و او هم دید نمیتواند بایستد. واقعاً بر چه کسی میخواست حکومت کند؟ گفتیم به نظر من این الگو در آفریقای جنوبی قابل عمل است. او سری تکان داد. بعد از رفتن او، یکی دو ماه طول نکشید که خبرهای تظاهرات عظیم مردمی در آفریقای جنوبی را در روزنامه‌ها خواندیم! من فهمیدم که این بذر، سبز شد؛ عین همان وضعیت ایران. تمام خیابانهای شهرهای بزرگ آفریقای جنوبی از سیاهان پر شد و یک عده از سفیدپوستها هم آمدند و همراه با آنها راهپیمایی کردند و گفتند ما هم با حکومت تبعیض نژادی مخالفیم. نتیجه نیز همان شد؛ یعنی کسی که در رأس بود، دید اصلاً نمیتواند کاری بکند. اول رفت و کس دیگری را جای خودش گذاشت؛ او هم دید نمیتواند؛ لذا در یک انتقال قدرت آرام، حکومت را به دست سیاهپوستان دادند و خود «ماندلا» هم رئیس جمهور شد! این حادثه تقلیدشدنی و این الگوی ملتها برای آزادیخواهی، به وسیله جوان ایرانی در دهه‌های پنجاه و شصت اتفاق افتاد.

🕌 دفاع مقدس، معجزه آفرینی جوان ایرانی دهه شصت

معجزه انقلاب اسلامی در دهه پنجاه، و معجزه جنگ هشت ساله در دهه شصت اتفاق افتاد. اوایل جنگ، بعضی از برادرانِ عادت کرده به بخشنامه‌ها و دستورالعملهای سنتی نظامی، میگفتند شما چه میگویید؟! در مقابل پنجاه تانک، پنجاه تانک لازم است. عراق وقتی پنجاه تانک به میدان می‌آورد، باید با پنجاه تانک با او مقابله کرد؛ ولی ما نداریم! راست هم میگفتند؛ نداشتیم. من خودم یک شب رفتم تعداد تانکهای تپپی را که به طور سازمانی باید در حدود صدویست دستگاه تانک میداشت، شمردم؛ دیدم هفده تانک دارد! یک تیپ ارتشی در دُبّ حردان جلو نیروهای عراقی مستقر شده بود؛ اما به جای صدویست تانک، هفده دستگاه تانک داشت! میگفتند نمیشود؛ اما جوان ایرانی نشان داد که میشود. جوان بسیجی، جوان سرباز، جوان افسر - چه ارتشی و چه سپاهی - معجزه آفرید و نشان داد که میشود. آن نیروی مجهز به همه ابزارهای مدرن جنگی، نیامده بود که برود. مگر ارتش عراق به ایران آمده بود که برگردد؟! اگر میخواست برگردد، نمی‌آمد. آمده بود که خوزستان را از آن خود کند؛ منابع نفت را از جمهوری اسلامی بگیرد و این ننگ و ذلت را بر پیشانی جمهوری اسلامی ابدی کند و بگوید جمهوری اسلامی نتوانست یک استان ثروتمند و نفت خیز خودش را حفظ کند. اما پس از مدتی آنها مجبور شدند بعد از تحمل آن همه خسارت و دادن پنجاه، شصت هزار اسیر، راهشان را کج کنند و از زیر تازیانه خشم و اراده جوانان ما بیرون بروند و به کشور خودشان برگردند. بعد نیز همه دنیا تصدیق کردند که آنها متجاوز بوده‌اند؛ یعنی هم از لحاظ نظامی مغلوب شدند، هم از لحاظ سیاسی شکست خوردند. چه کسانی این کار را کردند؟ جوانان ما کردند. این معجزه بود. جوان ایرانی که در دهه‌های پنجاه و شصت آن معجزه‌ها را آفرید، چرا در دهه‌های هشتاد و نود نتواند معجزه کند؟ چرا نتواند آن معجزه عظیم را نهادینه کند و در سطح جهان گسترش دهد؟ چرا نتواند الگو شدن جوان ایرانی را برای همه جوانان

دنیا به طور تردیدناپذیر ثبت کند؟ چه دلیلی دارید؟ این شدنی است.

🌱 لزوم افزایش مناعت طبع و عفت اخلاقی در برنامه‌ریزی برای جوانان

من به مسؤولان عرض میکنم، به جوانان ما مناعت طبع و عفت اخلاقی و اطمینان به نفس و اعتماد به خود و صداقت و شجاعت بیاموزید؛ در آنها اراده پولادین و انضباط اجتماعی و وجدان کاری به وجود آورید؛ بعد هم برایشان برنامه‌ریزی کنید. این کارها شدنی است و این آینده محقق خواهد شد.

🌱 پرهیز از یأس در مواجهه مسئولان با مشکلات کشور

آن کسانی که توانستند در طول بیست و دو سال این کشور را از این همه گردنه و گذرگاه دشوار پُر خطر عبور دهند، باز هم میتوانند. چرا در خودتان یأس میپروانید؟ چرا یأس درونی خودتان را به دیگران تراوش میدهید؟ اگر تو مأیوسی، کنار بنشین؛ میدان بده تا این همه جمعیت در راه خودشان بروند. یأس یک شخص یا یک مجموعه آدم، نباید بتواند جلو راه یک ملت عظیم الشان را بگیرد. من میگویم به جای تملق گفتن از جوانان، با آنها با صراحت و صداقت حرف بزنید؛ مشکلات و امکانات را بگویید؛ بعد هم در خدمت فراهم کردن امکانات و برداشتن مشکلات قرار گیرید. آن گاه خود این جوانان لشکر شما میشوند و به شما کمک خواهند کرد تا مشکلات را برطرف کنید. در روابط انسانی، جوان از هیچ چیز بیشتر از صداقت خوشش نمی‌آید.

🌱 مسئولیت جوانان در پیشرفت‌های علمی و عملی

به نظر من خود شما جوانان بزرگترین مسؤولیت را دارید؛ مسؤولیتی که میتوانید آن را انجام دهید. عزیزان من! هر جوانی دوست میدارد کشوری که در آن زندگی میکند و خاکی که از آن روییده، عزیز، سربلند، مقتدر و برخوردار از همه زیباییها و نیکیها باشد؛ دلش میخواهد جامعه متمدنی داشته باشد؛ دلش میخواهد از پیشرفتهای علمی و عملی برخوردار باشد. این آرزوی هر جوانی است. برای این، دوراه در پیش است: یک راه واقعی، یک راه کاذب و بدلی. راه واقعی را باید پیدا کرد، زحمات آن را پذیرفت و هزینه‌اش را هم باید پرداخت.

🌱 راه واقعی پیشرفت جوان ایرانی

راه واقعی چیست؟ این است که جوان ایرانی تصمیم بگیرد در زمین خود، بذر خود را بپاشد؛ از اندوخته و ثروت فرهنگی خود استفاده کند؛ اراده‌ی خودش را به کار گیرد؛ برای شخصیت و استقلال خود ارزش قائل شود؛ جامه عاریت نخواهد و دنبال تقلید و عاریه‌گیری الگوهای بیگانه نباشد. تمدن واقعی برای مردم ما تمدن ایرانی است؛ تمدنی است که متعلق به خود ماست؛ از استعدادهای ما جوشیده و با شرایط زندگی ما در هم آمیخته و چفت شده است. راه حل حقیقی، راه حل بومی است. باید بذر سالم خودمان را بپاشیم و مراقبت کنیم تا سبز شود؛ دنبال تقلید از این و آن نباشیم؛ دنبال سخن گفتن با زبان و لغت بیگانه و عاریه گرفتن از تجربه‌های دست چندان آنها نباشیم. نه این که از فرآورده‌های علمی دیگران بهره نبریم؛ چرا، صدر صد

معتقدم که باید از همه تجربه‌های علمی بشری بهره برد. پنجره‌ها را نمیبندیم؛ هر کس که در دنیا کار خوبی کرده، آن را انتخاب میکنیم.

تفاوت تهاجم فرهنگی و تبادل فرهنگی

من یک وقت گفتم که فرق تهاجم فرهنگی و تبادل فرهنگی چیست. تهاجم فرهنگی، یک امر منفی است؛ اما تبادل فرهنگی، یک امر مثبت است. یک وقت هست که یک انسان برای این که کمبودی را در بدن خودش برطرف کند، می‌گردد و غذا و داروی مناسب را - آن چیزی که به دردش می‌خورد - از هر جایی که گیرش آمد، پیدا میکند و با میل خود آن را داخل کالبدش میریزد. یک وقت هم هست که نه، ما انتخاب نمیکنیم؛ دست و پای ما را میگیرند، یا بیهوشمان میکنند، یا مستمان میکنند و چیزی را که خودشان میخواهند - نه آن چیزی که ما لازم داریم - در بدن ما تزریق میکنند. آیا اینها با هم فرق ندارد؟ من میگویم ملت ایران نباید خودش را لخت بیندازد تا دشمن با مدرنترین شیوه‌ها، آنچه را که خودش میخواهد، از تفاله‌های دست دوم فرهنگش به جسم ملت ایران تزریق کند.

یک روز عده‌ای غربزده چشمهای خود را بستند و گفتند ما باید همه چیز را از غرب بگیریم. آنها چه چیزی را از غرب گرفتند؟ یکی از خصوصیات خوبی که اروپاییها دارند، خطرپذیری است. منشأ عمده موفقیت‌های آنها این بوده است. آیا غربزده‌های ما این را گرفتند و به ایران آوردند؟ آیا ایرانیها ریسک‌پذیر شدند؟ خصوصیت خوب دیگر آنها عبارت از پشتکار و از کار نگریختن است. آیا آن را به ایران آوردند؟ بزرگترین و ماهرترین مکتشفان و دانشمندان غربی کسانیاند که سالهای متمادی با زندگیهای سخت در اتاق خود نشستند و چیزی را کشف کردند. انسان وقتی زندگی آنها را میخواند، میبیند چگونه زندگی کردند. آیا این روحیه تلاش خستگی‌ناپذیر فقط برای علم را به ایران آوردند؟ اینها بخشهای خوب فرهنگ غربی بود. اینها را که نیاوردند؛ پس چه چیزی را آوردند؟ اختلاط زن و مرد و آزادی عیاشی و پشت میز نشینی و ارزش کردن لذت و شهوات را آوردند!

نمودهای غربزدگی رضاخان

رضاخان قلدر وقتی خواست از غرب برای ما سوغات بیاورد، اولین چیزی که آورد، عبارت از لباس و رفع حجاب بود؛ آن هم با زور سر نیزه و همان قلدری قزاقی خودش! لباسها نباید بلند باشد؛ باید کوتاه باشد؛ کلاه باید این طوری باشد؛ بعد همان را هم عوض کردند: اصلاً باید کلاه شاپو باشد! اگر کسی جرأت میکرد غیر از کلاه پهلوی - کلاهی که آن موقع با این عنوان شناخته میشد - کلاه دیگری سرش بگذارد، یا غیر از لباس کوتاه چیزی بپوشد، باید کتک می‌خورد و طرد میشد. این چیزها را از غرب گرفتند؛ از آنها حق نداشتند حجابشان را حفظ کنند؛ نه فقط چادر - چادر که برداشته شده بود - اگر روسری هم سرشان میکردند و مقداری جلوی چانه‌شان را می‌گرفتند، کتک می‌خورند! چرا؟ برای این که در غرب، زنها سربرهنه می‌آیند! اینها را از غرب آوردند. چیزی را که برای این ملت لازم بود، نیاوردند. علم که نیامد، تجربه که نیامد، جد و جهد و



کوشش که نیامد، خطر پذیری که نیامد - هر ملتی بالاخره خصوصیات خوبی دارد - اینها را که نیاوردند. آنچه را هم که آوردند، بیدریغ قبول کردند. فکر و اندیشه را آوردند، اما بدون تحلیل قبول کردند؛ گفتند چون غربی است، باید قبول کرد. فرم لباس و غذا و حرف زدن و راه رفتن، چون غربی است، بایستی پذیرفت؛ جای بروبرگرد ندارد! برای یک کشور، این حالت بزرگترین سم مهلک است؛ این درست نیست.

📌 راه حل واقعی پیشرفت یک ملت

راه حل واقعی این است که یک ملت خودش باشد؛ با مغز خودش فکر کند؛ با چشم خودش ببیند؛ با اراده خودش انتخاب کند؛ آنچه را هم انتخاب میکند، چیزی باشد که برایش مفید است. ما باید با حفظ تمدنمان، با دست و بازوی خود کار کنیم و فقط ترجمه، کار منحصر مانباشد. بعضی افراد، حتی فکر را هم ترجمه شده قبول میکنند؛ حاضر نیستند آن را با معیارها بسنجند؛ میگویند چون فلان روان شناس یا فلان جامعه شناس یا فلان اقتصاددان این طور گفته و این فرمول را داده، دیگر بروبرگرد ندارد. اگر کسی برخلاف او حرف زد، مثل این که کفر گفته است! چهار صباح دیگر آنها از حرف خودشان بر میگردند و حرف دیگری میزنند؛ باز این آقا همان حرف دوم آنها را بدون تحلیل قبول میکنند! برای یک کشور، این بدبختی است. راه حل واقعی این است که یک ملت با دست خود، کار کند؛ برای خود، کار کند؛ با فکر و مغز خود بیندیشد و اجتهاد کند و با ابتکار خود پیش برود؛ ضمن این که از همه تجارب هم استفاده کند.

📌 راه حل کاذب پیشرفت جوامع

راه حل کاذب چیست؟ راه حل کاذب این است که یک ملت به تغییر ظاهری دل خوش کند و از حرکت عمیق رو برگرداند. یک وقت میبینید آدمی هست که نه معلوماتی دارد، نه سوادی دارد، نه اراده‌ای دارد، نه تجربه‌ای نشان داده، نه کاری از او برمیآید؛ لباس و آرایش و شکل خودش را شبیه فلان هنرپیشه یا فلان جوان غربی کرده است. این راه حل کاذب است. آیا شما با این کار، تمدن شدید و تحول پیدا کردید؟! در دوران رژیم گذشته، شاه دست نشانده و خائن میخواست این راه حل کاذب را با عنوان «دروازه تمدن بزرگ» برای این مردم به ارمغان بیاورد. البته سالها روی این زمینه کار شده بود؛ فلاکت اخلاقی در حد اعلی بود؛ ورشکستگی معنوی و روحی و علمی در این کشور، بینظیر بود. با نام «دروازه تمدن بزرگ» و با نام مدرنیزم ایرانی میخواستند به بقیه موجودی معنویت کشور چوب حراج بزنند. شاه عیاش بیسواد مفلوک در مقابل بیگانه و مقهور پنجه امریکا و صهیونیسم، و ملتی که تحقیر شده و مورد اهانت قرار گرفته بود؛ این مدرنیزم ایرانی مال همانهاست. این که مدرن شدن و به تمدن واقعی رسیدن نیست. مظهر آن راه کاذب این بود که در این جا هر نقطه‌ای که میشد از آن پول ساخت، لانه‌ای برای عوامل و ایادی کمپانیهای خارجی بود. البته به وسیله‌ی شرکای داخلی‌شان این کار را میکردند که شرکای داخلی هم به همان دستگاہهای دربار و رجال سیاسی وابسته خائن آن روز مربوط میشدند. این مدرنیزم به درد نمیخورد؛ این برای یک ملت، بدبختی و

بیچارگی و فنا شدن همه چیز را به بار میآورد. اگر این انقلاب اتفاق نیفتاده بود، اگر آن فریاد رعدگونه همه چیز را در این مملکت به جنب و جوش نیاورده بود و دلها را از جانکننده بود، خدا میداند که امروز کشور ما در چه وضعی بود. شما به بعضی از کشورهای عقب افتاده - چه در آسیا، چه در آفریقا - نگاه کنید؛ یقین بدانید با این موقعیت ممتاز جغرافیایی و اقلیمی و تاریخی ایران، وضع ما از آنها بدتر بود. انقلاب به داد این کشور رسید و این ملت را از این که در قعر دریایی فرو رود که دیگر نتواند از آن بیرون بیاید، نجات داد. بنابراین، چنان راه حلّی، راه حلّ کاذب است و جوان نباید دنبال آن باشد.

🕌 ضرورت دوری از تقلید و گرایش به قوت اراده و ایمان

جوانان عزیز من! فرزندان من! دنبال تقلید نباشید. بر روی شیوه و راهی که در آن ذهن و اراده و ایمان شما قوی میشود و اخلاق شما پاک و آراسته میگردد، فکر کنید. آن گاه شما عنصری خواهید بود که مثل یک ستون، سقف مدنیت این کشور و تمدن حقیقی این ملت بر روی آن قرار میگیرد.

🕌 تبدیل نسل جوان به نسلی پوچ، هدف نهایی دستگاہهای تبلیغاتی غرب

من به شما عرض کنم، امروز دستگاہهای تبلیغاتی فوق مدرن غربی - بخصوص امریکایی و صهیونیستی - برای ذهنها و فعالیتها و احساسات و اراده شما طرح عملیاتی تهیه میکنند. خیال نکنید آنها غافل نشسته‌اند و این سی میلیون جوان را در کشور ما نمیبینند. آنها این سی میلیون جوان را میبینند؛ آنها برای کار و هدف خودشان مشغول برنامه‌ریزی هستند؛ آنها برای اخلاق و فکر و عقیده و ایمان جوان ما برنامه‌ریزی میکنند. خیلی از حرفهایی که گاهی در فضای مطبوعاتی یا فرهنگی کشورمان زده میشود، تفسیرش این است و با این دید قابل تحلیل است. آنها میخواهند نسلی که الگوی جوانان فداکار برجسته دنیا شد، به یک نسل بیخاصیت تبدیل شود.

🕌 حزب الله لبنان، الگوی جوان فلسطینی

شما امروز فلسطین را نگاه میکنید و به هیجان میآیید. این دختر عزیز ما میگوید که ای کاش مدّ نگاه ما به فلسطین میرسید. میدانید فلسطینیها از چه کسی یاد گرفتند؟ پنجاه سال است که فلسطین اشغال شده است؛ بیست سال و پنجاه سال پیش هم فلسطین جوان داشت. این جوان فلسطینی که این گونه به میدان آمده، از چه کسی یاد گرفته و الگوی او کیست؟ الگوی او جوان مبارز مؤمن با اخلاص لبنانی است. این را من نمیگویم، خودشان میگویند. در تظاهراتی که در نوار غزه و ساحل غربی رود اردن - که منطقه فلسطینی‌نشین است - راه می‌اندازند، عکس رهبر حزب الله لبنان - سید حسن نصرالله - را سر دست بلند میکنند و راه می‌برند. آنها پرچم حزب الله لبنان را روی گنبد مسجد الاقصی نصب کردند. البته صهیونیستها نگذاشتند آن جا بماند، اما آنها آمدند نصب کردند. بنابراین او شد الگوی جوان فلسطینی. تلویزیون «المنار» حزب الله لبنان - که به

نظرم روزی بیست ساعت برنامه پخش میکند - بیشترین بینندگانش در داخل فلسطین اشغالی هستند! نه فقط برنامه‌های آن را میبینند، بلکه مثل تشنه، جرعه، جرعه‌اش را مانند آب گوارا مینوشند.

🌸 رزمندگان و شهدای ایران، الگوی حزب الله لبنان

الگوی جوان لبنانی چه کسی است؟ حزب الله لبنان از کجا جوشید؟ او روی کدام سرزمین رویید؟ الگوی او شما یید. او همین شعارهای شما را میدهد؛ همین کارهای شما را میکند؛ همان پیشانی‌بند شما را به پیشانی‌اش میبندد؛ مثل رژه نظامی بسیج، رژه میرود. بنابراین الگوی آن جوان، سرداران و رزمندگان شهیدی هستند که در خود گیلان امثال آنها را کم نداریم. آنها فدکاری و برای خدا حرف زدن و برای خدا کار کردن را از اینها یاد گرفتند. شهید املاکی شما - جانشین فرمانده لشکر گیلان - وقتی در میدان جنگ در معرض بمباران شیمیایی بود و بسیجی بغل دستش ماسک نداشت؛ او ماسک خودش را برداشت و به صورت بسیجی همراهش بست! قهرمان یعنی این. البته هر دو شهید شدند؛ اما این قهرمانی ماند؛ اینها که از بین نمیروند؛ «ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احياء»؛ (۱) اینها زنده‌اند؛ هم پیش خدا زنده‌اند، هم در دل ما و در فضای زندگی و ذهنیت ما زنده‌اند. پدر شهیدی از همین شهرهای گیلان شما، وقتی جوانش را با گلولی بریده از جبهه برگرداندند، گلولی بریده بچه‌اش را بوسید؛ اما آه نکشید! اینها الگوست. این الگوها را از من و شما بگیرند و قدر این چهره‌ها را در چشم من و شما بشکنند، بعد به جایش الگوهای دروغین و جعلی خودشان را بیاورند؛ ارزشهای ما را بگیرند، ارزشهای خودشان را جایگزین کنند.

🌸 تلاش رسانه‌های غربی برای انکار مفاخر ملت

امروز رسانه‌های غربی با برنامه ریزیهای میلیاردری، در تبلیغات رسانه‌ای خود - چه در تلویزیونشان، چه در رادیوشان، چه در مصاحبه‌هایی که دائماً میکنند و متأسفانه بعضی از عناصر داخلی هم فریب آنها را میخورند و اسیر و نوکر آنها میشوند؛ حرفهایی که آنها مایلند، اینها بر زبان جاری میکنند - میکوشند تا به شما جوانان ایرانی تفهیم کنند که یک ظرف خالی هستید و مظروف ندارید؛ مظروف شما را ما باید بدهیم؛ ما باید این ظرف را پر کنیم؛ شما امروز این مایه را ندارید، دیروز هم نداشتید، طبعاً فردا هم نخواهید داشت! تاریخ شما را هم منکر میشوند؛ میخواهند گذشته شما را هم زیر پا لگد کنند؛ نه فقط تاریخ قدیم چند صدساله را، بلکه تاریخ بیست ساله اخیر را هم میخواهند زیر پا لگد کنند و آن را انکار نمایند. آنها میخواهند فرهنگ‌سازی و الگوسازی کنند؛ آنها میخواهند جوان ایرانی و نسل نوی ایرانی، یک نسل تحقیر شده توسریخور باشد تا بتوانند روی او سوار شوند و به او دیکته کنند و آن کاری را که آنها میخواهند، انجام دهد. برای این که کسی را به زیر مهمیز بکشند، بهترین راه این است که بگویند تو چیزی نیستی، تو کسی نیستی و گذشته‌ای نداری. مفاخر یک ملت را انکار میکنند، برای این که او احساس کند چیزی نیست.

🕌 میرزا کوچک خان و شیخ فضل الله نوری نمونه‌های مفاخر تاریخ ایران

میرزا کوچک، مرد تنهایی بود که به دو قدرت بزرگ آن روز دنیا - یعنی روسها و انگلیسیها - یک «نه» ی بزرگ گفت. نه با روسها ساخت، نه با انگلیسیها؛ اما در کنار او کسانی بودند که میخواستند با دستگاه حکومت آن روز - بعد هم بارضاخان که تازه میخواست سر کار بیاید - مبارزه کنند، اما به روسها پناه میبردند؛ به باکو رفتند و بند و بستهایشان را کردند و به ایران برگشتند و سرسپرده آنها شدند. اما میرزا کوچک خان قبول نکرد و حاضر نشد سازش کند؛ او، هم با انگلیسیها جنگید، هم با قزاقهای روس جنگید، هم با لشکر رضاخانی - و قبل از رضاخان، آن کسانی که بودند - مبارزه کرد؛ با احسان الله خان و دیگران هم کنار نیامد. وقتی جوان گیلانی سر قبر میرزا کوچک خان میرود و میبیند این مرد تنها، این مرد باایمان و باصفا، اگر چه در وسط جنگلهای گیلان در مظلومیت مُرد، اما شخصیت خودش را در تاریخ ایران تثبیت کرد؛ مُرد، اما یک مشعل شد. ما در دوران مبارزه خودمان، هر وقت نام میرزا کوچک خان را به یاد می‌آوردیم و شرح حال او را میخواندیم، نیرو میگرفتیم. او از همت و اراده و شخصیت و هویت خود خرج کرد، برای این که به یک نسل هویت و شخصیت و نیرو و اراده ببخشد. این بسیار ارزش دارد. امثال او تعدادی بودند که در غربت مبارزه کردند، در غربت هم مُردند؛ اما میبینید که امروز غریب نیستند. جریان تاریخ، جریان عجیبی است. نگذاشت و نخواهد گذاشت شیخ فضل الله‌ها و میرزا کوچک خان‌ها و خیابانیها و امثال اینها، همچنان که غریب مُردند، غریب بمانند. دشمنان میخواهند این مفاخر را از دست جوان ایرانی بگیرند.

🕌 هویت، مهمترین نیاز جوان

راجع به نیازهای جوانان، زیاد صحبت میشود. من گفته‌ام، قبل از من هم گفته‌اند؛ اما میدانید از نظر من مهمترین نیاز جوان چیست؟ نیاز عمده جوان، هویت است؛ باید هویت و هدف خودش را بشناسد؛ باید بداند کیست و برای چه میخواهد کار و تلاش کند. دشمن میخواهد هویت جوان ایرانی را از او بگیرد؛ اهداف را از بین ببرد؛ افقها را تیره کند؛ به او بگوید تو یک موجود حقیر و محدود هستی؛ پیش من بیای تا تو را زیر بال بگیرم. معلوم است؛ کشور ثروتمند ایران و منطقه بسیار مهم و راهبردی ما و تأثیرات فراوانی که این ملت از همه سو میتواند بگذارد، همه از طریق تحقیر شخصیت جوانها، در مشیت دشمن می‌آید. امروز برنامه دشمن نسبت به شما جوانها این است؛ خیلی باید بیدار باشید. این حرفها را به شما نمی‌زنم تا معنایش این باشد که مسؤولان کشور در قبال نسل جوان مسؤولیتی ندارند؛ چرا، آن را قبلاً گفتم؛ آنها هم مسؤولند؛ مسؤولیتهای آنها به جای خود؛ اما شما هم مسؤولید.

🕌 نسل سوم انقلاب نسلی بصیر و با معرفت

و اما حرف آخر: کسانی این طور وانمود میکنند نسلی که روی کار می‌آید - که اصطلاحاً به آن «نسل سوم انقلاب» میگویند - پشتکرده به انقلاب و رویگردان از ارزشهای دینی است؛ یا اگر هم نیست، به طور



اجتناب ناپذیری این گونه خواهد شد! بنده صد درصد حرف آنها را رد نمیکنم. نه این که من عوامل فساد برانگیز فرهنگی را نمیبینم یا نمیشناسم یا از آنها خبر ندارم؛ نخیر، بنده از ماهواره و اینترنت و رمانها و فیلمها و آهنگها و حرفهای فاسد کاملاً خبر دارم و آنها را دست کم نمیگیرم. من عمرم را در میان جوانان گذرانده‌ام. از دورانی که خودم جوان بودم، با جوانان دانشگاهی که خارج از محیط ما بودند، ارتباط برقرار کردم؛ تا امروز هم ارتباط من با جوانان قطع نشده است. بنابراین میدانم حال و هوای جوانی چیست و امروز در فضای جوانی ما چه میگذرد؛ اما معتقدم نسل کنونی امروز این قدر هم آسیب پذیر و شکننده نیست؛ این را بد فهمیده‌اند. این نسل در محیطی بار آمده که از محیط سی سال و سیوپنج سال قبل به مراتب پاکیزه‌تر و بهتر است. کسانی که در این محیط متولد شده‌اند، به برکت هدایت دینی توانستند آن کار عظیم را انجام دهند و آن ایمانهای پولادین و استوار را عرضه کنند. من معتقدم که این نسل نسبت به آن نسل، در محیط بهتری پرورش یافته و آمادگیها و آگاهیهای به مراتب بهتر و بالاتری دارد. بنده وقتی حدود بیست سالم بود، هرگز آگاهیهایی که امروز شما جوان بیست ساله دارید، نداشتم. امروز جوان ایرانی، آگاه و با معرفت و بصیر و سیاسی و اهل تحلیل است و از همه بالاتر باایمان است.

چه چیزی موجب میشود که با این بمباردمان فرهنگی که سال گذشته در مجموعه‌ای از مطبوعات زنجیره‌ای علیه مذهب و علیه فکر مذهبی و علیه انقلاب و علیه امام و علیه همه چیز صورت گرفت، وقتی روزهای اعتکاف ماه رجب فرا رسید، مسجد دانشگاه تهران جزو شلوغترین مراکز اعتکاف شود؟ چه کسی به جوانان گفت بروید اعتکاف کنید؛ سه روز روزه بگیرید و از مسجد بیرون نروید و وقتتان را در آن جا به عبادت و ذکر و دعا و تضرع و توسل بگذرانید؟ چه کسی به جوانان بخشنامه کرده بود؟ من خبر دارم که در رشت هم مساجد و مجامعی وجود دارد که قبله امید جوانان است؛ به آن جا میروند و استفاده معنوی میبرند.

🔗 لزوم تغذیه فکری و معنوی دائمی جوانان پرورش یافته دوران انقلاب

جوانی که پرورش یافته دوران انقلاب است، از معرفت دینی برخوردار است؛ ایمانش هم ایمان عمیقی است؛ البته احتیاج دارد که تغذیه معنوی و فکری دائمی شود. بله، این چیزی را که در نامه خطاب به بنده نوشته بودند و مقداری از آن خوانده شد، تصدیق میکنم. ابزارها و فعالیتها و کارهای فرهنگی باید در اختیار جوانان قرار گیرد. روحانیون خوشفکر و دانشگاهیان مؤمن باید در مقابل ایمان جوانان احساس مسؤولیت کنند.

🔗 لزوم عدم استفاده سیاسی و جناحی در کار فرهنگی برای جوانان

مسئولان کشور - بخصوص مسئولان فرهنگی، و بالأخص مسئولان آموزش و پرورش - نباید روی جوانان کار سیاسی را تجربه کنند؛ این خیانت است. هر مسئول و مدیری که وظیفه فرهنگی دارد، اگر کار فرهنگی خودش را در خدمت سیاستهای خطی و جناحی قرار دهد، خیانت کرده است. هم آن کسانی که خیال میکنند نسل جوان فاسد شده - چون چهار نفر پسر و دختر را بالباسی که آنها نمیپسندند، میبینند؛ که لزوماً هم

معلوم نیست آن چنان منفی باشد - اشتباه میکنند؛ هم آن کسانی که خیال میکنند از جوان باید استفاده سیاسی کرد و به عنوان یک کالای سیاسی او را مصرف کرد، اشتباه میکنند. دسته سومی هم هستند که اشتباه میکنند. آنها کسانی هستند که دل بسته‌اند تا پایان دوران نظام اسلامی را به چشمشان ببینند؛ به امید این که جوانان دیگر از نظام اسلامی دفاع نمیکنند. آنها هم سخت در اشتباه‌اند.

🔗 تحلیل‌های اشتباه و عمل اشتباه دشمن در مقابل انقلاب اسلامی

دشمنان ما در مورد این کشور و این انقلاب بسیار اشتباه کردند؛ هر بار هم که اشتباه کردند، سرشان به سنگ خورد. نتیجه طبیعی اشتباه کردن، ناکام شدن است. چون ملت و انقلاب و مسؤولان و جوانان ما را نمیشناسند، اشتباه تحلیل میکنند و عمل اشتباه مرتکب میشوند؛ لذا سرشان به سنگ میخورد و این بار چندم است. وقتی انقلاب پیروز شد، میگفتند دو ماه بیشتر دوام نمی‌آورد! این در حالی بود که این انقلاب با عظمت را ملتی که آن‌طور در دنیا غوغا به راه انداخته بود، به پیروزی رسانده بود. وقتی دو ماه گذشت، ضد انقلاب‌های ساده‌لوحی که در داخل کشور بودند، پرسیدند پس چه شد؟ گفتند شش ماه دیگر حتماً قضیه تمام خواهد شد! همین‌طور شش ماه، شش ماه آن را تمدید کردند! این انقلاب، این نظام، این ملت و این نسل، مشمول لطف و تفضل پروردگار است. من و شما و مسؤولان کشور هستیم که باید قدر لطف الهی را بدانیم و شکر نعمت خدا را ادا کنیم.

دفاع از سرمایه هویت ملی با همه وجود؛ تکلیف جامعه جوان کشور

لزوم اتحاد تشکل‌های دانشجویی در مسائل

مشترک فکری

تفاوت ستایش حقیقی از جوان با خوشامدگویی

نقاط ستایش برانگیز جوان

۱- حق‌پذیری

۲- اصلاح‌طلبی صادقانه

۳- نیرو، قدرت، ابتکار و نشاط

تأکید بر حق‌طلبی و عدم توجه به تکلیف به

قصد عوام‌فریبی

تکالیف نسبت به موهبت‌های الهی

تکالیف مهم جوانان

۱- خودسازی اخلاقی، علمی و جسمی

۲- دفاع از سرمایه هویت ملی و جمعی کشور

معنای مثبت و منفی ملیت

و ...

دفاع از سرمایه هویت ملی با همه وجود؛ تکلیف جامعه جوان کشور*

لزوم اتحاد تشکل‌های دانشجویی در مسائل مشترک فکری

جمع عزیزی هستید؛ غالباً دانشجوی یا دانش آموز؛ اهل علم و سرشار از صفا. کار خوبی که دانشجویان اصفهان در این جلسه کردند - که من قلباً از آنها متشکر شدم - این است که پوستر مشترکی منتشر کردند که هم بسیج دانشجویی، هم انجمن اسلامی دانشجویان، هم جامعه اسلامی دانشجویان و هم انجمن اسلامی دانشجویی، عناوینشان در کنار یکدیگر قرار گرفته است. بله، این درست است. ممکن است در ده مسأله اختلاف نظر داشته باشید، اما در مسائل بسیاری هم وحدت نظر دارید. آن جایی که وحدت نظر دارید، این اتحاد را نمایان کنید. راهش نیز همین است. لزومی ندارد که اگر دو نفر در چند مسأله از مسائل بیشمار فکری و سیاسی با هم اختلاف نظر دارند، آن را حتی در مسائلی که مورد اتفاق نظر آنهاست، دخالت دهند؛ مثلاً اگر میخواهند مجلس جشن یا روضه خوانی یا سخنرانی و از این قبیل تشکیل دهند، حتماً دو جریان در مقابل هم قرار گیرند. کاری که شما کردید، بسیار خوب بود و من صمیمانه از شما فرزندان عزیزم تشکر میکنم.

تفاوت ستایش حقیقی از جوان با خوشامدگویی

طول مدّت چهل و چند ساله معاشرت من با گروههای جوان موجب شده که من قلباً و عمیقاً جوانان را ستایش کنم. البته ستایش کردن جوانان با خوشامدگویی آنها تفاوت دارد. من با خوشامدگویی موافق نیستم؛ چیزی بگویم که شما خوشتان بیاید، یا چیزی را که ممکن است شما از آن ناراحت شوید و بدتان بیاید، بر زبان جاری نکنم؛ نه. من به این چیزها عقیده ندارم؛ بلکه معتقدم که ستایش جوان به جای خود درست

است و ستایشی واقعی و حق است و نقاط مورد ستایش هم از نظر من مشخص و روشن است و بعضی از آنها را خواهم گفت؛ اما ستایشگری جوان نباید به خوشامدگویی او تبدیل شود. شما فرزندان من هستید. انسان فرزند خودش را خواه و ناخواه دوست دارد؛ چه آن فرزند بداند، چه نداند؛ چه بخواهد، چه نخواهد؛ چه از محبت پدر یا مادر متشکر شود، یا نشود. این دوست داشتن موجب این نیست که اگر در کار او خطایی وجود دارد، گفته نشود تا مبدا بدش بیاید؛ نه. اتفاقاً انسان با فرزند خودش بسیار راحت‌تر از دیگران است. بنابراین من جوانی و ویژگیهای عمده جوانی را در شما از ته دل دوست دارم و با همه وجود آن را ستایش میکنم؛ اما به خدا پناه میبرم از این که به دام خوشامدگویی جمعی که در مقابل من هستند یا جماعتهای فراوانی که من به محبت آنها احترام میگذارم، بیفتم.

نقاط ستایش برانگیز جوان

۱- حق پذیری

نقاط ستایش برانگیز جوانان کدام است؟ اگر ما یک فهرست صد نقطه‌ای را هم فراهم کنیم، باز زیادی نرفته‌ایم. من در این جا چند نقطه از نقاط ستایش برانگیز جوانان را عرض میکنم. جوان، حق را آسان میپذیرد. این بسیار مهم است. جوان، راحت و صادقانه اعتراض میکند و بیدغدغه و بدون هیچ‌گونه گرفتاری درونی، اقدام میکند. این هم بسیار مهم است. پذیرش آسان، اعتراض صادقانه و اقدام بیدغدغه را شما کنار هم بگذارید، ببینید چه حقیقت زیبایی به وجود می‌آید و چه کلیدی برای حل مشکلات است.

۲- اصلاح طلبی صادقانه

جوان به‌طور طبیعی طالب اصلاح است. البته من به تعبیرهای رایج اصلاح طلب و محافظه کار و امثال اینها هیچ کاری ندارم؛ اصلاح طلبی به عنوان یک پُز سیاسی، مورد نظر من نیست. بعضی کسان دم از اصلاح طلبی میزنند، در حالی که اصلاً نمیدانند چه میخواهند و دنبال چه هستند. بعضی کسان دم از اصلاح طلبی میزنند، در حالی که آن چیزی که ته ذهنشان قرار دارد، در واقع اصلاح طلبی نیست؛ نوعی ارتجاع و برگشت به عقب است. میبینید که بعضی کسان زیر نام زیبا و جذاب اصلاح طلبی، دنبال این هستند که به دورانی برگردند که دین فقط جنبه تشریفات در زندگی انسان داشته باشد و نه بیشتر! این دیگر اصلاح طلبی نیست؛ این نقطه مقابل اصلاح طلبی است. اصلاح طلبی با تکامل و پیشرفت همراه است، نه با عقبگرد.

البته بعضی افراد هم هستند که اسم اصلاح طلبی را می‌آورند؛ اما مقصودشان اصلاحات امریکایی است! من یکی دو سال پیش در نماز جمعه مطرح کردم که ما اصلاحات انقلابی داریم و اصلاحات امریکایی. اصلاح امریکایی مظهرش این است که جرثومه فساد مثل محمدرضای پهلوی، دوباره به ایران برگردد و امور را



در قبضه خود بگیرد؛ بعد هم کلید طلایی سلطه اجنبی بر کشور را در سینی نقره به اربابان امریکایی تقدیم کند! این که شما میبینید رسانه‌های امریکایی و انگلیسی و سیاستمداران شان دم از اصلاحات در ایران میزنند، منظورشان چنین چیزی است؛ یعنی جرثومه فسادى که تابع و مرید و آلت دست و کوچک ابدال آنها باشد، در کشور بر سر کار بیاید و همه چیز را در خدمت آنها قرار دهد.

البته بعضی هم هستند که صادقانه اصلاح طلبند؛ در این شکی نیست. واقعاً از کمبودها، نارساییها، عقده‌ها و انحرافها رنج میبرند و دنبال اصلاح آنها هستند، که این به جای خود مطلوب است. جوان، این گونه اصلاح طلب است؛ یعنی به‌طور طبیعی طالب عدالت، آزادیهای مشروع و تحقق آرمانهای اسلامی است. حقایق و آرمانهای اسلامی، او را به هیجان می‌آورد و در او جاذبه ایجاد میکند. تصویری که در ذهن او از سیمای امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقش بسته، او را به هیجان می‌آورد؛ نواقص موجود را با او تطبیق و مقایسه میکند و طالب اصلاح میشود. این ویژگی بسیار برجسته‌ای است.

۳- نیرو، قدرت، ابتکار و نشاط

از جمله نقاط ستایش برانگیز جوانی، نیرو، قدرت، ابتکار و نشاط در وجود جوان است. اینها در شما به‌طور طبیعی وجود دارد. اینها بخشی از فهرست طولانی امتیازات جوانی است. آیا جوان این امتیازات را کسب کرده است؟ نه. شما برای این که امتیاز حق طلبی، نیرو، نشاط، حوصله و همت جوانی را به دست آورید، تلاش بخصوصی نکرده‌اید. این یک مرحله طبیعی از عمر و زندگی است. پس یک موهبت است و در مقابل آن، تکلیف وجود دارد و باید جواب داد.

🔗 تأکید بر حق طلبی و عدم توجه به تکلیف به قصد عوام‌فریبی

در این جا مغالطه‌ای وجود دارد که جزو همان خوشامدگوییهای به قصد عوام‌فریبی است؛ و آن این است که منطق اسلامی همه‌اش میگوید «تکلیف». در حالی که گفتمان جدید دنیا میگوید «حق»؛ چرا همه‌اش از تکلیف میگوید؟ بعضی کسان این حرف را رایج کردند و قصدشان این است که عده‌ای که از تکلیف گریزانند، از خوشامدگوییهای اغواگرانه و غیرصادقانه خوششان بیاید.

🔗 تکالیف نسبت به موهبت‌های الهی

اولاً حق و تکلیف، دو روی یک سکه‌اند. هیچ حقی بدون تکلیف وجود ندارد. هر کس حقی دارد و در قبال آن، تکلیفی هم بر عهده دارد. بنابراین، این که از حق بگوئید؛ اما از تکلیف نگوئید، حرف سخیف و بیمحتوا و بیمنطقی است. ثانیاً در این جا صحبت از حق نیست. تکلیفی که ما در این جا مطرح میکنیم، در مقابل یک حق نیست؛ در مقابل یک امتیاز است. شما امتیازی دارید و این امتیاز تکلیفی را به‌طور طبیعی بر دوش شما بار میکند. من که امتیاز جوانی شما را ندارم، برخی از تکالیف شما را هم ندارم. البته ممکن است در بخشی

دیگر، من از امتیازاتی برخوردار باشم؛ لذا در مقابل آن تکالیفی هم دارم. بنابراین در این جا تقابل حق و تکلیف نیست؛ تلازم امتیاز و تکلیف است. تکلیف، ناشی از امتیازی است که شما در این مرحله از عمر دارید؛ ناشی از موهبتی است که خدا به شما داده است. توجه کنیم که این تکلیف در دوران کنونی، سنگینتر از همیشه است. چرا؟ چون قشر جوان به طور ویژه در جامعه نقش آفرین شده است؛ چون جمعیت جوان افزایش پیدا کرده است؛ چون کفه جوان در معادلات سیاسی و اجتماعی و فرهنگی کشور، یک کفه سنگین است. بنابراین در این جا مسأله این نیست که جوان در رابطه با شخص خود تکلیفی دارد یا ندارد؛ نه. مسأله این است که جمعیت عظیم جوانان و حضور آنها در صحنه و بخصوص آگاهی‌های که امروز جوانان متعهد کشور ما از آن برخوردارند - که در کمتر جایی در دنیا، این آگاهی، حساسیت و برانگیختگی وجود دارد - تکالیف آنها را سنگین و مهم می‌کند. البته به شما بگویم؛ این تکلیف، از جمله تکالیفی است که اتفاقاً برای جوان هیجان‌انگیز هم هست. از آن تکالیف‌های خسته‌کننده کسل‌کننده نیست. تکالیفی است که با طبیعت جوانی هم همراه است و برای جوان، مشوق و پیشبرنده است.

تکالیف مهم جوانان

۱- خودسازی اخلاقی، علمی و جسمی

ما می‌خواهیم جوانان را به چه چیزی دعوت کنیم؟ نمی‌خواهیم شعارهای کلی بدهیم. بعضی از شعارها، بسیار کلی و مبهم است. مثل دعوت کردن به میدانی است که راه ورودی آن معلوم نیست یا بسته است. البته بخشی از تکالیفی که ما متوجه جوانان میدانیم، تکالیف شخصی آنهاست. خودسازی علمی، خودسازی اخلاقی، خودسازی جسمی. اینها تکالیف مهمی است؛ مطالباتی است که ما حق داریم از جوان بکنیم و جوان هم به این خودسازیها احتیاج دارد. فعلاً بحث ما این نیست.

۲- دفاع از سرمایه هویت ملی و جمعی کشور

آنچه را که من امروز به عنوان یک تکلیف برای جامعه جوان کشور حس می‌کنم، این است که جوانان باید از سرمایه هویت ملی و جمعی کشور، با همه وجود و همّت خود دفاع کنند. هر مجموعه‌ی انسانی به یک هویت جمعی احتیاج دارد و باید احساس اجتماع و بستگی و هویت جمعی کند. در کشورهای دنیا معمولاً روی مفهوم ملیت تکیه می‌کنند. بعضی جاها هم روی قومیت تکیه می‌کنند.

معنای مثبت و منفی ملیت

ملیت چیست؟ یک هویت جمعی است که با برخورداری از آن، هر کشور می‌تواند از همه امکانات خود برای پیشرفت و موفقیت استفاده کند. اگر این احساس هویت جمعی وجود نداشته باشد، بسیاری از مشکلات



برای آن مجموعه پیش می‌آید و بسیاری از موفقیت‌ها برای آنها حاصل نخواهد شد؛ یعنی پاره‌ای از موفقیت‌ها در یک کشور، جز با احساس هویت جمعی به دست نخواهد آمد. این هویت ملی و جمعی در کشور ما حتی از ملیت هم فراتر است. ما با این که ملیت را محترم و مقدس می‌شمیریم و بسیار هم روی ملیت - به معنای مثبت آن، نه به معنای منفی آن؛ همان چیزی که در عرف سیاسی دنیا به آن «ناسیونالیسم» گفته می‌شود - تکیه می‌کنیم؛ اما هویت جمعی و ملی ملت ایران، نظام اسلامی است که حتی از ملیت ایرانی، کارایی و جذابیت بیشتری و حوزه تأثیر وسیعتری دارد. اهمیت این هویت جمعی به این است که هم در مقیاس ایرانی دارای بازده و تأثیر است، هم در مقیاس اسلامی چنین تأثیری دارد و هم در مقیاس جهانی مؤثر است؛ یعنی چیزی که دیگر ملیت‌ها هیچ‌کدام اینها را ندارند؛ یک چیز فراملی است. دایره بعضی از شعارهای فراملی، محدود است. مثلاً عرب‌ها به هویت عربی و ناسیونالیسم یا قومیت عربی تکیه می‌کنند؛ اما این هویت اولاً محدود در دایره عرب‌هاست و فراتر از آنها را شامل نمی‌شود؛ ثانیاً چون عربیت یک واقعیت است، حاوی و متضمن یک آرمان فراملیتی نیست که برای دیگر ملت‌های جهان جاذبه‌ای داشته باشد. لذا در یک کمربند، محصور می‌ماند و حتی با افرادی که آن سوی مرز هستند، تعارض هم پیدا می‌کند - عرب و غیر عرب، عرب و فارس، عرب و ترک - چون آرمانی در آن نیست که بتواند یک دایره وسیع‌تر از این هویت را فرا بگیرد. اما نظام اسلامی این‌گونه نیست. نظام اسلامی، هم دارای کاربرد ملی است، هم دارای کاربرد اسلامی است، هم دارای کاربرد جهانی است؛ یعنی فرااسلامی است.

اهمیت ایرانی نظام اسلامی به خاطر این است که نظام سیاسی مستقر پایدار ریشه‌داری است که به دست خود مردم به وجود آمده است. یک نظام تحمیل شده بر مردم نیست؛ ضد ایدئولوژی سلطنت است. سلطنت یک ایدئولوژی دارد.

استبداد، ایدئولوژی سلطنت

ایدئولوژی سلطنت همان چیزی است که شما در همه سلطنت‌های دنیا با انواع و اقسامش مشاهده می‌کنید؛ یعنی استبداد، بهره‌مندیه‌های اختصاصی و زورگویی؛ آن جایی که به زورگویی نیاز داشته باشند. یک روز هم پیدا می‌شود که همین انوشیروان - که سعی کردند اسم او را عادل بگذارند - به خاطر یک کینه شخصی از دوره جوانی، در یک روز دهها هزار مزدکی را به قتل می‌رساند! نقل می‌کند که در دوره جوانی، پدرم - قباد - گفت به پای مزدک بیفت (چون قباد، مرید مزدک بود)؛ هنوز بوی گند پای مزدک در شامه من هست و اکنون که به سلطنت رسیده‌ام، انتقام می‌گیرم؛ نه از خود مزدک، از دهها هزار مزدکی!

پادشاهان صفوی، مایه افتخار ما هستند - میدانید، ما برای پادشاهان صفوی ارزش و اعتباری قائلیم؛ چون پیرو مکتب اهل بیت بودند و استقلال و تمامیت ارضی ایران را حفظ کردند - اما شما ببینید همین شاه‌عباس که یک چهره برجسته است، چقدر ظلم ناشی از خود کامگی محض کرده است. آن قدر از خویشاوندان خود را کشت و کور کرد که بعضی اشخاص مجبور شدند برخی از شاهزاده‌های صفوی را به گوشه‌ای ببرند و گم

و گور کنند تا شاه از وجود آنها مطلع نباشد! مثلاً دستور داد چهار پسر امام قلیخان را سر ببرند و جلو او بگذارند؛ در صورتی که امام قلیخان جزو افرادی بود که به صفویه خیلی خدمت کرده بود؛ جزو خدّام قدیمی صفویه و سرداران و سیاستمداران صفویه بود؛ اما به خاطر وجود روح دیکتاتوری و استبداد در شاه، این بلاسر او آمد. ظلم و جور، مخصوص محمدرضا و رضاخان نبود. در ایدئولوژی سلطنت، ظلم و جور ناشی از استبداد، قدرت مطلقه و متعهد نبودن به هیچ مسؤولیتی و هیچ عهد الهی و مردمی وجود دارد.

ایستادگی و قیام نظام اسلامی در مقابل ایدئولوژی سلطنت

نظام اسلامی در مقابل ایدئولوژی سلطنت قیام کرد؛ در حالی که کشور ما قرنهای متوالی دچار این حالت بود؛ چه قبل از اسلام، چه حتی بعد از آمدن اسلام. اسلام در مدینه به معنای واقعی کلمه، متضمّن آزادی و - به تعبیر امروز ما - مردم سالاری بود. در مدینه و زادگاه و پایگاه نبوت، این طور بود؛ اما در مناطق دور دستی که فلان سردار اموی در خراسان یا اصفهان یا فارس مشغول حکومت بود، این خبرها وجود نداشت؛ بلکه هر سرداری برای خود یک پادشاه مستبد بود و هر کاری میتوانست، میکرد. البته ایمان مردم ایران به اسلام، به خاطر این شخصیتها و این سردارها نبود؛ به خاطر پیام اسلام بود، که خود داستان و ماجرای دیگری دارد.

وابستگی و فساد، آفت‌های ایران قبل انقلاب

از ایدئولوژی سلطنت که استبداد یک رکن ذاتی آن است، از صد سال پیش به این طرف، آفتهای دیگری هم در کشور ما بروز کرد که یکی از آنها وابستگی بود؛ دیگری فساد سلطنت و اطرافیان و درباریان بود؛ فساد جنسی، فساد اخلاقی و فسادهای فراوان مالی.

اینها برای مردم، شاه و قدرت مطلقه بودند؛ اما در مقابل بیگانگان تسلیم و مطیع: «اسد علیّ و فی الحروب نعامه» (۱)؛ در مهمترین مسائل، مطلبی به آنها دیکته میشد؛ نه به وسیله یک رئیس جمهور، بلکه به وسیله سفیر انگلیس به دربار مراجعه میکرد و میگفت مصلحت شما این است که این طور باشد؛ شاه هم میفهمید «مصلحت شما این است» یعنی چه! در کنار وابستگی مطلق و مطیع بودن در مقابل بیگانگان، بیکفایتی هم الی ماشاءالله وجود داشت.

من به شما عرض کنم؛ در صد سال اخیر، به معنای حقیقی کلمه، برای این کشور هیچ کار اساسیای قبل از انقلاب انجام نگرفته است. امروز در محیط دانشگاه چشم شما به حقایق علمی باز شده است؛ میبینید که ما چقدر کار نکرده و راه نرفته داریم. میشد این راهها را رفت، میشد با کاروان علم همراه شد، میشد علم و عالم و دانشمند و تحقیق و استقلال در علم و تحقیق را در کشور آزمایش کرد؛ اما این کار را نکردند؛ بلکه بعکس عمل کردند.

در دوران ورود دانش جدید به کشور ما، آنچه که وارد شد، عبارت بود از تقلید و ترجمه. البته منظورم ترجمه یک اثر ارزشمند نیست - که یک کار لازم است - منظورم فکر و ذائقه و روحیه ترجمه‌ای است؛ یعنی قدرت



ابتکار را از یک ملت گرفتن؛ شجاعت حرف نور از یک ملت گرفتن؛ همه‌اش توی سر او زدن؛ به او این طور تلقین کردن که اگر می‌خواهی به جایی برسی و آدم شوی، باید همان کاری را بکنی که غربیها کردند و از آن سر سوزنی تخطی نکنی! به مردم ما و محیطهای علمی، این گونه یاد دادند. اجازه ابتکار و نوآوری و خلاقیت علم را ندادند. علم و فکر را باید تولید کرد. اینها نه در علوم تجربی، نه در علوم انسانی و نه در علوم سیاسی و اجتماعی، برای آفرینش علمی میدان ندادند. لذا وضع این گونه است که امروز ملاحظه میکنید.

🔗 شجاعت خواستن، اندیشیدن و اتکاء به استعداد ایرانی از برکات انقلاب اسلامی

البته در این بیست سال بعد از انقلاب، با همه گرفتاریهایی که وجود داشته، ورق برگردانده شده است؛ و آلا قبل از آن که انقلاب به میدان بیاید و شجاعتِ خواستن، اندیشیدن، اعتماد به نفس و اتکاء به استعداد ایرانی در کشور مطرح شود - که اینها از برکات انقلاب بود - غایت آمال و آرزوی یک انسان این بود که بتواند بر طبق نسخه‌ای که غربیها عمل کرده‌اند، عمل کند؛ یعنی افراد اصلاً به خود اجازه نمیدادند که از آن روند تخطی کنند! پس استبداد، وابستگی، فساد، عدم ابتکار، عدم پیشرفت و بی‌کفایتی وجود داشت؛ اما انقلاب و نظام اسلامی در مقابل همه اینها قد علم کرد و شورشی علیه همه اینها بود. این انقلاب و این نظام، کار یک دسته و یک گروه خاص نبود؛ کار ملت بود.

🔗 قرن بیستم، قرن تحولات سیاسی در کشورهای تحت نفوذ قدرتهای بیگانه

قرن بیستم، قرن تحولات کوچک و بزرگ سیاسی در دنیاست و انقلابها و کودتاها و تحولات زیادی در آن صورت گرفته است. در قرن بیستم هر چه که شما چشم بگردانید، هیچیک از این تحولات را نمیبینید که تحت تأثیر ساخت و پاختهای پشت پرده و اعمال نفوذ قدرتهای بیگانه نباشد. البته در بین همه اینها، انقلاب اکتبر شوروی مستثناست - که آن، نوع دیگری بود - اما بقیه تحولات سیاسی که در دنیا اتفاق افتاد، یا تحت تأثیر گروههای حزبی و پشت سرش شوروی بود، یا یک کودتای قدرت طلبانه چند نفر نظامی بود. بنابراین کار مردم نبود؛ به شکلی که در ایران، انقلاب اتفاق افتاد. انقلاب اکتبر شوروی هم مردمی نبود، و عرض کردم که تحلیل و تفسیر آن انقلاب، داستان مفصل دیگری دارد.

🔗 اهمیت نظام اسلامی

۱- از بعد ایرانی بودن آن

انقلاب اسلامی ایران صد در صد مردمی بود. در دوران انقلاب، شما وقتی به هر روستایی از روستاهای این کشور میرفتید، میدیدید که در آن جا مردم برانگیخته‌اند، حرف دارند، مطالبه دارند، شعار دارند و همه این مطالبات و حرفها هم حول محور واحدی حرکت میکرد؛ حول پیام اسلام که مظهر آن را در امام عزیز و بزرگوار ما

میدیدند. اهمیت نظام اسلامی از لحاظ ابعاد ایرانی در اینهاست: اولاً صد درصد مردمی است؛ ثانیاً نقطه مقابل چیزی است که قرنهای متمادی کشور ما از آن رنج برده بود؛ یعنی ایدئولوژی سلطنت و کارگزاران سلطنتی. شما هیچ ملیتی را پیدا نمیکنید که بتواند چنین انگیزه‌های عمیقی را در دل‌های تکتک مردم به وجود آورد. یکایک آحاد مردم، این انقلاب و این نظام را با همه وجود خود مطالبه و دنبال میکردند؛ بیتفاوت‌ترین آدمها در این حرکت سهیم بودند. این در ابعاد ایرانی است.

۲- از بعد اسلامی بودن آن

و اما در ابعاد اسلامی. یک ملیت معمولاً در داخل مرزهای خود زندانی است و بیرون مرز، هیچ‌گونه ارزش و جذبه و احترامی ندارد؛ اما نظام اسلامی در سرتاسر دنیای اسلام و هر جا که مسلمانی وجود داشت، هویت اسلامی و احساس شخصیت را هم در افراد و هم در ملتها زنده کرد. اقلیتهای مسلمان که در دنیا متفرق بودند، احساس شخصیت کردند. ملتهای مسلمان، بخصوص در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا - یعنی در واقع اجزای امپراتوری متلاشی شده قدیمی عثمانی که سالهای سال رنج استعمار را تحمل کرده بودند - احساس کردند مجدداً نسیمی وزیده است. البته ما امپراتوری عثمانی را اصلاً تأیید نمیکنیم؛ یک حکومت سلطنتی بود مثل بقیه حکومتهای سلطنتی، با همان مشکلات و گرفتاریها؛ اما اروپاییها - فاتحان جنگ بین‌الملل اول - وقتی این حکومت بزرگ را که از منطقه بالکان تا تمام آسیای صغیر و خاورمیانه و شمال آفریقا گسترش داشت - از بوسنی و هرزگوین تا مصر و ترکیه کنونی و عراق و سوریه و فلسطین - متلاشی نمودند، به این اکتفا نکردند که حکومت را زایل کنند؛ از ملتها انتقام کشیدند و آنها را تحقیر کردند! قطعه قطعه بخشهای این حکومت به دست یکی از دولتهای اروپایی افتاد و همان داستان غمبار استعمار تکرار شد؛ داستانی که هرگز از یاد این ملتها نخواهد رفت و از تاریخ آنها زایل نخواهد شد. در یک کشور، بیگانه‌ای بیاید حکومت کند و تمام امکانات آن کشور در خدمت شخص بیگانه و دستگاه بیگانه و نظام بیگانه باشد و مردم آن کشور مجبور باشند از بیگانه‌ای که بر آنها حکومت میکند، اطاعت کنند و جرأت نکنند اندکی برخلاف مصالح او حرف بزنند یا حرکت کنند. واقعیت استعمار این بود.

آن جاهایی که استعمار مستقیم نکردند - مثل عراق - حکومت پادشاهی درست کردند و آدم غیر عراقی را (خانواده فیصل، خانواده سلطنتی عراقی نبودند) آوردند و بر مردم حاکم کردند؛ اما در واقع انگلیسیها حکومت میکردند. سیاست، سیاست انگلیسیها بود؛ خواست، خواست انگلیسیها بود و مردم عراق تسلیم و مقهور سر پنجه یک حکومت بیگانه بودند. شما ببینید برای یک ملت، کدام تحقیر از این بالاتر است؟ همه چیزشان را تحقیر کردند و دین و دنیا و شخصیت و ادب و فرهنگ و استقلالشان را به کلی از بین بردند.

آن روزی هم که به اصطلاح موج مدرنیته را وارد این منطقه کردند، در واقع باید گفت فاضلابهای مدرنیته را به این منطقه فرستادند! علم و ابتکار و اختراعات جدید و پیشرفت فکری و دانشگاههای پیشرو را که به کشورهای الجزایر و مصر و عراق و بقیه مناطق تحت استعمار نیاوردند. اول چیزی که آوردند، ابتذال فرهنگی، کشف



حجاب و کالاهای مصرفی پس مانده بود؛ با حدّا کثر نظام‌های نسخ‌شده در جهه دو و سه آموزش و پرورش خود را آوردند؛ یعنی مردم را از همه جهت تحقیر کردند. وقتی موج چپ در دنیا بلند شد، بسیاری از روشنفکران در دنیای اسلام، شعارهای چپ - شعارهای سوسیالیستی و مارکسیستی - میدادند و در واقع میخواستند از غرب انتقام بگیرند؛ اما وقتی نظام اسلامی و انقلاب اسلامی پدید آمد، غوغا به پا شد و تمام کشورهای اسلامی از این که دیدند یک ملت آمده و پرچم اسلام را بلند کرده و در مقابل سخت‌ترین تهدیدها ایستاده است؛ نه فقط در مقابل غرب، بلکه در مقابل شرق و غرب، شعار «نه شرقی، نه غربی» میدهد و در مقابل جذباترین تطمیعه‌ها، بیاعتنایی نشان میدهد، یکپارچه هیجان شدند.

❏ علت توطئه پردازی غرب با انقلاب اسلامی

عزیزان من! عکس‌العمل امریکا و غرب در مقابل انقلاب اسلامی، ناشی از چنین حقایقی بود. انقلاب در ابتدا آن‌چنان انفجاری در دنیای اسلام به وجود آورد که همه را به وحشت فرو برد. تحلیل کردند و گفتند اگر جلو این انقلاب را سد نکنیم و این نظام را از پائیندازیم، دنیای اسلام را تسخیر و منافع غرب را در دنیای اسلام تهدید خواهد کرد. راست هم میگفتند؛ لذا توطئه‌ها علیه انقلاب اسلامی شروع شد. پس، نظام اسلامی و انقلاب اسلامی همان کاری را کرد که ملت برای یک ملت میکند؛ یعنی همه احساس خودمانیگری کردند و شعار دادند. در کشورهای دور دست، نام فرزندان خود را، نام شخصیت‌های انقلاب گذاشتند. شعرای بزرگ عرب که ما نام آنها را نشنیده بودیم و مطلقاً با ایران ارتباطی نداشتند، در وصف تهران، ایران و مردم ایران قصاید غزایی سرودند. نزار قبّانی^۱ - که شاعر بسیار برجسته‌ای بود و سه چهار سال پیش فوت شد - به این معروف بود که شعرش دائم با قدرتهای عربی گلاویز است. او در شعرهایش - که بسیار هم جاذبه داشت - خاندانهای سلطنتی و حرمسراهای آنها را تحقیر میکرد. البته او هیچ وقت به ایران نیامده بود و هیچ رگ ایرانی هم نداشت؛ اما درباره تهران - تهرانی که ندیده بود و نمیشناخت، و ایرانی که ناسیونالیسم عربی همیشه با آن مقابله کرده است - قصیده مفصّلی دارد.

❏ اثرگذاری و اهمیت جهانی انقلاب اسلامی

و اما در ابعاد جهانی. در ابعاد جهانی - حتی در دنیای غیر اسلام - هم انقلاب اسلامی تأثیر گذاشت و توجّه به قدرت مذهب در بسیج انسانها را در دنیا مطرح کرد. مذهب - که یک پدیده منزوی و تشریفاتی محض بود - ناگهان آن‌چنان یک ملت را بسیج کرد که توانست یک نظام متکی به حمایت‌های بین‌المللی را به کلی به خاک سیاه بنشانند و اجازه ندهد بر روی ویرانه‌های آن، خلأ به وجود آید؛ بلکه نظامی با حرفهای نو بر سر پا کند. قائلین همه حرفهایی که برای بشریت ایده‌آل بود - مسأله عدالت، انسانیت و تکریم انسان، برابری انسانها، برابری نژادها، لزوم مبارزه و مقابله با زورگوییهای بین‌المللی - و کسانی که در دل‌هایشان حرفهایی بود، ولی جرأت نمیکردند آنها را ابراز کنند و یا میدانی برای ابراز نمییافتند، دیدند نظام سیاسی مستقری در یک

۱. ابونواس (نزار قبّانی) از شاعران معاصر عرب که در سال ۱۹۲۳ میلادی در دمشق به دنیا آمد و در سال ۱۹۹۸ میلادی درگذشت.

گوشه از دنیا به وجود آمده، این حرفها را روی پلاکارد نوشته و در مقابل چشم جهانیان بلند کرده است. این برای آنها، بسیار فوق العاده بود.

در زمان جنگ ویتنام که علیه امریکا تبلیغات زیاد بود، اما کسی گوشش بدهکار نبود و اعتنا نمیکرد، ژان پل سارتر آنویسنده و فیلسوف فرانسوی و برتراند راسل آفیلسوف و نویسنده انگلیسی و چند نفر دیگر دور هم جمع شدند و گفتند بیاییم علیه امریکا دادگاهی تشکیل دهیم و جنایات این رژیم در ویتنام را در این دادگاه محاکمه کنیم. آن طور که به ذهنم میآید، برتراند راسل به عنوان دادستان، ژان پل سارتر به عنوان رئیس دادگاه، و چند نفر دیگر هم از متفکران سیاسی دنیای غرب بودند. آنها در دنیا هیچ نقطه‌ای را پیدا نکردند که این دادگاه را در آنجا تشکیل دهند! کشورهای غربی - از جمله فرانسه و انگلیس - کشورهای خود اینها بود و شریک جرم امریکا بودند؛ بنابراین معنا نداشت چنین دادگاهی در این کشورها تشکیل شود. در کشورهای کمونیستی هم اگر این دادگاه تشکیل میشد، صبغه کمونیستی پیدا میکرد و چون اینها ضد مارکسیسم بودند، نمیخواستند در این کشورها برگزار شود. بنابراین هیچ نقطه آزادی در دنیا وجود نداشت که اینها دادگاه را در آنجا تشکیل دهند. راه حلی که به نظرشان رسید، این بود که رفتند یک کشتی اجاره کردند و در آبهای آزاد اقیانوسها این دادگاه نمایشی را تشکیل دادند! بنابراین وقتی عده‌ای متفکر میخواستند به جنایات آشکار امریکا در ویتنام اعتراض کنند، یا باید به اعتراضات خیابانی متوسل میشدند - مثل همین کارهایی که امروز در دنیا علیه جهانیگری میشود. هر جا کنفرانس جهانیسازی (گلوبالیسم تحت رهبری امریکا) تشکیل میشود، تظاهرات خیابانی شکل میگیرد و عده‌ای شعار میدهند و چهار نفر پلیس هم با باتوم میآیند؛ ولی این تظاهرات چندان اهمیتی ندارد و تأثیر گذار نیست؛ صرف یک ابراز اعتراض است - یا اگر میخواستند کاری بکنند که بتوانند در افکار عمومی دنیا اثر بگذارند، هیچ نقطه‌ای در دنیا وجود نداشت که آنها بتوانند به آن متکی باشند؛ لذا یک کشتی انتخاب کردند و وسط آنها رفتند و بدون اتصال به هیچ مردمی و بدون داشتن امتداد ملیای، این کار را کردند. در چنین دنیایی؛ در قحط یک فضا و محیط مناسب برای زدن یک حرف حساب، ناگهان بر روی خاک، روی همین زمین، آن هم نه در یک زمین اجاره‌ای یا میدان فوتبال؛ بلکه در یک کشور، آن هم نه در یک نقطه دور افتاده دنیا؛ بلکه در خاورمیانه و حساسترین منطقه جغرافیای سیاسی دنیا، یک ملت چند ده میلیونی، با یک انگیزه تمام نشدنی، ناگهان وسط میدان آمد و نه فقط به امریکا و پشتیبانان او اعتراض کرد و به همه انگیزه‌های استکباری امریکا «نه» گفت که حتی به شوروی هم که قطب مقابل امریکا بود، اعتراض میکرد!

من در زمان ریاست جمهوری، در کنفرانس غیر متعهدها در زیمباوه شرکت کردم. کنفرانس غیر متعهدها عمدتاً در اختیار چپ‌ها بود. البته دولتهای متمایل به غرب و امریکا هم در آنجا بودند؛ اما کارگردان عمده، یکی رابرت موگابه و دیگری فیدل کاسترو بود - که اینها چپ بودند - بقیه رؤسای جمهور چپ دنیا هم که طرفدار شوروی بودند، حضور داشتند و عمده کارگردانی در دست اینها بود. من رفتم در آنجا سخنرانی کردم. سخنرانی من صددرصد ضد امریکایی و ضد استکباری بود. حقایق انقلاب، حقایق کشور، جرایم امریکا، جرایم



علیه ملت ایران، مسائل مربوط به جنگ تحمیلی و امثال اینها را گفتیم. بعد با همان صراحت و شدت، به تجاوز شوروی به افغانستان حمله کردم. اینها مبهوت مانده بودند! یکی از همان رؤسای جمهور چپ به من گفت، تنها غیر متعهد در این کنفرانس، ایران است. ببینید؛ نظام اسلامی در ابعاد جهانی، این طور اهمیت و جلوه پیدا میکند و حتی دشمنانش مجبور میشوند به آن احترام کنند.

🔗 معنویت، عنصر جذاب مردم در جهان غیر اسلامی

علاوه بر اینها، آن چیزی که بخصوص برای توده‌های مردم در جهان غیر اسلامی جاذبه داشت، معنویت بود. درست است که معنویت را از زندگی مردم زوده‌اند؛ اما همان مردمی که از معنویت محرومند و در زندگی مادی غوطه‌ورند، احساس خلأ و کمبود میکنند. مثل آدم معتادی که حاضر نیست ترک اعتیاد کند؛ اما اگر به او بگویند یک نفر با زور تو را وادار میکند تا اعتیادت را ترک کنی، خوشحال میشود و از خدا میخواهد که با زور دستش را ببندد و به او مواد نرسانند تا راحت شود! بسیاری از جوامع غربی در چنین حالتی بودند و هستند. آری؛ آنها در مادیت غرق و از معنویت دورند؛ اما احساس خلأ و کمبود میکنند. آنها دیدند که نظامی با این قدرت سیاسی، با این روحیه بالا، با این همه حرفهای نوبر برای دنیا و با این نفس تازه به میدان آمده و معنویت هم همراه اوست؛ کار را با نام خدا آغاز میکند و برای خدا به پایان میبرد؛ میخواهد دنیا را با نام خدا بسازد و از دنیا هم مثل دستگاه رهبران کلیسایی عبور نمیکند. ببینید؛ هویت جمعی ملت ایران - یعنی نظام اسلامی - داستانش این است. چیزی است که هم از لحاظ ملی، هم از لحاظ اسلامی و هم از لحاظ جهانی اهمیت دارد. این نظام در آغاز پیدایش، آن چنان دنیا را به خودش جذب کرد که به همان اندازه که دل‌های بیطرف و بیغرض جذب آن شدند، کارگردانان و سردمداران و نخبگان سلطه بین‌المللی و جهانی از آن نگران و ناراحتند و در مقابلش ایستادگی میکنند.

🔗 دشمنی سلطه‌گران و نظام استکبار با جمهوری اسلامی

عزیزان من! راجع به دشمنی سلطه‌گران و نظام استکبار با جمهوری اسلامی خیلی حرف زده‌ام و خیلی تکرار کرده‌ام. دلم میخواهد روی این جمله قدری تأمل و فکر کنید؛ مسأله بسیار مهم است. کار مهمی در این جا صورت گرفته و میگیرد. حقیقتاً سردمداران سلطه جهانی که همه دنیا و منافع آن را برای خود مباح میدانند، احساس میکنند در دردمسرت بزرگی افتاده‌اند. نمونه‌ای که همه دنیا را مال خودشان میدانند، همین چیزی است که ملاحظه میکنید. امریکاییها میگویند ما ناوگان خود را به خلیج فارس آوردیم، چون منافع ما در آن جاست! سلطه و استکبار جهانی، خود را محتاج این نمی‌بیند که از روشهای متداول و قانونی و متعارف کسب منفعت استفاده کند. همه دنبال منافع خودشان هستند؛ منتها به دنبال منافع رفتن، راه دارد. انسان می‌رود چیزی میدهد و چیزی میگیرد؛ مذاکره‌ای میکند و امتیازی میدهد؛ اما اینها حاضر نیستند از این قوانین پیروی کنند؛ کشتی جنگی می‌فرستند! هر جا منافع نظام سلطه اقتضاء کند، باید در آن جا حضور قدرتمندانه

پیدا کند! اگر اندکی این منافع تهدید شود، چنانچه بتوانند، همان کاری را میکنند که در افغانستان کردند؛ بدون هیچ گونه اشکال و مانع و رادعی برای خودشان. هیچ فکر نمیکنند. مگر سرشان به سنگ بخورد؛ و آلا مانعی در راه خودشان نمیبینند و آن را حس نمیکنند؛ اصلاً احتیاجی نمیبینند. به امریکا میگویند آیا شما در قضیه حمله به افغانستان، از شورای امنیت مجوز دارید؟ وزیر محترمشان (!) مصاحبه میکند و میگوید احتیاجی به شورای امنیت نیست! شما که ادعا میکنید فلان کس یا فلان گروه یا فلان سازمان، برجهای دو قلوئی عزیزتان را در نیویورک هدف قرار داده و نابود کرده و به خاک سیاه نشانده است، آیا دلیل و شاهد و مدرکی هم به کسی ارائه کرده اید؟ میگویند احتیاج به ارائه مدرک نیست! یعنی دیکتاتوری در سطح بین المللی. ملتها با دیکتاتورهای کشور خود مبارزه میکنند و جان میدهند، برای این که دیکتاتور را از بین ببرند و یک حاکم مردمی بر سر کار بیاورند؛ بعد همین مردم مجبور باشند دیکتاتوری بین المللی بیگانه امریکا را در امور کشور خود قبول کنند. این که من بارها دشمنی سلطه جهانی با ایران را تکرار کرده ام، با توجه به این حقایق است.

❁ ضرورت شناخت توطئه های دشمن نسبت به نظام اسلامی

امروز نظامی وجود دارد که هم مستقر است، هم مستحکم است و هم پشتوانه عظیم مردمی دارد. با پشتوانه عظیم مردمی هم بسیار مبارزه کرده اند. برای دستگاه استکبار غیر قابل تحمل است که میبیند جمعیت هایی مثل شما جوانان مینشینید و به سخن یک مسؤول در کشورتان صمیمانه گوش میدهید. نظامی که به افکار و آراء و عواطف و همت و انگیزه و آگاهی مردم متکی است، در یک نقطه بسیار حساس جغرافیایی نشسته و بدون هیچ گونه ترس و بیمی، حرف خود را میزند و کار خودش را میکند. اگر با این نظام دشمنی نکنند، چه کنند؟! باید دشمنی کنند. من و شما هستیم که باید این دشمنی را بشناسیم.

همان طور که آن روز در میدان امام به آن جمعیت عظیم عرض کردم، آنها مکر و توطئه میکنند؛ ما باید در مقابل آنها ضد مکر، ضد توطئه و ضد حمله کنیم؛ «و مکر و مکر الله»^۴ «آنها یکدیگر کیدا و آکید کیدا»^۵. اگر از دشمنی آنها غفلت کردیم، باخته ایم. اگر برای ضد حمله آنها چاره ای نیندیشیم، دشمن را به دست خود موفق کرده ایم. این که من مرتب به مسؤولان، به مردم و بخصوص به جوانان هشدار میدهم، به این خاطر است.

❁ بیداری جوانان نسبت به دشمن، لازمه دوران حساس کشور

ما امروز در دوران حساسی هستیم. آیا جوان میتواند بی تفاوت بماند؟ حمله دشمن به ما یک امر طبیعی است. هیچ لازم نیست که ما دستگاههای ویژه ای داشته باشیم تا از اعماق کارهای آنها برای ما خبر بیاورند - که البته خبرهای ویژه هم داریم؛ این طور نیست که نداشته باشیم - اما اگر آن خبرها را هم نداشتیم، خیلی واضح و منطقی و طبیعی است که دشمن علیه ما توطئه کند. عده ای می آیند و بحث توهم توطئه را مطرح



میکنند. در دانشگاه و محیط روشنفکری کشور، انسانی خجالت نکشد و بگوید توطئه توهم است؛ دشمن علیه ما توطئه نمیکنند؛ امریکا علیه ما توطئه نمیکنند! گفت: مادر من چه اشتباه کند به خیالش که گربه هم لولوست! امریکاییهای به این نازنینی!

ایستادگی و عدم تسلیم، راه مقابله با توطئه‌های دشمن

در دوره جنگ تحمیلی، شخصیت‌های متعددی به ایران می‌آمدند و میرفتند. یکی از شخصیت‌هایی که من او را فراموش نمیکنم، احمد سکوتوره است. او رئیس جمهور گینه کوناکری در غرب آفریقا و یکی از شخصیت‌های برجسته و بسیار محترم در قاره آفریقا بود. متأسفانه مطالعات تاریخی، سیاسی جوانان ما ضعیف است. اینها را باید شما خیلی مطالعه کنید و بدانید. در کشور غنا در غرب آفریقا انقلاب شد و شخصیت آفریقایی بسیار برجسته‌ای به نام قوام نکرومه بر سر کار آمد که بعد علیه او توطئه‌های زیادی - توطئه‌های غربی و امریکایی و غیر امریکایی - صورت گرفت. در یکی از سفرهایی که قوام نکرومه به خارج رفته بود، در غیاب او یک کودتای دست راستی غربی در این کشور راه انداختند که او دیگر مجبور شد به کشورش نیاید. همان موقع احمد سکوتوره از قوام نکرومه دعوت کرد و گفت به کشور من بیا و تو رئیس جمهور کشور من باش. چنین شخصیتی، قوام نکرومه را به کشور خودش آورد. در زمان ریاست جمهوری و آن دوره‌ای که بنده در سیاست خارجی به طور اجرایی و عملی فعال بودم، از رجال سیاسی دنیا، کمتر شخصیتی را به قوت او دیدم. او تقریباً سه مرتبه به ایران آمد. البته فشار آورده بودند تا برای میانجیگری جنگ به ایران بیاید. او در دیدارهای خصوصی - داخل اتومبیل و در رفت و آمدها - حرف‌های خوبی میزد. میگفت اگر بعد از انقلاب به شما حمله نظامی نمیشد، من تعجب میکردم؛ بنابراین تعجبی ندارد که به شما حمله کرده‌اند. تصریح میکرد که حمله عراق علیه شما، سازمان یافته، از پیش طراحی شده و کار بین‌المللی است، نه کار کشور عراق. راست هم میگفت، همین‌طور بود. حمله نظامی کردند، به خیالشان قضایا تمام میشود، اما نشد. محاصره اقتصادی کردند، اما نشد. این بیست و دو سال مرتب فشار می‌آورند و اذیت میکنند. این دشمنیها طبیعی است. راه مقابله با این دشمنیها تسلیم شدن نیست.

اندیشیدن و ضد حمله فراهم کردن، تکلیف و مسؤولیت نسل جوان

این نکته را داخل پرانتز بگویم؛ عده‌ای نگویند دشمنی که این قدر اذیت میکند، شما چه داعیای دارید؟ بروید با او کنار بیایید! در قضایای مهم سیاسی که به سرنوشت ملت‌ها ارتباط پیدا میکند، کنار آمدن یعنی تسلیم شدن؛ یعنی همان چیزی را که دشمن میخواهد، عمل کردن. مثل یک نفر که میخواهد خانه شما را بگیرد و شما زیر بار نمیرید؛ مرتب سنگ میاندازد و شیشه‌ها را میشکند و اذیت میکند. آن وقت یکی به شما بگوید با دشمنی که این قدر اذیت میکند، کنار بیایید! کنار آمدن این است که شما از خانه بیرون بروید و کلید خانه را به او بدهید! کنار آمدن، یعنی تحقیر و به اسارت دادن یک ملت؛ یعنی تأمین خواسته دشمن درباره یک ملت.



نجات از این دغدغه‌ها و مشکلات، یک راه بیشتر ندارد و آن، فکر کردن، اندیشیدن، ضد حمله فراهم کردن و دشمن را به ستوه آوردن است. نسل جوان در چنین میدانی است که تکلیف و مسؤولیت دارد.

ادعای بی‌عیبی نظام اسلامی در مقابل جوانان نمونه‌گزاره گویی

اگر کسی در مقابل جوانان ادعا کند و بگوید نظام اسلامی ما هیچ عیبی ندارد و همان قالبی را که اسلام خواسته، ما پیاده میکنیم، گزاف گفته است. به هیچ وجه این طور نیست. خود ما انسانهای ضعیفی هستیم. وقتی کسانی اسم مبارک امیرالمؤمنین علیه‌السلام یا اسم مبارک ولی عصر روحیفداه را می‌آورند، بعد اسم ما را هم دنبالش می‌آورند، بنده تنم می‌لرزد. آن حقایق نور مطلق، با ما که غرق در ظلمتیم، بسیار فاصله دارند. ما گیاه همین فضای آلوده دنیای امروزیم؛ ما کجا، کمترین و کوچکترین شاگردان آنها کجا؟ ما کجا و قنبر آنها کجا؟ ما کجا و آن غلام حبشی فداشده در کربلای امام حسین علیه‌السلام کجا؟ ما خاک پای آن غلام هم محسوب نمیشویم. اما آنچه که حقیقت است، این است که ما به عنوان مسلمانانی که راهمان را شناخته‌ایم، تصمیم خود را گرفته‌ایم و نیروی خود را برای این راه گذاشته‌ایم؛ با همه وجود در این راه حرکت میکنیم و ادامه خواهیم داد. نواقصی در کار ما وجود دارد؛ همه این نواقص هم قابل حل است. البته وقتی این نواقص را حل کنیم، این طور نیست که به غایت مطلوب رسیده‌ایم؛ نه، راه کمال تمام‌نشده است. در این جاده‌ای که ما حرکت میکنیم، هر کیلومتر به کیلومتر آن توقف ممنوع است؛ نباید توقف کرد؛ همچنان باید جلو رفت. بسیاری از مشکلات کنونی که ملت و کشور ما با آنها دست‌به‌گریبان است، قابل حل است. مقداری از آنها برعهده من و امثال من و برعهده دولتمردان است؛ یک مقدار از آن هم برعهده مردم است.

مهمترین نقاط ضعف مسئولان

مهمترین نقاط ضعفی که در زمینه مسئولان وجود دارد - که من آن روز هم در میدان امام اشاره مختصری به آن کردم و الان آن را برای شما جوانان بیشتر باز میکنم - چند مورد است:

۱- سستی بینش و ایمان انقلابی و اسلامی در بعضی از مسئولان

یکی مسأله سستی بینش و ایمان انقلابی و اسلامی در بعضی از مسئولان است. اینها مجذوب نسخه‌های سیاسی غربند؛ آن هم نسخه‌های غلط از آب درآمده. لیبرال دمکراسی غرب که یک روز گفته میشد اوج تکامل فکر و عمل انسان است و بالاتر از آن چیزی وجود ندارد - که به نظر من خود این حرف نشانه کوتاه‌فکری است که آدم نقطه‌ای را پیدا کند و بگوید از این بالاتر ممکن نیست انسان حرکت کند؛ نه. انسان در حرکت خود بینهایت است - امروز به دست خود، خودش را رسوا کرده است. این لیبرالیسم، همان چیزی است که امروز ماجرای افغانستان و سالهاست مسأله فلسطین را به وجود آورده است. این اومانیسیم دروغین غرب، همان چیزی است که پنجاه سال ملت فلسطین را ندیده می‌گیرد و می‌خواهد آن را به کلی حذف کند. از



خودشان سؤال نمیکنند که اصلاً ملت فلسطین در دنیا وجود داشته یا دروغ است. اگر قبول دارید سرزمینی به نام فلسطین وجود دارد، پس کو آن ملت؟ خواستند یک ملت و یک نام جغرافیایی را به کلی از روی کره زمین حذف کنند. امروز اومانیسسم و لیبرالیسم و دمکراسی آنها به اختناق و خفقانی رسیده است که حتی نمیخواهند به یک رسانه خارجی اجازه دهند که اخبار افغانستان را پخش کند! این، جریان آزاد خبر از نظر غرب است. این نسخه، رسوا شده و غلط از آب در آمده است؛ در عین حال فلان مسؤول ما که به برکت انقلاب اسلامی عزت و احترامی پیدا کرده و به خاطر اظهار طرفداری از اسلام و امام و انقلاب، ممکن است چهار نفر به او احترامی بگذارند، ناگهان طرفدار لیبرال دمکراسی غربی بشود که نقطه مقابل مردم سالاری اسلامی است! اصلاً مردم سالاری اسلامی و آزادی در اسلام، آن نیست؛ یک حقیقت دیگر است. گاهی چنین مواردی به ندرت پیدا میشود. البته من خدا را شکر میکنم که مسؤولان طراز اول کشور، عمیقاً معتقد به مبانی اسلامیانند. دشمن نتوانسته است نفوذ فکری و سیاسی خود را به جاهای حساس برساند. امروز رؤسای سه قوه و مسؤولان طراز اول، عمیقاً به آرمان امام و انقلاب معتقدند؛ اما در بعضی از دستگاهها چنین مواردی پیدا میشود که من آن روز هم اشاره ای کردم.

۲- قانون شکنی در حوزه اندیشه

در حوزه اندیشه، قانون شکنی میکنند. حوزه اندیشه و فکر هم قوانینی دارد و باید از آن قوانین پیروی کرد. اگر کسی درباره یک مبنای فکری شبهه ای دارد، قانونش این است که آن را در مراکز تخصصی و محافل علمی مطرح کند. یا باید شبهه را برطرف کرد و از ذهن خود زدود، یا اگر شبهه اشکال واقعی است، آن را به یک نظریه تبدیل کرد و ذهنهای اهل علم و اهل نظر را نسبت به آن منقاد نمود. این حضرات از این قانون پیروی نمیکنند. شبهه ای به ذهن آنها میآید، خودشان دچار بیاعتقادی میشوند و بر اثر هزار گونه ابتلاء و گرفتاری، پایه های ایمان عمیق قلبیشان را موربانه هوی و هوس و رفاه زدگی و دنیا طلبی میجوید و میخورند و شبهه دار میشوند؛ آن گاه میآیند شبهه را در افکار عمومی مطرح میکنند و اسمش را هم تجدیدنظر میگذارند! این خیانت به افکار عمومی است.

🔗 برگشتن اندیشمندان از خطا معنای حقیقی تجدیدنظر

تجدیدنظر یعنی چه؟ یک وقت معنای تجدیدنظر این است که انسان از خطایی، اندیشمندان و منصفانه بر میگردد. این امر بسیار خوبی است؛ اما تجدیدنظرهای سیاسی، مصلحتی و ناشی از تغییر موقعیتهای و تطمیع دشمن، تجدیدنظر نیست؛ اینها هر هر میسلکی است. ما در اسلام اجتهاد دائم داریم. اجتهاد دائم، یعنی انسان صاحب نظر همیشه در صدد تکمیل فکر خود است. در راه تکامل، گاهی انسان خطایی را تصحیح میکند؛ این درست و خوب است. در طریق فکر اسلامی، صاحب نظران، اندیشمندان و انسانهایی که قدرت اجتهاد و استنباط در مبانی فکری و نظری انقلاب را دارند - نه هر کسی که ادعا دارد، نه کسی که صلاحیتهای علمی و

فکری لازم را کسب نکرده است - دائم باید فکر کنند و اندیشه را تکمیل نمایند. این امر خوبی است. نباید تابع حزب باد باشیم و هر روز، باد به هر طرف که وزید، آن گونه تصمیم بگیریم؛ یا نگاه کنیم ببینیم دشمن چه ژستی میگیرد، ما هم ژست خود را با او تطبیق کنیم؛ اگر او اخم کرد، ما چهره ترس آلود بگیریم؛ اگر او حرف تندی زد، ما چهره معذرت طلبانه به خود بگیریم! این که نشد. انسان اگر زندگی سیاسی بعضی افراد را از اول انقلاب تا به حال نگاه کند، میبیند ملغمه عجیبی از انواع و اقسام فکرهاست! یک روز بود که چنین آدمهایی به این اکتفا نمیکردند که در شعارها، مردم فقط «مرگ بر امریکا و مرگ بر شوروی» بگویند. میگفتند باید بگوییم «مرگ بر شرق و غرب»! ما میگفتیم شوروی سمبل یک تفکر و یک راه غلط است؛ امریکا سمبل جنایت و ستم است؛ چه دلیلی دارد شما بگویید «مرگ بر شرق و غرب»؟! میگفتند شما محافظه کار و سازش طلبید! از جمله همین حضرات، امروز کسانی هستند که حاضرند بروند رسماً در مقابل امریکا و انگلیس عذر خواهی کنند و بگویند ما غلط کردیم، اشتباه کردیم به شما بدگویی کردیم؛ ما را ببخشید! بعضی از همین افراد، آن روز در اوایل انقلاب، روی تندبهای بیرویه، چنان نظرات عجیب و غریب اقتصادی مطرح میکردند که انسان شاخ در میآورد! میگفتیم اینها کجایش اسلامی است؟ میخواستند تفکرات بسیار تند چپ سوسیالیستی را به اسم اسلام تحمیل و پیاده کنند. بعضی از آنها که مسؤولیت داشتند، کارهای بدی هم در آن روز انجام دادند. من فراموش نمیکنم، ما در شورای انقلاب - سالهای ۵۷ و ۵۸ - قانونی داشتیم که سرمایه داران قبل از انقلاب را به چهار دسته تقسیم کرده بود: بند (الف)، بند (ب)، بند (ج)، بند (د)، بند (ب) کسانی بودند که سرمایه های آنها از طریق نامشروع و غیرقانونی به دست آمده بود؛ حکمش هم این بود که دولت باید آن سرمایه ها را تصرف کند. بند (ج) کسانی بودند که سرمایه های آنها از راه نامشروع به دست نیامده بود؛ لیکن وامهای کلانی از بانکها گرفته بودند، تقلب کرده بودند و پول را پس نداده بودند. بنابراین آنها میبایست وامهای خود را ادا میکردند. اگر ادا میکردند، کارخانه ها مال خودشان میشد؛ اما اگر پرداخت نمیکردند، کارخانه های آنها تصرف میشد. اوایل ریاست جمهوری من گروهی مسؤول تشخیص بند (ب) و (ج) و این طور کارها بودند. البته این کارها دست بنده به عنوان رئیس جمهور نبود؛ دست نخست وزیر و دستگاه هیأت دولت بود. من اطلاع پیدا کردم یک عده در این هیأت هستند و اصرار دارند که بند (ج) را به بند (ب) تبدیل کنند؛ یعنی کارخانه ای که میشد صاحب آن بدهکاریاش را به بانک بدهد، بعد کارخانه اش را راه بیندازد و کار کند و کارگزارش هم بیکار نباشند، میخواستند نگذارند این کار انجام گیرد. در آن موقع، چنین گرایش چپ ضد سرمایه داری افراطی نابحق وجود داشت. همان آدمها امروز کسانی هستند که حاضرند در مقابل کمپانی داران و سرمایه داران صهیونیستی فرش قرمز پهن کنند تا به ایران بیایند و سرمایه گذاری کنند! انسان از چپ ترین ایده مارکسیستی، به افراطیترین ایده دست راستی اقتصادی متحوّل شود؛ اسمش را هم تجدیدنظر بگذار! این تجدیدنظر نیست؛ این هر هری مسلکی است. آن روز افراط بود، امروز هم افراط است. وجود این آدمهای تجدیدنظر طلب در برخی از دستگاههای گوناگون، اسباب زحمت و خطر است. اگر در دانشگاه باشند، ضرر میرسانند؛ اگر در دولت باشند، ضرر میرسانند؛ اگر در مجلس باشند،

ضرر میرسانند؛ هر جا و در هر نقطه‌ای باشند، ضرر میرسانند. یکی از آسیب‌های ما این است.

۳-دنیازدگی

یک آسیب دیگر، دنیازدگی است. خیلی از ما - آنهایی که قدرت و پست را طعمه دانستند - متأسفانه دچار دنیازدگی شده‌ایم. پنج، شش سال پیش از این، در پیامی به انجمن اسلامی دانشجویان - چون آن روز چیزهایی را حس میکردم - به این نکته تصریح کردم و گفتم بعضی افراد باید مواظب باشند اسیر چرب و شیرین دنیا نشوند. کسی که برای خود مسؤولیتی قائل است، اگر دنیازده و رفاه‌زده شد، کارش زار خواهد شد و کار مردم را هم زار خواهد کرد.

۴- وجود ضعف در بر خی مدیریته‌ها

بعضی از مشکلات ما ناشی از ضعف بعضی از مدیریتهاست که به کارهای جزئی و فعالیت‌های سیاسی و حزبی سرگرم و مشغول میشوند. این قدر که من در این خصوص تأکید میکنم، بعضی کسان میگویند فلانی با حزب و تحزب مخالف است؛ در صورتی که پس از پیروزی انقلاب اسلامی، اولین حزب را ما درست کردیم. اگر تحزب به معنای واقعی کلمه وجود داشته باشد، من طرفدار آن هستم. منتها من تحزب را این نمیدانم که عده‌ای از داعیه‌داران سیاسی، به دنبال کسب قدرت، دور هم جمع شوند - ده نفر، پانزده نفر، بیست نفر - و با شعار و ایجاد هیجان و جذابیتهای دروغین، مردم یا گروههایی از مردم را به این طرف و آن طرف بکشاند و مرتب دعوا و اختلاف راه بیندازند و برای این که بیکار نمانند، یک مسأله کوچک را بزرگ کنند؛ یک چیز کم‌اهمیت را پُر اهمیت جلوه دهند و روزها و هفته‌ها درباره‌اش بحث و تحلیل کنند؛ بر اساس آن، دوست و دشمن معین کنند؛ فلان کس، فلان طرفی است، پس دشمن است؛ فلان کس، فلان طرفی است، پس دوست است. بنده اینها را تحزب نمیدانم. اینها روشهای غلط سیاسی است که در دنیا هم رایج است. دل ما خوش بوده است که در ایران این چیزها رایج نباشد؛ اما متأسفانه بعضی کسان به این چیزها دلبستگی دارند. بسیار خوب؛ اما اگر کسی مسؤولیتی را قبول کرد، چنانچه بنا شد چنین دلبستگی‌ای پیدا کند، به آن مدیریت ضربه خواهد زد. من یک وقت به بعضی از مسؤولان دولتی پیغام دادم و گفتم ساعاتی را که شما در جلسه حزبی خود صرف میکنید - البته نمیگویم پول و امکانات میگیرید - متعلق به دولت و مردم است. شما حق ندارید آن را صرف مسائل حزبی و جناحی و گروهی و امثال اینها بکنید. یک مقدار ضعفهای ما ناشی از اینهاست؛ و الا ما مدیران خوبی داریم. بعضی افراد به مدیران دولتی ایراد میگیرند؛ نه. مدیران ما در بخشهای مختلف بر روی هم خوشبختانه مدیران خوبی هستند. بعضی از آنها حقیقتاً در جاهایی همّت میگذارند، که من نمیخواهم از آنها اسم بیاورم؛ و الا جا داشت این کار را بکنم. از همین مسؤولان دولتی افرادی هستند که میشود اسمشان را آورد و به عنوان آدمهای موفق به مردم معرفی کرد. منتها اسم آوردن از بعضی، ممکن است نفی بعضی دیگر تلقی شود؛ بنابراین اسم نمی‌آورم؛ اما خوشبختانه از این گونه افراد داریم؛ به شرطی که آن

کارهایی که گفتم، نباشد.

۵- عدم اتحاد کلمه

یکی دیگر از عیوب و آفتها، عدم اتحاد کلمه است. اتحاد کلمه هم لازم است، که من چون آن روز در میدان امام، بیشتر روی این نکته تکیه کردم، دیگر نمیخواهم آن را در این جا تکرار کنم. لازم است مسؤولان مواضع واحدی اتخاذ کنند؛ بخصوص در مسائل جهانی و مسائل عمده کشور. وقتی اندک اختلافی در حرف مسؤولان پیدا میشود، شما میبینید رادیوهای بیگانه چگونه اینها را بزرگ و چند برابر میکنند. حتی آن جایی که اختلافی نیست، اختلاف را جعل میکنند؛ برای این که نشان دهند بین مسؤولان اتحاد کلمه نیست. آنها از جمع منسجمی که با هم کار کنند و همدل باشند، خیلی میترسند. خوشبختانه ترکیب قانون اساسی ما، راه حل مشکلات را معین کرده و رهبری را به عنوان محور، در نقطه مرکزی همه مسؤولان قرار داده است. این امکان و فرصت بسیار بزرگی است تا مسؤولان بتوانند با وحدت کلمه، با همدیگر کار کنند.

انتظارات از جوان

۱- پاسداری و حراست از نظام

از جوان چه انتظاری وجود دارد؟ ما از جوان میخواهیم راه را گم نکنند. نقد، اشکالی ندارد؛ اما نفی، بزرگترین ظلم به این ملت است. بعضی کسان به زبان نقد، نظام اسلامی را نفی میکنند. بعضی کسان انتقادی که بر فلان مدیر و مسؤول وارد است، انتقاد به نظام میدانند. این غیر منصفانه است. نظام اسلامی یعنی ترکیب قانون اساسی، روشهای اجرایی و عملیاتی این نظام، در خود قانون اساسی هست و به طور واضح در وصیت نامه و سیره و بیانات امام بزرگوار وجود دارد. مهمترین وظیفه این است که از کمربند تأمین بسیار مستحکم ملت ایران که هویت جمعی ما را به وجود میآورد - یعنی نظام اسلامی - با همه وجود پاسداری کنیم. جوان، با هوشیاری و حوصله و همت جوانیاش باید در محیط کار و تحصیل و مسؤولیتهای آینده، همه همتش این باشد که از نظام حراست کند.

۲- مقابله و نفی و همراهی با براندازان نظام

تکمیل و برطرف کردن عیوب نظام یک حرف است؛ مقابله و نفی و همراهی با براندازان نظام حرف دیگری است. انسان از ته دل غمگین میشود که بشنود در یک محفل دانشگاهی، یک وقت یک عنصر به اصطلاح دانشگاهی بگوید: مرد کسی است که در کشور بماند و با این نظام مبارزه کند تاریخه آن را بخشکاند! کسی که تلاش میکند ریشه این نظام اسلامی و الهی و مردمی را خشک کند، مرد است؟! آن هم نظامی که این همه تلاش انسانی و مردمی در راهش به کار رفته؛ نظامی که این همه جوان برای آن فداکاری کرده اند؛

نظامی که خونهای این همه شهید در راهش بر زمین ریخته شده است؛ نظامی که دلسوزان این کشور، این همه سختی و ناهمواری و ناگواری را در راه استحکام آن تحمل کرده‌اند؛ نظامی که یک ملت بزرگ با همه وجود خود، آن را سر پا نگه داشته است؛ نظامی که در دنیا مایه عزت اسلام و شرف و سربلندی ایران شده است. تلاش برای خشکاندن ریشه این نظام، مردانگی است؟! این بزرگترین نامردی است. البته این پندارهای کاملاً کوتاه‌نظرانه، جز از دل‌های معلول و معیوب صادر نمی‌شود. ریشه این نظام، بسیار مستحکم است؛ جزو عمیق‌ترین ریشه‌هاست و دشمنیهای بزرگ هم به فضل الهی نتوانسته آن را تکان دهد.

۳- حفظ قانون اساسی، خط امام و سیاستهای کلی کشور

نقاط کلیدی که باید مورد توجه شما عزیزان قرار گیرد، اینهاست: حفظ قانون اساسی و خط امام - که در وصیت‌نامه آن بزرگوار مجسم و متبلور است - و شعارهای اساسی و سیاستهای کلی کشور. اینها چیزهایی است که باید با همه وجود از آنها پاسداری کرد و آنها را گرامی داشت.

۴- عدالتخواهی و مطالبه ایجاد رفاه عمومی

از جوانان این انتظار وجود دارد که عدالتخواهی را از یاد نبرند. آزادی را با همان مفهوم بسیار والای اسلامی - چه آزادی فردی، چه آزادی اجتماعی و سیاسی، چه آزادی معنوی و روحی - جزو خواستههای همیشگی خود بدانند و از یاد نبرند. مبارزه با فقر و ایجاد رفاه عمومی را جزو مطالبات خود بدانند.

۵- اهتمام به امر به معروف و نهی از منکر و تسلیم نشدن در برابر فریب رسانه‌ها

امر به معروف و نهی از منکر هم جزو مهمترین مسائلی است که جوانان باید به آن اهتمام کنند. همچنین در برابر فریب رسانه‌ها در واژگونه جلوه دادن حقایق، تسلیم نشوند. امروز مهمترین تلاش دشمن این است که از پیشرفته‌ترین ابزار و روشهای ارتباطاتی مدرن و فوق مدرن استفاده کند؛ برای این که حقایق کشور ما را واژگونه جلوه دهد. تسلیم خواسته آنها نشوید و اندیشمندان با مسائل برخورد کنید. تسلیم اختلافاتی که بین بعضی از مسؤولان وجود دارد و متأسفانه بعضی از مطبوعات هم به آن دامن می‌زنند، نشوید. بین دو نفر مسؤول، مسأله‌ای پیش می‌آید؛ چنان به آن پر و بال میدهند که به یک مسأله اجتماعی و عمومی تبدیل میشود و ذهنها را به خود مشغول میکند. آن روز من اشاره کردم که سر قضیه‌ای، رئیس قوه مجریه و رئیس قوه قضائیه نظرات مختلفی دارند که هم در قانون راه حل آن مشخص است و هم راه حل نظری و عملی آن مشخص است. من شنیدم که رئیس جمهور محترم از این که نامه‌شان به رئیس قوه قضائیه در رسانه‌ها پخش شده، نگران و ناراحت بوده‌اند. آن‌طور که به من خبر دادند، از طرف دفتر ایشان پخش نشده بود. شما ببینید همین را دستمایه اختلاف قرار دادند و جنجال به پا کردند. در مجلس بارها آن را تکرار کردند و مطبوعات هم مکرراً به آن دامن زدند و به یک مسأله اساسی مملکت تبدیل کردند؛ در حالی که مشکل مملکت، این نیست. مشکل

مملکت، مسأله ایجاد اشتغال، آبادانی کشور، آب کشاورزی و امثال اینهاست. مادر کشور این همه مشکل داریم؛ پرداختن به این مسائل کوچک چه اهمیتی دارد؟ در جریان همکاری قوا با همدیگر، از این گونه موارد اختلاف بارها پیش می‌آید. آیا باید روزنامه‌ها و افراد سیاسی‌کار این را به مشغله عمده ذهنی جوانان تبدیل کنند؟! شما تسلیم نشوید و این چیزها را مشغله عمده خود ندانید.

۶- مشغله‌های عمده جوانان کشور

مشغله عمده‌ای که باید جوان را به خود متوجه کند، همین‌هایی است که گفتم: عدالت‌طلبی، حفظ نظام اسلامی، دشمن‌شناسی، اهمیت دادن به استقلال کشور، اهمیت دادن به پیوند و ارتباط بین مسؤولان و مردم. البته چیزهایی هم هست که مخصوص جوانان عزیز ماست؛ بخصوص جوانانی که مشغول تحصیل علم هستند؛ و آن پرداختن به خود است

عزیزان من! کمبود علم و عقب‌افتادگی علمی ما را جبران کنید؛ و این با درس خواندن، فکر کردن، کار کردن و شجاعت علمی داشتن حاصل می‌شود. ایمان خود را تقویت کنید. احساسات پاک و دل‌های روشن و نورانی و صف‌های شما، بهترین فرصت برای شماست تا پایه‌های ایمان را در دل‌های خود مستحکم کنید، که بحمدالله وجود دارد. خدا را شکر می‌کنیم که بسیاری از جوانان ما - شاید بشود گفت اکثریت بزرگی از آنها - پاکدامنند. مواظب باشید آلوده‌دامن طلبان عالم - که می‌خواهند همه جوانان دنیا آلوده‌دامن باشند - نتوانند به آرزوی خود در مورد شما برسند. نیروی اراده خود را تقویت کنید. به ورزش اهمیت دهید.

۷- تاکید بر ورزش برای تقویت و سلامت جسم در درجه اول

من بخصوص روی ورزش تاکید می‌کنم. من ورزش را به عنوان یک کار بین‌المللی، نمایشی و هیجانی، در درجه دوم میدانم؛ در درجه اول، ورزش برای تقویت و سلامت جسم است، که این را برای همه جوانان کشورمان - از زن و مرد - لازم میدانم. خود را برای رساندن این بار به منزل آماده کنید. این بار مربوط به شماست؛ این کشور و این نظام متعلق به شماست. بخشی از راه را نسل قبل از شما طی کرده است. کسی که باید بخش بیشتر این راه را ان شاء الله با آگاهی وسیع‌تری طی کند، شما هستید.

آلوده کردن جوانان به فساد و مواد مخدر؛ بهترین راه برای فلج کردن آنها

دور بودن سیستان از مراکز فکر و اندیشه در

قبل از انقلاب

استفاده از جوانان و نیروی آنها برای پیشبرد

انقلاب اسلامی

جوانان، موضوع تمرکز مراکز حساس توطئه در دنیا

احساس مسئولیت آگاهانه، موضوع مهم برای جوانان

بسترهای کسب آگاهی برای جوانان

ترویج فساد در میان جوانان، سیاست مشترک

قدرتهای بیگانه

نمونه‌های گسترش فساد در کشور قبل از انقلاب

نقش جوانان در پیروزی انقلاب اسلامی

نسل جوان هدف توطئه‌های دشمن برای مقابله با اسلام

سیاست اندلسی کردن ایران

سیاست دشمنان در مقابله با تمدن اسلامی اندلس

و ...

آلوده کردن جوانان به فساد و مواد مخدر؛ بهترین راه برای فلج کردن آنها*

❏ دور بودن سیستان از مراکز فکر و اندیشه در قبل از انقلاب

اولین باری که من بانسل جوان این شهر روبرو شدم، تقریباً در سنّ و سال شما بودم؛ بیست و چهار سال داشتم. این موضوع به حدود چهل سال قبل برمیگردد. آن روز نوعی احساس مسؤولیت، مرا به زاهدان و به مرکز این استان کشاند. آن زمان این مرکز از مراکز فکر و اندیشه و حرکت عمومی کشور، به مراتب دورتر از امروز بود؛ امروز این جا مرکز است. در آن زمان زاهدان واقعاً منطقه‌ای دورافتاده بود. من وقتی که به این استان تبعید شدم، همان سابقه‌ی ذهنی کمکم کرد تا با جوانان این استان، از بلوچ و سیستانی و فارس ارتباط برقرار کنم؛ دلها به هم نزدیک شد. حالا که شما جوانان عزیز با من حرف میزدید، بعضی از جوانانی را که در آن زمان با آنها در همین استان ارتباط برقرار کرده بودم، به یاد آوردم. بهترین آنها شهید شدند. شهید «کریم پور» جوانی از شهر زاهدان بود و شور و شوق همین جوانانی را داشت که امروز در این جا سخن میگفتند. شهید «آتش دست» هم جوانی از ایرانشهر بود. برادران دیگری هم بودند که نامشان را نمی‌آورم. بعضی بحمدالله زنده هستند. در میان آنها هم بلوچ بود و هم فارس. امروز این استان از لحاظ سطح فکر و اندیشه و مدّ نگاه جوانان، از زمین تا آسمان با آن روز فرق کرده است و همین امر، نقطه‌ی امیدی است که ما را دلگرم و به آینده امیدوار میکند.

❏ استفاده از جوانان و نیروی آنها برای پیشبرد انقلاب اسلامی

آنچه درباره‌ی جوان و جوانی گفتید، باورهای دیرین من است. آنچه درباره‌ی لزوم رفع محرومیت گفتید،

همت شب و روز من است. آنچه در باب خطرهای گوناگون معنوی و فکری و فرهنگی بر زبان و در دل بسیاری از شماست، علائم هشدار دهنده‌ی همیشگی من است. بله؛ کشور ما، کشوری جوان و انقلاب ما هم انقلابی جوان است. ما باید با همین نیرو و خون جوانی، راه دشواری را بیماییم و باید همت کنیم تا بتوانیم پیش ببریم. کافی نیست که فقط در دل بخواهیم؛ خواستن وقتی توانستن است که با همت، عمل، توکل، راه‌بلدی و احساس مسؤولیت همراه باشد. راه ما راهی طولانی است؛ اما آینده‌ی ما هم بسیار روشن و جذاب خواهد بود.

🌸 جوانان، موضوع تمرکز مراکز حساس توطئه در دنیا

نگاه به آن آینده، خستگی راه را میزداید و ایمان به آن، تردیدها و تزلزلها را از بین میبرد. آیا ما میتوانیم در این راه، فارغ و بیدغدغه حرکت کنیم؟ ابتدا، پیچیدگی قضیه از همین جا ناشی میشود؛ این راه جاده‌ی آسفالتی امن و آمانی نیست و نمیتوان بیدغدغه و فارغ حرکت کرد؛ قاطعان طریق و مانعان خیر هستند و سیاستهای مخرب وجود دارد. مراکز حساس توطئه در دنیا چشم به همین مجموعه‌ی جوان دوخته‌اند که ما به آنها عشق و علاقه داریم. آنها هدفهای خود را روی این جوانان متوجه و متمرکز کرده‌اند و میدانند که اگر این راه به وسیله‌ی این ملت جوان طی شود، بسیاری از هدفهای آنها از بین خواهد رفت و دست آنها از این هدفها کوتاه خواهد شد. بنابراین راه ما با مانع، خطر، دشمن، گرگ، دزد، خار، سنگ و موانعی از این دست همراه است. نمیتوان به این موانع بیاعتنا بود. باید همت کرد و پیش از همت کردن چشم گشود و هوشیار بود.

🌸 احساس مسؤولیت آگاهانه، موضوع مهم برای جوانان

آنچه برای شما جوانان مثل دیگران مهم است، عبارت است از احساس مسؤولیت آگاهانه. البته شما جوان و سرشار از نیرو هستید و از حساسیت بیشتری برخوردارید. احساس مسؤولیت یعنی انسان همان طور که به فکر زندگی، معیشت، اشتغال، ازدواج، و هر چیز مربوط به خود است، نسبت به اهدافی که از خود او فراتر است هم احساس مسؤولیت کند؛ اهدافی که به خود او محدود نمیشود، بلکه مربوط به مجموعه، ملت، تاریخ و بشریت است. انسان باید در قبال این هدفها هم احساس وظیفه، تعهد و مسؤولیت داشته باشد. هیچ انسان و هیچ جامعه‌ای بدون این احساس تعهد، به قلله‌های رفیع سعادت نخواهد رسید. این احساس مسؤولیت و تعهد باید آگاهانه باشد. فرد باید بداند که به دنبال چه چیزی است و موانع راه را بشناسد. این امر همان احساس مسؤولیت آگاهانه است. جوان ایرانی، هوشیار، حساس، آگاه و حاضر در صحنه است و بیش از جوانان سایر مناطق دنیا احساس تعهد و مسؤولیت آگاهانه میکند. البته ادعا نمیکنم که از همه جای دنیا به طور دقیق مطلعم؛ اما اخبار زیادی به دست ما میرسد.

🌸 بسترهای کسب آگاهی برای جوانان

آگاهیهای ماطرق و بسترهای بسیار متعددی دارد. فهم سیاسی، فکر سیاسی، مطالبه‌ی سیاسی، مطالبه‌ی



آرمانی، حساسیت نسبت به حوادث و حضور در صحنه‌ی مواجهه‌ی با حوادث در جوان ایرانی، ممتاز و نمونه است و این شامل پسران و دختران - هر دو - میشود. به همین دلیل ما موفقیت‌های بزرگی داشته‌ایم و خطرهایی هم ما را تهدید میکند.

🔗 ترویج فساد در میان جوانان، سیاست مشترک قدرتهای بیگانه

امروز سیاست مشترکی در همه‌ی دنیا، به وسیله‌ی مراکز معینی دنبال میشود. این سیاست عبارت است از این که جوانان را تا خرخره در شهوات و غرایز جنسی و فساد اخلاقی غرق کنند. این یک سیاست رایج در دنیا است و شامل شرق و غرب میشود؛ هر منطقه‌ای آن را با هدفی خاص دنبال میکند. مراکز که این سیاستها را طراحی میکنند، وسایل و ابزار آن را هم به‌طور فراوان فراهم میکنند. این مراکز به‌طور عمده شامل مراکز اقتصادی صهیونیستی و قدرت‌طلبان بین‌المللی است که چشم به سرچشمه‌های ثروت در کشورهای دوخته‌اند که غالباً عقب‌افتاده و فقیر و ضعیفند و منابع ثروت بسیاری دارند. برای به چنگ آوردن این منابع ثروت، مهمترین مانع، اراده‌ی ملتهایی است که این منابع متعلق به آنهاست. برای فلج کردن ملتها، بهترین راه، فلج کردن جوانان است؛ چون جوانان نیروی فعال هر کشورند. برای فلج کردن جوانان بهترین راه آلوده و زمینگیر کردن آنها به وسیله‌ی سکس، فحشا، مستی و مواد مخدر است. در کشورهای غربی این سیاست به این دلیل دنبال میشود که جوانان مزاحم صهیونیستها نشوند. داستان تسلط شبکه‌ی بین‌المللی صهیونیسم بر مجلس، پارلمان، دولت، مسؤولان و به‌طور عمده سیاستهای بسیاری از کشورها - به‌ویژه کشورهای غربی - بسیار شگفت‌آور و عجیب است. اگر در کشوری، یک فرد با انگیزه‌های ضدصهیونیستی برای مسؤولیتی سیاسی انتخاب شود، آن قدر شبکه‌های صهیونیستی به شکلهای گوناگون بر او و افکار جامعه فشار می‌آورند که وی نمیتواند به مسؤولیت خود ادامه دهد و مجبور به استعفا و کناره‌گیری میشود. در آمریکا فعالترین شبکه‌های سیاسی و اقتصادی و فرهنگی، شبکه‌های صهیونیستیانند. این خطر وجود دارد که جوانان این کشورها علت این همه تسلط و فشار و نفوذ شبکه‌های صهیونیستی را جویا شوند و این خود مزاحمتی برای صهیونیستها فراهم می‌آورد. راه جلوگیری از مزاحمت جوانان این است که آنها را سرگرم کنند. جوان در طول هفته به فکر شب یکشنبه و فرونشاندن شعله‌ی شهوات جنسی و عیاشی و لذتهای دیگر است. ماجرا در کشورهای عقب‌افتاده به مراتب دردناکتر است.

🔗 نمونه‌های گسترش فساد در کشور قبل از انقلاب

پیش از انقلاب، تبلیغات رسمی و عمومی و همیشگی کشور ما، تبلیغاتی بود که مردم را به فحشا و هرزگی و عیاشی سوق میداد. حتی در نقاط فقیر و عقب‌افتاده - جاهایی که مردم به نان شب محتاج بودند - هم به نحوی برای عیاشی و هرزگی امکاناتی فراهم بود. این امر به‌طور عمد در محیطهای جوان مثل دانشگاهها و سربازخانه‌ها - نه آن مقداری که مقتضای طبیعی غریزه‌ی جوانی است - برای سرگرم کردن و فاسد شدن

نسل، تشدید میشود. وقتی که جوانان یک نسل فاسد شدند، دیگر ملتی وجود ندارد و مقاومتی به چشم نمیخورد.

حال بعد از گذشت بیست سال، علیه ملت ایران و قشر جوان بعد از انقلاب، این توطئه‌ها دائماً تکرار میشود تا جوانان را از حقیقت انقلاب دور کنند. در حقیقت آنها میخواهند این سرمایه‌ها را از کشور بگیرند و آن را فلج کنند و بر آینده‌ی روشن و درخشان آن، خط بطلان بکشند و مانع رسیدن به آن شوند.

نقش جوانان در پیروزی انقلاب اسلامی

مسأله این است که سلطه‌ی استکبار امریکایی بر این کشور به همت مردم و جوانان آن از بین رفت. جوانان، نه فقط در آغاز انقلاب، بلکه در طول این سالها نیز با حضور، تدبیر و پایبندیشان به اخلاق اسلامی، علیرغم همه‌ی عوامل دورکننده و محرک، آنها را مایوس کردند. البته آنها به توطئه‌های خود ادامه میدهند؛ اما جوانان ما عمل آنها را خنثی میکنند. بنابراین آنها هم به تشدید فعالیت‌های خود میپردازند.

نسل جوان هدف توطئه‌های دشمن برای مقابله با اسلام

امروز شما جوانان هدف توطئه‌ای بسیار خطرناک هستید. این خطرات هر جایی که اسلام و ایمان هست و نسل جوان دل به سوی معنویت و حقیقت دارد، وجود دارد. راه‌هایی از آنها هم وجود دارد و این چیزی است که من و شما باید به آن فکر کنیم. من مثل پدر شما هستم. چه در سنین جوانی و چه در دورانه‌های بعد، دهها سال از عمرم را با جوانان گذرانده‌ام. میدانم جوانی چقدر مبارک و جوشش جوانی چقدر با ارزش است. میدانم که کلید حل مشکلات کشور به دست جوانان است؛ اما به شرطی که جوانان برای کشور ما باقی بمانند و اراده، روحیه و ایمان جوانان ما - چیزهایی که دشمنان ما آنها را هدف گرفته‌اند - محکم و پابرجا باشد. یکی از مسؤولان طراز اول کشور صهیونیستی غاصب اسرائیل، در سال گذشته توصیه‌ای به امریکاییها کرد. این توصیه کاملاً در مطبوعات خارجی و اینترنت منعکس شد و امر پنهانی و مخفیانه‌ای نیست. توصیه‌ی وی به امریکاییها این بود که بیهوده وقت خود را با عراق و کره‌ی شمالی و کشورهای از این قبیل تلف نکنید. مسأله‌ی اصلی شما ایران است. اگر خاورمیانه را میخواهید، وقتتان را مصروف عراق نکنید، سراغ ایران بروید؛ کانون و سرچشمه آن جاست؛ اما ایران مثل عراق و کره‌ی شمالی و افغانستان نیست که بتوان با حمله‌ی نظامی آن را تسخیر کرد. نظام و حکومت اسلامی به مردم متکی است، مردم آن را حفظ کرده‌اند. باید کاری کنید که مردم آن را رها نکنند.

سیاست اندلسی کردن ایران

راهش این است که مردم را با ترویج فرهنگ و ادبیات غربی و فرهنگ و تربیت امریکایی، به واگرایی نسبت به دین و فرهنگ و سنت و تاریخشان سوق داد. وقتی مردم این تعلقات را رها کردند، بعد از گذشت چند

سال، بدون این که سرمایه‌ای صرف کنید، با یک حمله و تحرک احیاناً نظامی مختصر می‌توانید این مانع بزرگ، یعنی نظام اسلامی را از سر راه بردارید! پیش از این در سال گذشته نیز، وقتی روستاها و شهرهای افغانستان بر اثر موشک‌های امریکایی ویران میشدند و ملت مظلوم افغانستان زیر بمباران امریکاییها دست و پا میزد، یک استراتژیست نظامی امریکا گفت: اگر به جای این موشکها، برای جوانان افغان لباس زیر زنانه و وسایل شهوترانی و پوششهای سبک غربی و امریکایی بفرستید، بدون صرف این هزینه‌ها می‌توانید افغانستان را تصرف کنید و خرج تسلیحات در کیسه‌تان باقی میماند! به جای بمب و موشک و راکت، سیدیهای پُر نوگرافی و منظره‌ها و ادبیات مهیج شهوت را میان آنها ترویج کنید، آن وقت کار بر شما آسان میشود. این یک سیاست اساسی است. این امر را دست کم نگیرید. بیست میلیون دلار برای مبارزه با ایران هزینه تعیین کردند. مگر میتوان با صرف بیست میلیون دلار با ایران مبارزه و بر آن غلبه کرد؟! آنها میلیاردها دلار خرج میکنند و برایشان هم میارزد. ایران با منابع غنی، بازار مصرف، موقعیت استراتژیک و نیروی انسانی سرشار، گنجینه‌ای است که فناوری، صنعت و کارخانجات غربی برای زنده ماندن، به آن احتیاج دارند. مغز جوان ایرانی، نفت و بازار فروش ملت ایران برای آنها حیاتی است و هدف آنها نیز همین موارد است.

سیاست امروز، سیاست اندلسی کردن ایران است! موضوعی که من با شما در میان میگذارم شکل موعظه ندارد؛ بلکه موضوعی اساسی است که با بهترین عناصر یک ملت - که شما جوانان باشید - در میان گذاشته میشود. فقط شما مخاطب من نیستید؛ این سخن را جوانان سراسر کشور هم خواهند شنید. نسل جوان کشور که بیش از نیمی از ملت و جمعیت کشور است، باید بداند در مقابل آرزوهای بزرگ، آرمانهای بلند و هدفهای مقدس و قابل قبول و موجه او چه موانعی وجود دارد.

سیاست دشمنان در مقابله با تمدن اسلامی اندلس

روزگاری مسلمانان در جنوب اروپا و در اسپانیا تا جنوب فرانسه، کشوری اسلامی به وجود آوردند. این کشور مهد تمدن شد و علم در اروپا از همان تمدن اندلسی قرون اولیه‌ی اسلام شکوفا گردید. شکوفایی علم در آن سرزمین، داستانهایی دارد و خود غربیها نیز به آن معترفند. البته اکنون سعی میکنند این ورق را از تاریخ علم حذف و نام مسلمانان را به کلی پاک کنند؛ اما خود آنها، این تاریخ را ثبت کرده‌اند و البته در تواریخ ما هم ثبت شده است.

اروپاییها وقتی خواستند اندلس را از مسلمانان پس بگیرند، اقدامی بلند مدت کردند. آن روز صهیونیستها نبودند؛ اما دشمنان اسلام و مراکز سیاسی، علیه اسلام فعال بودند. آنها به فاسد کردن جوانان پرداختند و در این راستا انگیزه‌های مختلف مسیحی، مذهبی یا سیاسی داشتند. یکی از کارها این بود که تاکستانهایی را وقف کردند تا شراب آنها را به طور مجانی در اختیار جوانان قرار دهند! جوانان را به سمت زنان و دختران خود سوق دادند تا آنها را به شهوات آلوده کنند!

اهداف اقتصادی، هدف دشمن از حمله به عراق

گذشت زمان راههای اصلی برای فاسد یا آباد کردن یک ملت را عوض نمیکنند. امروز هم آنها همین کار را میکنند. البته دشمن هدفهای اقتصادی، فرهنگی و سیاسی هم دارد. هدفهای اقتصادیاش معلوم است؛ برای آنها تسلط اقتصادی بر منطقه‌ی خاورمیانه حیاتی است. امروز در حال راه‌اندازی یک جنگ بزرگ در همسایگی ما و در کشور عراق هستند. همه‌ی دنیا میدانند که هدف آنها در درجه‌ی اول هدف اقتصادی است. تسلط بر پُک، نفت عراق و سلطه‌ی نهایی بر نفت خاورمیانه از جمله‌ی این اهداف است. اقتصاد، خدای امروز دنیای مادی است؛ خدای واجب‌الاطاعه‌ای که همه باید در مقابل او زانو بزنند و هر کاری برای به‌دست آوردن ثروت بکنند. این اقدامات برای بهبود اقتصاد بشر صورت نمیگیرد؛ بلکه در جهت پُر کردن جیب کمپانیهای نفتی و تسلیحاتی و امثال آنها که مظهر فرعونیت و قارونیت هستند، صورت میپذیرد.

اهداف فرهنگی دشمن از تجاوز به عراق

آنها اهداف فرهنگی هم دارند. به فرهنگ اسلامی کینه میورزند و با آن عناد دارند. فرهنگ اسلامی آراء روشن‌فکران اروپا را به چالش کشیده و لیبرال دمکراسی را که پرچم برافراشته‌ی غرب است، مورد تردید قرار داده است. فرهنگ اسلامی روح استقلال‌طلبی و رشادت را در جامعه‌ی بزرگ و یک میلیارد و چند صد میلیون مسلمانان، ترویج میکند و این امر در حساسترین منطقه‌ی دنیا از لحاظ استراتژیک و منابع نفتی و زیر زمینی، شدت بیشتری دارد. فرهنگ اسلامی، این جامعه‌ی بزرگ را به فکر حیات مجدد خود انداخته است؛ بنابراین به آن کینه میورزند و قصد کوبیدن آن را دارند.

دموکراسی و آزادی بیان، شعارهای دروغین غرب

البته آنها در بلندگوها از بحث آزاد و گفتگو و دمکراسی سخن میگویند؛ اما این شعارهای دروغین است. آنها اهل گفتگو، دمکراسی و بحث آزاد نیستند. در داخل ایران، پلورالیسم، شکاکیت، شک در مسلمات و اولیات اعتقادی و تسامح و تساهل را ترویج میکنند؛ میگویند از عقایدتان بگذرید و نسبت به آنها تساهل و تسامح داشته باشید. اما این مربوط به داخل جامعه‌ی ایران و جوامع اسلامی است. وقتی بحث به جایی میرسد که خودشان آن را ارزشهای امریکایی و غربی خطاب میکنند، دیگر جای گفتگو نیست. مشابه‌سازی، یکسان‌سازی و جهانی‌سازی، اعتقادات مسلمی است که دنیا باید در مقابل آنها کوچکترین اعتراضی نکند! در این جا دیگر چهره‌ی دیکتاتوری به خود میگیرند. پرچم دمکراسی و آزادیخواهی یک دروغ آشکار است. کدام امریکا میخواهد به مردم دنیا آزادی هدیه دهد؟! امریکایی که برای حفظ منابع خود، ملت‌ها را با فجیعت‌ترین وضع به بدبختی سوق میدهد؟! امریکایی که فجایعش در ویتنام و افغانستان فراموش نشده و نخواهد شد - این فجایع هنوز هم ادامه دارد - و امروز هم مردم عراق را تهدید میکنند؟! در این جا با پرچم دمکراسی پیش میآید؛ اما نوبت به مردم فلسطین که میرسد، از دمکراسی خبری نیست! آیا مردم فلسطین انسان نیستند؟



اعتقادات ملت ایران، شعار ملت‌های مسلمان

امروز دنیا با سلطه‌ی استکبار جهانی وضع رقت‌باری پیدا کرده است. فرهنگ اسلامی آنها را به چالش میکشد. این نیت و همت و توکل اسلامی است که یک ملت را قادر میسازد تا در مقابل ظلم و استبداد و دیکتاتوری جهانی بایستد و قرص و محکم حرف خود را بزند و ملتها بشنوند. خیال نکنید ملت‌های دنیا نسبت به شعارهای شما بیتفاوتند. هر چند دولت‌های آنان غالباً محافظه کارند و مجبورند به نحوی ملاحظه کنند؛ لیکن ملتها این شعارها را تا اعماق وجود میفهمند، میشنوند، مینویسند و به آنها معتقد میشوند. اعتقادات مردم ما، شعارهای اساسی امروز ملت‌های مسلمان است. دشمن به شدت از این امر بیمناک است.

شرط صدور انقلاب اسلامی به دنیا

اگر آزادی انقلاب و نظام اسلامی نمی‌بود، امروز بسیاری از حقایق همچنان در پرده میماند. وقتی یک انسان، آزاده است، حرف خودش را میزند و سخن او در دایره‌ی محدودی اثرگذار است؛ اما وقتی یک ملت و نظام و قدرت حکومتی برخاسته از اراده‌ی مردم آزاده است، دیگر نمیتوان سخن او را در دایره‌ی کوچکی محدود کرد؛ حرف او طنین پیدا خواهد کرد و در دنیا انعکاس خواهد یافت.

مواضع سیاسی نظام اسلامی، مانع اهداف استکبار جهانی

دشمنان نمیخواهند به شکست‌های خود اعتراف کنند؛ اما در محافل سیاسی گوناگون دنیا همواره از انقلاب و نظام اسلامی گله میکنند که موقع و موقف نظام اسلامی و مواضع سیاسی آن در قضیه‌ی فلسطین، افغانستان، دنیای اسلام، تسلیحات و حقوق بشر، مانع بسیاری از اهداف استکبار جهانی شده است. این به خاطر ایستادگی ملت ماست. نظام اسلامی به طور کامل یک نظام آزاده است و ما این آزادی را از اسلام داریم و آنها به همین دلیل با اسلام دشمنند و علیه آن تلاش و فعالیت میکنند.

ایجاد آمادگی فرهنگی و اخلاقی در جوانان، وظیفه امروز نظام اسلامی

امروز وظیفه‌ی ما چیست؟ جوانان عزیز! در این رابطه هم مسؤولان و وظیفه دارند و هم خود شما موظفید. بعضی از شما جوانان عزیز میگویید به ما اعتماد کنید. این، همان اعتماد است. مشکلی که متوجه ملت ایران - که اکثراً جوانند - است، باید با همت، اراده، ایستادگی، هوشیاری و آگاهی نسل جوان خنثی شود. البته مسؤولان و نظام اسلامی وظیفه‌ی سنگینی بر عهده دارند. باید بستر این آمادگی فرهنگی و اخلاقی را برای جوانان فراهم کنند؛

🌸 سرمایه و امانت الهی دانستن خود، مسئولیت اول جوان

اما اولین مسئولیت را جوانان بر دوش دارند. این مسئولیت چیست؟ این مسئولیت آن است که جوان به عنوان یک انسان، خود را امانت خدا و به عنوان یک جوان، ذخیره‌ی ملی بداند. دشمنان تلاش میکنند این جوان را با مواد مخدر و به شهوات و مسکرات آلوده کنند و با پرداختن به چیزهایی که او را از پیمودن این راه طولانی به سوی قلّه‌های سعادت و افتخار باز میدارد، مشغول و سرگرم نمایند تا در نهایت فاسد شود. جوان بایستی در خود و محیط پیرامونش ایمان و معرفت و اراده را تقویت کند. یکایک شما دختران و پسران باید در محیط دانشگاه، مدرسه، کار و تلاش اجتماعی و سیاسی مراقب باشید و از نفوذ فساد و رخنه کردن ترشحات آن جلوگیری کنید. باید نسبت به آن حساس باشید.

🌸 مجاهدت‌های حقیقی جوانان

من جوانان عزیز را به یک مجاهدت حقیقی دعوت میکنم. مجاهدت فقط جنگیدن و به میدان جنگ رفتن نیست. کوشش در میدان علم، اخلاق، همکاری‌های سیاسی و تحقیق نیز برای مردم جهاد محسوب میشود. ایجاد فرهنگ و اندیشه‌ی صحیح در جامعه نیز جهاد است. اینها، همه جهاد در راه خدا و جهاد فیسبیل الله است. طرف این جهاد، مستکبران، دشمنان و کسانی هستند که با اسلام، ایران، هویت، ملیت، اسلامیت و صفتهای اسلامی عناد و دشمنی دارند. قرآن میگوید: «اشدء علی الکفار»؛ مسلمانان بایستی نسبت به کفار سختگیر باشند. این کفار کجا هستند؟ هر غیر معتقد به اسلام کسی نیست که باید نسبت به او سختگیر بود و شدت گرفت. قرآن میگوید: «لاینهاکم الله عن الذین لم یقاتلوکم فی الدین و لم یخرجوکم من دیارکم ان تبرؤهم و تقسطوا الیهم ان الله یحبّ المقسطین»؛ کسانی که با شما سر ستیزه ندارند و علیه شما توطئه نمیکنند و کمر به نابودی نسل و ملت شما نبسته‌اند، و لواز دین دیگری باشند، با آنها نیکی کنید و رفتار خوب داشته باشید؛ کافری که با او باید شدید بود، این نیست. «اتما ینهاکم الله عن الذین قاتلوکم فی الدین و اخر جوکم من دیارکم». باید با کسانی شدید بود که با هویت، اسلام، ملیت، کشور، تمامیت ارضی، استقلال، شرف، عزت، ناموس، سنتها، فرهنگ و ارزشهای شما مبارزه میکنند. این فرهنگی است که باید بر جامعه‌ی ما حاکم باشد. تساهل و تسامح باید بین خود مسلمانان برقرار باشد.

🌸 اختلاف افکنی بین شیعه و سنی توطئه دشمنان اسلام

من دیروز و پریروز در اجتماعات متعددی که در این شهر داشته‌ام، راجع به همدلی و محبت بین شیعه و سنی صحبت کردم. به شما جوانان هم میگویم: بدانید آن کسانی که شیعه را علیه سنی و سنی را علیه شیعه تحریک میکنند، نه شیعه را دوست دارند و نه سنی را؛ با اصل اسلام دشمنند. «رحماء بینهم»؛ یعنی برادران مسلمان بین خود رحیم و مهربان باشند. دشمن از هر دو طرف تلاش میکنند. از یک طرف غالیگری و ناصبیگری را ترویج میکند و شیعه را در چشم سنی، دشمن حقیقی معرفی میکند - بعضی از متحجرین دینی

هم متأسفانه باور میکنند - از سوی دیگر شیعه را به اهانت به مقدّسات و ارزشهای سنتی وادار میکند. توطئه‌ی دشمن آن است که این دو مکتب را در مقابل هم قرار دهد. این اختلاف در جهت از بین بردن هویت یک ملت و در موضوعاتی ایجاد میشود که نباید بین آنها باشد. به علمای محترم شیعه و سنتی گفتم شما دم از وحدت میزنید و این خیلی خوب است و من هم از شما ممنونم؛ اما از کید دشمن غافل نباشید.

🔖 لزوم شناخت دشمن و توطئه‌های او

دشمن از راههایی وارد میشود که ممکن است شما از آن غفلت کنید و به آن توجه نداشته باشید هوشیار باشید و دشمن را در هر لباسی بشناسید. «و لتعرفتهم فی لحن القول»؛ از سخنانشان هم میتوان آنها را شناخت. بدانید کسانی که شما را به واگرایی از دین، ملت و کشور سوق میدهند، دشمنند و دوست نیستند. کسانی که شما را به اختلافات داخلی سوق میدهند، دشمنند. کسانی که سعی میکنند دلها را نسبت به هم چرکین کنند، دشمنند. کسانی که سعی میکنند آرمانهای انقلاب اسلامی را دست‌نیافتنی و نظام اسلامی را ناتوان از رسیدن به آنها جلوه دهند، دشمنند.

گاهی افرادی که دشمن نیستند هم، این حرفها را تکرار میکنند؛ آنها غافلند. امروز میبینیم مواردی مثل پلورالیسم و نسبیگرایی و شکاکیت که انگیزه‌ی دشمن را تشکیل میدهند، از زبان افرادی جاری میشود که دشمنی ندارند؛ اما غافلند. نمیفهمند چه بر زبان می‌آورند و چگونه جاده‌ی دشمن را صاف میکنند.

🔖 نظام اسلامی مسئول فرهنگ و اخلاق مردم

اما مسؤولان و وظیفه‌ی سنگینتری دارند. البته من در خطاب به مسؤولان و در جلسات آنها بارها نکات لازم را گوشزد کرده‌ام؛ باز هم میکنم. خطر تنها خطر اخلاقی نیست؛ البته مسأله‌ی فرهنگ و اخلاق خیلی مهم است. نظام اسلامی نمیتواند نسبت به فرهنگ و اخلاق مردم خود بیتفاوت باشد. نظام اسلامی نظامی نیست که فقط به فکر حفظ قدرت خود باشد و نسبت به عملکرد مردم خود - حتی اگر به ورطه‌ی اخلاقی بیفتند - بیتفاوت بماند. نظام اسلامی از آنچه که مردم را منحرف و گمراه میکند، رنج میبرد. «عزیزٌ علیه ما عنتم حریصٌ علیکم بالمؤمنین رؤوفٌ رحیم»؛ این روش پیامبر گرامی است و نظام اسلامی همان روش را باید داشته باشد. نظام اسلامی نمیتواند نسبت به رنجهای معنوی، جسمانی و گمراهیهای فکر و دل مردم خود بیاعتنا باشد. این نظام وظیفه‌ی سنگینی بر عهده دارد. دستگاههای ما، بخصوص دستگاههای فرهنگی، وظیفه‌ی سنگینتری دارند؛ همچنان که دستگاههای اقتصادی و عمرانی کشور وظیفه‌ای سنگین بر عهده دارند. در جاهایی مثل استان شما - سیستان و بلوچستان - که بسیار محروم است، وظایف دشوارتر است.

دوران جوانی، دوران تعیین کننده سرنوشت تاریخی ملت ایران

- ❖ جوانان خوزستان مجموعه کم نظیر حراست از استقلال کشور
- ❖ علت نزاع استکبار با اسلام، استقلال طلبی و ایستادگی در برابر سلطه
- ❖ اغوای افکار ملت‌ها علیه ایران، شگرد تبلیغاتی استکبار جهانی
- ❖ معنای حقوق بشر آمریکایی در نجات مردم عراق
- ❖ نادیده گرفته شدن ترویس‌م‌صهیونیستی توسط آمریکا
- ❖ نفرت ملت‌های منطقه از آمریکا و انگلیس
- ❖ بیداری و اراده ملت‌ها عامل مهار کننده روح سرکش استکبار
- ❖ دوران جوانی نسل جدید، تعیین کننده سرنوشت تاریخی ملت
- ❖ راه مقابله با استکبار جهانی، پیشرفت علمی
- ❖ نسل جوان کشور
- ❖ و ...

دوران جوانی، دوران تعیین کننده سرنوشت تاریخی ملت ایران*

جوانان خوزستان مجموعه کم نظیر حراست از استقلال کشور

برادران و فرزندان عزیزم؛ خیلی خوش آمدید. حضور شما، بنده را به یاد خاطرات شورانگیز اوایل و اواخر جنگ در اهواز میاندازد. جوانان خوزستان و اهواز از جمله مجموعه‌های کم نظیری هستند که تأثیر خود را در حراست از استقلال کشور، انقلاب اسلامی و عزت ملی نشان داده‌اند؛ این را مادر اهواز و مناطق اطراف آن و در سرتاسر خوزستان شاهد بوده‌ایم. هنوز هم در میان چهره‌های بسیار درخشانی که من از طول دوران دفاع مقدس در یاد دارم، چند چهره برجسته اهوازی وجود دارند که یاد آنها را هرگز فراموش نمیکنم. امیدواریم خداوند متعال شما جوانان برومند را با توفیقات و نورانیت و فیض خود جزو ذخیره‌هایی قرار دهد که ان شاء الله پایه‌های نظام اسلامی و استقلال کشور و عزت این ملت را مستحکم خواهید کرد.

علت نزاع استکبار با اسلام، استقلال طلبی و ایستادگی در برابر سلطه

آنچه مهم است همه جوانان کشور به آن توجه کنند، این است که بدانند نزاعی که امروز میان استکبار و اسلام وجود دارد، بر سر چیست. نمیتوانند انکار کنند که امروز استکبار با اسلام طرف است؛ چون خودشان صریحاً این را بیان کرده‌اند. رئیس جمهور امریکا اسم «جنگ صلیبی» را آورد. تبلیغاتچیهای استکبار به طور دائم به شکلهای موزیانه در سرتاسر دنیا علیه اسلام فعالیتهای تبلیغی میکنند؛ فیلم میسازند، بازیهای رایانه‌ای درست میکنند، تبلیغات میکنند، مقاله مینویسند؛ همه علیه اسلام. چرا با اسلام مخالفند؟! این سؤال بزرگی است. آنها خودشان میگویند ما با اسلام مخالفیم؛ چون اسلام جنگ و ترور و نفرت میآفریند!

به این وضوح و روشنی، دروغ و تهمت را در فضای افکار عمومی دنیا منتشر میکنند. امروز استکبار است که نفرت در دنیا میپراکند. امریکاییها هستند که جنگ را در دنیا به وجود میآورند. آنها هستند که به حقوق ملت‌ها و حدود کشورها تعرض و حملات نظامی میکنند. از هزاران کیلومتر راه، سربازان خودشان را بر میدارند و به این کشور، به آن کشور، به این مرز و به آن ملت تجاوز میکنند. در تاریخ صد سال گذشته هم که شما نگاه کنید، میبینید بیشترین جنگ‌ها را غربیها راه انداختند. دو جنگ بزرگ جهانی را اروپاییها به راه انداختند. جنگ‌های فراوان در آسیا، در آفریقا و در امریکای لاتین را همین رژیم‌های سرمایه‌داری حاکم بر امریکا به راه انداختند. آنها هستند که بین ملت‌ها نفرت ایجاد میکنند. اسلام از این تهمتها مبرا است. دعوا سر این نیست - دروغ میگویند - دعوا سر این است که اسلام ملت‌های مسلمان را به استقلال فرا میخواند؛ ملت‌های مسلمان را به عزت خودشان متوجه میکند؛ به ملت‌های مسلمان میآموزد که حقوق خودشان را بشناسند؛ این حقوق را بخواهند و در مقابل متجاوزان به این حقوق بایستند. استکبار با این ایستادگی، با این دفاع و با این معرفت مخالف است. دعوی اسلام و استکبار بر سر این است. امروز نزاع استکبار امریکایی و دنباله‌هایش - در هر جای دنیا که هستند - با جمهوری اسلامی، بر سر حقوق بشر و تروریسم نیست. رنگ و لعاب‌های دروغینی که اینها به ادعاهای خود میدهند، امروز در دنیا مفضوح و رسوا شده است. اختلاف آنها با جمهوری اسلامی بر سر این است که جمهوری اسلامی میخواهد ایران، عزیز و مستقل باشد؛ در ایران رأی مردم حاکم باشد نه رأی مستکبران جهانی و مراکز قدرت.

🌸 اغوای افکار ملت‌ها علیه ایران، شگرد تبلیغاتی استکبار جهانی

امروز وفاداری به جمهوری اسلامی و ارکان نظام اسلامی، وفاداری به استقلال کشور، حقوق ملت و وفاداری به «نه» گفتن به متجاوزان بیگانه است. شگرد تبلیغاتی استکبار جهانی در طول سال‌های متمادی و امروز بیش از همیشه این بوده است که افکار مردم دنیا را منحرف و آنها را اغوا کند. آنها جز با اغوای افکار عمومی نمیتوانند کار خود را پیش ببرند. تا حدودی هم موفق میشوند افکار عمومی را فریب دهند؛ اما عملکرد زشت و نفرت‌انگیز آنها نمیگذارد حقایق پنهان بماند. امروز هر کس میخواهد معنای حقوق بشر و دمکراسی را که امریکاییها برای کشورهای منطقه خاورمیانه میخواهند، بفهمد، به عراق نگاه کند. عراق امروز صحنه آزمایش ادعاهای امریکایی است. ملت عراق را با نیروی نظامی و با زور سرنیزه مورد اهانت و فشار و در معرض زور گویب‌های غیرقابل تحمل قرار میدهند، آن وقت میخواهند به افکار عمومی دنیا وانمود کنند که آزادکننده ملت عراقند، یا میخواهند حقوق ملت عراق را رعایت کنند! چه کسی در دنیا این را باور میکند؟

🌸 معنای حقوق بشر امریکایی در نجات مردم عراق

داستان اینها، داستان همان قصابی است که آهوی رمیده از گرگ را سلاخی کرده بود! گرگی آهوئی را تعقیب میکرد. آهو با بدن خونین از مقابل گرگ میگریخت. قصاب رسید، گرگ را هلی کرد؛ گرگ رفت، خودش آهو



را گرفت. آهو خیال میکرد قصاب او را رها میکند تا به زیستگاه خود برود. دست و پای آهو را بست، در اتومبیل خودش گذاشت و پهلوی دوستان خودش آورد؛ بعد چاقو را به حلق آهو کشید. آهو گفت خیال میکردم مرا از چنگال گرگ نجات دادی؛ اما حالا که نگاه میکنم، گرگ حقیقی من تویی:

که از چنگال گرگم در ربودی

چو دیدم عاقبت گرگم تو بودی

ملت عراق را با نیروی نظامی، با گذاشتن حاکم بیگانه، با تصرف منابع، با ایجاد هرج و مرج در این کشور، با تعرض به خانواده‌ها و حریم ناموس مردم عراق و زنده‌های عراقی تحت فشار قرار داده‌اند؛ آن وقت میخواهند ملت‌های منطقه، ملت عراق و افکار عمومی دنیا باور کنند اینها نجات‌دهنده مردم عراقند. این نجات است؟! این، حقوق بشر امریکایی و دمکراسی امریکایی برای کشورهای منطقه خاورمیانه است!

❖ نادیده گرفته شدن تروریسم صهیونیستی توسط آمریکا

رئیس‌جمهور امریکا بدون این که احساس خجالت کند، از تروریسم فلسطینی حرف میزند! تروریسم صهیونیستی دولت جعلی و دروغین اسرائیل بیش از پنجاه سال است که مردم فلسطین را تحت فشار قرار میدهد، زیر لگدهای چکمه پوشان صهیونیستی آنها را له میکند، علناً و صریحاً خانه‌ها را خراب میکند، مردم را میکشد، جوانان را نابود میکند، مردان را دستگیر میکند و به زنان اذلال و اهانت میکند. این تروریسم واضحی است که خود اسرائیلیها هم منکر آن نیستند و میگویند ما ترور میکنیم. این آقا این را ندیده میگیرد؛ آن وقت جوان فلسطینی که برای دفاع از شرف خود، برای دفاع از خانه خود، برای مقابله کوچکی در مقابل متجاوز، اقدام خشم‌آلودی میکند، این را میگوید تروریسم فلسطینی! طرفداری آنها از نهضت ضد تروریسم، این است! معنای تروریسم در منطق اینها این است!

❖ نفرت ملت‌های منطقه از آمریکا و انگلیس

ملت‌های منطقه سرشار از نفرت امریکا و از زایده اروپایی امریکا، یعنی انگلیسند. مخصوص ملت ما نیست؛ همه ملت‌های منطقه از اینها متنفرند. این نفرت را خود آنها به وجود آورده‌اند. کسانی که به حقوق و استقلال و عزت و ناموس و مرزهای ملت‌ها تعرض میکنند، خودشان این ملت‌ها را از نفرت خودشان پُر میکنند. چرا گله‌مندند از این که از آنها متنفرند؟ بله؛ ما از شما متنفریم.

❖ بیداری و اراده ملت‌ها عامل مهار کننده روح سرکش استکبار

در مقابل روح سرکش و طغیانگری که امروز استکبار دارد، فقط یک عامل وجود دارد که میتواند آن را مهار کند و جلو این طغیانگری را بگیرد و آن، بیداری و اراده ملت‌هاست. وقتی ملتی بیدار است، حقوق خود را میشناسد، دشمن را میشناسد، هدف او را میداند و تصمیم میگیرد در مقابل او بایستد. این جاست که دیگر کمیت

استکبار و امریکا و همه تجهیزات نظامی لنگ است. این جاست که دیگر نمیتواند کاری بکند. این همان نکته اساسی است که انقلاب اسلامی از اول روی آن تکیه کرد و نظام اسلامی براساس این پایه مستحکم، خود را بنا نمود. این جاست که شما جوانان باید قدر خود را بدانید. این جاست که مسؤولان کشور باید قدر این جوانان پُرشور، مؤمن و با اراده را بدانند. این جاست که مسؤولان آموزش و پرورش، مسؤولان آموزش عالی و دانشگاهها باید به این جوانان مؤمن و با عزم و اراده بها بدهند. آنهایی که به شرف ملی و استقلال و ارزشهای اسلامی والای خود اهمیت میدهند، حضور و تعرض دشمن را نمیپسندند و دخالت او را رد میکنند؛ اینها برای یک ملت ارزش دارند.

🏠 دوران جوانی نسل جدید، تعیین کننده سرنوشت تاریخی ملت

عزیزان من! هر چه میتوانید، خودتان را با علم و عمل بسازید. دوران جوانی شما مثل دوران جوانی نسل قبل از شما، دوران تعیین کننده سرنوشت تاریخی این ملت است. نسل قبل از شما اگر تنبلی میکرد، اگر در خانه مینشست و اگر لابلایگری را پیشه خود میساخت، ملت ما غرق در فساد و ابستگی و ذلت فرودستی نسبت به امریکا باقی میماند. آن نسل ایستاد، انقلاب را پیروز کرد، جنگ را پیروز کرد و از هویت ملی و شخصیت ملی دفاع جانانه ای نمود. امروز هم نوبت نسل جدید است. دشمن از جوانان ما میترسد و میداند که اگر نسل جوان گسترده با ایمان ما با همین ایمان در صحنه بایستد، هیچ سلاحی، هیچ بمبی و هیچ موشکی نمیتواند این ملت را به زانو درآورد. هر گامی که شما برای ارتقای علمی و عملی و اخلاقی خودتان بردارید، مثل گلوله ای است که به سمت دشمن شلیک میکنید. این جنگ و این رزم، جهاد بزرگی است. آن روز هم مردان ما، زنان ما، قومیتهای مختلف ما - عرب ما، فارس ما، ترک ما، کرد ما، لر ما، بلوچ ما - در سرتاسر کشور روی دفاع از شرف و هویت و استقلال کشور و مقابله با استکبار و ایادی او در داخل متمرکز شدند و در این راه توفیق به دست آوردند. امروز هم همین است. عرب، فارس، ترک، بلوچ، کرد، لر و همه قومیتهای ایرانی، متمسک به حبل اسلام و با وحدت کلمه، همین راه مبارک را ادامه دهند.

🏠 راه مقابله با استکبار جهانی، پیشرفت علمی نسل جوان کشور

نسل جوان ما از لحاظ علمی باید پیشرفت کند؛ همچنان که تا امروز پیشرفت کرده است. جنجالهایی هم که به خیال خودشان در دنیا علیه جمهوری اسلامی برای سلاح کشتار جمعی و غیره بلند میکنند، از همان بهانه هاست؛ این هم از همان پوششهای فریب انگیز است. مسأله این نیست؛ مسأله این است که دستیابی نسل جوان کارآمد این کشور به فنآوریهای سطح بالا، آنها را میآزارد و رنج میدهد. آنها میخواهند ملتها وابسته بمانند، ملتها پایین بمانند، ملتها دستشان به سمت آنها دراز باشد، ملتها همیشه ضعیف و ذلیل باشند تا آنها بتوانند هر کاری میخواهند، سر ملتها درآورند. کار مقابل آنها این است که ملتها خود را از لحاظ علمی و ایمانی قوی کنند.

آنها نسل جوانی را که با اراده و عزم راسخ و با طهارت و عصمت - چه پسرش، چه دخترش - در خط مستقیم معنویت و دین و دنیای اسلامی تلاش میکند، نمیپسندند. آنها یک نسل جوان هرزه گرد میخوانند؛ این را میپسندند. در مقابل خواست دشمن، جوانان ما باید مقاومت کنند.

🕌 اتکاء به نسل جوان و اراده مردم، قوت قلب مسئولین کشور

مسئولان ما اولاً با اتکاء به این نسل جوان و با اتکاء به این ملت، باید دل خود را قرص کنند. عزم ملت مؤمن ما، مظهر عزم و اراده الهی است. مسئولان از کسی و از چیزی نترسند و مرعوب هیاهوی دشمن نشوند. این سنگر عظیم ملی در اختیار آنهاست؛ از این خوب استفاده کنند.

🕌 ضرورت توجه آحاد مردم و جوانان به خودسازی و کمک به دیگران

آحاد ملت - بخصوص جوانان - هم قدر خودشان را بدانند و به خودسازی روی آورند. الان در فصل تابستان، بسیاری از جوانان خوب ما اوقات فراغتشان را یا در بسیج سازندگی و یا در بسیج نیروی مقاومت میگذرانند و یا به بالا بردن علم و سواد دیگران کمک میکنند. عده‌ای به تن خودشان زحمت میدهند و برای دیگران کار میکنند. عده‌ای با برنامه‌های خوب و منظم، به کتابخوانی و ارتقای سطح فکر خودشان میپردازند. فراغت جوانان مؤمن، این‌گونه میگذرد. من گزارشهای متعددی داشتم از جوانانی که در تابستان، تعطیلات دانشگاهی یا دبیرستانی خود را در نقاط دور دست گذرانده‌اند و برای روستاییان مسجد، درمانگاه، راه، حسینیه، جاده و پل ساخته‌اند. عکسهای این فعالیتها را برای من آورده‌اند و من آنها را دیده‌ام. پیغمبر طبق روایتی فرمود: «تَمَّا سِيَاحَةُ أُمَّتِي الْجِهَادَ فِيسَبِيلِ اللَّهِ (۱)». جوانان ما سیاحتشان را هم از این راه تأمین میکنند؛ سیاحتشان در ضمن کار برای مردم است. این ارزش دارد. جوانی خود را قدر بدانید.

🕌 قدر دانستن تربیت معنوی و پیشرفت علمی جوانان

تربیت معنوی و دینی و تحصیلات اسلامی و معرفتی و دانستن تاریخ و پیشرفت علمی را - که بحمدالله جوانان ما امروز در خط آن هستند - قدر بدانید و در این راهها بکوشید و بدانید دشمن میخواهد شما ترقی نکنید و کشور خود را آباد نسازید؛ اما شما علیرغم دشمن باید از لحاظ علمی، جسمی، معرفتی، ایمانی و اخلاقی ترقی کنید. از این ترتیباتی که حضرت آقای جزایری دامت برکاته ذکر کردند، من تا حدودی اطلاع داشتم؛ بسیار خوب است. ان شاءالله خداوند به ایشان و دستیارانشان کمک کند. همت اینها بسیار با ارزش بوده است. کاری که کرده‌اند، ان شاءالله با برکت است.

جوان و نوجوان، چشمه جوشان نیرو و استعداد

- ❖ شادابی جوانی امتیاز برجسته کشور
- ❖ ناتوان‌سازی نسل جوان کشور، نقطه ثقل تحلیل‌های دشمنان
- ❖ ویژگی‌ها و امتیازات اقلیمی کشور
- ❖ استعداد ویژه کشور در نیروی انسانی
- ❖ دفاع مقدس، پایه‌گذار پیشرفت‌های کشور
- ❖ تولید و تکثیر سلول‌های بنیادی
- ❖ پیشرفت‌های نظامی
- ❖ اسلام عامل بروز استعدادها و شکوفایی توان ملی
- ❖ علت ترس دشمنان از اسلام و انقلاب
- ❖ افتخار به جامعه جوان و با استعداد کشور
- ❖ عوامل سازنده آینده کشور، کار مؤمنانه و هوشمندانه
- ❖ ضرورت تحصیل، حفظ ایمان و قدر دانستن جوانی

جوان و نوجوان، چشمه جوشان نیرو و استعداد*

شادابی جوانی امتیاز برجسته کشور

بحمدالله شادابی جوانی و دانش‌آموزی در محفل صمیمی ما موج میزند و این جلسه تقریباً نمونه‌ای است از وضعیتی که در سراسر کشور عزیز ما وجود دارد. این امتیاز کمی نیست که یک کشور هفتاد میلیونی، دارای اکثریت جوان و نوجوان باشد. جوان و نوجوان، چشمه جوشان نیرو و استعداد است. جوان، یعنی آینده. جوان خوب برای یک کشور، یعنی آینده خوب. جوانان و نوجوانان ما اهل فکر کردن و دریافتن و تحلیل کردنند این هم امتیاز دیگری است.

ناتوان‌سازی نسل جوان کشور، نقطه ثقل تحلیل‌های دشمنان

همه آنچه در تحلیل‌های دشمنان این ملت و این کشور به‌عنوان نقطه مرکزی مشاهده میشود، این است که این نسل جوان و پُرشور و آینده‌ساز را از راه‌های مختلف برای ساختن ایران آباد و آزاد و مؤمن و پاکیزه آینده ناتوان کنند؛ اما به‌رغم تلاش‌های دشمنان، واقعیت عکس این است. من به‌هیچ‌وجه حرف‌ها و تحلیل‌های کسانی را که گاهی در برخی از مطبوعات یا رسانه‌ها از انحراف نسل جوان سخن می‌گویند قبول نمی‌کنم. این‌طور نیست. اگر گاهی اشتباه و خطایی از جوان سر بزند، با توجه به دل پاک و نورانی او این اشتباه کاملاً قابل جبران است. اینها چرا صلاح و پاکدامنی و پارسایی و صداقت جوانان را نمی‌بینند؟ چرا شور و شعور جوانان را نمی‌بینند؟ به چند خطای معدود جوان چشم می‌دوزند و درست در همان مجرای که دشمنان میخواهند و میپسندند، سخن می‌گویند یا قلم می‌زنند.

ویژگی‌ها و امتیازات اقلیمی کشور

کشور ما از لحاظ جغرافیایی، تاریخی، انسانی و منابع طبیعی بدون شک یکی از کشورهای برجسته دنیاست. تاریخ ما پُرشکوه و پُربار و پُرافتخار است. جغرافیای ما یک جغرافیای بسیار حساس است. ما در منطقه‌ای از لحاظ جغرافیایی قرار گرفته‌ایم که در عصر ارتباطات و در عصر اتصال کشورها، خبرها، سرمایه‌ها و فناوریها به یکدیگر، یکی از حساسترین جایگاهها در سراسر روی زمین محسوب میشود. من در دیدار مسؤولان و کارگزاران نظام، آمار ریز دادم که کشور ما از لحاظ منابع طبیعی یکی از پُرذخیره‌ترین کشورهاست. از لحاظ نفت و گاز و فلزات حساس و مواد معدنی و دیگر منابع طبیعی که معلوم است.

استعداد ویژه کشور در نیروی انسانی

از لحاظ انسانی هم کشور ما یکی از با استعدادترینهاست. این را گذشته نشان داده، زمان حال ما هم نشان میدهد. هر وقت میدانی باز شده، این حقیقت - یعنی استعدادهای درخشان - خود را آشکار کرده است. متوسط استعداد کشور ما از متوسط جهانی بالاتر است. به عنوان نمونه، شما به صحنه هشت سال دفاع مقدس - یعنی سالهای ۵۹ تا ۶۷ - که میدان برای بروز استعدادها باز شد، نگاه کنید. نیاز فراوان بود، اما درهای دنیا به روی ما بسته بود. هر چیزی که به جنگ ما کمک میکرد، دنیا حاضر نبود آن را در اختیار ما بگذارد - نه سلاح، نه مهمات، نه پشتیبانی و نه اطلاعات - از طرفی هم کشور درگیر دفاع از هویت خود، از خاک خود، از مرزها و از خانه خود بود؛ بنابراین به آن امکانات نیاز داشت. این نیاز موجب شد استعدادها در همه زمینه‌ها - هم در زمینه علمی و هم در زمینه جنگی و نظامی - به جریان افتد.

دفاع مقدس، پایه‌گذار پیشرفت‌های کشور

پایه پیشرفت‌های علمی کشور - که امروز شما برخی از نمونه‌های آن را میشنوید - در دوران دفاع مقدس گذاشته شد. امروز بسیاری از جوانانی که در بخشهای بسیار حساس علمی کشور مشغول کار هستند، همان عناصر دفاع مقدسند که با همان روحیه و انگیزه مشغول کار شده‌اند و امروز یک نمونه از کارهای شگفت‌آمیز آنها همین غنی‌سازی مواد هسته‌ای است که جزو محرمانه‌ترین فناوریهای جهانی است که قدرتها آن را در دست در اختیار خود نگاه داشته‌اند؛ اما جوانان ما توانستند با تکیه به استعداد و هوش و دستان ماهر خود این کار بزرگ را انجام دهند، که شما عکس‌العملهای مستکبران عالم را میبینید. جنگ‌هایی که امروز در دنیا وجود دارد، عکس‌العمل در مقابل استعداد و توانایی و افتخارات شماست.

تولید و تکثیر سلولهای بنیادی

یک نمونه دیگر، تولید و تکثیر سلولهای بنیادی است که من ماه گذشته گفتم؛ اخیراً هم خودشان آمدند و توضیح دادند. متخصصان و دانشمندان جهانی مجبور شده‌اند اعتراف کنند که جوانان ما با پشتوانه ایمان و



همّت و غیرت توانسته‌اند استعداد جوشان پنهان خود را آشکار کنند و این راه بزرگ را بروند. از این قبیل، ما نمونه‌های متعددی در صحنه تحقیقات داریم.

پیشرفت‌های نظامی

در زمینه‌های نظامی هم همین‌طور است. شاید برای شما جوانان و نوجوانان عزیز، جالب باشد که بدانید در دوران هشت سال دفاع مقدّس، بزرگترین ضرباتی که از طرف رزمندگان دلاور ما به ارتش مجّهز عراق وارد شد - در حالیکه آن ارتش از سوی آمریکا، شوروی آن‌روز، اروپا و بسیاری از کشورهای منطقه حمایت مالی و تسلیحاتی و اطلاعاتی میشد - غالباً کار طراحان و فرماندهان جوان و استراتژیستهای جنگی بیست و پنج‌شش ساله بود که توانستند ژنرال‌های پیر سالها دوره‌های مختلف دیده ارتش عراق را به زانو در آورند! وقتی جوانان ما خرمشهر را باز پس گرفته بودند، اوایل ریاست جمهوری بنده بود. یک هیأت جهانی به ایران آمد و رئیس آن - قریب به این مضمون - به من گفت: امروز در دنیا وضع شما با یک سال پیش از زمین تا آسمان تفاوت کرده است. او راست میگفت. دنیا باور نمی‌کرد جوانان ما، بسیجیان ما، سپاه نوری ما و ارتش ضربت دیده ما بتوانند خرمشهر را با آن همه استحکاماتی که دشمن و پشتیبانانش درست کرده بودند، پس بگیرند. وقتی جوانان ما خرمشهر را پس گرفتند، مرزها را پس گرفتند و توانستند خطّ آبی مشترک را هم پس بگیرند و با رفتن به فاو، دشمن را تحقیر کنند. ما که قصد نداشتیم فاو را نگه داریم؛ این تحقیر رژیم صدام بود؛ این به دلّت کشاندن ارتش بعث علفی بود. این کار را جوانان ما کردند؛ آن‌هم نه با تجهیزات پیشرفته آن چنانیکه نداشتند و نه با پشتیبانیهای اطلاعاتی یا نظامی که در اختیارشان نبود؛ بلکه با قدرت اراده و فکر و هوشمندی و با جوانی کارساز. آن روز فرماندهان ما بیست و سه ساله، بیست و پنج ساله، بیست و شش ساله و بیست و هفت ساله بودند؛ یعنی در همین سنین نزدیک به شما این کارهای بزرگ را انجام دادند. این استعداد جوشان، این سرزمین غنی، این موقعیت جغرافیایی حسّاس، این تاریخ پُرشکوه - که پشتوانه فرهنگی و پشتوانه افتخارات ماست - و بالاتر از همه، نور ایمانی که امروز در دل‌های جوانان ما میدرخشد و دنیا را متوجه خود میکند، همه نوید دهندگان به نسل جوان و نوجوان ما برای آینده است.

اسلام عامل بروز استعدادها و شکوفایی توان ملی

تلاش شما باید این باشد که آن آینده را هرچه بهتر بسازید. ما همین جوان، همین موقعیت و همین گذشته تاریخی را قبل از انقلاب هم داشتیم؛ اما این درخشندگی و پیشرفت را نداشتیم. چرا؟ چون آن روز دستگاه سیاسی و قدرتی که بر این کشور و بر همه مراکز تلاش و توان در این کشور حاکم بود، اولاً از دین و ایمان و اعتقادات ارزشی بیبهره محض بود - یک مُشت افراد پوک بدون این که در درون خود ارزش والایی داشته باشند، بر مردم حکومت میکردند - ثانیاً همینها موجب شده بود که خود آنها وابسته به دشمنان باشند. ایران عزیز ما بهشت غارتگران و چپاولگران بود. چرا؟ چون کدخدا را دیده بودند، ده را میچاپیدند! مسؤولان نظام

را در چپاولگریهای خودشان شریک کرده بودند و این ملت را میچاپیدند. انقلاب آمد و بزرگترین مانع را در مقابل نفوذ خائنانه بیگانگان و همچنین سلطه غیر مشروع و غیر منطقی افراد فاسد ایجاد کرد. آن مانع چه بود؟ اسلام بود. تا وقتی اسلام در جایگاه خود قرار داشته باشد، تبلیغاتچیهای استکبار جهانی و بین‌المللی از اسلام به شدت بیمناکند. بله؛ اگر اسلام از سیاست و زندگی و محیط اجتماعی دور و مخصوص کُنچ عبادتگاه و خلوت مساجد باشد، از آن باکی ندارند. اگر یک عده در خلوت، خود را به عبادت مشغول کنند، در حالیکه عرصه جامعه، اداره جامعه، مدیریت کشور و سررشته‌داری امور، دست افکار و اهواء و مکتبهای گوناگون باشد، آنها از این اسلام ابایی ندارند و به آن اهمیتی نمیدهند؛ اما اگر اسلام آن چنان که خدا خواسته و قرآن تشریح کرده، به معنای برنامه زندگی تلقی شد و مورد پذیرش قرار گرفت، از آن میترسند.

عزت ترس دشمنان از اسلام و انقلاب

چرا؟ چون این اسلام، در وهله اول دو عنصر بزرگ در درون خود دارد که یکی عبارت است از احترام به شخصیت و اهتمام به رشد انسان، و دوم جلوگیری از نفوذ غارتگران و طاغوتها و قدرتمندان نابحق و ظالم و ستمگر جهانی. در کلمه توحید، اینها وجود دارد؛ «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ». یکی از مصرعهای برجسته و مهم قصیده «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» این است که با طاغوتها، طغیانگرهای جهانی، قدرتهای ظالم بین‌المللی و ستمگرانی که امروز شما میبینید در دنیا چگونه تاخت و تاز میکنند و با ملتها چه میکنند، نمیشود کنار آمد. توحید اجازه نمیدهد مسلمان در مقابل قدرتهای بدون مهار که با فلسطین و عراق و افغانستان آن طور رفتار کردند و قبلاً با بوسنی و لبنان و دیگر کشورهای اسلامی و سایر نقاط دنیا طور دیگر رفتار کردند، کرنش کند. همین کرنشها از سوی برخی از ملت‌های ضعیف شده است که این طور این خون آشامها را قدرتمند کرده است. اگر ملت‌ها حق خود را بشناسند و بخواهند زیر بار زور گوییهای بین‌المللی نروند و شعارهای دروغین این ریاکاران بین‌المللی را قبول نکنند، اینها این طور قدرتمند نمیشوند.

اسلام اجازه نمیدهد ملت‌های مسلمان زیر بار زور و سلطه بروند و لگد کوب شوند. شخصیت و عزت و رشد انسان اسلامی در هر شرایطی باید محفوظ بماند؛ اینها در درون اسلام است. اسلام وقتی به عنوان برنامه زندگی مطرح شد، اینها هم مطرح میشوند.

افتخار به جامعه جوان و با استعداد کشور

جامعه ما بحمدالله از میلیون‌ها جوان دختر و پسر برخوردار است. این مایه افتخار برای ملت ماست. این ملت باید به وجود این همه جوان، این همه استعداد و این همه دل پاک و نورانی ببالد و جوان هم باید به کشور خود، به انقلاب خود، به نظام اسلامی خود و به پرچم برافراشته اسلام خود ببالد و آینده را بسازد.



عوامل سازنده آینده کشور، کار مؤمنانه و هوشمندانه

آینده با حرف ساخته نمیشود؛ با کار هوشمندانه و مؤمنانه ساخته میشود. باید کار کنید؛ آن هم کار هوشمندانه و برخوردار از پشتوانه ایمان. جوانانی که امروز شما میبینید ناگهان در قالب یک کار بزرگ فنی و یا ایجاد یک فناوری بزرگ ظاهر میشوند، مدتها مؤمنانه تلاش و کار کرده‌اند و ناگهان در عرصه‌های علم این طور ظاهر شده‌اند. شما هم میتوانید. به علم و کلاس درس و مطالعه و تحقیق و پژوهش اهمیت دهید. من در این زمینه‌ها به مدیران و مسؤولان هم سفارش میکنم؛ اما این سفارش جداست و آن را جداگانه به خود آنها میگویم. به شما جوانان هم به عنوان فرزندان عزیز و پاره‌های دل این ملت جداگانه میگویم: عزیزان من! کار کنید. امروز دشمنان نمیخواهند دانشگاه و درس و مدرسه و معلم باشد. دشمنان ما نمیخواهند میلیونها جوان با درس خواندن و حفظ ایمان و رستگاری و پارسایی و پاکدامنیشان، در این منطقه فردای شکوهمندی را برای ایران مقتدر به وجود آورند. میدانند اگر این نیروی عظیم این طور کار کند، فردای نه چندان دوری، عظمتی از این منطقه سر بر خواهد آورد که دشمنان از این که بتوانند به آن زور بگویند، مأیوس خواهند بود.

ضرورت تحصیل، حفظ ایمان و قدر دانستن جوانی

من اصرار دارم که شما نقطه مقابل این خواستِ استعماری و استکباری عمل نمود، ایمان و پاکدامنیتان را حفظ کنید، درستان را خوب بخوانید و جوانیتان را قدر بدانید. این نیرو و این نشاط باید در راه به دست آوردن این ارزشهای والا خرج شود؛ وقتش هم الان است. شما امروز در سالهای طلایی عمر خود قرار دارید و خدای متعال هم به شما کمک خواهد کرد. از این فرصتِ خوبِ زندگی و از دامان گرم و مهربان نظام اسلامی و انقلاب اسلامی - که بحمدالله توانسته این همه جوان مؤمن و خوب را در درون خود پرورش دهد - بهترین استفاده را بکنید. همان طور که گفتم، جوانان ما خوبند. خطاها و لغزشها وجود دارد؛ مخصوص جوانان هم نیست. جوانان این امتیاز را دارند که میتوانند با استغفار و بازگشت به آغوش خداوند و رحمت الهی، هرگونه آلودگی را از دامان خود پاک کنند. کار جوانان از این جهت آسان تر از سالخورده‌گان است. البته جوانی که سعی کند به گناه و لغزش آلوده نشود، توفیقات و نورانیت و درخشندگی او بسیار بیشتر خواهد بود؛ همه تلاشتان باید این باشد. بنده هم وظیفه دارم پدرا نه شما را دعا کنم و میکنم.

نسل جوان عامل و مباشر تحقق سند چشم انداز

- ❖ ضرورت آگاهی دانشجو نسبت به مسائل کشور
- ❖ ایجاد تلنگر در جامعه ایران، بزرگترین کار نهضت اسلامی
- ❖ انقلاب اسلامی حرکت ساز و الگوساز ملت ایران
- ❖ مردم سالاری دینی ترجمه جمهوری اسلامی
- ❖ موقعیت حساس منطقه‌ای و اقلیمی ایران
- ❖ اعتقاد راسخ به تحقق سند چشم انداز کشور با استقلال و خودباوری
- ❖ نسل جوان عامل تحقق سند چشم انداز کشور
- ❖ معنای قضا و قدر الهی
- ❖ ایستادگی یا تسلیم دوره پیش روی ملت ایران
- ❖ فساد یکی از مصادیق تهاجم فرهنگی
- ❖ تلقین ناتوانی و دنباله رو بودن مصادق بارز تر تهاجم فرهنگی
- ❖ دوره اسلامی همدان، نماد توانایی ملت ایران و خودباوری
- ❖ و...

نسل جوان عامل و مباشر تحقق سند چشم انداز *

❏ ضرورت آگاهی دانشجوی نسبت به مسائل کشور

قبل از صحبت، یک جمله عرض کنم: مطالبی که عزیزان مادر این جا فرمودند، اکثر آنها حرفهای دل ما هم هست؛ چیزهایی است که سالها ذهن بنده و به تبع ذهن، تحرک و فعالیت بنده را به خود اختصاص داده است؛ پیش هم رفته ایم و کار هم کرده ایم؛ ولی تلاش لازم است. اینها حرفهای ماست و واقعاً باید به همه ی این عزیزان عرض کنم که جاننا! سخن از زبان ما میگوییم. اهمیت دادن به دانشجوی، مسأله ی اشتغال، مسأله ی ازدواج، مسائل مربوط به تحقیقات علمی، اهتمام به جنبه های سخت افزاری و نرم افزاری دانشگاه ها، تکریم اهل دانش - چه دانشجوی و چه استاد - حرفهایی است که دنبال آنها هستیم و من خیلی خوشحالم و خدا را شکر میکنم که میبینم این حرفها امروز به صورت یک سخن همگانی درآمده است. اینها را دیگر فقط ما نمیگوییم؛ شما به ما میگویید. من خوشحالم که جوان عزیز ما این جا بایستد و راجع به مسأله ی کشف استعدادها در سراسر کشور به من توصیه کند. یا وقتی شما جوانها راجع به پیگیری عدالت و یا شایسته سالاری مطالبی به ما بگویید، هنگامی که باز خورد این سخن در فضای عمومی جامعه سنجیده شود، ارزیابی ما از پیشرفت مسائل کشور، ارزیابی دیگری خواهد بود. ما پیش رفته ایم؛ اینها دلیل پیشرفت است. یکی از عزیزان در این جا از من عذرخواهی کردند، به خاطر این که فقط نقاط ضعف را میگویند و به نقاط مثبت اشاره یی نمیکنند. من میخواهم به این عزیزان و به بقیه ی جوانها و به اکثر شماها بگویم که نقطه ی مثبت، خود شما هستید؛ لازم نیست بگویید. همین که جوان ما با این مایه ی از فهمیدگی و این نشانه های فرهیختگی این جا میآید و با ما حرف میزند، بزرگترین نقطه ی مثبت است. خدا را شاکر و سپاسگزارم

از این که بنده را در زمانی قرار داده که با این همه انسان خوب، با این همه دل نورانی و با این همه جوان خوش عاقبت و مبارک زندگی میکنم. شانهام زیر بار مسؤولیت سنگینی هم قرار دارد؛ البته این برای خود من نگرانی دارد، اما پیش خدای متعال سپاسگزاری هم دارد.

امروز که خودم را آماده می‌کردم این جا بیایم، نکته‌یی به یادم آمد؛ دیدم بد نیست آن را به شما عرض کنم؛ و آن این است که اولین سفر من به همدان در سالهای دهه‌ی ۴۰ اتفاقاً برای شرکت در یک جلسه‌ی مربوط به جوانان بود. من تا آن وقت همدان نیامده بودم. همین آقای آقامحمدی - که الان این جا هستند - آن وقت یک جوان شاید بیست ساله‌یی بودند. ایشان به تهران آمد و بنده را پیدا کرد؛ من هم آن موقع تصادفاً در تهران بودم. گفت ما در همدان یک مشت جوان هستیم، شما بیایید برای ما سخنرانی کنید. حالا چه کسی بنده را به ایشان معرفی کرده بود، من دیگر نمیدانم. پرسیدم وقتی به همدان آمدم، کجا بروم؛ آدرسی به من دادند و گفتند این جا بیایید. من در روز معین رفتم. حتی پول کرایه‌ی ماشین هم به ما ندادند! رفتم بلیت اتوبوس گرفتم. عصر بود که راه افتادم. پنج شش ساعتی شد تا به همدان رسیدم. شب بود. آدرس را دستم گرفتم و شروع کردم به پرس و جو. ما را به خیابانی راهنمایی کردند که از یک میدان منشعب میشد؛ همین میدانی که پنج شش خیابان دور و بر آن هست. وارد کوچه‌یی شدیم که منزل آقای سید کاظم اکرمی در آن جا بود؛ همین آقای اکرمی که وزیر و نماینده بودند و الان هم بحمدالله در تهران استاد دانشگاه هستند. ایشان هم جوان بود، البته سنش بیشتر از آقای آقامحمدی بود. ایشان معلم ساده‌یی بود در همدان. منتظر من بودند. معلوم شد شب، محل پذیرایی ما، خانه‌ی آقای اکرمی است. فردای آن روز بنده را به مسجد کوچکی بردند که حدود بیست، سی نفر جوان در آن جا حضور داشتند و همه دانش آموز. وقتی این جوان عزیز دانش آموز این جا صحبت می‌کردند، من به یاد آن جلسه افتادم و آن صحنه جلوی چشمم مجسم شد. آنها در سنین ایشان بودند. صندلی گذاشته بودند و من رفتم بحث گرم گیرای جذابی برای آنها انجام دادم. یک ساعت و خرده‌یی برایشان صحبت کردم. وقتی پا شدم بروم، این جوانها من را رها نمی‌کردند؛ میگفتند باید باز هم بنشینیم حرف بزنیم. چون در شبستان نماز جماعت برگزار میشد و بنا بود امام جماعت بیاید، اینها با دستپاچگی میز و نیمکتها را جمع کردند و بنده را به اتاق بالای شبستان بردند. من دیگر زمان نمیشناختم؛ شروع کردم با این جوانها مبالغی صحبت کردن. این اول آشنایی من با همدان است. چند نفر از آن جوانها را که من میشناسم، امروز جزو برجستگان و فعالان کشور عزیز ما و نظام جمهوری اسلامی هستند. البته همدان آن روز به قدر امروز جوان نداشت. عده‌یی که من آن روز با آنها دیدار کردم، یکهزارم جمعیت جوان امروز همدان نمیشدند. هزاران جوان در خیابانها حرکت می‌کردند بیهدف؛ درس میخواندند بیهدف؛ فعالیت می‌کردند بیهدف؛ دچار روزمرگی مطلق بودند. تازه همدان دارالمؤمنین بود. در سایر شهرها، مجموعه‌ی جوانها به طور مطلق - بجز استثناءهایی - درگیر بیتفاوتی و بی‌بهدفی و عدم درک چشم‌انداز آینده بودند؛ مثل ماشینی که ماده‌ی خامی را در آن میریزند و محصولی از آن طرف بیرون می‌آید.

ایجاد تلنگر در جامعه ایران، بزرگترین کار نهضت اسلامی

کشور ما و ملت بزرگ ما و بخصوص طبقه‌ی جوان ما آن روز به‌طور عام - فقط استثناءها بیرون بودند - دچار غفلت بود. در میان این غافلین آدمهای متدین و متورع هم بودند، آدمهای بیدین و لابلالی هم بودند؛ کسانی هم بودند که اهل گناه نبودند، جوانهای پاکی بودند؛ اما در غفلت عمومی جوانها همه همراه بودند. بزرگترین کاری که نهضت اسلامی در ایران انجام داد، تلنگر زدن به ما ایرانیها بود تا از خواب غفلت و بیتفاوتی و بیاعتنایی به آینده خارج شویم. سعدی در گلستان - داستان دوم یا سوم باب اول - حکایت مجموعه‌ی دزدانی را ذکر میکند؛ میگوید اینها میخواستند به افرادی حمله کنند؛ اما «اولین دشمنی که بر ایشان تاخت، خواب بود»؛ قبل از این که دشمن بیرونی بیاید، یک دشمن از درون خودشان بر آنها غلبه کرد؛ آن دشمن عبارت بود از خواب. ما خواب بودیم، انقلاب ما را بیدار کرد. من خودم وقتی از سه هزار و صد سال تاریخ همدان یاد میکنم، احساس افتخار میکنم. همدان خانه‌ی من هم هست. سه هزار و صد سال شهری سر پا بماند، آدم احساس افتخار میکند؛ اما این یک بعد قضیه است. بعد دیگر قضیه این است که در این سه هزار و صد سال تاریخ ایران - که نماد آن، همدان است - ما مردم ایران آیا آن چنان که پیغمبران الهی و ادیان الهی و بعثت الهی از انسان خواسته است، بر سر نوشت خود حاکم بوده‌ایم؟ خودمان را یافته‌ایم؟ برای آینده‌ی خودمان طراحی کرده‌ایم؟ بهترین دوره‌های این تاریخ طولانی و کهن، دوره‌هایی است که پادشاه دیکتاتور باعرضه‌ی سر کار بوده؛ او برای ما تصمیم گرفته؛ او برای ما آینده را طراحی کرده؛ او کشورگشایی کرده. ملت ایران به‌عنوان یک ملت و یک مجموعه، تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی فرصت و مهلت این را نیافت که برای خود چشم‌اندازی تعریف کند؛ آن چشم‌انداز را انتخاب کند؛ برای آن چشم‌انداز برنامه‌ریزی کند و به سوی آن چشم‌انداز حرکت کند. تا چشم‌انداز را برای خود تعریف نکنیم، هیچ کار درستی صورت نخواهد گرفت - همه‌اش روزمرگی است - بعد از آن که تعریف کردیم، اگر برنامه‌ریزی نکنیم، کار بیبرنامه به سامان نخواهد رسید. بعد از آن که برنامه‌ریزی کردیم، اگر همت نکنیم، حرکت نکنیم، ذهن و عضلات و جسم خود را به تعب نیندازیم و راه نیفتیم، به مقصد نخواهیم رسید؛ اینها لازم است.

انقلاب اسلامی حرکت ساز و الگوساز ملت ایران

یک وقت صحبت سر یک فرد است، او تصمیم میگیرد که بلند شود؛ اراده میکند که حرکت کند، و حرکت میکند؛ اما یک وقت صحبت یک ملت است؛ یک ملت باید حرکت کند؛ یک ملت باید راه بیفتد؛ یک ملت باید انتخاب کند؛ این جا کار پیچیده و دشوار است. انقلاب به ما این توان را داد که توانستیم دیواره‌ی سنگی تاریخی را بشکافیم و خود را از این چارچوب و حصار سنگی خارج کنیم. انقلاب به این اندازه هم اکتفا نکرد، بلکه یک الگو را در مقابل ما گذاشت و آن، جمهوری اسلامی است؛ «جمهوری» و «اسلامی».

🌸 مردمسالاری دینی ترجمه جمهوری اسلامی

این که ما امروز مردمسالاری دینی را مطرح میکنیم، چیزی غیر از ترجمه‌ی جمهوری اسلامی نیست. امروز بعضیها به صورت مبالغه‌آمیز و گاهی بشدت غیرمنصفانه دم از مردمسالاری میزنند. مردمسالاری چیزی نیست که در ایران سابقه‌ی تاریخی داشته باشد - اصلاً وجود نداشته - این حقیقت و این مفهوم با جمهوری اسلامی در کشور تعریف شد و تحقق پیدا کرد. البته دامنه‌ی مردمسالاری را میشود گسترش داد، میشود کیفیت داد، میشود هر چیزی را برتر کرد - در این شکی نیست - اما نباید نسبت به جمهوری اسلامی بیانصافی کرد. جمهوری اسلامی را انقلاب در مقابل ما گذاشت. ما فهمیدیم دو چیز معتبر است: یکی این که باید مردم تصمیم بگیرند و انتخاب کنند و حرکت کنند؛ این جمهوری است. یکی این که هدفها و آرمانهای این انتخاب و این حرکت را اسلام باید برای ما ترسیم کند. میتوانست به جای اسلام چیز دیگری باشد. مگر در دنیا چیست؟ شما خیال میکنید اهداف و آرمانهای جمهوریهای لیبرال دمکراسی دنیا چیست؟ چه کسانی این اهداف را تعریف میکنند؟ آیا متفکران و انسان دوستان و دلسوختگان بشریتند که مینشینند اینها را ترسیم میکنند؟ یا نه، مسلطین بر حکومتها و قدرتهای جهانیاند؛ کارتلها، تراستها، سرمایه‌دارها و امروز بیش از همه صهیونیستها؟ البته کاملاً متصور و ممکن است و امروز جلوی چشممان داریم میبینیم که اینها آرمانهای واقعی را برای مردم تبیین نمیکنند. من دیروز یا پریروز در یکی از دیدارها گفتم، الان هم به شما عرض میکنم: امروز تبلیغات جهانی دارد سر بشریت را کلاه میگذارد. دم از حقوق بشر میزنند، در حالیکه برای گردانندگان امروز دنیا چیزی که مطرح نیست، حقوق بشر است. دم از دمکراسی میزنند، در حالیکه پیروان نظامهای لیبرال دمکراسی امروز دنیا یقیناً دمکرات نیستند. حالا یک وقت در کشوری مردم با یک امید، کسانی از دنباله‌روهای آنها را با هفتاد درصد یا هشتاد درصد انتخاب کنند، بحث دیگری است؛ اما امروز در کشورهایی که نظام لیبرال دمکراسی جاافتاده است - مثل دمکراسیهای اروپا و آمریکا - دمکراسی به معنای واقعی کلمه وجود ندارد؛ در عین حال دم از دمکراسی میزنند و برای این دمکراسی به عراق و افغانستان هم لشکر کشی میکنند! این قدر اینها پُررویند. اینها دارند سر بشریت کلاه میگذارند.

🌸 موقعیت حساس منطقه‌ای و اقلیمی ایران

در این شرایط، ما ملتی هستیم که اولاً در نقطه‌ی بسیار حساسی واقع شده‌ایم. اگر ما در غرب آفریقا و در یک گوشه‌ی دورافتاده‌ی دنیا بودیم و یا در مرکز دنیای اسلام نبودیم، اینقدر روی ما حساسیت نبود. ثانیاً از لحاظ امکانات طبیعی، ما یک سرزمین بسیار غنی هستیم. علاوه‌ی بر نفت و گاز - که حضور ایران تعیین کننده است و من در اجتماع مسؤولان نظام، چند ماه قبل این را با آمار بیان کردم - ما امروز در اصلیتترین مواد فلزی دنیا، نسبت به سهم خودمان از جمعیت و وسعت دنیا، چند برابر بیشتر داریم. ما تقریباً یکصدم جمعیت دنیا و یکصدم سطح مسکون عالم را داریم؛ اما در آن چهار فلز اصلی، سهم ایرانیها حدود سه درصد، چهار درصد، پنج درصد شده است؛ یعنی چند برابر سهم خودمان از جمعیت و وسعت دنیا. ما امکانات کشاورزی داریم؛ آب

خوب داریم - البته مجموعه‌ی کشور، پُر آب نیست؛ اما در مناطقی سهم آب ما خیلی بالاست - بازار مصرف بزرگی داریم. امروز مصنوعات دنیا چشمشان به بازار مصرف ما در این زمینه یک بازار بزرگ هستیم؛ حدود هفتاد میلیون نفر جمعیت داریم. ما استعدادهای درخشان داریم. این موقعیت، هر قدرتِ استثمرارگرِ فزون طلبِ زیاده‌خواهی را در دنیا به خودش جذب میکند. انگلیسیها اول به عنوان نفت به ایران آمدند؛ اما آنها خبر نداشتند که غیر از نفت، این همه ثروت هم در ایران هست. بعد هم که امریکاییها آمدند و در این جا ساکن شدند.

اعتقاد راسخ به تحقق سند چشم‌انداز کشور با استقلال و خودباوری

امروز دست اینها از ایران بریده شده است. علاوه بر این که دست اینها بریده شده، ما ملت ایران نشان داده‌ایم که تصمیم هم داریم راه استقلال و تکیه‌ی به خودمان، و راه مرعوب نشدن از تشر قدرتهای بزرگ را ادامه دهیم و اعتقاد راسخ هم داریم که میتوانیم. بنده به عنوان یک مسؤول - که آماج اولین دشمنیهای دشمن هستم - و به عنوان کسی که اطلاعاتش از کشور وسیع است؛ یعنی هم از امکانات، هم از تهدیدها، و هم از دشمنیهای دشمنان باخبر است؛ وقتی نگاه میکنم، میبینم میتوانیم. این استنباط، احساساتی نیست؛ بررسی شده و محاسبه شده است. ما میتوانیم سند چشم‌انداز بیست ساله را - که چند ماه قبل تصویب و به دستگاهها ابلاغ شد - در طول این مدت تحقق ببخشیم؛ این کارشناسی شده و بررسی شده است. شما جوانهای عزیز این سند چشم‌انداز را مطالعه کنید. اگر کسی دقت نکند، ممکن است خیال کند افرادی نشسته‌اند و انشاء نوشته‌اند؛ ولی نه، بدانید انشاء نیست. کلمه کلمه‌ی این چشم‌انداز - با تأکید میگویم - محاسبه شده است. این که ما گفتیم در بیست سال آینده می‌خواهیم کشور اول منطقه در این خصوصیات باشیم و این شاخصها را داشته باشیم - که در سند دو صفحه‌ی چشم‌انداز ذکر شده - کلمه کلمه‌ی اینها بررسی و محاسبه و کارشناسی شده است. ما میتوانیم؛ منتها این توانستن شروطی دارد.

نسل جوان عامل تحقق سند چشم‌انداز کشور

بینید عزیزان من! همه‌ی شما مثل فرزندان من هستید. من یکیک شما جوانهای عزیز را از ته دل دوست میدارم و معتقدم هر کاری در این مملکت باید بشود و بتوان کرد، باید به دست شماها انجام شود. البته هر کاری ساز و کار دارد. ما یلیم صادقانه مطلب برای شما روشن شود. ما معتقدیم این چشم‌انداز، تحقق یافتنی است؛ اما باید برنامه‌ریزی و راه حرکت را پیدا کرد. کسی هم که عامل و مباشر این کار است، نسل جوان است. این که میگویم ما میتوانیم، یک تحلیل اسلامی قرآنی دقیق دارد. ما در اسلام و در تعبیرات دینی چیزی داریم به نام تقدیر، چیزی داریم به نام قضا، که روی هم گفته میشود قضا و قدر. ما به قضا و قدر اعتقاد داریم؛ هم قدر حق است، هم قضا حق است. بعضیها خیال میکنند آدم اگر معتقد به قضا و قدر شد، نمیتواند اراده و قدرت انتخاب انسان را مؤثر بداند؛ این همان بد فهمیدن معنای قضا و قدر است. نخیر، ما کاملاً به قضا و قدر

و حق انتخاب انسان معتقدیم؛ اینها مکمل یکدیگرند. من در چند جمله، این را برای شما تبیین میکنم.

معنای قضا و قدر الهی

قدر یا تقدیر به معنای اندازه‌گیری و تعیین اندازه است؛ یعنی قوانین عالم را مشخص کردن، و علتها و معلولها و رابطه‌ی آنها را فهمیدن. کسی که زهری را مینوشد، تقدیر او مردن است. تأثیر زهر روی جهاز هاضمه و گردش خون و عوامل حیاتی انسان این است که او را از بین ببرد و بکشد. کسی که از بالای بلندی خودش را زمین میاندازد، تقدیر او له شدن و خرد شدن است. کسی که از این جا بلند میشود و تصمیم میگیرد به سمت قله‌ی الوند برود، وقتی حرکت کرد، تقدیر او رسیدن به قله‌ی الوند است. علل و عوامل را خدای متعال به وجود آورده است و بر این علل و عوامل، معلولات و مستبباتی را مترتب کرده است. شما آیا عاملی را که به نتیجه‌ی می‌رسد، انتخاب میکنید یا نمیکنید؟ اگر انتخاب کردید، تقدیری که دنباله‌ی این انتخاب است، میشود قضا. قضا یعنی حکم؛ یعنی حتم. در معنای قضا حتمیت و قطعیت وجود دارد. یک وقت هست شما انتخاب نمیکنید؛ فرض بفرمایید سر چند راهی می‌رسید. اطراف همین میدانی که اشاره کردم، چند خیابان وجود دارد. تقدیر کسی که از خیابان اول حرکت کند، این است که به فلان نقطه برسد. تقدیر کسی که از خیابان دوم حرکت کند، این است که به فلان نقطه برسد. تقدیر کسی که از خیابان سوم و چهارم و پنجم و ششم حرکت کند، رسیدن به نقاطی است که این خیابانها به آنها منتهی میشود. اگر شما تصمیم گرفتید از این میدان به هیچکدام از این خیابانها نروید، آیا این تقدیرها درباره‌ی شما تحقق پیدا خواهد کرد؟ نه، شما نرسیدن به این اهداف را انتخاب کرده‌اید؛ بنابراین نمی‌رسید. اگر خیابان اول را انتخاب کردید و تصمیم گرفتید و نیرویتان را به کار انداختید و رفتید، به آن نتیجه می‌رسید. قضا، شما - یعنی حکم حتمی شما - این است که به آن هدف برسید. چیزی که میتواند هر تقدیری را به قضا تبدیل کند، اراده‌ی شماست. تقدیر، ترسیم شده است؛ اما این تقدیر درباره‌ی شما حتمیت ندارد؛ این شما هستید که با اراده و همت و اقدام خود به آن تقدیر حتمیت میدهید.

نتایج و تبعات این اقدام را هم باید قبول و تحمل کنید. اگر سر دوراهی برسیم، یک راه ما را به منزلگه مقصود میرساند؛ یک راه هم ما را به باتلاق یا به یک نقطه‌ی خطرناک میرساند؛ این دو تقدیر در مقابل شماست. شما باید از بین این دو تقدیر، یکی را انتخاب کنید. اگر راه اول را انتخاب کردید و بین راه خسته و منصرف نشدید و اراده‌تان متزلزل و نیروی بدنتان تمام نشد، قضا، شما این است که به آن جا برسید. اگر بعکس، راه دوم را انتخاب کردید، در بین راه به خود نیامدید، متنبه نشدید، توبه نکردید، از این راه برگشتید و آن را ادامه دادید، البته تقدیر شما این است که به همان باتلاق و نقطه‌ی خطرناک برسید. این شما هستید که انتخاب میکنید. البته یک عامل معنوی هم در این جا وجود دارد که بعد به آن اشاره و روی آن تأکید خواهیم کرد.

ایستادگی یا تسلیم دوراه پیش روی ملت ایران

ما امروز در ایران، دو گونه راه در مقابل خود داریم: یک راه این است که خود را رها کنیم و خسته شویم؛ کما این که الان یک عده قلم به دست - که به گمان زیاد بعضی از آنها قلم به مزدند؛ یعنی پول میگیرند تا این مطالب را بنویسند - طوری مینویسند، طوری حرف میزنند و طوری سخنرانی میکنند که معنایش این است که ملت ایران! نسل جوان! اول معطلید که دارید با قدرتهای استکباری دنیا مقابله میکنید و از خود استقامت و پایداری نشان میدهید؛ شما که نمیتوانید. اگر میخواهید به انرژی هسته‌یی دست پیدا کنید، اگر میخواهید چرخه‌ی غنیسازی را ادامه دهید، اگر میخواهید امکانات علمی در اختیار شما قرار بگیرد، اگر میخواهید روزنامه‌ها و رادیوها و سرویسهای جاسوسی دنیا علیه شما توطئه نکنند، بروید در مقابل امریکا یا - به تعبیر درست‌تر - در مقابل نظم استکباری جهانی تسلیم شوید؛ بروید عقبه را ببوسید. البته اینها عده‌ی بسیار کمی هستند؛ اما متأسفانه هستند. اینها در صدند تفهیم کنند که برای ایرانی، راه کم کردن دردسر و دغدغه، تسلیم شدن است. تسلیم شدن یعنی چه؟ یعنی شما این موقعیت جغرافیایی، این امتیازات اقلیمی، این امکانات فرهنگی، این سابقه‌ی کهن و این ثروت عظیم انسانی را که در این کشور هست، بیایید دودستی تقدیم کنید به کسانی که در جهانخواری و فزون‌طلبی و کشورگشایی به هیچ حدی قانع نیستند. یک راه دیگر هم این است که نخیر، ملت ایران گناهی نکرده جز این که خواسته است با فکر و اراده و انتخاب و هویت خود زندگی کند؛ آرمانهایش را خودش ترسیم کند و برای رسیدن به آن آرمانها، با پای خود و با نیروی خود حرکت کند. چرا ایران باید در ردیف کشورهای به اصطلاح در حال توسعه - یعنی توسعه نیافته - قرار بگیرد؟ «در حال توسعه» یک تعبیر تعارف‌آمیز است؛ یعنی عقب مانده و توسعه نیافته. مگر ذهن و استعداد و قدرت فکری ما از کسانی که امروز دویست سال در دنیای علم پیشتانزد، کمتر است؟ میبینید که کمتر نیست. آنها از لحاظ علمی دویست سال از ما جلوترند؛ این گناه پادشاهان است؛ گناه نظام دیکتاتوری است؛ گناه خاندان‌های پلیدی است که بر این کشور حکومت کردند؛ گناه خاندان پهلوی است. همین احساسی که امروز من و شما داریم و باید در این کشور حاکم میبود، یک روز آن را کوبیدند و خفه کردند. چرا خفه کردند؟ چون رؤسای این کشور، دست‌نشانده‌های همان قدرتهایی بودند که نمیخواستند این کشور این‌طور حرکت و رشد کند؛ نمیخواستند این منبع ثروت مفت و مجانی را از دست بدهند. اگر صاحب خانه بیدار باشد، دزد نمیتواند وسایل خانه را جلوی چشم او جمع کند و ببرد. یا باید صاحب‌خانه را خواب کنند، یا باید دست و پایش را ببندند؛ و الا اگر بیدار باشد، دست و پایش باز باشد و قدرت هم داشته باشد، مگر به دزد اجازه میدهد؟ کسانی که میخواستند ایرانی خواب باشد، دست و پایش بسته باشد و حرکتی در راه مالک شدن موجودی و ثروت طبیعی خود نکند، آمدند کسانی را در رأس این مملکت گذاشتند. رضاخان را انگلیسیها گذاشتند؛ محمدرضا را اتحادی میان انگلیس و امریکا بر این مملکت گذاشت. پنجاه و چند سال اینها این مملکت را در درخشان‌ترین فرصتهای جهانی معطل و معوق گذاشتند. نه فقط از لحاظ سیاسی و امنیتی، بلکه از لحاظ فرهنگی نیز ما را عقب نگه داشتند.

❖ فساد یکی از مصادیق تهاجم فرهنگی

من که میگویم تهاجم فرهنگی، عده‌یی خیال میکنند مراد من این است که مثلاً پسری موهایش را تا این جا بلند کند. خیال میکنند بنده با موی بلند تا این جا مخالفم. مسأله‌ی تهاجم فرهنگی این نیست. البته ببیندوباری و فساد هم یکی از شاخه‌های تهاجم فرهنگی است؛

❖ تلقین ناتوانی و دنباله‌رو بودن مصادق بارز تر تهاجم فرهنگی

اما تهاجم فرهنگی بزرگتر این است که اینها در طول سالهای متمادی به مغز ایرانی و باور ایرانی تزریق کردند که تو نمیتوانی؛ باید دنباله‌رو غرب و اروپا باشی. نمیگذارند خودمان را باور کنیم. الان شما اگر در علوم انسانی، در علوم طبیعی، در فیزیک و در ریاضی و غیره یک نظریه‌ی علمی داشته باشید، چنانچه برخلاف نظریات رایج و نوشته شده‌ی دنیا باشد، عده‌یی میایستند و میگویند حرف شما در اقتصاد، مخالف با نظریه‌ی فلانی است؛ حرف شما در روان‌شناسی، مخالف با نظریه‌ی فلانی است. یعنی آن طوری که مؤمنین نسبت به قرآن و کلام خدا و وحی الهی اعتقاد دارند، اینها به نظرات فلان دانشمند اروپایی همان اندازه یا بیشتر اعتقاد دارند! جالب این جاست که آن نظریات کهنه و منسوخ میشود و جایش نظریات جدیدی می‌آید؛ اما اینها همان نظریات پنجاه سال پیش را به عنوان یک متن مقدس و یک دین در دست میگیرند! دهها سال است که نظریات پوپر در زمینه‌های سیاسی و اجتماعی کهنه و منسوخ شده و دهها کتاب علیه نظریات او در اروپا نوشته‌اند؛ اما در سالهای اخیر آدمهایی پیدا شدند که با ادعای فهم فلسفی، شروع کردند به ترویج نظریات پوپر! سالهای متمادی است که نظریات حاکم بر مراکز اقتصادی دنیا منسوخ شده و حرفهای جدیدی به بازار آمده است؛ اما عده‌یی هنوز وقتی میخواهند طراحی اقتصادی بکنند، به آن نظریات کهنه‌ی قدیمی نگاه میکنند! اینها دو عیب دارند: یکی این که مقلدند، دوم این که از تحولات جدید بیخبرند؛ همان متن خارجی را که برای آنها تدریس کرده‌اند، مثل یک کتاب مقدس در سینه‌ی خود نگه داشته‌اند و امروز به جوانهای ما میدهند. کشور ما مهد فلسفه است، اما برای فهم فلسفه به دیگران مراجعه میکنند!

❖ دوره اسلامی همدان، نماد توانایی ملت ایران و خودباوری

من از دوره‌ی اسلامی شهر همدان خبر دارم؛ از دوره‌ی قبل از اسلام خبر درستی ندارم؛ یعنی هیچ کس خبر ندارد. در دوره‌ی اسلامی، همان وقتی که ابن سینا در این شهر برترین نظریات را در فلسفه و پزشکی و هندسه و ریاضیات و سایر علوم و فنون خلق میکرد و مینوشت و تعلیم میداد - من آن روز در جمع طلاب و فضلا و علمای همدانی این نکته را گفتم - در کتابهای فلسفی و اصولی ما از شخصی به نام «رجل همدانی» یاد میشود. این رجل همدانی نظریه‌ی ردشده‌ی دارد در باب کلی طبیعی؛ بحثی است در منطق و فلسفه، و در اصول هم به مناسبتی بحث میشود. ابن سینا وقتی به همدان می‌آید و با این مرد برخورد میکند، درباره‌ی او میگوید: «مردی بود بسیار مسن و دارای محسنات بسیار». از سخنی که درباره‌ی او میگوید، معلوم میشود

این مرد هزار سال پیش در هندسه و فلسفه و منطق وارد بوده و اطلاعاتی داشته. هزار سال پیش، یعنی قرن چهارم هجری؛ یعنی قرن دهم میلادی. قرن دهم چه زمانی است؟ قلب قرون وسطای معروف دنیا. قرون وسطایی که شنیده‌اید، مربوط به اروپاست، نه ایران. روزی که در اروپا قرون وسطی مظهر سیاهی و تاریکی و هیچ‌ندانی بود، در همدان ابن سینا و رحل همدانی بود؛ بعد از مدتی رشیدالدین فضل‌الله بود؛ باباطاهر بود؛ علما و دانشمندان بزرگ بودند، که من شرح احوال آنها را اجمالاً در این چند روز در جلسات مختلف گفته‌ام. این، سابقه و قباله‌نامه‌ی علمی و فرهنگی ماست.

📌 کشف راه‌های میانبر پیشرفت، راه نیل به مرزهای دانش

چرا ما معتقد باشیم که نمیتوانیم؟ بله، نگذاشتند ما پیشرفت کنیم. واقعیت این است که ما دویست سال از علم دنیا عقب مانده‌ایم؛ اما معنای رسیدن به مرزهای دانش این نیست که راهی را که اروپاییها در طول دویست سال رفته‌اند، ما هم همان راه را در طول دویست سال برویم؛ بعد به آن جایی که امروز رسیده‌اند، برسیم؛ نه، این حرفها نیست؛ ما راه‌های میانبر پیدا میکنیم. ما علم را از دست اروپاییها می‌قایم. ما از یاد گرفتن ننگمان نمیکند. اسلام میگوید قوام دنیا به چند گروه است؛ یکی از آنها کسانی هستند که وقتی نمیدانند، در صدد یاد گرفتن باشند؛ از یاد گرفتن ننگشان نکنند. ما دانشهایی را که امروز فرآورده‌ی ذهن و مغز و عقل بشر است، یاد میگیریم؛ آنچه را که بلد نیستیم، با کمال میل می‌آموزیم و به استادمان هم احترام میکنیم. به کسی که به ما علم بیاموزد، بیاحترامی نمیکنیم؛ اما گرفتن علم از دیگری نباید به معنای این باشد که شاگرد باید تا ابد شاگرد بماند؛ نه، امروز شاگردیم، فردا میشویم استاد آنها؛ کما این که آنها یک روز شاگرد ما بودند، اما الان شده‌اند استاد ما. غربیها علم را از ما یاد گرفتند. شما به کتاب پیرروسو - «تاریخ علوم» - نگاه کنید؛ آن جا میگوید: چهار پنج قرن قبل تاجری در یکی از کشورهای اروپایی به استادی مراجعه میکند و میگوید میخواهم فرزندم درس بخواند؛ او را به کدام مدرسه بفرستیم؟ استاد در جواب میگوید اگر به همین چهار عمل اصلی - جمع و ضرب و تفریق و تقسیم - قانع هستی، میتوانی او را به هر کدام از مدارس کشور ما یا دیگر کشورهای اروپایی بفرستی؛ اما اگر بالاتر از آن را لازم داری، باید او را به کشور اندلس یا به مناطق مسلمان نشین بفرستی. این را پیرروسو مینویسد؛ این حرف من نیست. جنگهای صلیبی به آنها کمک کرد تا از ما بیاموزند. هجرت دانشمندان آنها به این مناطق، کمک کرد تا از ما بیاموزند. هجرت دانشمندان ما به مناطق آنها و منتقل شدن کتابهای ما به آنها، کمک کرد تا از ما بیاموزند. یک روز آنها از ما یاد گرفتند و شاگرد ما بودند، بعد شدند استاد ما؛ الان هم ما از آنها یاد میگیریم و شاگرد آنها میشویم و بعد میشویم استاد آنها. پس نسل دانش‌پژوه و محقق و پژوهنده‌ی کشور ما بداند؛ امروز اگر برتری علمی با غربیهاست، در آینده‌ی نه چندان دوری با همت و اراده‌ی شما میتوان کاری کرد که فردا آنها از شما یاد بگیرند.

🌱 نهضت نرم افزاری انتظاری از جوانان و اساتید

مرزهای دانش را بشکنید. این که من میگویم نهضت نرم افزاری، انتظار من از شما جوانها و اساتید این است. تولید علم کنید. به سراغ مرزهای دانش بروید. فکر کنید. کار کنید. با کار و تلاش میشود از مرزهایی که امروز دانش دارد، عبور کرد؛ در بعضی رشته‌ها زودتر و در بعضی رشته‌ها دیرتر. فناوری هم همین طور است. علم باید ناظر به فناوری باشد. فناوری هم مرحله‌ی بسیار مهم و بالایی است. در فناوری هم میتوانیم پیش برویم؛ همچنان که رفتیم.

🌱 شاگردی در علم در عین عدم تقلید در فرهنگ

خوب است شما بدانید که در بعضی از بخشهای بسیار حساس علمی کشور ما کارهایی شده که هنوز در دنیا صورت نگرفته است. در فناوری تولید سلولهای بنیادی که بنده چند وقت پیش، از آن یاد کردم، یک مشت جوان مثل شماها که در تهران هستند، فعالیت میکنند. اینها همت کردند و رفتند از دیگران یاد گرفتند؛ خودشان هم فکر کردند، سرمایه‌گذاری فکری کردند و توانستند کلید تولید و انجماد و حفظ و کاشت سلولهای بنیادی را به دست بیاورند. امروز اینها برای اولین بار در ایران سلولهای بنیادی انسولین ساز را تولید کرده‌اند که در دنیا هنوز تولید نشده است. پس شاگردی کردن اولاً به معنای شاگرد ماندن نیست، که خیال کنیم همیشه ما باید شاگرد آنها بمانیم؛ نخیر، همت کنید؛ خواهید دید آنها مجبور میشوند از شما یاد بگیرند. ثانیاً شاگردی کردن در علم، به معنای تقلید کردن در فرهنگ نیست؛ این نکته‌ی بسیار مهمی است. در زمان قاجار به اولین بار نشانه‌ها و نمونه‌های فرهنگ غربی وارد کشور شد. ایرانیهای اعیان درباری آن روز که اولین قشرهایی بودند که با اروپاییها ارتباط برقرار کردند، نخستین چیزی که یاد گرفتند، دانش نبود؛ عادات و رفتار و نحوه‌ی معاشرت آنها را یاد گرفتند. این خط اشتباه و خطا از همان جا ترسیم شد. عده‌ی فکر میکنند چون غربیها از لحاظ علمی بر ما برتری دارند، پس ما باید فرهنگ و عقاید و آداب معاشرت و آداب زندگی و روابط اجتماعی و سیاسیمان را از آنها یاد بگیریم؛ این اشتباه است. اگر استادی در کلاس به شما درس بدهد و خیلی هم استاد خوبی باشد و به او علاقه هم داشته باشید، آیا حتماً باید رنگ لباس خود را همان رنگی انتخاب کنید که او میپسندد؟ اگر این استاد عادت بدی هم داشت، شما باید این عادت بد را از او یاد بگیرید؟ فرض کنید استاد وسط درس گفتن، دستش را در دماغش میکند؛ شما علم را از او یاد بگیرید؟ اروپاییها کارهای غلط و خطا و رفتارهای زشت الی ماشاءالله دارند؛ چرا باید این کارها را از آنها یاد بگیریم؟ آن مرد مجذوب مفتون دانش غربیها میگفت: ما باید از فرق سر تا نوک پا غربی شویم. چرا؟ ما ایرانی هستیم و باید ایرانی بمانیم. ما مسلمانیم و باید مسلمان باشیم. آنها بیشتر از ما علم دارند؛ خوب، ما میرویم علمشان را یاد بگیریم؛ چرا باید عادات و فرهنگ و رفتار و آداب معاشرت آنها را یاد بگیریم؛ این چه منطق غلطی است؟ چون آنها به دلیلی باید چیزی به نام کراوات دور گردنشان ببندند - که البته ما نمیگوییم شما چرا کراوات میبندید؛ کراوات مال آنهاست - آیا ما هم باید از آنها تقلید کنیم؟ منطق ما برای این کار

چیست؟ چرا ما لباس و رفتار و آداب معاشرت و حرف زدن و حتی لهجه‌ی آنها را تقلید کنیم؟ من گاهی میبینم در تلویزیون گزارشگر ما از فلان نقطه‌ی دنیا دارد به زبان فارسی گزارش میدهد و مطلب مربوط به ایران است؛ اما زبان فارسی را طوری حرف میزند مثل این که یک انگلیسی دارد به زبان فارسی حرف میزند! این، ضعف نفس و احساس حقارت است؛ چرا من باید به خاطر ایرانی بودنم احساس حقارت کنم؟ من به زبان خودم افتخار میکنم؛ من به فرهنگ خودم افتخار میکنم؛ من به وطن و کشور و گذشته‌ی خودم افتخار میکنم؛ چرا باید از آنها تقلید کنم؟ برای تقلید از آنها دلیلی ندارم. علم آنها بیشتر است؛ خیلی خوب، ما علمشان را یاد میگیریم و اگر هزینه‌ی هم داشته باشد، میپردازیم. اینها هم اتفاقاً یاد گرفته‌اند که علم را باید با پول عوض کرد. امروز بیشترین چیزی که برای غربیها مطرح است، پول است. در اسلام این طور نیست. در اسلام علم شرافت ذاتی دارد. از نظر آنها علم به عنوان قابل تبدیل بودن به پول ارزش دارد. علمی قیمت دارد که بشود با آن دلار یا پوند به دست آورد. ما از همین حالت آنها استفاده میکنیم و علمشان را از آنها میخریم؛ هزینه‌اش را میپردازیم؛ اما از کسی تقلید نمیکنیم و نباید هم بکنیم. این حرف من با شما جوانان است. البته گفتن این حرفها آسان است، اما عمل کردنش به این آسانی نیست؛ دشواری کار ما این است.

🌟 ضرورت تلاش دستگاههای مسئول کشور برای پیشرفت

دستگاه‌های مسؤول کشور، دستگاه‌های دولتی، دستگاه‌های گوناگون، قانونگذاران، دانشگاه‌ها، مدیریتهای علمی و دانشگاهی و پژوهشی کشور، آموزش و پرورش، همه باید سخت تلاش کنند. ما که راه را پیدا کرده‌ایم، ما که میدانیم باید این راه را برویم و خود را به این قله‌ی بلند برسانیم، باید کار کنیم. البته سخت است؛ عرق ریزی دارد، خستگی دارد، بعضی آدم‌های سست عهد و وسط راه احساس خستگی میکنند و برمیگردند؛ اما اکثریت خواهند رفت. باید این راه را برویم؛ این کار دشواری است - کار آسانی نیست - اما این کار دشوار را میتوانیم بکنیم و به فضل الهی خواهیم کرد.

🌟 تقلید فرهنگی، خطری بزرگ

دو نکته را عرض میکنم و عرایضم را پایان میدهم. اشاره کردم به مسأله‌ی تقلید فرهنگی. البته تقلید فرهنگی خطر خیلی بزرگی است، اما این حرف اشتباه نشود با این که بنده با مُد و تنوع و تحول در روشهای زندگی مخالفم؛ نخیر، مُدگرایی و نوگرایی اگر افراطی نباشد، اگر روی چشم و همچشمی رقابتهای کود کانه نباشد، عیبی ندارد. لباس و رفتار و آرایش تغییر پیدا میکند، مانعی هم ندارد؛ اما مواظب باشید قبله‌نمای این مُدگرایی به سمت اروپا نباشد؛ این بد است. اگر مدیست‌های اروپا و امریکا در مجلاتی که مُدها را مطرح میکنند، فلان طور لباس را برای مردان یا زنان خودشان ترسیم کردند، آیا ما باید این جا در همدان یا تهران یا در مشهد آن را تقلید کنیم؟ این بد است. خودتان طراحی کنید و خودتان بسازید.

❖ ضرورت وجود مدل ملی در پوشش

بنده زمان ریاست جمهوری در شورای عالی انقلاب فرهنگی قضیه‌ی طرح لباس ملی را مطرح کردم و گفتم بیا یک لباس ملی درست کنیم؛ بالاخره لباس ملی ما که این کت و شلوار نیست. البته من با کت و شلوار مخالف نیستم؛ خود من هم گاهی اوقات در ارتفاعات یا جاهای دیگر ممکن است کاپشن هم بپوشم؛ ایرادی هم ندارد؛ اما بالاخره این لباس ملی ما نیست. عربها لباس ملی خودشان را دارند، هندیا لباس ملی خودشان را دارند، اندونزیاییها لباس ملی خودشان را دارند، کشورهای گوناگون شرقی لباسهای ملی خودشان را دارند، آفریقاییها لباسهای ملی خودشان را دارند و در مجامع جهانی هر کس لباس ملی خود را دارد؛ افتخار هم میکنند. ما در جایی رئیس جمهوری را دیدیم که لباس ملیاش عبارت بود از دامن! مرد بزرگ، دامن پوشیده بود! پاهای او هم لخت بود! یک دامن تقریباً تا حدود زانو، و هیچ احساس حقارت هم نمیکرد. با افتخار تمام در آن جلسه شرکت میکرد؛ میآمد و میرفت و مینشست. این، لباس ملی اوست؛ ایرادی هم ندارد. عربها با تفاخر، لباس ملی خودشان را میپوشند - پیراهن بلند و چفیه و عقاب - و ممکن است به نظر من و شما هیچ منطقی هم نداشته باشد؛ اما لباس آنهاست و آن را دوست دارند. من و شما که ایرانی هستیم، لباسمان چیست؟ شما نمیدانید لباس ما چیست. البته من نمیگویم طرح این لباس حتماً باید برگردد به لباس پانصد سال قبل؛ ابداً. من میگویم بنشینید برای خودتان یک لباس طراحی کنید. البته الان این را از شما نمیخواهم؛ این را من در شورای عالی انقلاب فرهنگی مطرح کردم. آن روز ما یک بخش دولتی را مأمور کردیم و گفتیم دنبال این کار بروید. یک کار مقدماتی هم کردند، اما آن را به جایی نرساندند؛ دوره‌ی ریاست جمهوری ما هم تمام شد! من میخواهم بگویم اگر شما موی سرتان را میخواهید آرایش کنید، اگر میخواهید لباس بپوشید، اگر میخواهید سبک راه رفتن را تغییر دهید، بکنید؛ اما خودتان انجام دهید؛ از دیگران یاد نگیرید.

❖ نمونه‌هایی از تقلید فرهنگی در آرایش مو

در کشورهای غربی و بیشتر از همه در آمریکا، حدود سه چهار دهه پیش یک مشت جوان بر اثر واخوردگی از شرایط اجتماعی، دچار حرکتهایی شدند، که البته تا امروز هم ادامه دارد. در زمان ما مظهر این افراد، بیتل‌ها بودند که با آرایش عجیب و غریب و با نوعی موسیقی شبیه موسیقی پاپ - که الان در دنیا معمول است - ظاهر میشدند. بنده بعد از انقلاب به الجزایر رفتم. در خیابان ماشین ما عبور میکرد. یک وقت دیدم پسر جوانی نصف موی سرش را تراشیده و نصف دیگر را باقی گذاشته است. هر چه من نگاه کردم، دیدم این آرایش، هیچ زیبایی ندارد. مشخص بود او از کسانی تقلید کرده است. در الجزایر، فشار صنعتی و فشار ابزار تولید و تکنیک بر زندگی مردم اصلاً آنقدر نیست که یک جوان، احساساتی را پیدا کند که در آمریکا یا انگلیس یا در جای دیگر پیدا میکرد؛ اما چون دیده بود آنها انجام داده‌اند، او هم انجام میداد. بنده با این چیزها مخالفم و دوست ندارم جوان ما این طوری حرکت کند و دختر و پسر ما دایم چشمشان به آنها باشد.

توجه به نقش هدایت و کمک الهی در گزینش راه تقدیر

نکته‌ی دوم که می‌خواهم عرض کنم، این است: ما در باب گزینش راه تقدیر گفتیم انتخاب با شماست - در این شکی نیست - اما نقش هدایت و کمک الهی را حتماً باید در نظر داشت. گاهی شما برای انجام کاری خسته می‌شوید، از خدای متعال نیرو می‌خواهید، خدا هم به شما نیرو می‌دهد و راه می‌افتد. گاهی در یک انتخاب دچار مشکل می‌شوید، از خدای متعال هدایت و دستگیری می‌خواهید، خدا هم شما را هدایت می‌کند. یکی هم هست که در آن شرایط از خدا نیرو نمی‌خواهد، نیرو هم گیرش نمی‌آید؛ از خدا هدایت نمی‌خواهد، هدایت هم گیرش نمی‌آید. پروردگار عالم به ما فرموده است از من بخواهید؛ هدایت بخواهید، کمک بخواهید، توفیق بخواهید. این است که من بخصوص به جوانها می‌گویم رابطه‌ی خود را با خدا مستحکم کنید و نقش دعا و تضرع را بشناسید. معنای دعا این نیست که شما از خدا بخواهید و بنشینید و فکر نکنید؛ نه، از خدا بخواهید، تا وقتی حرکت می‌کنید، در حرکت، شما را کمک کند. از خدا بخواهید، تا وقتی انتخاب می‌کنید، در انتخاب درست، شما را کمک کند. از خدا بخواهید، تا اگر صحنه، صحنه‌ی دشواری است و قابل تشخیص نیست، در تشخیص به شما کمک کند.

جوانها مسائل سیاسی کشور را تحلیل کنند

عناصر بالابرنده ارزش جوان

انجمن اسلامی دانش آموزان، مجموعه‌ای پر کار و

تلاش و باایمان

داشتن جامعه پیشرفته علمی-اخلاقی آرزوی هر جوان

منحرف ساختن انقلاب مشروطه بر نامه‌ای دقیق

و حساب شده

ماجرای مشروطه ماجرای تلخ تاریخ ایران

ناکامی دشمنان در جلوگیری از پیروزی انقلاب اسلامی

«مرگ بر آمریکا» عامل غفلت زدایی مردم از دشمن

گذار از وضع موجود به وضع مطلوب نیازمند

تلاش چند نسل

پیشرفت‌های علمی کشور حاصل خودباوری ملت

بیداری نسل جوان، کار و تلاش، شرط رسیدن به

وضع مطلوب

و...

جوانها مسائل سیاسی کشور را تحلیل کنند*

عناصر بالابرنده ارزش جوان

فضایی که شما جوانهای عزیز، با اخلاص و صفای خودتان در هر محیطی که حضور دارید، ایجاد میکنید، حقیقتاً برای بنده یک فضای بسیار شیرین و جذاب است. یقیناً زبدهی جوانان کشور، جوانان دانش‌آموز و دانشجوی و طلاب علوم دینی‌اند. هر چه احساس تعهد و مسؤولیت و کار در بین این قشر عظیم و میلیونی بیشتر باشد، ارزش جوان بالاتر می‌رود؛

انجمن اسلامی دانش‌آموزان، مجموعه‌ای پرکار و تلاش‌و باایمان

و نباید شک داشت که انجمن‌های اسلامی دانش‌آموزی از جمله مجموعه‌های بسیار پرتلاش و پُرکار و باایمان محسوب میشوند. لذا من دیدار با شما را مغتنم می‌شمارم، به شما به چشم عنصری بسیار عزیز نگاه میکنم، قدر شما را میدانم و این امید را در دل می‌پرورانم که ان‌شاءالله در آینده‌ی این کشور، نقش و فعالیت شما بتواند آرزوهای بزرگ این ملت را برآورده کند.

داشتن جامعه پیشرفته علمی - اخلاقی آرزوی هر جوان

یکی از مهمترین آرزوهای هر جوانی در سنین شماها - چه پسر، چه دختر - این است که در محیط و جامعه‌ی بی که زندگی میکند، این خصوصیات را مشاهده کند: جامعه‌ی او، یک جامعه‌ی پیشرفته از لحاظ علم و مدنیت باشد؛ از عدالت و روابط اجتماعی انسانی و اخلاقی انسانی برخوردار باشد

و افق روشنی برای همه‌ی افراد - بخصوص جوانان - وجود داشته باشد. کار بزرگی که ملت مادر بیست‌وشش سال پیش انجام داد - یعنی پدید آوردن انقلاب اسلامی - اگر پنجاه سال و یا حتی سی سال زودتر انجام گرفته بود، امروز این جامعه‌ی آرمانی را در کشور و خانه‌ی خودمان داشتیم.

منحرف ساختن انقلاب مشروطه بر نامه‌ای دقیق و حساب شده

وقتی مشروطیت به وجود آمد، یا سالهای بعد از مشروطیت، اگر ملت ایران توانسته بود همان کاری را بکند که در انقلاب اسلامی کرد، راه از آن زمان شروع میشد و ما امروز میتوانستیم شاهد جامعه‌ی باشییم که هم از لحاظ علمی و صنعتی پیشرفته است، هم یک جامعه‌ی برخوردار از عدالت است، هم یک جامعه‌ی برخوردار از احساس معنویت و ایمان معنوی است - که این برای جوانها خیلی مهم است - ولی وقتی ملت ایران تشنه‌ی چنان تحولی بود، نگذاشتند این تحول صورت بگیرد. این که میگویم نگذاشتند، یک محاسبه‌ی کاملاً دقیق و علمی دارد؛ نه این که ملت ایران نمیخواست یا حاضر به فداکاری نبود؛ چرا، لیکن در دوره‌ی مشروطیت از بی‌تجربگی ملت و رهبران آن استفاده کردند و حرکت عظیمی که در این کشور علیه استبدادِ درازمدت پادشاهان - که سرچشمه‌ی همه‌ی بدبختیها بود - به وجود آمده بود، به بیراهه کشانند و از درون آن را پوچ و منهدم کردند.

ماجرای مشروطه ماجرای تلخ تاریخ ایران

ماجرای مشروطیت یکی از ماجراهای تلخ تاریخ اخیر ماست. ملت ایران وارد میدان شدند؛ رهبران روحانی، علمای بزرگ و مراجع از نجف و از داخل کشور مردم را بسیج کردند؛ ملت هم خوب فداکاری کردند؛ اما چون تجربه‌ی کاری نداشتند، دشمنان، نفوذیها و سلطه‌گران بیگانه توانستند این حرکت را از درون منهدم و خنثی کنند و از بین ببرند. البته آن روز دشمن به‌طور مشخص دولت انگلیس بود و در دنیا همان نقشی را ایفا میکرد که امروز امریکا ایفا میکند. هدف آنها سلطه، دست‌اندازی، جهانگشایی، دخالت در امور ملتها برای مکیدن ثروتهای ملی و عقب‌نگهداشتن ملتهای آسیا و آفریقا و هر جای دیگر بود. در همان قدمهای اول با استفاده از روش‌های پیچیده، مشروطه را به غیر آن راهی که ملت برای آن حرکت کرده بود - یعنی راه استقلال و آزادی در زیر سایه‌ی اسلام - منحرف کردند؛ بعضی از رهبران مشروطه را متهم کردند، بعضی را اعدام کردند، بعضی را ترور کردند، بعضی را خانه‌نشین کردند و با غوغاگری به‌وسیله‌ی ایادی خودشان، فشار را تحت نفوذ گرفتند. ده پانزده سالی هم که گذشت، انگلیسیها بدل فن مشروطه و حرکت عظیم ملت ایران را زدند؛ یعنی رضاخان پهلوی را سرکار آوردند. ملت تجربه نداشت؛ حتی رهبران هم تجربه نداشتند؛ بنابراین دشمن توانست کار خودش را بکند؛ لذا آغاز این حرکت بزرگ، هشتاد نود سال تأخیر افتاد و در طول این مدت هر کار توانستند، با این ملت مظلوم و با این کشور کردند. پهلویها را سر کار آوردند، برای این که سلطه‌ی بیگانه را - که

مکمل سرنوشت سیاه ملت پس از استبداد داخلی بود - بر ملت تحمیل کنند؛ و چون میدانستند ملت با پیشرفت‌های دنیا آشناست، برای این که اشتباهی بسیار صادقانه‌ی ملت به پیشرفت را فروبخوانند، با ابزارهای زرق و برق تمدن، سر ملت را گرم کردند و حقیقت تمدن غربی را - که علم و پیشرفت بود - از او دریغ کردند و ملت را به ظواهر سرگرم ساختند؛ مثل بچه‌یی که گرسنه است و ممکن است سراغ غذا برود؛ اما به جای دادن غذای دارای پروتئین و ویتامین، با پفک نمکی اشتهايش را از بین ببرند تا دیگر میلی پیدا نکند؛ این کار را با ملت کردند.

❁ ناکامی دشمنان در جلوگیری از پیروزی انقلاب اسلامی

سالها این ملت در سختیهای ناشی از سلطه‌ی بیگانه گذراند تا این که زمینه برای انقلاب اسلامی آماده شد. رهبری حکیم، پُر قدرت، با اراده و عزم راسخ و نافذ در همه‌ی دلها، در میان مردم به وجود آمد و وارد میدان شد؛ ملت هم تجربه پیدا کرده بودند؛ لذا انقلاب اسلامی شکل گرفت و این دفعه ترفند دشمن بی‌اثر ماند؛ چون ملت و رهبران در انقلاب اسلامی تجربه پیدا کرده بودند. در دوره‌ی مشروطه، رهبران و مردم میدانستند کمین بیگانگان با آمادگیهای قبلی چقدر خطرناک است؛ لذا حصارهای خودشان را برچیدند و مهیای قبول حمله‌ی دشمن شدند؛ دشمن هم آمد و هر کار خواست، در این کشور کرد. این دفعه در انقلاب اسلامی، با استفاده‌ی از تجربه‌ی مشروطیت، هم ملت ما، هم رهبران روحانی ما و هم روشنفکران صادق ما فهمیدند که باید حصار معنوی - یعنی حصار ایمان، ارزشهای انقلابی و حصار بیداری - را در مقابل توطئه‌های دشمن محکم نگه دارند.

❁ مرگ بر آمریکا □ عامل غفلت زدایی مردم از دشمن

این که ببینید ملت ما بعد از بیست و شش سال «مرگ بر آمریکا» را فراموش نمیکنند، به خاطر این است که غفلت از توطئه‌ی استکبار جهانی همان، و اسیر توطئه شدن همان. در واقع «مرگ بر آمریکا» یی که مردم ما میگویند، مثل همان «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» است که اول هر سوره‌ی قرآن قبل از «بسم الله الرحمن الرحیم» گفته میشود. استعاذه‌ی به خدا از شیطان رجیم برای چیست؟ برای این است که انسان مؤمن یک لحظه حضور شیطان را فراموش نکند؛ یک لحظه از یاد نبرد که شیطان آماده‌ی حمله به او و انهدام حصار معنوی و ایمانی اوست. «مرگ بر آمریکا» هم برای این است که ملت فراموش نکند سلطه‌گران جهانی منافع سرشاری که در این کشور داشته‌اند و دست آنها کوتاه شده، از یاد نبرده‌اند. آنها همیشه دنبال این هستند که همان منافع را باز در داخل این کشور برای خودشان تأمین کنند و به قیمت نابودی استعداد جوانان و آینده‌ی این کشور، بر ثروت و علم و فناوری خود بیفزایند. پس ملت ایران دیر شروع کرد؛ از انقلاب اسلامی شروع کرد.

گذار از وضع موجود به وضع مطلوب نیازمند تلاش چند نسل

برای تبدیل وضعیتی که برای ملت پیش آمده بود، به وضعیت مطلوبی که اول شرح دادم، یک سال و دو سال و ده سال کافی نیست؛ این تغییراتِ عظیمِ اجتماعی باید در طول چند نسل به وجود بیاید. ما امروز مبالغ زیادی از این راه را پیش رفته‌ایم. کسانی که در سنین شما یا اندکی از سنین شما بیشتر، در انقلاب اسلامی حضور داشتند و جانانه کار کردند، وظیفه‌ی خود را آن روز خوب انجام دادند؛ نسل بعد از آنها هم در طول بیست و شش سال گذشته تلاشهای خوبی کردند.

پیشرفت‌های علمی کشور حاصل خودباوری ملت

این که شما میبینید ما امروز در دانش هسته‌یی، در دانش سلولهای بنیادی - که از دانش‌های بسیار کمیاب دنیاست - و در بسیاری از رشته‌های دیگر پیشرفت‌هایی کرده‌ایم که دشمنان ما را هم به اعتراف و اقرار می‌کند، نشان‌دهنده‌ی این است که در محیطی که خودباوری وجود دارد و ملت توان خود را باور کرده است و آزادانه و بدون سلطه‌ی بیگانه مشغول کار است، همه نوع قله‌یی را میتوان فتح کرد. ما میتوانیم قله‌های علم و اخلاق - نه علم بی‌اخلاق و ضد اخلاق؛ مثل علمی که امروز در دنیای غرب وجود دارد - و پیشرفت و عزت حقیقی انسان در جامعه را فتح کنیم و عدالت و روابط عادلانه را در کشورمان برقرار نماییم و آن چنان عمل کنیم که هر جوان این کشور وقتی به پیش روی خود نگاه میکند، تمام افق‌ها را روشن ببیند. امروز دنیای غرب در این بخش احساس عجز میکند. امروز کشورهایی که در اوج پیشرفت علمی و صنعتی مادی هستند، جوانهایشان احساس نومیدی و بی‌آیندگی میکنند؛ لذا خودکشی و تبهکاری در بین آنها خیلی زیاد است. ما میتوانیم این محیط پُر امید و پُر شور همراه با پیشرفت مادی و معنوی و روابط عادلانه را در کشور ایجاد کنیم؛ اما به شرط این که شما جوانها آن چنان که شایسته‌ی نسل شما در چنین دورانی است، حرکت کنید.

بیداری نسل جوان، کار و تلاش، شرط رسیدن به وضع مطلوب

خوشبختانه من میبینم جوانهای ما بیدار و آگاهند. حضور انجمن‌های اسلامی در این خصوص یک نشانه است. حضور جوانها - چه دانش آموز، چه دانشجو، چه طلاب علوم دینی - در عرصه‌های مختلف اجتماعی، فکر کردن آنها و زمینه‌چینیهای فکری آنها برای آینده - که من نشانه‌های آن را مشاهده میکنم - همه دلیل بر این است که جوانهای امروز ما خوب کار میکنند؛ منتها باید بیدار باشند. با وضع کنونی ما، رسیدن به آن قله، مستلزم طی کردن یک فاصله است؛ این فاصله را باید طی کرد. با نشستن، تن آسانی، راحت‌طلبی و سرگرم شدن و مشغول شدن به هوس‌ها و بازیچه‌هایی که دشمن سر راه ما و جوانهای ما قرار میدهد، این راه طی نخواهد شد. این نسل باید کار گذشتگان را به اکمال برساند و تمام کند. باید خوب درس بخوانید و به‌طور دقیق انضباط و نظم

اجتماعی را رعایت کنید.

❏ هرج و مرج و محیط فاقد امید مانع نیل به پیشرفت

محیط هرج و مرج و محیطی که در آن امید وجود نداشته باشد، ضد پیشرفت است. شما ببینید امروز دشمنان ما که از برخورد چهره به چهره با این ملت مأیوس اند و از طرق گوناگون می‌خواهند روی این ملت اثر بگذارند، از همین وسایل استفاده میکنند؛ یعنی سعی میکنند افق را تیره و تاریک نشان دهند؛ جوان را ناامید کنند؛ جوان را به بازیچه‌ها و سرگرمی‌های گوناگون مشغول کنند؛ جوان را از تحصیل علم باز بدارند و او را تحریک به هرج و مرج کنند؛ لذا باید بیدار بود. با وجدان کاری، با همبستگی، با تلاش امیدوارانه و گرم و گیرا، با کار مدیرانه و برنامه‌ریزی شده، و در عین حال با توکل به خدا و استمداد از پروردگار، باید این فاصله را طی کرد. جوان باید همه‌ی اینها را با هم مدنظر داشته باشد.

❏ باز بودن راه کسب معرفت و آگاهی‌های سیاسی برای جوانان

امروز جوان ما میتواند با مسائل کلان این کشور و مسائل سیاسی آشنا شود. در گذشته، جوانها در سنین شما از مسائل سیاسی کشور چیزی سر در نمی‌آوردند. دولتها می‌آمدند، میرفتند، عوض میشدند، انتخابات نمایشی برگزار میشد و عده‌یی را بر اساس فهرست دربار به آنچه به آن مجلس شورای ملی میگفتند، می‌فرستادند و اصلاً کسی هم خبر نمیشد! واقعاً ماها اسم رؤسای دولت را هم نمیدانستیم؛ هیچ کس از جوانها در کشور علاقه و شوقی به این کار نداشت؛ راههای معرفت سیاسی بسته بود؛ اما امروز این طور نیست؛ امروز جوان ما نقشه‌های استخبار را میداند؛ حضور استخبار در سطح منطقه را با ساز و برگ‌های سیاسی و نظامیاش میشناسد؛ نقش امریکا در فلسطین اشغالی را میداند؛ ارزش و اهمیت والای جهاد فلسطین را میداند. ما در سنین شما شاید اسم فلسطین به گوشمان نخورده بود. آن وقت هم مبارزه بود، آن وقت هم فلسطین غصب شده بود، اما کسی خبر نداشت؛ ولی امروز همه‌ی اینها را جوانهای ما میدانند.

❏ کسب توان تحلیل سیاسی به جای سیاست بازی برای جوانان

بنده طرفدار این هستم که جوانها در جریان مسائل سیاسی کشور قرار بگیرند و بتوانند تحلیل کنند. البته سیاسیکاری، سیاست بازی و آلت دست این حزب و آن حزب شدن را بنده برای جوان نمی‌پسندم؛ اینها برای جوان هیچ شرف و افتخاری ایجاد نمیکند؛ اما این که جوان بداند میتواند اثر گذار باشد و نقش ایفا کند، خیلی ارزش دارد. در دوران دفاع مقدس جوانهای ما فهمیدند که میتوانند نقش ایفا کنند، و نقش ایفا کردند. جوانهای شانزده، هفده ساله به میدان نبرد رفتند و چهار سال، پنج سال، شش سال، هشت سال - به اختلاف اشخاص - در میدان نبرد ماندند و سپس به عنوان شخصیت‌های

برجسته و آگاه و توانا و باکفایت از میدان جنگ بیرون آمدند. بسیج عمومی مردم - که آن روز به دستور امام انجام گرفت - جوانهای ما را آن چنان آبدیده و آگاه کرد که هم در دفاع مقدس توانستند نقش ایفا کنند، هم در صحنه‌های دیگر نقش ایفا کردند؛ امروز هم همین طور است.

🕌 جشن تکلیف سیاسی جوانان

حضور جوانان در صحنه‌های انتخابات این کشور در طول زمان، یک حضور شاد و مؤثر و تعیین کننده بوده؛ حالا هم باید همین طور باشد. در آینده‌ی نه‌چندان دوری - حدود دو سه ماه دیگر - ما انتخابات داریم. جوان ما باید به مسأله‌ی مثل انتخابات، به چشم یک عمل صالح و یک کار بزرگ نگاه کند. جناب آقای علی اکبری در صحبت خود تعبیر خوبی کردند؛ در واقع انتخابات برای جوانان ما که برای اول بار وارد این صحنه میشوند، جشن تکلیف سیاسی است. جشن تکلیف عبادی روزی است که انسان مکلف میشود و نماز میخواند. جشن تکلیف سیاسی روزی است که برای اول بار می‌رود نقش خود را برای انتخاب یک فرد، یا به عنوان نماینده‌ی مجلس، یا به عنوان نماینده‌ی در شورای شهر، یا به عنوان رئیس جمهور ایفا میکند؛ اینها خیلی باارزش است.

🕌 سر فصل وظایف جوانان

درس خواندن، پاکدامنی و پرهیز از سرگرمیهای عاطل و باطل، جزو وظایف جوانهاست. البته من با سرگرمی و تفریح و شادی جوانها خیلی موافقم؛ اما بعضی از سرگرمیها و تفریح‌های منحرف را دشمن به قصد غافل کردن ما و جوانان عمداً وارد جامعه‌ی ما میکنند. این، مخصوص جامعه‌ی ما نیست؛ در خیلی جاهای دیگر هم این کار را میکنند.

🕌 صهیونیستها عامل فساد جوانان در کشورهای اسلامی

در یکی دو سال گذشته خبرهای متعددی داشتیم که در کشورهای مختلف آسیایی - مثل مالزی و چین و ... - و حتی کشورهای اروپایی، سیدیهای که به صورت قاچاق وارد کشورشان شده بود و آنها برای جوانها گمراه کننده و مضر تشخیص داده بودند، جمع آوری و منهدم کردند. در واقع با این سیدیها مثل مواد مخدر - که دوروبر اینها گشتن، برای جوانها گناه است - برخورد کردند. کسانی هم که این محصولات را قاچاق میکنند، غالباً صهیونیست‌های خبیث هستند؛ اینها عامل گمراهی و فساد جوانها در خیلی از کشورها، بخصوص در کشورهای اسلامی، و به‌طور ویژه در ایران هستند.

🕌 عامل فساد افکنی در میان جوانان جوامع

چرا؟ چون از آینده‌ی ایران می‌ترسند. نمی‌خواهند ملت ایران به پیشرفت علمی و پیشرفت مدنی و

پیشرفت اجتماعی برسد که برای بقیه‌ی کشورهای اسلامی الگو شود؛ کمالین که حرکت‌های اسلامی در کشورهای دیگر نشان می‌دهد که ملت ایران تا الان هم الگو شده؛ منتها روزیکه شما بتوانید قله‌های علم و ایمان و همزیستی‌های انسانی و اخلاقی را فتح کنید و جامعه‌ی پیشرفته‌ی عادلانه‌ی معنوی برخوردار از ماده و معنا را به وجود آورید و ارزش‌های انقلاب را نهادینه کنید، اسلحه‌ی دشمن بکلی از کار می‌افتد. می‌خواهند نگذارند شما به آن جا برسید.

🌟 غنی‌سازی انجمن‌های اسلامی از معارف اخلاقی و دینی و سیاسی

انجمن‌های اسلامی باید تشکلشان را مستحکم کنند. این پیوند قلبی و ایمانی دلها به یکدیگر که در انجمن‌های اسلامی تبلور پیدا کرده، خیلی مغتنم است؛ این را حفظ و تقویت کنید. محافظی را که انجمن از مجموعه‌ی دانش آموزان و جوانان به وجود می‌آورد، از معارف اخلاقی و دینی و سیاسی برخوردار و غنی کنید. از لحاظ درس خواندن، الگوی جوانهای دیگر قرار بگیرید و همچنین از لحاظ حضور در میدان‌های گوناگون اجتماعی و سیاسی شاخص باشید؛ انگشت اشاره‌ی باشید برای جوانها که به شما نگاه کنند و از شما درس و الهام بگیرند. البته این با ادعا و با تحمیل امکان پذیر نیست؛ باید خود را آن چنان بسازید تا دیگران به‌طور طبیعی به نگاه شما، به اشاره‌ی شما و به تشخیص شما احترام بگذارند و آن را معتبر بدانند و به عنوان نشانه‌ی از آن استفاده کنند. کار و برنامه‌ی انجمن‌های اسلامی باید این باشد. دایره‌ی تأثیر گذاری خودتان را توسعه دهید. امروز نسل جوان دانش‌آموزی ما بسیار خوب است. شما باید خود را در دوران دانش‌آموزی و دبیرستان آن چنان بسازید که ان شاء الله فردا اگر به دانشگاه یا حوزه‌ی علمیه رفتید، بتوانید در آن محیط هم اثر گذار باشید. شخصیت خود را، هم از لحاظ علمی، هم از لحاظ اخلاقی، هم از لحاظ تلاش و فعالیت و پُرکاری و نشاط کار در زمینه‌های اجتماعی و سیاسی، آن گونه آماده کنید که در هر جا قرار گرفتید، مثل چراغی محیط را روشن کنید.

نقش نیروی جوان در پیشبرد ملت تا قله‌های پیشرفت

- نقش برجسته جوانان در تاریخ کشور بعد از انقلاب اسلامی
- زامداران فاسد و بی‌کفایت، علت عقب ماندگی‌های کشور
- عوامل ایجاد تحول عظیم در کشور
- برافراشته شدن پرچم حاکمیت دین بر زندگی بشری توسط ملت ایران
- رسیدن ملت ایران به قله‌های پیشرفت علت تبلیغات سوء دشمن
- غایت تلاش دشمنان، گرفتن اعتماد به نفس، خلاقیت و ابتکار از جوانان کشور
- مسئولیت مضاعف انجمن‌های اسلامی
- ضرورت تقویت بنیه اعتقادی و اخلاقی اعضای انجمن‌های اسلامی
- و ...

نقش نیروی جوان در پیشبرد ملت تاقله‌های پیشرفت*

نقش برجسته جوانان در تاریخ کشور بعد از انقلاب اسلامی

همیشه اینجور است که جوانها برای یک ملت و یک کشور دارای اهمیتند. اما گاه در شرایطی این اهمیت مضاعف می‌شود. مثلاً از باب مثال اگر بخواهیم عرض کنیم، وقتی یک کشوری، یک ملتی درگیر یک مبارزه و چالش نظامی با دشمنان خود هست، نقش جوان در آنجا بارزتر می‌شود؛ یا وقتی یک کشور در حال خیزش به سمت قله‌های علمی و عملی و تجربی و سیاسی و اجتماعی است، نقش جوانها از اوقات دیگر در تاریخ آن ملت بارزتر می‌شود.

حقیقت این است که کشور و جامعه‌ی ما بعد از انقلاب، در تمام طول این دوران، لحظات حساسی را گذرانده است که نقش جوانها و تأثیر حالت جوانی و استعدادهای جوانی در آن، یک نقش برجسته است. با اینکه ما ملت با استعدادی هستیم و بودیم، بر اثر تسلط سیاستهای استعماری و استبدادی و سلطنتهای موروثی خاندانی و حکومتهای غاصب و جائر، در طول دو سه قرن، از قافله‌ی علم جهانی عقب ماندیم.

زاماداران فاسد و بی‌کفایت، علت عقب ماندگی‌های کشور

عقب ماندگی علمی همراه خود عقب ماندگی اقتصادی و فرهنگی و نظامی و بقیه‌ی عقب ماندگی‌ها را هم به بار می‌آورد. یک کشوری که با توجه به استعداد خود، با توجه به زمینه‌های طبیعی و انسانی خود، با توجه به جایگاه جغرافیایی خود - که اگر به نقشه‌ی جهان نگاه کنید، توجه می‌کنید که ایران در چه نقطه‌ی حساسی قرار دارد - با توجه به ذخائر زیرزمینی خود، باید یکی از پیشرفته‌ترین

و یکی از ثروتمندترین کشورهای دنیا باشد، در دوره‌ی حکومت‌های قاجاری و بعد پهلوی، تبدیل شد به حکومت عقب‌افتاده‌ی دست‌نشانده‌ی فقیرِ ضعیفِ توسری‌خور. این، در تاریخ ما اتفاق افتاد. گناهش به گردن کیست؟ در درجه اول به گردن آن زمامداران فاسد و بی‌کفایت است، که وابسته هم شدند؛ وقتی سیاست‌های استعماری غرب وارد میدان شد، وابسته هم شدند. آنها همت و حمیت نداشتند؛ فقط به فکر زندگی و آقایی خودشان و حفظ قدرت حکومت خودشان بودند. گناه، در درجه اول بر دوش اینهاست؛ حالا حداقل این دو سلسله‌ی سلاطین قاجاری و سلاطین پهلوی. ملت ایران حق دارد که در روز قیامت و در پیش خدای متعال گریبان این ستمگران را بگیرد و ادعای عظیم و وحشتناکی را علیه اینها در دست بگیرد، بگوید اینها کسانی بودند که یک کشور با استعداد، غنی، بزرگ، دارای آن سابقه‌ی فرهنگی بی‌نظیر را - که چنین کشوری لاقبل باید در عداد کشورهای درجه‌ی یک جهان باشد؛ و الاً اصلاً درجه‌ی یک است؛ و در بالای ستون کشورها باید قرار داشته باشد - تبدیل کردند به یک کشور درجه‌ی چندم؛ هم فقیر، هم ضعیف، هم تحقیر شده، هم توسری‌خور، هم ناامید.

عوامل ایجاد تحول عظیم در کشور

بعد چه اتفاقی افتاد؟ در خلال این صد، صد و بیست سالی که بخش آخر آن دوران سخت تا امروز. گذشته، وجدانهای بیدار و شخصیت‌های بزرگی پیدا شدند که هشدارهایی دادند؛ برقهایی در آسمان تاریخ و ظلمانی زندگی این کشور جهانند که روشنی‌هایی به وجود آمد؛ بیداری‌هایی به وجود آمد که یک نمونه‌اش مخالفت میرزای شیرازی با کمپانی رژی معروف بود که در واقع همه‌ی کشور را بتدریج می‌بلعید و می‌خواست سرنوشتی مثل سرنوشت استعماری هندوستان برای ایران رقم بزند؛ یا فریادهای مرحوم آیت‌الله مدرس در صحن مجلس ملی آن روز در مقابله‌ی با رضاخان و دیگران، در مقابله با آن قرارداد خائنانه‌ای که آن روز داشتند می‌بستند که همه‌ی کشور را تحویل انگلیسها بدهند. اینها برقهایی در این فضا روشن کرد؛ دلها را روشن کرد، عزم‌ها را محکم کرد. نهضت به وسیله‌ی پیشروان این فکر شروع شد، رهبری الهی و با عزم و اراده‌ای مثل امام، خدای متعال در اختیار ملت گذاشت؛ باز هم همین جوانها، حرکت خودشان را کردند، یک تحول عظیم و بنیادی به وجود آمد؛ میله‌های زندانی که ملت ایران در آن گرفتار بود، شکسته شد، لکن از اینجا‌ی که انقلاب شروع کرد، تا آنجای که باید ملت ایران برسد، راه طولانی است. این راه طولانی پر از چالشهای گوناگون است؛ همت می‌خواهد، نیرو می‌خواهد، نشاط می‌خواهد، ابتکار می‌خواهد، تراکم عظیم نیروها را می‌طلبد. اینها باید به وسیله‌ی جوانها، روحیه جوان، نشاط جوانی تأمین شود.

معمولاً دوران دفاع مقدس را به یاد می‌آورند که درست هم هست؛ انسان در دوران دفاع مقدس، گاهی آنقدر داوطلبان جوان را می‌دید که چشم انسان از کثرت جمعیت، سیاهی می‌رفت و از شور و شوقی که اینها داشتند برای اینکه به خطوط مقدم دفاعی بروند و از استقلال کشور در مقابل تهاجم نظامی



دفاع کنند.

برافراشته شدن پرچم حاکمیت دین بر زندگی بشری توسط ملت ایران

اما من می‌خواهم عرض کنم که قضایای دیگر ما و چالش‌های فراوان ظریف دیگری که داشتیم، کمتر از دوران دفاع مقدس نیست. ملت ایران پرچم حاکمیت معنویت و دین را بر زندگی بشری برافراشته و در دست گرفته. این، خیلی مهم است. درست است که امروز انسانها در همه نقاط دنیا تقریباً، بخصوص در همین کشورهای غربی و مادی، از مادیت دلزده شده‌اند؛ دلشان برای یک معنویتی - که درست هم آن معنویت را نمی‌شناسند - پر می‌زند و جوانها سر در گم دنبال چیزی و رای این ظواهر مادی و این لذات مادی هستند که برای آنها عادی شده؛ دنبال معنویتند؛ اما قدرتهای اداره‌کننده‌ی عالم، مدیریتهای اقتصادی دنیا؛ یعنی همین غارتگران، چپاولگران، یعنی همین که شما به آن استکبار جهانی می‌گوئید، نمی‌گذارند ملتها به سمت معنویت راه پیدا کنند. شوق هست؛ اما مانع هم هست. در یک چنین دنیای، جمهوری اسلامی؛ یعنی یک ملت، یک کشور بزرگ در یک نقطه‌ی حساس با این همه جوان، با این ثروتهای مادی و معنوی که درس هست و همه هم میدانند، پرچم معنویت را در دست گرفته، می‌گوید من می‌خواهم انسانها را در سایه معنویت به سعادت، به خوشبختی، به رفاه، به امنیت، به پیشرفت علمی و به استقلال برسانم؛ و ثابت کرده که این، شدنی است. این یک هم‌اوردطلبی بزرگ نسبت به استکبار جهانی است و فلسفه‌های آنها را باطل می‌کند؛ روشهای آنها را یکسره زیر سؤال می‌برد.

رسیدن ملت ایران به قله‌های پیشرفت علت تبلیغات سوء دشمن

اگر این ملت بتواند خودش را به قله‌های پیشرفت و علم و ترقی برساند، یک دروازه‌ی عظیمی جلوی راه ملتها برای رفتن به سمت معنویت باز می‌شود. لذا کارشکنی می‌کنند؛ مخالفت می‌کنند؛ تبلیغات سوء می‌کنند؛ تحقیر می‌کنند؛ از فشارهای سیاسی و اقتصادی استفاده می‌کنند، برای اینکه این ملت نتواند به این مقصود برسد؛ اما عزم ما و عزم این ملت، عزم راسخی است و راه را ادامه می‌دهد؛ اینجاست که نقش نیروی جوان خودش را نشان می‌دهد.

غایت تلاش دشمنان، گرفتن اعتماد به نفس، خلاقیت و ابتکار از جوانان کشور

جوان مؤمن، جوان لبریز از امید، جوان دارای اعتماد به نفس، جوانی که به ابتکارات و استعدادها و خلاقیت خود اعتقاد دارد، با نشاط جوانی و نیروی جوانی، می‌تواند در بلند کردن این بار عظیم و پیش بردن این گردونه‌ی عظیم نقش ایفا کند.

همه‌ی سعی دشمنان ما این است که این عناصر زنده‌کننده و پیش‌برنده را از جوانهای ما بگیرند؛

ایمانش را بگیرند، اعتماد به نفسش را بگیرند؛ کما اینکه در دوره طاغوت موفق شده بودند. جوان ما آن روز اعتماد به نفس نداشت، خودش را به طور غریزی و شبه غریزی، کوچک تر و حقیر تر از یک جوان اروپایی می دانست! مگر جوان اروپایی چیست؟ کیست؟ یک موجود سر تا پا عقده‌ی روحی و مشکلات روانی و گرفتاری‌های گوناگون مادی و معنوی؛ اما تبلیغات رنگین، تصویری از جوان ما درست کرده بود که این جوان ما به این تصویر که نگاه می کرد، همیشه احساس می کرد که کوچک تر است؛ حقیر تر است؛ یک چنین اشتباهی را در ذهن جوانهای ما کاشته بودند. الان هم جوانهای آن دوران که پیر مردهای امروزند، آنهایی که تحت تأثیر انقلاب قرار نگرفتند، اگر مراجعه کنید، همان روحیه و احساس را در اینها می بینید؛ تربیت غلط دوران جوانی آن روز. آنها اعتماد به نفس نداشتند. می خواهند از جوان امروز، اعتماد به نفسش را بگیرند، ایمانش را بگیرند، روحیه‌ی ابتکارش را بگیرند، روحیه‌ی خلاقیتش را بگیرند، شوق او به پیشرفت و کار را بگیرند و او را با گرفتاریهای گوناگون سرگرم و مشغول کنند. حالا یکی را به شهوات، یکی را به کارهای لغو، یکی را به هرزه گردی و بیهوده این ور و آن ور رفتن، یکی را به یقه‌ی این و آن را گرفتن.

مسئولیت مضاعف انجمن‌های اسلامی

شما که انجمنهای اسلامی هستید، مسئولیت مضاعفی دارید؛ یعنی مسئولیت جوان این روزگار - که خود، مسئولیت بسیار بزرگ و بسیار پرافتخاری است، که شاید این قطعه‌ای که شما دارید در آن زندگی می کنید، از لحاظ حساسیت در طول تاریخ ما، کمتر در گذشته تکرار شده و کمتر هم در آینده تکرار شود؛ قطعه‌ای که بناست یک ملت عقب مانده را به پیشرفته ترین ملت دنیا تبدیل کند - و یک مسئولیت دیگر شما، مسئولیت انجمن اسلامی است؛ یعنی آن جوانی که برای خود در بین جوانهای دیگر رسالت و مسئولیت قائل است.

ممکن است جوانها اشتباه کنند؛ ممکن است تحت تأثیر احساسات غلط یا فهم غلط یا آدرسهای غلط یا جاذبه‌های خطرناک قرار بگیرند. باید آنها را نجات داد. شما آن نقش نجات دهنده را می خواهید ایفا کنید، بالاخره در این دریای عظیم جوانی، یکی هم ممکن است غرق شود، که نجات غریق لازم است. انجمن اسلامی بدون اینکه پرچم این ادعا را بلند کند و به رخ این و آن بکشد - که این به رخ کشیدن چیز خوبی نیست - باید برای خود، نقش نجات غریق قائل باشد.

گفت آن گلیم خویش به در می برد ز موج

وین سعی می کند که بگیرد غریق را

ضرورت تقویت بنیه اعتقادی و اخلاقی اعضای انجمن‌های اسلامی

شما مجموعه‌ای هستید که سعی می کنید نگذارید کسی غرق بشود؛ نگذارید کسی اشتباه کند؛

نگذارید کسی متوقف بماند. همه‌ی بدیها در کج رفتن و افتادن نیست؛ نرفتن و متوقف شدن هم بدی است. محیط انجمن اسلامی، یک چنین محیطی است؛ انگیزه‌ی انجمن اسلامی یک چنین انگیزه‌ای است. معلوم است که عنصر نجات غریق شنایش باید از شنای دیگران خیلی بهتر باشد؛ و آینه فقط غریق را نمی‌تواند نجات بدهد، که خودش هم غرق خواهد شد. پس باید خودتان را قوی کنید؛ بنیه‌ی اعتقادی و بنیه‌ی اخلاقی را باید قوی کنید.

🏠 تحصیل، تهذیب، ورزش و وظیفه جوانان

من دو سه سال پیش به جوانها -ظاهراً در جمع شما بود یا یک جمع دیگری - گفتم من به جوانها می‌گویم: تحصیل، تهذیب، ورزش. تحصیل کنید؛ یعنی نیروی خرد، فکر، مغز، علم در شما تقویت شود. الحمدلله گزارشی که من دارم، این است که بچه‌های انجمن اسلامی دانش‌آموزی در دبیرستانهای که حضور دارند، معمولاً درسشان هم بهتر از درس همکلاسی‌ها و هم‌دوره‌ای‌هایشان هست - حالا ممکن است همه جا اینجور نباشد - این، خیلی چیز خوبی است، باید اینطور باشد. لحاظ علمی خودتان را تقویت کنید، پیش ببرید؛ نه فقط برای اینکه حرف شما در دیگری اثر کند، برای اینکه شما می‌خواهید یک ستونی باشید که این بنای عظیم، این کاخ مجلل - کاخ مدنیت و پیشرفت ملت ایران - بر روی این ستونها بر سر پا بایستد و بنا شود. در کنار تحصیل، تهذیب باشد. دل‌های شما جوانها نورانی است؛ فطرت الهی در شماها زنده و درخشان است. امروز شما خودتان را به کارهای نیک، خلق نیک، رفتار نیک اگر وادار کنید و عادت بدهید، هویت انسانی شما همین جور شکل می‌گیرد و تا آخر عمر این دستاورد با شما خواهد ماند. بخصوص در این مقطع سنی شماها، که یک مقطع زرین است؛ یک مقطع طلایی است. در این مقطع خیلی کارهای بزرگ می‌شود بر روی شخصیت خود انجام داد؛ خودسازی. ارتباطتان را با خدا قوی کنید. در مسائل دینی بر نقاط عقلانی و ظریف بپردازید و آنها را از استادان ماهرش فرابگیرید. دین، عواطف هم دارد؛ لکن این عواطف به معنویات عمیق، به فکر عمیق تکیه دارد؛ این فکر را باید آموخت و با مبانی دینی آشنا شد و بر اساس آن، روی شخصیت خود، روی دل خود اثر گذاشت. روی دل خودتان باید اثر بگذارد. ما باید دل خودمان را خیلی اوقات مخاطب قرار بدهیم.

🏠 اهمیت حضور قلب در نماز

یکی از اهل معنا گفته بود من روزی چند هزار مرتبه فلان ذکر را بر این دل خفته‌ی غافل خودم خواندم؛ چه تعبیر خوبی است. نماز همان ذکر است، همان آب حیاتی است که انسان به دل خود می‌بخشد؛ نماز با توجه؛ توجه به معنا، توجه به اینکه در مقابل خدا قرار داریم. نماز را این‌طوری بخوانید. وقتی به نماز می‌ایستید، به یاد بیاورید که در مقابل خداوند متعال ایستاده‌اید و دارید با او



حرف می‌زنید. در سرتاسر نماز سعی کنید این حالت حفظ بشود، آنوقت این نماز اثر می‌گذارد و دل انسان را مثل اکسیر عوض می‌کند. اکسیر ماده‌ی کیمیایی است که می‌گویند مس را طلا می‌کند. دل ما از مس هم که باشد، اکسیر ذکر آن را به طلا تبدیل می‌کند. این، خیلی مهم است.

🌟 ضرورت تهذیب رفتار در جوانان

تهذیب شامل رفتارها هم می‌شود؛ رفتار با پدر و مادر. پدر و مادرهایتان را هم دوست بدارید و هم این دوستی را به آنها ابراز کنید؛ هم احترامشان کنید. هم اطاعتشان کنید؛ در داخل محیط خانه، اخلاق شما، رفتار شما می‌تواند یک خانواده را بسازد. یک جوان گاهی در یک خانواده، پدر، مادر، برادران، خواهران را تحت تأثیر قرار می‌دهد. من گاهی به خانواده‌ی شهدا که سر می‌زنم، پدرها، مادرها - این را من شنیده‌ام - می‌گویند این جوان، جوان شهیدشان، در داخل خانه با رفتار خود، معلم ما بود؛ نماز خواندنش، نماز خواندن را به ما یاد می‌داد؛ قرآن خواندنش، قرآن خواندن را به ما یاد می‌داد؛ وظیفه‌شناسی، نشاطش برای کار، نشاط و وظیفه‌شناسی را به ماها تعلیم می‌داد. یک جوان مؤمن و مهذب در داخل خانواده، مثل یک چراغ محیط خانواده را روشن می‌کند و برادرها، خواهرها از او فرامی‌گیرند؛ در داخل محله، در داخل محیط زندگی، در داخل محیط کار.

🌟 استفاده از فرصت تابستان برای فراگیری و خدمات‌سازندگی

حالا تابستان در پیش است. ان‌شاءالله بعد از امتحانات، جوانان انجمنهای اسلامی بیش از دیگران به فکر باشند که از این فراغت تابستان و از این فرصت برای مطالعه، برای فراگیری، برای شرکت در کارهای بدنی که در خدمت مردم هست - گاهی بسیج و دیگران، کارهایی را در اختیار جوانها می‌گذارند؛ فعالیتهای بدنی، خدمات، سازندگی - و کمک به پدر و مادر، کمک به خانواده، تهذیب و ورزش استفاده کنند. ورزش هم یک کار لازم است. من به همه‌ی جوانها، دخترها، پسرها، توصیه‌ی دائمی‌ام این است که ورزش بکنند.

این سه عنصر اصلی را شما جوانهای انجمن اسلامی با کیفیت بهتر و با کیفیت بالاتر در رفتار خودتان و در تأثیری که بر روی دیگر جوانها می‌گذارید، انجام دهید.

🌟 برکات جوانی ذخایر سایر مراحل عمر

جوانی یک نعمت بزرگی است که یک بار به هر انسانی داده می‌شود؛ یک دوره‌ی معینی هم دارد. از آن دوره که گذشتید، از برکات آن دوره می‌توانید استفاده کنید. پیرمردهای دارای آرامش روحی و فکر روشن و رفتار منظم و برنامه‌ریزی شده، کسانی هستند که جوانی را با این خصوصیات گذرانده‌اند. پیرمردهای کسل، آشفته، بی‌حوصله، سیر از زندگی، کسانی هستند که در جوانی این ذخیره را فراهم

نکرده‌اند. پیرمردها و پیرزن‌هایی که در کهولت راحت با خدا انس پیدا می‌کنند، کسانی هستند که این انس را در جوانی به دل خودشان یاد داده‌اند. اشتباه است اگر خیال کنیم می‌شود جوانی را کلاً به غفلت گذرانند. اما در پیری یک انسان ذاکر و شاکر خدا بود؛ نخیر، نمی‌شود. سعی می‌کنند گاهی، اما نمی‌توانند. این ذخیره‌ای که شما در جوانی فراهم می‌کنید، این ذخیره‌ی همه‌ی عمر شماست تا آخر، چه ذخیره‌ی جسمی، چه ذخیره‌ی فکری، چه ذخیره‌ی قلبی و روحی. این ذخیره‌ی شماست تا آخر عمر و ذخیره‌ی ابدی شماست برای زندگی ابدی، که حیات واقعی آنجاست.

اهمیت قدر دانستن دوران جوانی

قدر این دوران را بدانید؛ قدر عضویت در انجمن اسلامی را هم بدانید. فردای این کشور برای شماست؛ ساختن این کشور با دست‌های توانای شما امکان‌پذیر است. جامعه‌ی جوان کشور ما، جامعه‌ی بسیار خوبی است. استعداد، طبیعی است؛ فضا، فضای حرکت و نشاط و تلاش است. البته دشمن خیلی دارد خودکُشون می‌کند برای اینکه جامعه‌ی جوان ما را از کار بیندازد؛ ریزش‌هایی هم یک گوشه‌هایی داریم، از آنها هم بنده بی‌خبر نیستیم؛ اما رویشها بمراتب بیشتر از ریزشهاست. جوانهای ما خوبند، دارند خوبتر هم می‌شوند، ان شاء الله پیش هم می‌روند. و من مطمئنم آن روزی که بنده و امثال بنده - طبقات سنی ما - در دنیا نیستیم، آن روز شما دنیای عالی را که محصول تلاش امروزتان هست، خواهید دید و تجربه خواهید کرد. و ان شاء الله باز برای آینده‌های بهتر و برتر از آن برنامه‌ریزی خواهید کرد.

جوانان بدانند علت اختلافات نظام جمهوری اسلامی با دنیای استکبار چیست؟

- ❖ جوانان مسئولان ساخت آینده کشور
- ❖ اهمیت اطلاع جوانان از جنگ تحمیلی برای
برنامه‌ریزی آینده
- ❖ غلبه نیروی اراده و ایمان بر سلاح و تسلیحات در
جنگ تحمیلی
- ❖ اراده و احساس مسئولیت جوانان عامل پیروزی
انقلاب اسلامی
- ❖ آینده کشور نیازمند احساس مسئولیت جوانان
- ❖ موارد اختلاف نظام اسلامی با آمریکا
- ❖ وضعیت خاورمیانه تحت تسلط آمریکا
- ❖ مهمترین شعار انقلاب اسلامی، مقابله با ظلم و استکبار
- ❖ تسخیر لانه جاسوسی باطل کننده ترفند دگر استکبار
- ❖ انگیزه آمریکا برای مخالفت با نظام اسلامی
- ❖ وابسته شدن ملت ایران به آمریکا، خواست
نظام استکبار
- ❖ و ...

جوانان بدانند علت اختلافات نظام جمهوری اسلامی با دنیای استکبار چیست؟*

جوانان مسئولان ساخت آینده کشور

یک مطلب این است که شما که عاشق سربلندی ایران اسلامی هستید و خود را سرباز اسلام میدانید و همین طور هم هست، برای ساختن آینده مسئولیت بزرگی بر دوش دارید. این خصوصیت یک مکتب صادق و حقیقی و واقع بین است. همه مسئولند. جوان هم که در عنفوان شکوفائی استعدادهاست، جزو مسئولان است؛ مسئولیت فقط مال پیران و میان سالان نیست، بلکه میتوان با یک نگاهی گفت که جوان مسئولیت سنگین تری دارد؛ چرا؟ چون توانائی جوان، شکوفائی جوان، نیروی جوان بیش از دیگران است. جوان باید در درون خود، در دل خود، در وجدان خود احساس کند که نسبت به آینده‌ی این کشور، آینده‌ی این ملت، آینده‌ی این تاریخ، مسئولیت دارد. همین احساس مسئولیت بود که در دوران دفاع مقدس، اکثر جوان‌های متعهد را به میدان دفاع کشاند. جوان‌ها میتوانستند توی خانه‌های خودشان، زیر سایه‌ی پدرها و مادرها و ناز و نوازش آن‌ها بمانند؛ نه در زمستان‌ها در کوه‌های برف‌آلود و سر به فلک کشیده‌ی غرب، نه در تابستان‌ها در بیابان‌های تفتیده‌ی خوزستان حاضر نشوند و راحت باشند؛ اما احساس مسئولیت نگذاشت دنبال راحتی باشند. آن‌ها توی میدان آمدند و نتیجه، یک نتیجه‌ی معجز آسا شد.

اهمیت اطلاع جوانان از جنگ تحمیلی برای برنامه‌ریزی آینده

من مشتاقم که جوان‌های ما قصه‌ی جنگ تحمیلی هشت ساله را بدانند که چه بود. این را بارها گفته‌ایم؛ افراد هم گفته‌اند و تشریح کرده‌اند؛ اما یک نگاه کلان به این هشت سال، با اطلاع از جزئیاتی که وجود داشته

است، خیلی برای برنامه‌ریزی آینده‌ی جوان در روزگار ما مهم است. خوشبختانه کتابهای خوبی هم نوشته شده است. من با اینکه وقت زیادی ندارم، بسیاری از کتابهایی را که در باب مسائل دفاع مقدس هست، نگاه میکنم؛ برای خود من مفید است. این کتابها را بخوانید، بدانید، ببینید؛ شرح حال این جوان‌های برجسته را بشناسید. تعدادی از این جوان‌های برجسته‌ی میدان جنگ، همان کسانی بودند که در روز سیزده آبان، آن حماسه‌ی بزرگ را آفریدند، بعد هم رفتند توی میدان جنگ. بسیاری از آنها امروز جزو چهره‌های ماندگار واقعی تاریخ ما هستند. احساس مسئولیت، این است.

🌸 غلبه نیروی اراده و ایمان بر سلاح و تسلیحات در جنگ تحمیلی

در جنگ هشت ساله که در واقع همه‌ی نیروهای مسلط دنیای آن روز - چه شوروی آن روز، چه آمریکای آن روز، چه فرانسه‌ی آن روز، چه بلوک شرق اروپائی آن روز، چه کشورهای مرتجع منطقه - با هم همدست شده بودند و به رژیم بعثی پول و نیرو و اطلاعات و سلاح تزریق میکردند، در مقابل کشور و ملتی قرار گرفتند که آنچه داشت، عبارت بود از اراده و ایمان. سلاح نداشت، مهمات نداشت، اطلاعات کافی و وافی نداشت؛ اما ایمان، آنها را مثل پولاد، مثل صخره استوار کرده بود. این دو جناح متفاوت با هم مواجه شدند و این جناح بر آن جناح غلبه کرد. یعنی نیروی ایمان ملت ایران بر آن نیروی عظیم و گسترده - که پول و اطلاعات و سلاح و تجهیزات و همه چی در اختیار داشت - غالب و پیروز شد. این، احساس مسئولیت بود.

🌸 اراده و احساس مسئولیت جوانان عامل پیروزی انقلاب اسلامی

قبل از ماجرای جنگ تحمیلی هم، در خود ماجرای انقلاب، اراده‌ی جوان‌ها، احساس مسئولیت جوان‌ها، این معجزه‌ی بزرگ تاریخی را آفرید که سنگر و قلعه‌ی مستحکم استکبار در این منطقه - یعنی رژیم پادشاهی ایران - را همین دستهای استوار و مؤمن فرو ریختند و یک نظام مردمی و اسلامی بر پا کردند. احساس مسئولیت این است.

🌸 آینده کشور نیازمند احساس مسئولیت جوانان

فردای این کشور، فردای این ملت، به احساس مسئولیت امروز شما نیازمند است. احساس مسئولیت کنید که چه بشود؟ که خود را بسازید؛ از لحاظ علمی بسازید، از لحاظ ایمان و تقوا بسازید، بصیرت خودتان را زیاد کنید، آگاهی‌های خودتان را نسبت به امروز و دیروز و فردا افزایش دهید. ده سال دیگر، دوازده سال دیگر، همه‌ی شما جمعیتی که اینجا هستید و نژاد شما در سرتاسر کشور، جوانان تحصیل کرده‌ای هستید که وارد میدان عرصه‌ی زندگی ملت ایران خواهند شد و بسیاری از شماها مسئولیتهایی در اختیارتان خواهد بود. رؤسای جمهور آینده، وزرای آینده، مدیران آینده و برجستگان گوناگون بخشهای مختلف آینده - آن کسانی که طراحند، برنامه‌ریزند، متفکرند، تئوریسین اداره‌ی کشور هستند - از میان شماها پدید می‌آیند؛ از



میان شماها برمیخیزند. این مدیران و این برنامه‌ریزان، هم باید عالم باشند، هم به معنای حقیقی کلمه باید متدین، پاکدامن و بصیر باشند. این نمیشود، مگر اینکه شما از حالا خودتان را آماده کنید. این مطلب اول شما فرزندان منید و آنچه را که انسان برای فرزند خود دوست میدارد، او بهترین هاست. و این، بهترین است. باید خودتان را آماده کنید. این راهی که این ملت در پیش گرفته است، راهی نیست که به این زودی‌ها به پایان برسد؛ راه اعتلای یک ملت است؛ راه جبران عقب‌افتادگی‌های یکی دو قرن اخیر است. حالا در نکته‌ی بعدی عرض میکنم که این بسیار مهم است که شما امروز خودتان را آماده کنید برای فردا.

📌 موارد اختلاف نظام اسلامی با آمریکا

مطلب دوم این است که نظام جمهوری اسلامی با دنیای استکبار، با آمریکا، با دولتهای دیگری از بلوک استکبار، معارضات و اختلافاتی دارد. اختلاف بر سر چیست؟ این نکته‌ی مهمی است. دعوا سر چیست که امروز وقتی تحلیلگران تحلیل میکنند، میگویند در مسائل گوناگون دنیا که آمریکا وارد میشود، گوشه‌ی چشمی به جمهوری اسلامی و ملت ایران دارد؛ چرا؟ علت چیست؟ ما هم وقتی به مسائل داخلی خودمان نگاه میکنیم، می‌بینیم بسیاری از مشکلات ملت و کشور ما به طرق مختلف، از ناحیه‌ی تحمیل آمریکائی هاست؛ چرا؟ علت چیست؟ بایستی این را با نگاه دقیق جستجو و پیدا کرد. دعوا بر سر چند مسئله‌ی سیاسی نیست. خوب، دو کشور با همدیگر سر مسائلی ممکن است اختلاف داشته باشند که می‌نشینند با مذاکره این اختلاف را حل میکنند؛ تمام میکنند. مسئله‌ی جمهوری اسلامی و دولت مستکبر آمریکا از این قبیل نیست. مسئله، مسئله‌ی دیگری است؛ مسئله ریشه‌ای تر است. مسئله این است که رژیم ایالات متحده‌ی آمریکا از بعد از جنگ جهانی دوم، داعیه‌ی ابرقدرتی مطلق دنیا را داشت. البته آن روز شوروی در مقابلش بود، اما این مسئله‌ی رقابت بین آمریکا و شوروی آن روز صرفاً رقابت بین دو ابرقدرت نبود. آمریکا میخواست بر روی تمام منابع حیاتی عالم دست بگذارد. عملاً هم منطقه‌ی عظیم و حساسی که به آن خاورمیانه میگویند و شمال آفریقا و خلیج فارس - منطقه‌ی نفت - در پنجه‌ی اقتدار آمریکا بود. نفت، خون حیاتبخش تحرک دنیای امروز است. حالا فردا چه بشود، نمیدانیم؛ اما امروز و توی این دنیا، نفت مایه‌ی تولید، مایه‌ی گرما، مایه‌ی نور و روشنائی و در واقع مایه‌ی حیات برای خیلی از کشورهاست. اگر نفت نباشد، کارخانه‌ها نیست، تولیدات نیست، تجارتهای نیست. نفت یعنی خون؛ یعنی زندگی. حالا بخش اعظم این نفت توی این منطقه است؛ منطقه‌ای که اسمش خاورمیانه است. تسلط بر اینجا مهم است که آمریکا هم تسلط پیدا کرده بود.

📌 وضعیت خاورمیانه تحت تسلط آمریکا

در وسط خاورمیانه، ایران قرار داشت؛ پایگاه اصلی استکبار. در اطراف ایران کشورهای مختلفی بودند که هر کدام به نحوی در اختیار آمریکا بودند. شوروی البته در این خلال دست‌اندازی‌هایی کرده بود، اما آمریکائی‌ها



غلبه داشتند و این روال باید ادامه پیدا میکرد. البته طمع ورزی مخصوص این منطقه و مخصوص نفت هم نبود. آمریکائی‌ها در آمریکای لاتین، در آفریقا، در شرق آسیا و در جاهای مختلف - که حالا جای تفسیر آن نیست؛ یک وقتی به شما جوان‌ها عرض خواهم کرد - مشغول تحکیم قدرت خودشان بودند و پیش هم میرفتند و روز به روز سلطه را تقویت میکردند و رقبایشان روز به روز عقب میکشیدند.

🏠 مهم‌ترین شعار انقلاب اسلامی، مقابله با ظلم و استکبار

در وسط این بحبوحه‌ی روز افزونی اقتدار استکباری و در حساس‌ترین نقطه، انقلاب اسلامی در ایران به وجود آمد که مهم‌ترین شعار این انقلاب مقابله با ظلم و استکبار بود؛ دفاع از حقوق ملت‌ها بود. انقلاب اسلامی این نقطه‌ی اصلی یعنی ایران را از زیر سیطره‌ی آمریکا بیرون کشید. یک روز آمریکائی‌ها توی همین کشور شما، توی همین تهران شما، توی مناطق مختلف کشور، در همه‌ی نقاط حساس، آدم داشتند؛ در نیروهای مسلح، در بخشهای مربوط به مالیه و دارائی، در بخشهای حساس سیاست، در بخشهای امنیت، عناصر و آدمهای آنها همه کاره بودند. خود شاه مملکت هم که رئیس همه‌ی دستگاه‌های کشور بود و دخالت در همه‌ی امور میکرد، گوشش به دهان سفیر آمریکا و سفیر انگلیس بود. اگر آنها چیزی میخواستند و اصرار داشتند، او ناگزیر، خواه و ناخواه، اطاعت میکرد. گاهی هم نمیخواست، اما مجبور بود اطاعت کند و اطاعت میکرد. از یک چنین نقطه‌ای آمریکائی‌ها بیرون رانده شدند. خوب، این خیلی حادثه‌ی مهمی بود؛ این زخم کوچکی نبود.

🏠 تسخیر لانه جاسوسی باطل کننده ترفند دیگر استکبار

بر طبق معمول، دولتهای استکباری که از طریق سفارتخانه‌هایشان در داخل کشورها سمپاشی میکنند، ارتباط برقرار میکنند، امکانات جاسوسی برقرار میکنند - که الان هم میکنند؛ الان هم در دنیا این کار معمول است. از طریق سفارتخانه‌ها فسادهای گوناگونی میکنند - از این طریق مشغول شدند به کار کردن. حرکت جوان‌های دانشجو به عنوان «دانشجویان مسلمان پیرو خط امام» این ترفند را هم باطل کرد. آنها رفتند سفارت را گرفتند و اسناد را بیرون کشیدند. الان حدود صد جلد کتاب چاپ شده که در واقع اسناد است. من نمیدانم شما جوان‌ها این کتابهای اسناد لانه‌ی جاسوسی را خوانده‌اید، میخوانید یا نه؛ خواندنی است، خواندنی است. ببینید سفارت آمریکا آن روز در ایران چه کار میکرد، با کی‌ها ارتباط برقرار میکرد و نقش این سفارت در طول سالهای متمادی قبل از انقلاب چه بوده است. دانشجویان ما این حرکت بزرگ را انجام دادند. آمریکائی‌ها هنوز دل پری خودشان را نسبت به این حرکت پنهان نمیکنند. متأسفانه در داخل کشور هم یک عده آدمهای پشیمان، آدمهای خسته، آدمهای هوسی - که با هوس، حرکتی را انجام میدهند، بعد دنبال زندگی راحت خودشان که میگردند، هوسهایشان عوض میشود - از بین همان جوان‌های آن روز، آن کار را تخطئه کردند و تخطئه میکنند! اما بدانید، کار بسیار بزرگی بود. همان طور که امام فرمودند، از انقلاب اول بزرگتر بود؛ چون فرو ریختن هیمنه‌ی سلطه‌ی آمریکائی و استکبار آمریکائی در ایران و در جهان بود.

انگیزه آمریکا برای مخالفت با نظام اسلامی

یک چنین حادثه‌ی بزرگی اتفاق افتاده. این، زخم کوچکی نیست. قضیه به اینجا هم خاتمه پیدا نکرد. بقای نظام اسلامی و انقلابی، پیشرفت نظام انقلابی، فتوحات گوناگون نظام انقلابی در عرصه‌های مختلف؛ در عرصه‌ی نظامی مثل دفاع مقدس، در عرصه‌های علمی و در عرصه‌های گوناگون اجتماعی و سیاسی روی ملت‌های دیگر، روز به روز اثر گذاشت و ملت‌های دیگر هم - ملت‌های این منطقه و ملت‌های مسلمان که دل‌هایشان پر بود و رهبر نداشتند - وقتی دیدند در ایران چنین حادثه‌ای اتفاق افتاده، کأنه حکایت دل آن‌ها بود. لذا ملت‌ها به نظام اسلامی، به رهبری اسلامی، رهبری امام (رضوان الله تعالی علیه) و به نظام جمهوری اسلامی دلباخته شدند که امروز هم همین جور است. امروز هم ملت‌ها در دنیای اسلام - از غرب دنیای اسلام بگیرید، تا شرق دنیای اسلام؛ در همه جا - با چشم اعجاب و تحسین، با حالت غبطه، به ملت ایران و این حرکت نگاه میکنند. این‌ها هم زخم آمریکائی‌ها را عمیق‌تر میکرد و این، انگیزه‌ی آمریکا برای مخالفت با جمهوری اسلامی است.

وابسته شدن ملت ایران به آمریکا، خواست نظام استکبار

آمریکا میخواهد نظام جمهوری اسلامی دست‌هایش را بالا کند و اظهار خستگی کند؛ از کاری که کرده است، پشیمان شود و در مجموعه‌ی عوامل و مزدوران و دست‌پروردگان و دنباله‌روان نظام طاغوت قرار بگیرد. نظام استکبار این را میخواهد. آنچه آمریکا از ملت ایران میخواهد، این است که ملت ایران وابستگی را قبول کند، استقلال به دست آمده‌ی خودش را از دست بدهد و به دست خودش دوباره تسلیم قدرت آمریکا شود. آن‌ها از ملت ایران این را توقع دارند و فشارهایی که می‌آورند، برای این است. برای این است که دولت‌های جمهوری اسلامی را خسته کنند، ملت را خسته کنند؛ در بین راه، ملت بگویند دیگر بس است، ما خسته شدیم؛ دولت‌ها هم عقب بنشینند، تا آمریکا باز همان شیوه‌ای را که در گذشته با این کشور داشته و امروز با بعضی از کشورهای دیگر دارد، دنبال کند. آن‌ها دنبال وابستگی‌اند.

مشکل ملت ایران با آمریکا، طمع ورزی و استکبار

از طرف نظام جمهوری اسلامی و ملت ایران هم مسئله به همین عمق است. مشکل ملت ایران با آمریکا مشکل کارهای امروز نیست؛ مشکل پنجاه و چند سال موزیگری و خبثت از سوی آن رژیم نسبت به ملت ایران است؛ از سال ۱۳۳۲ تا امروز. سال‌ها پیش از انقلاب، بخصوص از وقتی نهضت امام (رضوان الله علیه) و نهضت روحانیت شروع شد تا پیروزی انقلاب، آنچه خواستند علیه ملت ایران توطئه کردند، ضربه زدند، خیانت کردند، فشار وارد آوردند و انواع و اقسام شیوه‌های مستکبرانه را با این ملت به کار بردند. بعد از پیروزی انقلاب - الان، سی سال است - هیچ روزی نبوده است که آمریکا نسبت به ملت ایران نیت خیری داشته باشد؛ از کارهای گذشته‌ی خودش عذرخواهی نکند؛ صادقانه دست از استکبار و طمع‌ورزی نسبت به ملت ایران بردارد. مسئله‌ی ما با آمریکا این نیست که حالا بر سر دو تا موضوع جهانی یا بین‌المللی یا منطقه‌ای

با هم اختلاف نظر داریم، برویم بنشینیم با مذاکره حل کنیم. مسئله مثل مسئله‌ی مرگ و زندگی است؛ مسئله‌ی هست و نیست است. این نکته‌ی دوم، که این را شما جوان‌ها بدانید؛ ما اهل ستیزه‌گری نیستیم؛ اما اهل حفظ هویت خود، استقلال خود، عزت خود هستیم. هر کسی که عزت ملت ایران را بخواهد پایمال کند، ملت ایران را تحقیر کند، بخواهد دست سلطه را بر این ملت دراز کند، ملت ایران با غیرت خود، با ایمان خود این دست را قطع میکند.

🌟 پایان راه رویارویی انقلاب اسلامی و استکبار

مطلب سوم و مطلب آخر این است که حالا پایان این رویارویی و مقابله چه خواهد بود؟ این مهم است. همه‌ی دستگاه‌های تبلیغاتی غرب و بخصوص آمریکا - دستگاه‌های هنری، دستگاه‌های مطبوعاتی، دستگاه‌های گوناگون تبلیغاتی، دستگاه‌های به‌ظاهر پژوهشی سیاسی یا علمی - تلاش میکنند این جور وانمود کنند که پایان این راه برای ملت ایران بن بست است و آمریکا در راه خود پیش میرود! این، دروغ محض است؛ قضیه عکس است. پایان این راه، بن بست برای رژیم طاغوت و رژیم استکبار گر آمریکاست. دلیل واضحش این است که اگر قرار بود آن‌ها بتوانند ملت ایران را شکست بدهند، آن روزی میتوانستند شکست بدهند که این ملت نه این همه جوان داشت، نه این پیشرفت‌ها را داشت، نه این تجربه‌ها را داشت، نه در یک نبرد و کارزار عظیمی مثل دفاع مقدس پیروز شده بود، نه در عرصه‌های سیاسی گوناگون قدرت خودش را نشان داده بود؛ آن روز میتوانستند - اگر بنا بود بتوانند ملت ایران را شکست بدهند - و آن روز شکست میدادند؛ نه امروز که ملت ایران تجربه‌اش بیشتر است، دستش قویتر است، امکانات علمی‌اش بمراتب از آن گذشته پیشرفته‌تر است، توانائی‌های نظامی‌اش چندین و چندین برابر آن روزهاست، زبان نافذش در بین ملتها بیشتر از گذشته است و جوان‌های بیشتری از آن روز دارد. آن روز ملت ایران در بین جمعیت ۴۰ میلیون و ۴۰ میلیون و پنج میلیونی و بتدریج پنجاه میلیونی‌اش جوان‌ها در اقلیت بودند، امروز در جمعیت هفتاد و چند میلیونی ملت ایران، جوان‌ها در اکثریتند. آن روز آمریکا در دنیا آبرویش خیلی بیشتر از امروز بود. امروز آمریکا در دنیا بی‌آبروست. امروز نه فقط ملتهای مسلمان، حتی بسیاری از ملتهای غربی از آمریکا روگردانند. بسیاری از صاحب‌نظران در خود کشور آمریکا و خیلی از مردمشان، نسبت به رژیم حاکم بر آن کشور معترضند.

🌟 شعارهای دروغین آمریکا، دموکراسی و حقوق بشر

امروز شعارهای اساسی آمریکا که با او سر ملتها را میبردند و ذبح میکردند و دولتهای ملی را از اریکه‌ی قدرت به زیر میکشیدند، مفتضح شده؛ مثل شعار حقوق بشر، مثل شعار دموکراسی. حقوق بشرشان را در زندان‌های ابوغریب و گوانتانامو و زندان‌های متعدد دیگری از این قبیل نشان دادند. حقوق بشرشان را در کشتارهای گوناگون در افغانستان و امروز در پاکستان دارند نشان میدهند. دموکراسی‌خواهی‌هایشان را هم در فلسطین اشغالی نشان میدهند؛ یک دولت مردمی - دولت حماس با انتخابات مردم سر کار آمده - سر کار است، با انواع

ملعنيتها و خباثتها میخواهند این دولت را زیر فشار قرار بدهند. در عراق دارند نشان میدهند؛ قرارداد امنیتی‌ای را به زور میخواهند تحمیل کنند؛ خفه کردند همه را از بس فشار آوردند. حالا که ملت عراق و مسئولین عراق سرشان را بلند کردند، میگویند ما قبول نداریم، دارند فشار می‌آورند و تهدید میکنند؛ در حالی که این دولت کنونی عراق با آراء مردم سر کار آمده. دموکراسی یعنی چه؟ غیر از این است؟! صاحب نظرانشان مکرر در طول این سالهای متمادی اعتراف کرده‌اند، تو گزارشهایشان نوشته‌اند که در خاورمیانه دموکرات‌ترین کشورها، جمهوری اسلامی است. انتخابات دارد؛ رئیس جمهور، نمایندگان مجلس، خود رهبری، نمایندگان مجلس خبرگان رهبری با آراء مردم انتخاب میشوند؛ این را اعتراف میکنند. در عین حال با جمهوری اسلامی این جور رفتار میکنند! این شعارهای جمهوری خواهی و دموکراسی خواهی و حقوق بشر، کهنه شده است. حتی آحاد ملتها هم دیگر این حرفها را باور ندارند، چه برسد به صاحب نظران و زبندگان. امروز رئیس جمهور آمریکا تو هر کشوری از کشورهای دنیا که وارد میشود، مردم آن کشورها جمع میشوند و به او خطاب میکنند: برگرد به خانه‌ات؛ یانکی! برگرد به خانه‌ات. دیگر بی‌آبرویی از این بالاتر. این، آبروی امروز آمریکاست. اگر قرار بود آمریکا بتواند جلوی ملت ایران را سد کند، ملت ایران را به بن بست برساند، آن روز میکرد که این بی‌آبرویی‌ها نبود. امروز نمیتواند.

🏠 ایستادگی و صبر و استقامت، شرط تحقق اهداف ملتها

من به شما عرض کنم: جوان‌های عزیز! آینده مال شماست؛ آینده متعلق به ملت ایران است. آینده‌ی ملت ایران، رسیدن به قله‌های والای علم، اقتدار، رفاه و شرف است. این آینده‌ی حتمی شماست. و این وعده‌ی الهی است. قرآن به ما وعده داده است، اسلام به ما وعده داده است که اگر ملت‌ها حرکت کنند، ایمان نشان بدهند، غیرت نشان بدهند، خسته نشوند، صبر پیشه کنند، استقامت کنند، حتماً به هدفهای خودشان خواهند رسید. ما تا حالا امتحان کرده‌ایم، ایستاده‌ایم، به هدفهای میان مدت رسیده‌ایم. یک جاهائی هم نابسامانی داریم، چون نایستادیم؛ تقصیر خود ماست. این طور نیست که من نابسامانی‌های کشور را ندانم؛ نخیر، میدانم. هر جائی که ما مشکل و نابسامانی داریم - اگر بی‌عدالتی است، اگر فقر است - برای خاطر این است که ما مسئولین و آحاد مردم، درست برای پیشبرد این هدفها نایستادیم. اگر می‌ایستادیم، اینجاها هم درست میشد. تقصیر خود ماست. باید بایستیم.

🏠 وحدت ملت و اتحاد میان مسئولان، رمز پیروزی

و شما جوان‌های عزیز - تشکلهای دانشجویی، دانش‌آموزی، جوان‌ها در خارج از تشکلهای - بدانید: امروز وحدت ملت ایران، وحدت ملت و دولت، اتحاد میان مسئولان کشور، رمز پیروزی است، که این را میخواهند به هم بزنند. من به شعارهای جوانی و شعار جوان‌ها اعتقاد دارم، اما مراقب باشید این شعارها اختلاف ایجاد نکند، خواست دشمن را تأمین نکند؛ در میدان تنظیم شده‌ی از سوی دشمن بازی نکنید. این را مراقب باشید. همه



مراقب باشند؛ سیاسیون هم مراقب باشند، مطبوعاتی‌ها هم مراقب باشند، جوان‌ها هم مراقب باشند، خود مسئولین هم مراقب باشند.

🌟 حفظ امید و وحدت و ایستادگی لازمه مقابله با نقشه‌های دشمن

دشمن طراحی میکند. تو میدانی که او درست کرده، بازی نکنید؛ چون چه ببرید، چه ببازید، به نفع اوست. طراحی دشمن ایجاد اختلاف است، ایجاد ناامیدی است، به جان هم انداختن فعالان سیاسی است، منزوی کردن خط اصیل و ارزشهای اسلامی است. این کارها، نقشه‌های دشمن است؛ سرگرم کردن جوان‌ها به هوی و هوس و لغویات و غافل کردن آن‌ها از حرکت عمومی ملت ایران، به تعطیلی کشاندن مدارس، به تعطیلی کشاندن کلاسهای دانشجویی. این‌ها نقشه‌های دشمن است. باید مراقب بود. باید در مقابل هر کاری که به این نقشه‌ها منتهی میشود، ایستاد. وحدت را باید حفظ کرد، امید را باید حفظ کرد، تلاش را باید روزبه‌روز بیشتر کرد و با یکدیگر صادق بود و دلها را به هم نزدیک کرد و در وظائف گوناگون اجتماعی، باید پرشور حرکت کرد. بعضی از افراد از حالا مسائل انتخابات را شروع کردند - با اینکه هنوز خیلی هم مانده، عجله کردند - این مسائل انتخاباتی خیلی مهم است و اهمیتش در نزدیک انتخابات، از جهت حضور در عرصه‌ی انتخابات است؛ اما اهمیت امروزش از جهت مشغول کردن افراد به یکدیگر، گلاویز شدن با هم، بدگویی کردن از همدیگر و منصرف کردن ذهن‌ها از مسائل اصلی است. مراقب باشید.

و من میدانم ملت ایران به توفیق الهی، به فضل الهی، این گردنه‌های گوناگون و پی‌درپی را با قدرت تمام پیش خواهد کرد و ان شاء الله به قله‌ها دست خواهد یافت.

جوانها موتور حرکت بیداری اسلامی

- ❖ جوانان حاملان بشارت‌های بزرگ برای آینده امت اسلامی
- ❖ آزادی ملت‌ها و حاکمیت ارزش‌های الهی نقطه عطف تاریخ بشریت
- ❖ در میدان بودن، شرط تحقق نصرت الهی
- ❖ عوامل ناکامی اهداف شیطان بزرگ در خاورمیانه
- ❖ بیداری اسلامی آغاز راه مبارزه با استکبار جهانی
- ❖ توانایی‌های علمی جمهوری اسلامی
- ❖ آفتهای وارد شده از فرهنگ غربی به کشور
- ❖ قرن کنونی، قرن معنویت، اسلام جهاد، کار و اقدام
- ❖ هوشیاری نسبت به توطئه چینی دشمن
- ❖ قطعی بودن نصرت الهی در صورت ایستادگی ملت‌ها
- ❖ تفرقه‌افکنی سیاست دشمن برای مقابله با نهضت‌های اسلامی
- ❖ و ...

جوانان حاملان بشارت‌های بزرگ برای آینده امت اسلامی

هر کدام از شما، حامل یک بشارت بزرگ هستید. وقتی جوان در یک کشوری بیدار شد، امید به بیداری‌های عمومی در آن کشور افزایش پیدا میکند. امروز جوانهای مادر سرتاسر جهان اسلام بیدار شده‌اند. این همه دام مقابل پای جوانها قرار داده شده، اما جوان مسلمان و غیور و بلندهمت، از این گرفتاری‌ها خودش را نجات داده. شما می‌بینید در تونس، در مصر، در لیبی، در یمن، در بحرین چه اتفاق افتاد؛ در بقیه‌ی کشورهای اسلامی چه حرکتی به وجود آمده. اینها همه بشارت است.

آزادی ملتها و حاکمیت ارزشهای الهی نقطه عطف تاریخ بشریت

آنچه که من به شما جوانان عزیز و فرزندان خودم عرض میکنم، این است که بدانید امروز تاریخ جهان، تاریخ بشریت، بر سر یک پیچ بزرگ تاریخی است. دوران جدیدی در همه‌ی عالم دارد آغاز میشود. نشانه‌ی بزرگ و واضح این دوران عبارت است از توجه به خدای متعال و استمداد از قدرت لایزال الهی و تکیه‌ی به وحی. بشریت از مکاتب و ایدئولوژی‌های مادی عبور کرده است. امروز نه مارکسیسم جاذبه دارد، نه لیبرال دموکراسی غرب جاذبه دارد - می‌بینید در مهد لیبرال دموکراسی غرب، در آمریکا، در اروپا چه خبر است؛ اعتراف میکنند به شکست - نه ناسیونالیستهای سکولار جاذبه‌ای دارند. امروز در میان امت اسلامی، بیشترین جاذبه متعلق است به اسلام، به قرآن، به مکتب وحی؛ که خدای متعال وعده داده است که مکتب الهی و وحی الهی و اسلام عزیز میتواند بشر را سعادتمند کند. این یک پدیده‌ی بسیار مبارک و بسیار مهم و پرمعنائی است.

امروز در کشورهای اسلامی علیه دیکتاتوری‌های وابسته قیام شده است؛ این مقدمه‌ای است برای قیام علیه دیکتاتوری جهانی و دیکتاتوری بین‌المللی، که عبارت است از دیکتاتوری شبکه‌ی فاسد و خبیث صهیونیستی و قدرتهای استکباری. امروز استبداد بین‌المللی و دیکتاتوری بین‌المللی متجسم است در دیکتاتوری آمریکا و پیروان آمریکا و شبکه‌ی شیطانی و خطرناک صهیونیستی. امروز اینها با روشهای مختلف و با ابزارهای گوناگون در همه‌ی دنیا دارند دیکتاتوری میکنند. آنچه شما در مصر انجام دادید، در تونس انجام دادید، در لیبی انجام دادید، در یمن دارید انجام میدهید، در بحرین دارید انجام میدهید، در کشورهای دیگر انگیزه‌ی آن بشدت به وجود آمده است، جزئی از مبارزه‌ی با این دیکتاتوری خطرناک و مضر است که دو قرن است دارد بشریت را فشار میدهد. این پیچ تاریخی‌ای که گفتیم، عبارت است از تحول از سیطره‌ی چنین دیکتاتوری‌ای به آزادی ملتها و حاکمیت ارزشهای معنوی و الهی؛ این پیش خواهد آمد؛ استبعاد نکنید.

در میدان بودن، شرط تحقق نصرت الهی

این وعده‌ی الهی است که: «و لینصرن الله من ینصره»^۱. خدای متعال تأکید میکند که اگر او را نصرت کردید، شما را نصرت خواهد کرد. ممکن است در نگاه عادی و مبتنی بر محاسبات مادی، بعید به نظر بیاید؛ اما خیلی از چیزها بعید به نظر می‌آید و اتفاق افتاد. شما در یک سال و دو سه ماه قبل از این آیا فکر میکردید که طاغوت مصر اینجور ذلیل شود و از بین برود؟ اگر آن روز به کسانی گفته میشد که رژیم وابسته‌ی فاسد مبارک ساقط خواهد شد، بسیاری استبعاد میکردند؛ اما اتفاق افتاد. اگر کسی دو سال قبل از این ادعا میکرد که در شمال آفریقا این حوادث عجیب به وقوع خواهد پیوست، اکثر باور نمیکردند. اگر کسی میگفت که در کشوری مثل لبنان، یک گروه جوان مؤمن خواهند توانست رژیم صهیونیستی و ارتش مجهز صهیونیستی را شکست بدهند، کسی باور نمیکرد؛ اما اینها اتفاق افتاد. اگر کسی میگفت که نظام جمهوری اسلامی با این همه دشمنی که از شرق و غرب علیه او اعمال میشد، خواهد توانست سی و دو سال مقاومت کند و روز به روز قوی تر شود و جلوتر برود، کسی باور نمیکرد؛ اما اتفاق افتاد. «وعدکم الله مغانم کثیرة تأخذونها فجعل لکم هدیه و کفّ ایدی الناس عنکم و لتکون ایهة للمؤمنین و یهدیکم صراطا مستقیما»^۲. این پیروزی‌ها آیت الهی است؛ اینها نشانه‌هایی از قدرت فائقه‌ی حق است که خدای متعال دارد به ما نشان میدهد. آن وقتی که مردم به میدان بیایند، آن وقتی که ما موجودی خودمان را وارد میدان کنیم، نصرت الهی قطعی است. خدای متعال راه را هم به ما نشان میدهد؛ «والذین جاهدوا فینا لنهدیهم سبیلنا»^۳. خدا، هم هدایت میکند، هم کمک میکند، هم به اهداف عالی میرساند؛ شرطش این است که ما در میدان باشیم.

عوامل ناکامی اهداف شیطان بزرگ در خاورمیانه

آنچه تا امروز پیش آمده است، بسیار بزرگ است. دوپست سال غربی‌ها با کمک پیشرفتهای علمی خودشان بر امت اسلامی حکمرانی کردند؛ کشورهای اسلامی را تصرف کردند؛ بعضی را مستقیماً، بعضی را غیرمستقیم به کمک دیکتاتورهای محلی، انگلیس، فرانسه و در منتهای کار، آمریکا - که شیطان بزرگ است - بر امت اسلامی تسلط پیدا کردند. هر چه توانستند، امت اسلامی را تحقیر کردند؛ غده‌ی سرطانی صهیونیسم را در قلب خاورمیانه - این منطقه‌ی حساس - کاشتند و او را از همه جهت تقویت کردند و مطمئن بودند که مقاصد و سیاست‌هایشان در این منطقه‌ی بسیار مهم عالم تأمین شده است. اما همت ایمانی، همت اسلامی، حضور مردمی، همه‌ی این خواسته‌های باطل را از بین برد؛ همه‌ی این اهداف را متوقف کرد.

بیداری اسلامی آغاز راه مبارزه با استکبار جهانی

امروز استکبار جهانی در مقابل بیداری اسلامی احساس ناتوانی میکند. شما غالبید، شما پیروزید، آینده مال شماست. کاری که انجام گرفته است، کار بسیار بزرگی است؛ اما این پایان کار نیست - مهم این است - این شروع است، این آغاز است. ملت‌های مسلمان باید مجاهدت را ادامه بدهند تا بتوانند دشمن را از میدان‌های گوناگون از له کنند. مبارزه، مبارزه‌ی هم‌تها و عزم‌ها و اراده‌هاست. هر طرف اراده‌ی قوی تری داشته باشد، او غالب است. آن کسی که دلش متکی به خدای متعال است، او غالب است. «ان ینصرکم الله فلا غالب لکم»؛^۴ اگر نصرت خدائی را به دست بیاورید، هیچ کس بر شما غلبه نخواهد کرد؛ شما پیش خواهید رفت. ما می‌خواهیم ملت‌های مسلمان که تشکیل دهنده‌ی امت بزرگ اسلامی‌اند، آزاد باشند، مستقل باشند، عزیز باشند، تحقیر نشوند؛ با احکام مترقی و متعالی اسلام، زندگی خودشان را سامان بدهند؛ و اسلام میتواند در طول سالیان دراز، ما را از لحاظ علمی عقب نگه داشتند؛ فرهنگ ما را پامال کردند، استقلال ما را از بین بردند. امروز ما بیدار شده‌ایم. ما میدان‌های علم را هم یکی پس از دیگری تصرف خواهیم کرد.

توانایی‌های علمی جمهوری اسلامی

وقتی جمهوری اسلامی در سی سال قبل تشکیل شد، دشمنان میگفتند انقلاب اسلامی به پیروزی رسید، اما قادر نیست میدان‌های زندگی را یکی پس از دیگری مدیریت کند، و عقب خواهد نشست. امروز جوانان ما به برکت اسلام توانسته‌اند کارهای بزرگی را در عرصه‌ی علم انجام بدهند که در گذشته هرگز به فکر خود آنها هم نمیرسید. امروز به برکت توکل به خدای متعال، جوان ایرانی کارهای بزرگ علمی را انجام میدهد؛ اورانیوم را غنی‌سازی میکند، سلول‌های بنیادی را تولید میکند و پرورش میدهد، در زیست‌فناوری قدم‌های بلند بر میدارد، به فضا دست می‌اندازد؛ همه به برکت

توکل به خدای متعال و با شعار «الله اکبر»...^۵

آفتهای وارد شده از فرهنگ غربی به کشور

ما توانائی‌های خودمان را دست کم نگیریم. از بزرگترین آفتهائی که فرهنگ غربی بر کشورهای اسلامی وارد کرد، دو تصور غلط و انحرافی بود: یکی تلقین و تزریق ناتوانی ملت‌های مسلمان؛ باوراندند که از شما کاری بر نمی‌آید؛ نه در میدان سیاست، نه در میدان اقتصاد، نه در میدان علم؛ گفتند شما ضعیف هستید. ما کشورهای اسلامی ده‌ها سال طولانی در این باور غلط باقی ماندیم و عقب ماندیم. تلقین دوم و باور دومی که به ما تزریق کردند، بی‌نهایت بودن و غیر قابل شکست بودن قدرت دشمنان ماست. اینجور تفهیم کردند که آمریکا را که همیشه شکست داد، غرب را که همیشه به عقب‌نشینی وادار کرد؛ مجبوریم در مقابل اینها تحمل کنیم. امروز برای ملت‌های مسلمان عینی شده است که این هر دو باور، غلط اندر غلط است. ملت‌های مسلمان میتوانند پیش بروند؛ میتوانند مجد و عظمت اسلامی را که یک روز در اوج افتخار و در قله‌ی درخشندگی علمی و سیاسی و اجتماعی قرار داشتند، تجدید کنند و دشمن مجبور است در میدان‌های متعددی عقب‌نشینی کند.

قرن کنونی، قرن معنویت، اسلام جهاد، کار و اقدام

این قرن، قرن اسلام است. این قرن، قرن معنویت است. اسلام عقلانیت را و معنویت را و عدالت را با یکدیگر به ملت‌ها هدیه می‌دهد؛ اسلام عقلانیت، اسلام تدبیر و تفکر، اسلام معنویت، اسلام توجه و توکل به خدای متعال، اسلام جهاد، اسلام کار، اسلام اقدام؛ اینها تعالیم خدای متعال و تعالیم اسلامی است به ما.

هوشیاری نسبت به توطئه چینی دشمن

آنچه امروز مهم است، این است که دشمن در مقابل ضربه‌ای که در مصر و تونس و لیبی و بقیه‌ی کشورهای منطقه کم‌وبیش بر او وارد آمده است، مشغول طراحی و توطئه چینی است. باید متوجه توطئه‌های دشمن بود. باید مراقب بود انقلاب‌های مردم را از آنها نربایند، راه‌ها را منحرف نکنند. از تجربه‌های دیگران استفاده کنید. دشمن کارهای زیادی میکند برای اینکه انقلاب‌ها را منحرف کند، برای اینکه حرکتهای را خنثی کند، برای اینکه مجاهدتها و خونهای ریخته‌شده را ناکام کند؛ باید مراقب بود، باید هوشیار بود. شما جوانها موتور این حرکتهای هستید؛ هوشیار باشید، متوجه باشید.

قطعی بودن نصرت الهی در صورت ایستادگی ملت‌ها

ما در این سی و دو سال تجربیات زیادی داریم. سی و دو سال است که ما با دشمنی‌ها معارضه



کرده ایم، ایستادگی کرده ایم و بر دشمنی‌ها فائق آمده ایم...^۶ هیچ توطئه‌ای نبوده است که غرب و آمریکا بتوانند علیه جمهوری اسلامی انجام بدهند و انجام نداده باشند. هر کاری نکردند، چون نمیتوانستند. هر کاری توانستند، کردند و در همه‌ی مراحل توی دهنشان خورده است و شکست خورده‌اند...^۷ بعد از این هم همین جور خواهد بود. بعد از این هم در همه‌ی توطئه‌ها علیه جمهوری اسلامی شکست خواهند خورد؛ این وعده‌ی الهی است به ما، و ما شک نداریم. ما در صدق وعده‌ی الهی تردید نمیکنیم. ما به خدای متعال سوءظن نداریم. خدای متعال ملامت میکند کسانی را که به او سوءظن دارند؛ «و یعدّب المنافقین و المنافقات و المشرکین و المشرکات الظّانّین باللّٰه ظنّ السّوء علیهم دائرۃ السّوء و غضب اللّٰه علیهم و لعنهم و اعدّ لهم جهنّم و ساءت مصیرا».^۸ وعده‌ی خدای متعال، وعده‌ی صادق است. ما چون وارد میدانیم، داخل عرصه‌ی مبارزه هستیم - ملت ایران همه‌ی امکانات خود را وارد عرصه کرده است - بنابراین نصرت الهی قطعی است.

🔗 تفرقه افکنی سیاست دشمن برای مقابله با نهضت‌های اسلامی

در همه‌ی کشورهای دیگر هم همین جور است. منتها باید هوشیار باشیم. همه‌ی ما باید هوشیار باشیم. همه‌ی ما بایستی متوجه مکائد دشمنان باشیم. دشمن سعی میکند حرکتها را خنثی کند، اختلاف ایجاد کند. امروز نهضت اسلامی در دنیای اسلام شیعه و سنی نمیشناسد؛ شافعی و حنفی و جعفری و مالکی و حنبلی و زیدی نمیشناسد؛ عرب و فارس و بقیه‌ی قومیتها را نمیشناسد؛ در این میدان عظیم، همه هستند. سعی کنیم دشمن بین ما تفرقه نیندازد. همه با هم احساس برادری کنیم، هدف را مشخص کنیم. هدف، اسلام است؛ هدف، حکومت قرآنی و اسلامی است. البته بین کشورهای اسلامی مشترکاتی وجود دارد، تمایزهایی هم وجود دارد. هیچ الگوی واحدی برای همه‌ی کشورهای اسلامی وجود ندارد. در کشورهای مختلف، شرائط جغرافیائی، شرائط تاریخی، شرائط اجتماعی مختلف است؛ اما اصول مشترکی وجود دارد: همه با استکبار دشمنیم، همه با تسلط و سیطره‌ی خباثت‌آمیز غرب مخالفیم، همه با وجود غده‌ی سرطانی اسرائیل مخالفیم...^۹ هر جائی که احساس بشود کاری دارد انجام میگیرد که به نفع اسرائیل است، به نفع آمریکا است، آنجا باید هوشیار باشیم؛ بدانیم این حرکت، حرکت بیگانه است؛ حرکت غریبه است؛ حرکت خودی نیست. آنجائی که حرکت، یک حرکت اسلامی و ضد صهیونیستی و ضد استکباری و ضد استبدادی و ضد فساد است، آنجا حرکت، حرکت درستی است؛ آنجا همه با هم خودی هستیم؛ دیگر شیعه هستیم، سنی هستیم، از این کشوریم، از آن کشوریم، تفاوت نمیکند. باید همه یک جور فکر کنیم.

🔗 نمونه تفرقه افکنی دشمن در بحرین

ببینید امروز - این یک مثال پیش پا افتاده و جلوی چشم است - تمام دستگاه‌های رسانه‌ای دنیا

۹. شعار «الموت لاسرائیل»

۶. ندای تکبیر و شعار «لبیک یا خامنه‌ای»

۷. شعار «الموت لأمریکا»

۸. فتح: ۶

سعیشان بر این است که مردم بحرین و حرکت بحرین را در انزوا قرار بدهند. داعی بر این کار چیست؟ چون مسئله، مسئله‌ی شیعه و سنی است. میخواهند اختلاف ایجاد کنند، میخواهد تمایز و خطکشی به وجود بیاورند.

حفظ وحدت و پیوستگی رمز پیروزی

بین آن مسلمانان و مؤمنینی که به این مذهب یا آن مذهب اسلامی گرایش دارند، تفاوتی وجود ندارد. وجه مشترک همه، اسلام است. وجه مشترک همه، امت اسلامی است؛ وحدت امت اسلامی است...^{۱۰} رمز پیروزی و تداوم حرکت، توکل به خدا، حسن ظن به خدا، اعتماد به خدای متعال و حفظ وحدت و پیوستگی است.

ایستادگی کردن و متوقف نشدن رمز تداوم حرکت و نیل به عزت

عزیزان من! فرزندان من! مواظب باشید دشمن حرکت شما را متوقف نکند. خدای متعال در دو جای قرآن به پیغمبرش میفرماید: «فاستقم کما امرت»،^{۱۱} «واستقم کما امرت»؛^{۱۲} استقامت کن. استقامت یعنی ایستادگی کردن، ادامه دادن، راه را دنبال کردن، متوقف نشدن؛ این رمز کار است. باید پیش برویم. این حرکت، حرکت موفقی است؛ چون آفاق روشنی دارد. افق، روشن است. آینده، آینده‌ی بسیار روشنی است. آن روزی خواهد رسید که امت اسلامی به حول و قوه‌ی الهی در اوج اقتدار و استقلال قرار بگیرد...^{۱۳} ملت‌های مسلمان با حفظ خصوصیات خود، تمایزهای خود، در زیر چتر واحد دعوت الی الله و الی الاسلام قرار بگیرند؛ همه با هم باشند. آن وقت است که امت اسلامی عزت خود را پیدا خواهد کرد.

مادر کشورهای خودمان منابع زیرزمینی داریم، مناطق راهبردی و استراتژیک داریم، امکانات طبیعی فراوان داریم، انسان‌های برجسته داریم، نیروهای انسانی پیشرفته و با استعداد داریم؛ بایستی همت کنیم. خدای متعال هم ان شاء الله به این همت برکت خواهد داد.

من به شما جوانها بگویم، آینده مال شماست. شما جوانها به حول و قوه‌ی الهی و باذن الله آن روز را خواهید دید و ان شاء الله افتخارات خودتان را به نسل‌های بعد از خودتان تحویل خواهید داد.



۱۳. شعار «هیئات منا الذلّة»

۱۰. ندای تکبیر و شعار «وحدة وحدة اسلامية»

۱۱. هود: ۱۱۲

۱۲. شوری: ۱۵

یکی از چیزهایی که ما امروز خیلی احتیاج داریم، برنامه‌های مطالعاتی برای قشرهای مختلف است. بارها اتفاق می‌افتد که جوانها را، نوجوانها را به کتابخوانی تشویق میکنیم؛ مراجعه میکنند، میگویند آقا چه بخوانیم؟ این سؤال یک جواب ندارد؛ احتمالاً جوابهای متعددی دارد. مجموعه‌ی متصدیان امر کتاب - چه در وزارت ارشاد، چه در مجموعه‌ی کتابخانه‌ها - روی این مسئله باید کار جدی بکنند؛ در بخشهای مختلف، برای قشرهای مختلف، به شکلهای مختلف، با تنوع متناسب، سیر مطالعاتی درست کنند؛ اول این کتاب، بعد این کتاب، بعد این کتاب. وقتی که جوان، نوجوان، یا کسی که تاکنون با کتاب انس زیادی نداشته است، وارد شد، حرکت کرد، راه افتاد، غالباً مسیر خودش را پیدا خواهد کرد.

بیانات در دیدار مسئولان کتابخانه‌ها و کتابداران ۱۳۹۰/۴/۲۹